بصیرت فاطمه زهرا(س)

اصغر طاهرزاده
1386

طاهرزاده، اصغر،1330-
بصيرت فاطمه‌زهرا(س) در ريشه‌يابي آفات حذف حاكميت ديني از مديريت جهان/ طاهرزاده، اصغر.- اصفهان: لُب‌المیزان، .1386
440 ص.
ISBN:978-964-96389-2-8
فهرستنويسي بر اساس اطلاعات فيپا
كتابنامه به صورت زيرنويس.
1- فاطمه زهرا (س)، 13 قبل از هجرت-11ق- خطبه‌ها - نقد و تفسير. 2- فاطمه زهرا (س)، 13 قبل از هجرت-11ق- خطبه‌ها. الف. عنوان. ب. عنوان: شرح و تحليل خطبة حضرت فاطمه(س) در مسجد مدينه

BP27/22/ب2ط6 297/973
كتابخانة ملي ايران
84 -33369 م

بصيرت فاطمه‌زهرا(س)
اصغر طاهرزاده

نوبت چاپ: اول چاپ: پرديس
تاريخ انتشار: 1386 ليتوگرافي: شكيبا
قيمت: 2800 تومان حروفچين: گروه فرهنگي الميزان
شمارگان: 3000 نسخه ويراستار: گروه فرهنگي الميزان
طرح جلد: محمد فاطمي‌پور صحافي: سپاهان

كليه حقوق براي گروه الميزان محفوظ است

مراكز پخش:
1- گروه فرهنگي الميزان
تلفن: 0311 -7854814
2- دفتر انتشارات لب‌المیزان
همراه: 09131048582

فهرست مطالب

مقدمه 11
روش ما در ويرايش اين كتاب 13
مقدمة نويسنده 19
خطر حاكميت آدميان بر يكديگر 27
فرازهاي كلّي خطبه 32
نگاهي به‌سوي آسمان معنويت 40
ريشة اصلي فاجعه 43
عقل بشر به جاي وحي؟! 47
حاكميت انسان بر انسان به جاي
حاكميت خدا بر انسان 51
اعتراضي در حال شعف الهي 54
اهل‌البيت و علم به فلسفة احكام .. 59
وظيفة امت پس از پيامبرﷺ 63
مقام قرآن و چگونگي دستيابي به آن 65
چگونگي استفاده از قرآن بعد از
رسول‌خداﷺ 66
تزلزل در تصميم‌گيري 69
توجه فاطمهؑ به جايگاه قرآن 71
فلسفة احكام 78

فلسفة امامت اهل‌البيت در بين جامعة اسلامي 83
علت افراط و تفريط در دين 91
نقش حضرت‌علي◆ در ايجاد اسلام 101
اسلام؛ دين آيندة جهان 105
ناميدي در اردوگاه شرك 107
فاطمه ﷺ ماوراء تاريخ 111
خلوص؛ شرط احياء دين 113
راز عزّت و ذلّت ملت‌ها 116
روش حضرت علي◆ 125
لرزش در ساختمان نو بنياد اسلام . 139
پاكبازي علي◆، عامل پيروزي و شرط بقاء اسلام 141
چگونگي حضور نفاق در جامعه 144
مبناي انحراف 164
به بهانة فرار از فتنه، در فتنه ايد 167
عامل لرزش رأي عمومي 170
جدايي از قرآن؛ عامل جدايي از حاكميت معصوم 179
شرط بهره‌بردن از قرآن 181
چه كنيم كه ائمه ﷺ با ما حرف بزنند؟ 183
تحرّك عنصر نفاق پس از رحلت رسول خدا ﷺ 187
هشدار براي ورود فرهنگ نفاق در جامعه 189
جنگاوراني كه تزكيه نكرده اند 193
به بهانة دفع فتنه، در فتنه ايد .. 196
چگونه به قرآن پشت كردند 202
افشاي حيله بزرگ 212
اين‌همه طاقت 215
طرح فدك؛ سند دعوتي براي بازخواني صدر خلافت 217

حسّاسيت بر انحراف بزرگ 219
انتهاي فاجعه 220
عجيب و غيرمنتظره بود 221
نتيجة هماهنگي با حساسيّت فاطمه‌زهرا‌ﷺ223
انفجار بمب در قلب اسلام 225
خطري كه فاطمه‌زهرا‌ﷺ گوشزد نمود .. 227
علّت سعة وجودي امام خميني«رحمةالله‌عليه» . 228
ريشة ضعف امروزين اسلام؟ 230
راه نجات؟ 231
سقيفه و انتخاب آزاد! 236
حساب فاطمه‌زهرا‌ﷺ را نكرده بودند.. 238
در نهايت صداي فاطمه‌زهرا‌ﷺ جهان اسلام
را متأثّر مي‌كند 242
نقشة قبلي براي خاموش كردن نور دين243
سخنان پيامبر اكرم♂ در مورد علي◆
را نشنيده گرفتند 245
اين توهين به پيامبر♂ نيست؟..... 249
پايداري تاريخي 252
جايگاه فدك در خطبه فاطمه‌زهرا‌ﷺ .. 253
**رحلت پيامبر♂ بهانة سستي مجاهدان
نيمه‌كاره 261**
حكومت ديني؛ حاصل تدبّر در قرآن .. 263
وقتي جامعه بي‌ثمر مي‌شود 266
مسئله فدك و عدم آگاهي خليفه از حكم
خدا 269
اثبات انحراف پيش آمده در حاكميت 271
متمايزشدن جبههٔ حق از باطل 281
ريشة بصيرت فاطمه‌ﷺ 282
اي ياران ديروز اسلام، چرا نشسته‌ايد؟284
هان اي انصار! چه جاي سكوت؟ 287
دين خدا كه رحلت نكرده! 295

خطر بسته شدن راه‌هاي آسمان 303
فاطمه‌ء با همة تاريخ سخن مي‌گويد . 304
خطر بي‌تفاوت‌شدن مجاهدان ديروز .. 307
هان اي گروه انصار 310
در هر شرايطي بايد مسلمان بود ... 312
حيلة برگشت به ايران باستان 317
چگونه به حكم خدا پشت شد 322
آن‌گاه كه اسلام ضعيف مي‌شود 323
نظر به افق‌هاي دور 325
خطابه‌اي به همة تاريخ 327
نامادري‌ها به جاي مادر 328
چرا فدك را عمده مي‌كنيم تا پيام فاطمه زهراء را نشنويم؟! 330
چه شد روح حماسي مسلمانان؟! 331
انقلاب اسلامي تا قيام قيامت ادامه دارد 333
جبهه‌اي كه فاطمه‌ء گشود 335
چه كسي مي‌تواند عامل وحدت باشد؟ . 337
فاطمه‌ء، بنيانگذار نهضتي كه هنوز ادامه دارد 343
مسؤليت جهاني شيعه 346
انقلابي‌ماندن هنر است 346
پشتپا زدن به زحمات ديروز 349
ريشة طمع به حذف علي◆ 353
آيندة جهان اسلام 355
پشت شتر خلافت زخم دارد 358
راهي كه فاطمه‌ء گشود 365
با نام اسلام، ولي غير اسلام 368
فاطمه‌ء انتهاي كار را مي‌نگرد 370
فاطمه‌ء و نجات تاريخ از بن‌بست ... 373
حاكميت خط فاطمه‌ء به كلّ جهان 376

ظهور حكومت شيعه 377
ريشة عدم بصيرت روشنفكران ما نسبت به دشمن 379
ريشة حاكميت يزيد 384
وقتي حاكمان از باطن قرآن آگاهي ندارند 386
فاطمه؛ در گذرگاه تاريخ 392
معني انتظار فاطمه؛ 395
سخني با برادران اهل سنت 398
شرح خطبة حضرت فاطمه؛ با زنان مهاجر و انصار 401
فاطمه؛، عامل شكستن جوّ خفقان سقيفه‌سازان 403
شرايط تاريخي ايراد خطبه 408
كالبدشكافي حادثه 410
زشتي كندي شمشيرها 413
عوامل اضمحلال جامعه 417
رازِ خواري مسلمانان 428
فاطمه؛ مقام شعور و صبر 435
جايگاه تاريخي اشك‌هاي فاطمه؛ 439
فاطمه؛ جوّ خفقان را مي‌شكند..... 444
خطر حذف كارشناسان اسلام 447
علت اصرار علي◆ بر حاكميت خود... 451
آيندة جهان از آن فاطمه؛ است.... 456
آن‌گاه كه نظام ارزشي جامعه فرو مي‌ريزد 461
ريشة سرگرداني بشر 465
بازگشت از ايمان به كفر 467
فاطمه؛، تجسم شعور و صبر 475
اگر زهرا؛ سكوت كرده بود! 480
فاطمه؛ حافظ پيام غدير..... 482

بصیرت فاطمه زهرا 10

اعتراض حکیمانه 486
اعتراض بلند ولي خاموش 487
فاطمه راه هدایت آیندة جهان اسلام 494

مقدمه

باسمه تعالي

خطبة حضرت فاطمه زهرا(س) در مسجد مدينه پس از حاكميت ابابكر و زير پاگذاردن پيام غدير، يك دائرة المعارف عقيدتي، كلامي و سياسي است كه حكايت از بينش توحيدي و سياسي دختر پيامبر(ص) دارد. همچنان كه سخنران محترم تأكيد دارد «فاطمه(س) بنيانگذار نهضتي است كه هنوز ادامه دارد». يعني فاطمه(س) در مقابل جرياني كه پيام غدير را زير پا گذارد، جبهه‌اي را گشود كه بالاخره اسلام را به مسير خود برمي‌گرداند و به همين جهت شعار حضرت‌مهدي(عج) چون ظهور فرمايد، عبارت است از «**وَ فِي اِبْنَةِ رَسولِ‌اللهِ لي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**»[1] يعني؛ الگو و اُسوة من در اين راه دختر رسول‌خدا(ص) است.

---

1 - «بحارالانوار»، ج53، ص 180.

سخنران محترم در تحليل خطبة حضرت فاطمه‌ء نخواسته است واقعه‌اي را شرح كند كه اتفاق افتاد و از دست رفت، بلكه همان‌طور كه در ساير آثار ايشان مشهود است، شنونده و خواننده و گوينده، همه و همه در آن حادثه حاضر مي‌شوند و با يک نگاه حضوري مسئله تحليل مي‌گردد و نه يک نگاه غايبانه و صرفاً ناظر بر حادثه. گويا ما هستيم كه با روح فاطمي سخن مي‌گوييم و فاطمه‌ء سوز دل ما را بر زبان مي‌آورد.

اميد وافر داريم با مطالعة اين كتاب، همان‌طور كه إن شاءالله و به نور حضرت فاطمه‌ء بينشي دقيق نصيب ما گردد، عزمي جديد و جدّي نسبت به فرهنگ ديندار‌ي در ما به‌وجود آيد و رمز پايداري در دين برايمان معلوم گردد.

فاطمه‌ء با آن تيزنگري خاص كه فرهنگ توحيدي اسلام به آن حضرت داده به‌خوبي آفت عدم حاكميت معصوم را مي‌فهمد و مي‌فهمانند و جايگاه اعتراض خود را روشن مي‌كند، كه بحث نه بحث حاكميت شخص خليفة اول است و نه شخص ديگر. بحث، بحث حاكميت فرهنگي است كه ارتباط بشر را از آسمان قطع كرده و چنين بشري ديگر نمي‌تواند زندگي خود را به ثمر برساند و گرفتار ديوارهاي تنگ و سياه زمين مي‌گردد و معني زندگي زميني خود را گم خواهد كرد، شايد هنر سخنران محترم در نشان دادن اين نكتة مهم در عمق خطبة حضرت فاطمه‌ء باشد و

اگر به‌واقع این نکتهٔ اساسی برای بشر امروز روشن شود، همه‌چیز برایش روشن شده است.

روش ما در ویرایش این کتاب

شاید در ابتدا انتظار عزیزان این باشد که مباحث کتاب به صورت یک مقالهٔ علمی که عموماً هم معمول است، ارائه شود. ولی همچنان‌که ملاحظه می‌نمایید به دلایل زیر تلاش شده است در ویراستاری متنِ کتاب فضای گفتاری آن حفظ شود.

1- فرق متون دینی با مقاله‌های صرفاً علمی این است که متون دینی - از جمله این کتاب- باید علاوه بر آن‌که جنبهٔ اطلاع‌رسانی داشته باشد، جنبهٔ حضوری و بازیگرانهٔ مخاطبِ خود را نیز حفظ کند، زیرا هدف دین تربیت انسان است و نه آموزش او، و جایگاه باورهای دینی قلب انسان است و نه ذهن او. در این روش است که انسان، متذکر و متأثر می‌گردد و مطالب دینی، او را در تغییر رفتار یاری می‌کند، و لذا باید ارتباط حضوریِ متون دینی با مخاطَب خود حفظ شود و آنچه توسط سخنران در حالت حضور بیان شده است با همان حال و هوا به صورت نوشتار در آید تا همان سیر و سفر حضوری در قلب خواننده محقق گردد.

2- در دریافت "حصولی" از واقعیات به هیچ‌وجه پیوندی میان ما و واقعیات برقرار نمی‌شود و آن‌هایی که عادت کرده‌اند در حدّ آگاهی از واقعیات،

متوقف شوند انتظار دارند در موضوعات مورد بحث، یك مقالة شُسته و رُفته خدمتشان عرضه شود، ولي ما تلاش مي‌كنيم عقل و قلبِ مخاطب، در محضر خودِ حقيقت قرار گيرد و از پرتو مقدس آن بهره‌مند گردد و اين كار با علم حصولي نسبت به حقايق مقدس، ممكن نيست. آري «زِ گوهر سخن‌گفتن آسان بود» ولي آن را يافتن و در حضور آن قرارگرفتن و از تَلَؤلؤِ آن بهره‌مندگشتن، راه ديگري مي‌خواهد، آن هم راهي كه بس طولاني است، راه سير از مفهومِ وجود، به سوي خودِ وجود، راهي كه عارف در وصف آن مي‌گويد:

رهرو منزل عشقيم و تا به اقليم وجود
زسر حدّ عدم اين‌همه راه آمده‌ايم

3- خصوصيات متون ديني مي‌طلبدكه يك نحوه «از خويش برون آمدن» را در پي داشته باشد، تا عزم عمل در خواننده شعله‌ور شود كه گفت:

شهر خالي است زعشاق، مردي از خويش برون
بود كز طرفي آيد و كاري بكند

به تعبير ديگر در متون ديني رابطة «من - تويي»[2] بين خواننده و متن برقرار است يعني انسان با كلِّ وجود خود با متن مرتبط مي‌شود و درون رابطه قرار مي‌گيرد.

4- متون بزرگ ديني كه منشأ تحول در اقوام و ملل شده و مي شود چيزي جز مخاطبه و محاورة متقابل گوينده با خواننده نيست، آن هم با ارائه انبوه

---

2 - تعبير «من و تو» برگرفته از نام كتاب مارتين بوبر نويسندة اتريشي است.

مثال ها. مسلّم مولوي بنا ندارد در مثنوي و يا در ديوان شمس‌تبريزي اطلاعات خود را با خوانده در ميان بگذارد، بلكه تلاش او اين است كه راهي در مقابل مخاطبِ خود بگشايد و او را نسبت به خود فعال نمايد. لذا نمي‌تواند به نحوة ديگري غير از نحوه‌اي كه مثنوي يا ديوان شمس را ارائه داده است، سخن بگويد و اگر حسام‌الدين‌چلپي سايه به سايهٔ مولوي اشعار او را مي‌نويسد، حالت مخاطبه و محاورهٔ متقابل آن‌ها را نيز حفظ مي‌كند، و به همان اندازه كه انسان داراي ابعاد گوناگون و تو در توست، بايد مولوي هم - كه انسان را مخاطب خود قرار داده است - تو در تو حرف بزند، هرچند تصور بعضي در ابتداي امر اين باشد كه مثنوي نظم ندارد و مولوي پراكنده سخن گفته است؛ مگر انسان سنگ است كه يك وجه داشته باشد و عقل و خيال و عاطفه و فطرت او هركدام بر ديگري تنيده نباشد؟

حتماً مستحضريد كه تفسير قيّم الميزان نيز حاصل محاوره و مخاطبة علامه‌طباطبايي«رحمة‌الله‌عليه» با شاگردان خاص ايشان در شب‌هاي جمعه در منزل‌شان و روزهاي چهارشنبه در مدرسهٔ حجت بود و حضرت علامه«رحمة‌الله‌عليه» حاصل آن مخاطبه و محاورهٔ بينابيني را با وسعت بيشتر تدوين نمودند و همين موجب مي‌شود كه در خواندن آن تفسير گرانقدر حالت

حیات و «از خویش برون آمدن» در خواننده ایجاد شود.

از همه مهم‌تر خود قرآن است که سراسر محاوره و مخاطبه با خوانندهٔ خود است و آن هم محاوره‌اي با ابعاد گوناگون و با شخصیتِ تو در توي انسان - انساني که عقل و خیال و عاطفه و فطرت او تماماً بر هم تنیده شده است - به طوري که هرکس مي‌خواهد با قرآن به عنوان یك کتاب علمیِ صِرف برخورد کند - و نه کتابِ به باورکشیدن روح و قلب انسان - ممکن است سؤال کند که چرا مثلاً داستان حضرت موسي◆ را این‌همه پراکنده و هر وَجه آن را در جایي گفته است؟ از نظر چنین فردي شاید قرآن نظم یك مقالهٔ علمي را نداشته باشد، ولي اگر متوجه شد قرآن کتاب تربیت است و هرلحظه با تمام ابعاد انسان سخن مي‌گوید و در مثال حضرت موسي◆ در هر موقعیتي وجهي را پیش مي‌کشد که مربوط به همان وجه مخاطَب قرآن است و بقیهٔ وجوه در فضاي محاوره و مخاطبه‌اي دیگر باید به میان آید، مي‌فهمد که قرآن به اندازهٔ انسان منظم است.

5- وقتي مجموعه‌اي از سخنراني‌هاي استاد طاهرزاده به صورت نوشتار درمي‌آید ایشان پس از بررسي آن، حذف و اضافاتي را اِعمال مي‌نمایند تا خوانندگان محترم بتوانند بیشترین استفاده را ببرند و لذا چون بعضاً مطالب مفصلي به بحث اضافه شده است ممکن است در هنگام مطالعهٔ کتاب احساس

شود در بعضي از قسمت‌ها حالت سخنراني‌بودن بحث تغيير كرده است، كه از آن گريزي نيست. ولي به طور كلي چون معتقديم هدف متون ديني تربيت انسان است و نه صرفاً آموزش او و جايگاه تربيت قلب است و نه ذهن، سعي شده است تا حدّ امكان فضاي محاوره‌اي محفوظ بماند.

گروه فرهنگي الميزان

مقدمة نويسنده

باسمه تعالي

1- به طور مسلم انبياء و اولياء ﷺ محور هاي اصلي سياستهاي سالم بشري هستند و اين امر هيچ استثنايي نخواهد داشت. عمده آن است كه سياستمداري اولياء خدا را از سياستبازي اهل دنيا تفكيك كنيم، چرا كه اگر سياستمداري يعني ايجاد نقش مفيد در سرنوشت اجتماعي انسانها، بيشترين تعيين نقش در تاريخ را بايد به انبياء و اولياء ﷺ داد و هرگز نبايد در تحليل مواضع و سخنان آن بزرگان از اين منظر غفلت نمود.

2- از جمله حركات نقشآفرين در تاريخ، نقش فاطمه زهرا ﷺ پس از رحلت رسولخدا ﷺ است كه علاوه بر حركات و گفتارهاي آن حضرت در مواقع مختلف كه هر كدام عامل كنترل انحرافي و يا جهتگيري مهمي در صدر اسلام شده است، خطبة آن حضرت در مسجد مدينه يك

دائرة المعارف از دقت‌هاي عقيدتي، سياسي، تاريخي، جامعه شناختي است، به طوري كه انسان نسبت به دقت هاي آن حضرت حيران مي‌شود و به واقع حضرت زهرا(س) در اين خطبه - در آن شرايط خاص- جبهه‌اي را در راستاي انحرافِ به وجود آمده پايه گذاري كردند و جهتي را نشان دادند كه امام عسكري(ع) در اين رابطه فرمودند: **«نَحْنُ حُجَجُ‌اللهِ عَلي خَلْقِهِ وَ جَدَّتُنا فاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَيْنا»**[1] يعني؛ ما (امامان) حجّت هاي خدا بر مردم هستيم، - تا راه را از بيراهه نشان دهيم- و جَدّة ما فاطمه، حجّت است بر ما.

و حضرت مهدي(عج) نيز در اولين سخن خود پس از ظهور مي‌فرمايند: **«وَ فِي اِبْنَةِ رَسُولِ‌اللهِ لي اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»**[2] يعني؛ اسوه و راهنماي من در اين نهضت، دختر رسول‌خدا است. و اين سخن نشان مي‌دهد نظامنامة حكومت جهاني مهدي(عج) مبتني بر سيرة فاطمه(س) است.

3- تمام تلاش اين كتاب براي روشن نمودن مسائلي است كه فاطمه(س) در جهت‌گيري اصلي خود مقابل ظهور انحراف در صدر اسلام به‌كار برده است و راهي را به بشريت عرضه نموده است كه به ظهور حضرت مهدي(عج) منتهي خواهد شد.

دقّت‌ها و تحليل‌هاي فاطمه‌زهرا(س) در ريشه‌يابي انحراف و شناخت آن، در نهضت

---

1 - «تفسير اطيب‌البيان»، ج13، ص223.
2 - «بحارالانوار»، ج53، ص 180.

اسلامي، براي امروز ما بسيار كارساز است. اميد است خوانندگان عزيز با حوصلة زياد و دقت فراوان نسبت به جزء جزء مطالب عنايت داشته باشند تا إن‌شاءالله بتوانند از دختِر خانة توحيد؛ بينش سياسي صحيحي را اخذ كنند كه در همة مراحل زندگي به‌كارشان آيد.

4- مسلّم ديانت از سياست جدا نيست، ولي آن سياستي كه منشأ اعمال حكيمانه شود و در هر مرحله‌اي از تاريخ بهترين موضع‌گيري را انجام دهد، مخصوص اهل‌البيت عصمت و طهارت؛ است و ما معتقديم با دقت هرچه بيشتر در جملات حضرت زهرا؛ در دو خطبة مطرح شده در اين كتاب معني سياستمداريِ واقعي و اصيل را دريافت خواهيم كرد.

5- فاطمه؛ به جهت قداستي كه در نزد قاطبة جهان اسلام دارد مي‌تواند منشأ وحدت جهان اسلام گردد. چون وقتي جوانان اهل سنت متوجه شوند كه فاطمه‌اي كه رضايتش ميزان رضايت رسول‌الله؛ و رضايت خدا است[3]، چگونه در صدر اسلام، پس از رحلت رسول‌خدا؛ به عنوان مخالف جريان موجود، موضع‌گيري مي‌كند؟ به فكر فرو مي‌روند و مسلّم در نگاه و نظر خود به وقايع صدر اسلام تجديد نظر مي‌نمايند، و ما در جاي‌جاي كتاب براي چنين هدفي مداركي را از

---

3 - «صحيح بخاري»، طبع مطبعه اميريه بولاق، سنه 1312، ج7، ص37.

متون اهل سنت ارائه داده ايم و معتقديم فاطمه ميتواند در ابتدا محور تقريب مذاهب اسلامي قرار گيرد و در نهايت به عنوان تنها قرائت صحيح از اسلام، موجب ظهور اسلام ناب محمدي در سراسر جهان اسلام گردد و در راستاي چنين قرائتي از اسلام، عزت اسلامي به جهان اسلام باز گردانده خواهد شد.

6- يك روز وظيفة شيعيان عبارت از آن بود كه مواظب باشند در فضاي گستردة اسلام اهل سنت هضم نشوند و لذا سعي مي شد با موضعگيري و انتقاد به اسلامِ اهل سنت خود را نگهدارند، ولي در قرن اخير قضيه شكل ديگري به خود گرفته و آن اين كه: اولاً؛ شيعه و سني هردو وظيفه دارند اسلام را از خطر هضم شدن در فضاي سكولارِ مدرنيته حفظ نمايند و ثانياً؛ امروز وظيفة شيعيان به جاي مقابله با اهل سنت ارتباط فعّال با آن‌ها ست تا كمالات و دقايق مكتب تشيع را به گوش جوانان اهل سنت برسانند. امروز ديگر خطر هضم تشيع از بين رفته است ولي وظيفة شيعه براي احياء فرهنگ اهل‌البيت باقي مانده است، و شرط موفقيت در اين امر مهم پرهيز جدّي از هرگونه حركتي است كه موجب اختلاف شود تا بتوانيم در يك گفتگوي فرهنگي حقانيت اهل‌البيت را به گوش برادران خود برسانيم و سخن حضرت زهرا كه فرمود: **«وَ اِطاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ وَ اِمامَتَنا اَماناً لِلْفُرْقَةِ»**

امت اسلامي با اطاعت از ما منسجم مي‌شوند و با قبول امامت ما از تفرقه مصون مي‌مانند، محقق شود.

7- امروز اگر جوانان اهل سنت از خود بپرسند چرا جهان اسلام از آن شايستگي كه بايد داشته باشد عقب افتاده است، ما آن ها را به خطبة حضرت‌زهرا؟ در مسجد مدينه راهنمايي مي‌كنيم، آن جايي كه حضرت به نحوه‌اي بسيار روشن از چنين فاجعه‌اي خبر دادند و روشن نمودند اگر به ابي‌الحسن برگرديد عزت دنيا و آخرت خود را باز خواهيد يافت. پس از توجه‌دادن جوانان به خطبه حضرت‌زهرا؟ منتظر مي‌مانيم تا جوانان اهل سنت به كمك فاطمه؟، واقعة صدر اسلام را بازخواني كنند و لذا است كه ما در ارائه مطالب در عين اين‌كه به شيعه نظر داشته‌ايم، گوشة چشمي نيز به غير شيعه داريم، اميد است كه اين كار شروع خوبي باشد.

8- چيزي كه تأكيد بر آن را ضروري مي‌دانم؛ قدرت تحليل درست مسائل اجتماعي است. متأسفانه جهان روشنفكري و فرهنگ ژورناليستي آن‌چنان ملاك هاي خود را در تحليل مسائل حاكم كرده است كه گويا نگاه ديگري براي تحليل حادثه‌ها وجود ندارد و عملاً طلاب و دانشجويان عزيزِ ما در پيله‌هاي تحليل‌هاي مادي‌گرايانة جهان معاصر گرفتار آمده‌اند. يكي از اهداف اصلي اين كتاب آشناكردن عزيزان است با

تحليل هاي سياسي، ديني كه در آن ها ملاك هاي ديگري نيز مورد توجه است و انتظار داريم عزيزان بر اساس همين موضوع، مطالب كتاب را دنبال نمايند. اميد است خوانندگان عزيز پس از اتمام كتاب در فضايي از تجزيه و تحليل مسائل قرار گرفته باشند كه فاصلة بين تحليل هاي ديني با تحليل هاي سياسيِ صرف به‌خوبي برايشان روشن شده باشد.

9- وقتي نور اسلام - تنها ديني كه نورش هنوز با تحريف و انحراف خاموش نشده بود- پس از رحلت پيامبر به شدت ضعيف شد، ديگر سراسر تاريخ را ظلمت فرا گرفت و «دين» به جاي وسيلة تعالي انسان‌ها، وسيلة رام كردن مردم در مقابل نفس امّاره حاكمان گشت. و اگر در خطبه حضرت فاطمه دقت بفرماييد، آن حضرت در سخنانش به ما مي‌آموزد چگونه تاريخ را ارزيابي كنيم و مرز بين ظلمات و نور را تشخيص دهيم.

10- با ظهور اسلام زمينة تولد بشر فراهم گشت. بشري كه اولاً: با شوق حضور، نظر به آسمان دارد و مي‌خواهد با عالم قدس تماس بگيرد. ثانياً: با «الله» يعني با اسم جامع الهي مي‌خواهد آشنا شود، تا بتواند تمام اوصاف متعارض با اوصاف الهي را بشناسد و ظلمات آخرالزمان را كه همة حجاب هاي ظلماني را به صحنه مي‌آورد، پاره كند. ولي با حذف اهل‌البيت كه صورت تامّ چنين حضور و چنين مقصدي بودند، همه

چيز واژگون شد و ما بيش از هزارسال است كه در واژگونگي اسلام به‌سر مي‌بريم، و با برگشت جهان اسلام به فاطمه‌ؑ اين واژگونگي هرچه سريع‌تر تغيير خواهد كرد، و ظهور انقلاب اسلامي شروع مبارك آن برگشت است و مايهٔ اميدواري، كه گويا تاريخ در حال تغيير مسير است و امروز بيش از ديروز فاطمه‌ؑ نقش‌آفرين خواهد بود. و همچنان‌كه مقام معظم رهبري«حفظه‌الله‌تعالي» فرمودند: در عين تأكيد بر حقانيت غدير هرگز نبايد واقعهٔ غدير را وسيلهٔ اختلاف بين شيعه و سني نمود، سخنان فاطمه زهراؑ نيز نبايد وسيلهٔ اختلاف بين جهان اسلام شود، بلكه بايد رهنمود و هشياربا شي براي احياء هرچه بيشتر جهان اسلام باشد. إن‌شاءالله

طاهرزاده

خطر حاکمیت آدمیان بر یکدیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

" السَّلام عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ

" وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ بِه صابِرةً ...[1]

سلام بر تو اي فاطمه! اي امتحان شده اي كه خالق تو قبل از خلق كردنت، تو را امتحان نمود و تو را بر آن امتحان صابر و شكيبا يافت.

خطبه حضرت زهرا(در مسجد مدينه كه بناست خدمت عزيزان مورد بحث قرار گيرد، از نظر سند علاوه بر متون شيعه، از جمله در قديمي‌ترين كتب اهل سنت نيز آمده است.[2]

پس از هجرت پيامبر(به مدينه، مسجد مدينه همواره مركز اجتماع مسلمين بود و دختر پيامبر«سلام‌الله‌عليهما» كه مي‌بينند با رحلت رسول‌خدا(نزديك است حكومت در اسلام، باز رنگ قبيله‌اي و نژادگرايانه به‌خود بگيرد، اين خطبه

---

1 - «مفاتيح‌الجنان»، زيارت فاطمه‌زهرا(در روز يكشنبه.

2 - «بلاغات‌النساء»، ابوالفضل احمدبن‌ابي‌طاهر مروزي، متولد 204 و متوفي 280 هجري قمري و «شرح ابن‌ابي‌الحديد»، ج4، ص93 و« اعلام‌النساء»، ج3، ص1208.

را در آن‌جا ايراد مي‌فرمايد كه ما در صدد تأمّل و دقّت بر روي فراز هاي آن هستيم.

مشهور است كه حضرت‌زهرا(س) با اين خطبه مي‌خواهند فدك را مطالبه كنند، ولي با دقت در محتواي خطبه متوجه مي‌شويم، اگر فاطمه(س) حق خود را مطالبه مي‌كند و مسئله فدك را پيش مي‌كشد از آن جهت كه فدك را از دست ايشان خارج كرده‌اند نيست. بلكه حضرت(س) مي‌خواهند از آن طريق، مشكل بزرگي را كه پس از رحلت رسول‌خدا(ص) بر جامعة مسلمين حاكم شد، گوشزد كنند، و آن فكري است كه در مقابل سخن رسول‌خدا(ص) از خود اجتهاد مي‌كند. حضرت فاطمه(س) مي‌خواهند مردم را متوجه اين امر نمايند كه وقتي اجتهاد در مقابل نص شروع شود، فردا اجتهاد هاي ديگري در مقابل نص[3] ظاهر مي‌شود و اگر نسبت به خطر اجتهاد در مقابل نص عنايت بفرماييد؛ ملاحظه خواهيد كرد، حضرت فاطمه(س) خطر بزرگي را گوشزد كرد كه فوق‌العاده مهم است.

تاريخ مي‌گويد: حضرت فاطمه‌زهرا(س) در حالي‌كه جمعي از زنانِ خويشاوندانش اطراف وي را گرفته بودند، روانة مسجد مدينه شد و اين اولين بار است كه پس

---

3 - نص در اصطلاح فقهي بر قول خدا(قرآن) و رسول اطلاق مي‌شود، البته در فقه شيعه قول ائمه نيز به آن منضم مي‌گردد. و اجتهاد در مقابل نص به اين معني است كه در مقابل نظر مستقيم قرآن و پيامبر(ص) كسي نظر ديگري بدهد.

از رحلت پيامبرخدا(ص) به مسجد مي‌آيد. نوشته‌اند: چون به مسجد مي‌رفت راه‌رفتن او به راه‌رفتن پدرش پيغمبر(ص) مي‌ماند. ابوبكر كه حالا بر منصب جانشيني پيامبرخدا(ص) قرار گرفته، با گروهي از مهاجران و انصار در مسجد نشسته بود، ميان فاطمه(س) و حاضران چادري آويختند. دختر پيغمبر نخست ناله‌اي كرد كه مجلس را لرزاند و حاضران به گريه افتادند. سپس لحظه‌اي خاموش ماند تا مردم آرام گرفتند و خروش‌ها خوابيد، آنگاه سخنان خود را آغاز كرد.[4]

ابتدا يك تصوير كلّي از خطبه طرح مي‌كنيم و سپس مختصري روي تك‌تك جملات حضرت با دقت بيشتري مي‌مانيم. لذا كلّ خطبه را شماره‌گذاري كرده‌ايم تا راحت‌تر بتوانيم آن را مورد بحث و توجّه قرار دهيم.

اين خطبه داراي فراز هاي متعدّد و ابعاد گوناگوني است كه تحليل و فهم آن نياز به معارف گسترده و فرصت طولاني دارد، به همين‌جهت به عزيزان توصيه مي‌كنيم كه روي فهم اين خطبه وقت بيشتري بگذارند و به عرايض محدود بنده اكتفا نكنند.

شما در نظر بگيريد انسان بزرگي مثل حضرت صديقه‌طاهره(س) به ظاهر رفته است تا به جرياني اعتراض كند كه مي‌خواهد تداوم نظام اسلامي را مختل كند، تا

---

4 - «الاحتجاج»، ج 1، ص 253 و «بلاغات‌النساء»، چاپ بيروت، ص 23.

مخاطبانش متذكّر شوند كه با پيدا شدن ماهيت اين جريان چه فاجعة بزرگي به‌وجود آمده است، ولي مي‌بينيد فضاي خطبه در چنين اعتراضي خلاصه نمي‌شود، و حضرت نظر خود را فقط به بُعد سياسي و اجرايي قضيه محدود نكرده، بلكه تمام ابعاد و جهت‌هاي فاجعه - به‌خصوص ابعاد معنوي - را مورد توجّه قرار داده است و افق‌هاي دورِ مسئله را مي‌بيند و نشان مي‌دهد، يعني به ما مي‌آموزد كه در موضع اعتراض نيز چگونه باشيم.

فرازهاي كلّي خطبه

ابتدا حضرت يك بحث عميق و نسبتاً طولاني راجع به توحيد مي‌كنند، چراكه نبايد مسئلة غصب خلافت، عمق توحيدي اين خطبه را محدود كند. پس از آن، بحث عميقي در بارة نبوّت دارند كه متذكّر نقش نبوّت در زندگي بشر مي‌شوند در اين‌جا تأثير حضرت رسول اكرمﷺ را در بين مردم بيان مي‌كنند.

آنگاه مردمِ آن زمان را مورد خطاب قرار مي‌دهند و مي‌گويند: «شما براي اسلام خيلي زحمت كشيديد» تا حقّ زحماتي كه مردم جهت برپايي اسلام متحمل شدند، در اين زمينه ضايع نشود. سپس آن‌ها را به جهت سستي‌ها و غفلت‌هايشان در رابطه با بي‌تفاوتي نسبت به نحوة حاكميتِ بعد از رحلت پيامبراكرمﷺ به شدّت مورد انتقاد قرار مي‌دهند. در اين فراز جامع‌نگري و جمعيت خاطر شخصيت

انديشمند فاطمه‌زهرا(س) را مي‌بينيد. از آن جهت كه مردم زحمت كشيدند و انقلابي به نام انقلاب اسلام را در جزيرة‌العرب به پا كردند، آن‌ها را مورد توجه قرار مي‌دهند و از آن جهت كه همين مردم نسبت به ادامة انقلاب، غفلت كردند و تداوم اسلام را در مديريتِ اجرايي يك انسان معصوم نمي‌بينند، به آن‌ها متعرض هستند و خطر آن را گوشزد مي‌كنند.

در فراز بعدي متذكّر مي‌شوند كه قرآن در ميان شماست و خصوصياتش را بيان مي‌كنند و مي‌فرمايند: چرا به قرآن عمل نمي‌كنيد و روشن مي‌كنند كه اگر از قرآن تبعيت كنيد به‌راحتي به‌سوي علي(ع) به‌عنوان امامي معصوم راهنمايي مي‌شويد.

در قسمت بعد؛ فلسفة احكام را بيان مي‌كنند تا روشن شود اين خانواده به باطن دين دسترسي دارند. و سپس؛ خودشان را معرفي مي‌كنند كه اين هم جاي تأمّل دارد كه چرا حضرت به معرّفي خود مي‌پردازند؟ مگر مردم ايشان را نمي شناختند؟ گويا اشاره به سخنان پيامبر(ص) دارند كه بارها در مورد فاطمه(س) با مردم حرف زدند و حضرت مي‌خواهند بگويند كه اي مردم! من همان فاطمه‌ام. در قسمت بعدي؛ دوباره نقش پيامبراكرم(ص) را از نظر جامعه مكّه و مدينه ارزيابي مي‌كنند. در بخش بعدي دست مي‌گذارند روي صفات كساني كه انقلاب را به وجود آوردند و مي‌گويند:

پيامبر اكرم با چنين افرادي انقلاب كردند. سپس شرايطي را كه در آن شرايط انقلاب محقق شد و موقعيت مردمِ قبل از انقلاب را ارزيابي مي‌كنند و عجيب آن‌كه در طول تاريخ هر وقت انقلاب ديني به وجود آمده است، مردم همين موقعيت‌ها را داشته‌اند. آنگاه نقش پيامبر اكرم و به خصوص علي در تحقّق انقلاب و اين كه منهاي حضرت علي اين انقلاب محقّق نمي‌شد و دلايل قوي و نمونه‌هاي تاريخي را در اين‌باره ذكر مي‌كنند.

حضرت در فراز بعدي خصوصيات ابابكر و عمر را در دفاع از اسلام و به‌وجود آمدن اسلام و جايگاه آن‌ها را در مقايسه با علي، بيان مي‌كنند. به اين نكته توجّه كنيد كه فاطمه زهرا نيامده است صرفاً به آن‌ها حمله كند، بلكه آمده است تا يك فكر نظام‌مندي را ايجاد كند كه بشر بتواند همواره در طول تاريخِ حيات خود، از آن تغذيه كند و خود حضرت هم خطاب به حاضران در مسجد مي‌فرمايد: من اين حرف‌ها را براي شما نگفتم، چرا كه شما اصلاً متوّجه اين كه بخواهيد از طريق سخنان من نهضت را ادامه بدهيد، نيستيد.

سپس جايگاه نفاق و خصوصيات نفاق و علت سر برآوردن چهرة نفاقِ بعد از رحلت پيامبر اكرم را بيان مي‌كنند.[5]

---

5 - براي بررسي بيشترِ نفوذ نفاق در پيكر مديريت اجرايي بعد از رحلت رسول‌خدا ، به تفسير

آنگاه عملكرد و روش غصب خلافت را روشن مي‌كنند. سپس دروغ آن‌ها و باطن شعارهايشان را آشكار مي سازند و يك هوشياري اجتماعي به ما مي‌دهند كه هميشه در ظاهر روند خيانت، شعارهاي جذّابي هست كه اگر نتوانيد جايگاه اين شعارهاي زيبا و جذّاب و مردم‌پسند را بشناسيد، حيله و مكر نفاق شما را فرا مي‌گيرد.

در فراز بعدي، قصّة پشتكردن به قرآن را مطرح مي‌كنند و خطاب به صحابة پيامبر اكرمﷺ مي‌فرمايند: شما رسماً به قرآن پشت كرديد. آن‌گاه انگيزة اصلي مخالفان حاكميت علي◆ را، به عنوان مخالفان حاكميت امامي معصوم مطرح مي‌كنند. سپس نمونه‌اي از مكر حاكمان را در مسئلة فدك مطرح مي‌نمايند، و از طرفي هم مواظب هستند كه فدك در سخنانشان اصل نشود- در حالي كه دشمن دانا و دوستِ ساده هر دو، مسئله غصب فدك را در خطبه حضرت زهراﷺ اصل كردند، درست بر عكس سيرة اهل‌البيتﷺ[6]- حضرت مي‌خواهند عمل غصب فدك را به عنوان نمونه‌اي از ضعف‌هاي خليفه آشكار كنند تا معلوم

الميزان ج29 ص233 ذيل بحث روايي در رابطه با آيه 55 سوره نور رجوع فرماييد.

6 - به برخورد امام كاظم◆ با مهدي عباسي كه مدعي است مي‌خواهد فدك را به حضرت برگرداند در كتاب بحارالانوار ج48 ص156 مراجعه فرماييد كه حضرت حدود فدك را از كوه اُحد تا عريش مصر و از سيف‌البحر (درياي خزر) تا دومة الجندب (عراق) مي‌دانند.

شود چه خطر بزرگي جهان اسلام را تهديد مي‌كند. عرض شد كه حضرت خوب فهميدند اين اجتهادِ مقابل نص، آخرين اجتهاد نيست، فردا اجتهادهاي ديگري پيش مي‌آيد و همچنين ادامه مي‌يابد و پيش‌بيني فاطمه(س) درست بود. چهل‌سال پس از اين حادثه، تغييرات بنيادي در حكومت در جهان اسلام پديد آمد و عملاً اصل اسلام به فراموشي سپرده شد.

پس از آن به ابابكر نظر مي‌كنند و در يك مباحثة علمي منطق او را كه منكر ارث‌بردن فاطمه(س) از پدرشان است، از طريق طرح آيات قرآن نقض مي‌كنند تا روشن شود كسي كه قرآن و دين را نمي‌فهمد، چگونه خليفة مسلمين شده است؟ و دوباره تأكيد مي‌كنند كه بحث اصلي، بحث فدك نيست.[7] ما فدك را نخواستيم، ولي اي ابابكر! با پشتكردن به قرآن عملاً عذاب قيامت را براي خودت خريدي. حضرت از اين طريق قداستِ دروغين خليفة مسلمين را كه به مبناي عمل به قرآن نيست، زير سؤال مي‌برند. اين سخن از طريق فاطمه‌اي كه پيامبرخدا(ص) در مورد او فرمود: «**اِنَّ اللهَ**

---

7 - اميرالمؤمنين(ع) در اين رابطه مي‌فرمايند: «**وَ مَا اَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ، وَ نَفْسُ مَظَانُّهَا فِي غَدٍ جَدَثٌ**» يعني؛ و مرا با فدك و غير فدك چه كار، در حالي كه فردا جايگاه نفس، گور است(نهج‌البلاغه نامه 45)

لَيغْضِبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ، و يرْضي لِرِضاها»[8] يعني خداوند با غضب فاطمه، غضبناک و با رضايت او راضي است، سخني است که نمي‌توان به راحتي از آن گذشت. و لذا سخن فاطمه‌ؑ در طول تاريخ براي ابابکر نقطة تاريکي است که قدرت تجزيه و تحليل درستي را به آيندگان مي‌دهد.

البته امروزه که همة وجوهِ مدينة فاضله مورد فرضِ سقيفه، نمايان شده قضاوت در آن‌چه آن‌ها مطلوب مي‌پنداشتند راحت‌تر است و مي‌توان حدس زد اگر از همين طريق اسلام ادامه يابد به کجا خواهد رسيد و لذا است که سخنان دلسوزانة فاطمه‌ؑ امروز حامل پيامي است که جهان اسلام در امروزِ تاريخ خود تصميمي جديد اتخاذ کند و گوهر آن اعتراض را بشناسد، که ما در سير تحليل خطبة آن حضرت به آن مي‌پردازيم.

حضرت در بخش بعدي به سران قوم نظر مي‌کنند و مي‌فرمايند: حواستان کجاست؟ بنا بود اسلام را تماماً روي کار بياوريد. اسلامِ نيمه‌کاره، اسلام نيست. مي‌فرمايند: مشکلات روحي و اخلاقي شما سبب شده تا عوامل دوام اسلام را درست تحليل نکنيد، زيرا زاوية ايجاد شده، در ابتدا چندان چشم‌گير نبود تا نتايج آن انحراف مشاهده شود - شايد خود خليفه هم نمي‌دانست کار به کجا کشيده خواهد شد-

---

8 - «بحارالانوار»، ج43، ص19- «صحيح بخاري»، ج7، ص37، در باب ذبّ‌الرجل عن ابنته **في‌الغيرة وَ الإنْصاف.**

ولي بصيرت فاطمه انتهاي اين انحراف را مي‌ديد و ساير‌ين را و حتي خليفه را متذكر شد. سپس ذهن‌ها را به عمق مصيبتِ رحلت پيامبر اكرم توجّه مي‌دهند و در راستاي توجه به اين خطر كه سران مبارزه و ايثار بگويند: وقتي پيامبر اكرم رحلت كرد، ديگر مبارزه تمام شده است، مي‌فرمايند: شما را چه شده است كه مبارزه نمي‌كنيد، در حالي كه اشخاصي دارند در اسلام انحراف ايجاد مي‌كنند؟ آنگاه به خود انصار توجّه مي‌كنند و مي‌فرمايند: شما طبق شرايط و سوابقتان مي‌توانيد از اسلامِ حقيقي دفاع كنيد و توانايي ايجاد هستة مقاومت براي برگرداندن انحراف را داريد، پس چرا اقدام نمي‌كنيد؟ پس از آن مي‌فرمايند: اين را متوجه باشيد، اگر اكنون شمشير و قدرتتان ارزشمند شده به جهت اين بود كه زير نظر مديريت ما اهل‌البيت عمل كرديد و شمشير زديد. بنابراين حالا كه ما را رها كرده‌ايد مطمئن باشيد اگر شمشير هم بكشيد جهت صحيحي نخواهد داشت و لذا قدرت و هيبتي براي شما به ارمغان نمي‌آورد. آنگاه به نحوي دقيق و عميق تحليل مي‌كنند ريشة سستي امروزين شما كجاست كه در بحث‌هاي آينده به آن مي‌پردازيم. در قسمت بعد مي‌فرمايند: چرا كسي را كه حقّ حاكميت دارد، ياري نمي‌كنيد؟ با اين سستي‌ها تمام زحمات گذشتة شما بي‌ثمر مي‌شود. در اين جا مي‌خواهند اين نكته را متذكر شوند كه

نظام دیني اگر به آرمان‌هاي اصیل خود فکر نکند و آن‌ها را دائماً مدّنظر نداشته باشد، مبارزات قبلي‌اش نیز جهتي بي‌محتوا و پوچ پیدا مي‌کند.

در پایان مي‌فرمایند: من همه این مطالب را براي اتمام حجّت گفتم، تا چراغ هدایت و عامل تغذیة انسان‌هاي هوشیار تاریخ باشد. من روانکاوي شما را مي‌دانم و خودِ من هم گفتم که شما نمي‌توانید به‌پا خیزید و از این نهضت دفاع کنید. این دین با نشانه‌هاي خاصّي به نتیجه مي‌رسد و یارانی را طلب مي‌کند که هوشیاري و تقوا را، همراه با دوري از رفاه‌زدگي داشته باشند و شما مطمئن باشید با روحیة رفاه‌زدگي و ثروت‌اندوزي که پیشه کرده‌اید، نه دیگر مي‌توانید از اسلام دفاع کنید و نه در این راهي که پیشه کرده‌اید به نتیجه مي‌رسید.

شما اگر براي فهم خطبه حضرت زهرا(که در مسجد مدینه ایراد فرمودند، وقت بگذارید، مي‌بینید گویا این خطبه؛ مادرِ نهج‌البلاغه است. نهج‌البلاغه‌اي که بسیار فصیح و بلیغ و عمیق است. این خطبه وقتي بیان شده که صاحب نهج‌البلاغه هنوز سخني نگفته است. اکثر خطبه‌هاي نهج‌البلاغه در زماني ایراد شده است که حضرت علي◆ حاکم بودند، ولي فاطمه‌زهرا(این صحبت‌ها را در همان ابتداي رحلت پیامبر اکرم⚥ ایراد کرده‌اند. ما در سلسله بحث‌هاي خود در

شرح اين خطبه سعي در توجه به منظر سياسي و جامعه‌شناختي و تاريخي آن داشته‌ايم، در حالي‌كه اين خطبه ظرفيت توجه به آن را از مناظر ديگر نيز دارد.

نگاهي به‌سوي آسمان معنويت

شما بايد از خودتان بپرسيد كه چرا حضرت در خطبه‌شان با اين‌كه بناي اعتراض به وضع سياسي زمانة خود را دارند، چشم ما را به‌سوي آسمان مي‌اندازند؟ از اين كار حضرت بايد بفهميم كه اگر شيعه هم باشيم و با تفكر شيعي هم حاكم شويم، ولي چشممان زميني باشد، كنار فاطمه‌ء نخواهيم بود، نهايتاً همان بني‌عباس هستيم. بني‌عباس علوي‌اند و طرف حاكميت علي◆ بودند، ولي زميني‌اند؛ پس بايد مواظب اين خطر بزرگ زميني شدن باشيم. لذا اوّلين پيامي كه خطبه حضرت دارد، قبل از اين‌كه وارد مسائل ديگر شوند، اين است كه مي‌بينيد حضرت چشم خود را به آسمان انداخته‌اند و سخن خود را با **«اَلْحَمْدُلِلّه عَلي مَا اَنْعَمَ .....»** شروع مي‌كنند، يعني مي‌خواهند بگويند: «اي انسان‌ها! ساحت حيات شما بايد آسماني باشد.» غفلت از رجوع به شريعت آسماني و خطر ادارة امور دنيوي بر اساس عقل غير ديني كه امروز به سكولاريسم مشهور است، خطر بزرگي است كه فاطمه‌ء زهرا‌ء دارند متذكّر آن مي‌شوند.

ابتداي خطبه مملو از معاشقة با حق است. ما اگر آدم سياسي و عجولي باشيم و كسي بخواهد براي ما مسئله‌اي مثل جنگ تحميلي را تحليل كند، ولي ابتدا وارد بحث معاشقه و انس با حق بشود و مدتي در اين حالت بماند و حق را ثنا كند و متذكر نعمت‌هاي حق گردد، صداي اعتراضمان بلند مي‌شود كه آقا! مسئله جنگ را چرا نمي‌گويي؟ چون نمي‌توانيم زمين را به آسمان وصل كنيم، و تمام حوادث زمين را در پرتو انوار آسمان معنويت بنگريم. حال به ياد بياوريد جملة امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» را كه فرمودند: «من دست و بازوي رزمندگان را بوسه مي‌زنم كه جاي بوسه ملائكه است»، امام‌خميني«رحمة‌الله‌عليه» اين حركات ظاهري رزمندگان را وصل به حقايقي باطني مي‌بينند، به عبارت ديگر در واقع امام«رحمة‌الله‌عليه» دارند سنت **«وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللهَ رَمي»**[9] و نقش ملائكه در حركات رزمندگان را مشاهده مي‌كنند. در اين نوع نگاه به مسائل اجتماعي سياسي، وجوه غيبي اين تحركات مورد غفلت قرار نمي‌گيرد و لذاست كه در همة امور، اوّل بايد متوجّه بود، اگر در كارها و تحليل‌هايمان ساحت آسماني انسان گم شود، بشر به بحران مي‌افتد، حتّي اگر آن كارها و تحليل‌ها به اسم شريعت باشد.

---

9 - سوره انفال، آيه 17.

دقّت كنيد ببينيد نگراني فاطمه زهرا ﷺ از چيست؟ مگر ابابكر نگفت: «اسرار پيامبر اكرمﷺ پيش علي◆ است»[10] پس اصل مسئله چيست كه علي◆ را از حاكميت حذف مي‌كنند؟ اصل مطلب اين است كه در فكر و فرهنگ سقيفه نيازي به علي◆ در ادارة امور دنيوي جامعه نيست. ملاحظه كنيد كه آن‌ها چگونه وارد قضيه شده‌اند. معلوم نيست كه اگر ما هم در آن شرايط بوديم، هوشيارتر از كساني بوديم كه در آن شرايط فريب خوردند، مگر اين‌كه فرهنگ پيامبر اكرمﷺ را در عمق جان و فكرمان داشته باشيم. شما تصوّر نكنيد همه شيعيان امروز از نظر بينش سياسي، بينش فاطمه ﷺ را دارند،

---

10 - در زمان حاكميت ابابكر، گروهي از رُم آمدند تا در رابطه با اسلام سؤالاتي بكنند. آن گروه بر خليفه آن زمان يعني ابابكر وارد شدند، در حالي‌كه اكثر صحابه از جمله علي◆ در جلسه حاضر بودند. ابابكر روي بر آنهايي كه از رُم آمده بودند كرد و گفت: اگر در مورد مسائل حكومتي اسلام سؤال داريد از من بپرسيد و اگر در مورد اسرار دين اسلام سؤال داريد از اين شخص بپرسيد - و به علي◆ اشاره كرد- (براي اطلاع از امثال چنين محاوره‌هايي به ترجمه الغدير ج11 ص309 و ج12 ص98 رجوع فرماييد).

در كتاب انساب‌الاشراف ج3 ص 183 هست كه: سلمان از اين‌كه علي◆ زنده است و مردم از او بهره نمي‌جويند، تأسف مي‌خورد و مي‌گفت: به خدا سوگند، پس از او هيچ‌كس شما را از اسرار پيامبرتان آگاه نخواهد كرد. (كه در كتاب محققانه الغدير اثر محقق دانشمند **آية**الله اميني و كتاب شريف امام‌شناسي اثر **آية**الله حسيني‌تهراني از اين موارد بسيار ذكر شده).

اکثر اهل سنّت هم محبّت به فاطمه(س) را دارند. ما باید آن بصیرت فاطمي را پیدا کنیم تا متوجّه شویم امور دنیوي باید براساس احکام الهي اداره شود. شما ببینید چند درصد از مردم ما از این جهت فاطمي اند؟ و چند درصد از خانواده هاي ما فرزندانشان را بر اساس حکم معصوم تربیت میکنند؟ ما تربیت فرزندانمان را به دست حرفهاي کارشناساني داده ایم که هیچ بهره اي در کار خود از فرهنگ معصوم نبرده اند و با اینحال براي فاطمه زهرا(س) هم گریه میکنیم. پذیرفتن ولایت اهل البیت به گریه و محبّت صِرف نیست، ولایت اهل البیت؛ یعني پذیرفتن مدیریت حکم خداوند از طریق فرهنگ معصوم در تمام ابعاد زندگي، اعم از فردي و اجتماعي.

ریشة اصلي فاجعه

اگر محور ادارة امور دنیوي انسان صرفاً عقل بشري شد، سیل بحران ها در سراسر زندگي بشر جاري مي شود. وقتي ابابکر آمد و بالاي منبر نشست، ابتدا گریه کرد، بعد چنین گفت:

«پیامبر اکرم(ص) در اتخاذ تصمیمات و ادارة امور مستظهر به وحي بود، ولي اکنون که وَحيِ آسماني با رحلت نبي اکرم قطع شده است ناگزیریم در اتخاذ تصمیمات لازمه به اجتهاد و صوابدید فکري خود عمل کنیم»

و بعد گفت:

«ما نيز مانند شما گاهي نظر صحيح و گاهي راه خطا مي‌پيماييم اگر در امري اشتباه كرديم تذكر دهيد و اشتباه ما را اصلاح كنيد».[11]

يعني مي‌خواهد بگويد؛ هر وقت براي پيامبر مشكل پيش مي‌آمد از وحي استفاده مي‌كرد. حالا من هم تا آن‌جا كه بتوانم با استفاده از وحي، مشكل جامعه را حل مي‌كنم. ولي آن جا كه نتوانم، خودم فكر مي‌كنم و به نظر و صوابديد خودم عمل مي‌كنم. اين جملات را در حالي مي‌گفت كه در بالاي منبر به جهت رحلت رسول‌خدا اشك هم مي‌ريخت. اين‌جا است كه فاطمه زهرا متوجه است چه مصيبتي بر سر اسلام آوردند! اوّل معصوم را كنار گذاشتند، بعد گفتند با فكر خودمان جامعه را اداره مي‌كنيم. كسي را كه مي‌تواند حكم خدا را از طريق غيب بگيرد و به باطن قرآن نيز آگاهي دارد، از حاكميت حذف كردند و بعد گفتند: هر جا حكم خدا را ندانستيم به نظر و صوابديد خود عمل مي‌كنيم. آخر مگر خدا ما را بدون برنامه خلق كرده است كه به صوابديد خليفه زندگي كنيم؟ آري معصوم را حذف كردند، تا بتوانند ميل خود را در جامعه پياده كنند. و بدين‌وسيله اسلام تأثيرگذار به اسلام

---

11 - «معنويت تشيع»، مقاله اول، ص 33و 34- «ترجمه الغدير»، ج13، ص24- «مسند احمد»، ج1، ص14- «كنزالعمال»، ج3، ص14 - «**الامامة و السياسة**»، ج1، ص16.

انفعالي تبديل شد و اسلامي كه خداوند وعده داده بود به وسيلة آن **«يُرِيدُ اللهُ اَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَ يَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرين»**[12] يعني حق را حاكم و ريشة كفر را از بين مي‌برد، آري چنين اسلامي به اسلامي تبديل شد كه امروزه زير چكمة كفر دست و پا مي‌زند.

راوي مي‌گويد: وقتي امام محمّد باقر◆ رحلت فرمودند خيلي غمگين شديم، چون مي‌ديديم ايشان گاهي كه سخن مي‌گفتند از قول جدّشان رسول‌اكرم♂ روايت نقل مي‌كردند، بعد رفتيم خدمت امام صادق◆، ديديم ايشان مي فرمايند: «قال‌الله تبارك و تعالي» و شروع مي‌كنند به صحبت‌كردن. اين‌جا بود كه نگراني وغصّه‌مان بر طرف شد، چون ديديم كسي امامان شده است كه مستقيماً مي‌گويد: قال‌الله. منظور عرضم اين است كه انسان‌هايي را از حاكميت جامعه حذف كردند كه باطن قرآن را مي‌شناختند و مي‌توانستند حقايقي را از خدا بگيرند و به انسان‌ها بدهند[13] - البته اين غير از وَحي است كه مخصوص نبي است- در كتاب اصول كافي و در بحار آمده است كه از زمان رحلت پيامبر اكرم♂ تا روز شهادت فاطمه‌زهرا♯، جبرائيل با حضرت

---

12 - سوره انفال، آيه 7.

13 - قرآن در سوره واقعه مي‌فرمايد: « اِنَّهُ لَقُرْانٌ كَريم. فِي كِتابٍ مَكْنُون. لا يَمَسُّهُ اِلاّ الْمُطَّهَرُون» يعني آن وجه مكنون و باطني قرآن را مطهرون مي‌يابند. و در آيه 33 سوره احزاب هم مي‌فرمايند: مطهرون؛ همان اهل‌البيت هستند.

فاطمه زهرا(س) مراوده، يعني رفت‌وآمد، داشته است.[14] از امام صادق(ع) روايت داريم كه آسمانِ عرش جلوي ما باز است. در جاي ديگر مي‌فرمايد: ما با فوق جبرائيل و ميكائيل ارتباط داريم.[15] البته توجّه داريد كه اين سخنان به معناي دريافت وحي و آوردن شريعت نيست.

وقتي ثابت شود كه بعد از رحلت پيامبراكرم(ص) انسان معصومي در روي زمين هست كه با عرش ارتباط دارد، آيا كسي حق دارد بگويد: وقتي مشكل را نتوانستم با قرآن حل كنم، از عقل خودم استفاده مي‌كنم؛ اين سخن يعني با اين‌كه مي‌توان بشر را با بودن انسان‌هاي معصوم از طريق حقايق آسماني هدايت كرد، آن‌ها را خانه‌نشين مي‌كنيم و عدّه‌اي را كه راهي به سوي حقايق آسماني ندارند، بر سر كار مي‌آوريم. عمق فاجعه چنين فكري هنوز روشن نيست، و تا اين روشن نشود نمي‌فهميم دنبال چه چيزي بايد باشيم. به عنوان مثال؛ بعضي‌ها نمي‌دانند انقلاب اسلامي دنبال چه چيزي است، لذا انقلاب اسلامي را چيز مهمّي نمي‌بينند، در حالي‌كه ما معتقديم بعد از حذف حضرت علي(ع) اميد فاطمه زهرا(س) به امثال انقلاب اسلامي است. اگر انقلاب اسلامي درست جلو برود، مي‌تواند آن آرزويي را كه فاطمه زهرا(س)

14 - «بحار الانوار»، ج 43، ص 79.
15 - «اصول كافي»، كتاب الحجه، ج 1، ص 275.

داشتند برآورده کند، و شرایطي را فراهم نماید که حکم خدا در جامعه حاکم وجاري باشد و نه نظر افراد، و اسلام تأثیرگذار خود را بنمایاند و در آن حال است که نظام ارزشيِ جهان بشري را اسلام تعیین مي‌کند.

عقل بشر به جاي وحي؟!

باید این مسئله خوب تحلیل شود و همة جوانب آن ارزیابي گردد که اگر در اداره امور دنیويِ بشر، عقل بشري حاکم شد - حتّي عقل بشرِ به ظاهر متدیّن- بحران هاي عظیمي در زندگي بشر حادث مي‌شود و البته فهمیدن این مطلب خیلي مشکل است. امروز بشر چون بیش از همیشه از وَحي فاصله گرفته، در بحراني‌ترین بحران هاي تاریخِ حیات خود است، ولي چون حقیقت گم شده است، کسي قبول ندارد و نمي‌داند که در بحران است. حتي اگر به او بگویي در بحران هستي اصلاً نمي‌فهمد چه مي گویي چون زندگي حقیقي را نمي‌شناسد. تا نگاه و نور دین به صحنة عملي زندگي بشر نیاید و لااقل معني زندگي حقیقي را تصور نکند، اصلاً نمي‌فهمد چقدر منحرف است، به‌طوري که فراموش کرده براي چه هدفي به زمین آمده است و این گم کردن هدف، ریشة اصلي بحران‌هاست.

اگر محور اداره امور دنیوي بشر، مرجعیت آسماني شد، یعني بشر امور دنیويِ خود را به کمک شریعت آسماني

گذراند، از بحران هاي بزرگ نجات پيدا مي‌كند. چون كثرت‌ها به كمك وحدت تدبير مي‌شوند، مثل سلول‌هاي بدن انسان كه به كمك روح انسان تدبير مي گردد. وقتي روح انسان از بدن انسان جدا مي‌شود، تمام نظام سلولي او به هم مي‌ريزد و ديگر محال است شما بتوانيد آن ها را در انضباطي كه نياز هست درآوريد و پس از مدتي همة آن ها مي‌گندند و متعفن مي شوند. همين جا دقّت كنيد؛ گفتيم: وقتي مرجعيت بشر، آسماني شد، يعني در زمان غيبتِ امام معصوم هم بشر بايد از طريق فقيه به حكم معصوم رجوع كند، تا بتواند بستر زندگي‌اش را از شريعت بگيرد. البته مسلّم است كه فقيه احتمال اشتباه دارد، ولي وقتي مرجعيت بشر آسماني شد، اشتباهات جزئي، او را از مسير اصلي خارج نمي‌كند.

آري؛ سخن ابابكر اين استكه وقتي وحيِ آسماني سخني براي ما ندارد، بر اساس انديشه خودم عمل مي‌كنم، يعني عقل بشر جاي قانون آسماني را بگيرد. بايد از آنها پرسيد چرا كاري كرديد كه تصور كنيد وَحي آسمان برايتان سخن ندارد و مجبور شديد با فكر خودتان عمل كنيد و به اين ترتيب حاكميت معصوم حذف شود. حضرت علي◆ در آن روز از صحنة حاكميت جامعة اسلامي حذف شد، شايد هنوز كه هنوز است بشر نفهميده حاكميت فرهنگي معصوم كه از صحنة سياسي اجتماعي زندگي بشر حذف شد يعني

چه و حذفِ حاکمیتِ فرهنگ معصوم چه نتیجه‌اي به‌بار مي‌آورد.

خلیفه گفت: هر جا نتوانستم از وحي استفاده کنم، از عقل خودم استفاده مي‌کنم و فکر کرد حرف خوبي هم زده و جانب انصاف را هم رعایت کرده است. ولي در این حرف قتل همة انبیاء نهفته است چرا که بشر از هدف اصلي زندگي‌اش ساقط شد. نمونه‌اش این‌که به ابابکر گفتند: خالدبن‌ولید زنا کرده، باید مجازات شود. او گفت: من حاضر نیستم شمشیري را که در راه خدا به کار رفته قطع کنم و در غلاف فرو برم.[16] این جمله؛ یعني عقل ابابکري بالاتر از عقل الهي است. این‌جاست که مي‌گوییم: فاطمه زهرا(ع) معني این جمله ابابکر را فهمیدند، ولي بقیّه نفهمیدند و هنوز هم بشریت در فرهنگ خود معني این جمله را نفهمیده است و لذا جایگاه اعتراض حضرت فاطمه(ع) را نمي‌شناسد. اگر به او بگویند: اي ابابکر! حکم خدا در رابطه با زناکار که در وحي الهي روشن بود، پس چرا طبق حکم خدا عمل نکردي؟! مسلّم ابابکر خواهد گفت: عقل من حکم مي‌کند که چه چیزي مهم است و به نظر من حکم خدا این‌جا نباید اجرا شود، چون صلاح نیست. اي ابابکر! مگر خدا نمي‌توانست

---

16 - «تاریخ‌الخمیس»، ج2، ص 233، موضوع مالک‌بن‌نویره. واقعه عجیب آن را مي‌توانید در کتاب امام‌شناسي آیت‌الله‌سیدمحمدحسین‌تهراني ج2 ص 60 پیگیري نمایید.

جايي كه حكمش نبايد اجرا شود، بگويد. همان‌طور كه در مورد روزه فرمود: اگر مريض هستيد يا در سفر هستيد روزه نگيريد، اگر در جاي ديگري هم بنا بود دين خدا اجرا نشود مي‌فرمود. پس در واقع با دقت در كار ابابكر اين سؤال پيش مي‌آيد كه؛ آيا ابابكر بندة دينِ خداست، يا دينِ خدا بندة اوست؟! اين‌جاست كه مي‌گوييم: فاطمه‌زهرا‡ از آن جملة ابابكر همه بحران‌هاي جهان اسلام را تا آخر پيش‌بيني كرد و جرياني كه سقيفه را به‌وجود آورد و امام معصوم را حذف كرد چيزي جز همين انديشه را پيگيري نمي‌كرد. يعني يک طرز فكر بود كه علي◆ را حذف كرد، و نه چند نفر. طرز فكري كه پس از خليفة اول، خليفة دوم پي‌گيري نمود و از جمله اين‌كه قوشجي در شرح تجريد مي‌گويد: عمر بالاي منبر گفت: **«ايّها النّاس ثلاث كنّ علي عهد رسول‌اللهˆ و انا انهي عَنْهُنَّ وَ اُحَرِّمُهُنَّ و اُعاقِبُ عَليهِنَّ، مُتْعَةُ النِّساء وَ مُتْعَةُ الحجّ وَ حيّ علي خيرالعمل»** يعني اي مردم سه چيز در زمان رسول‌الله بود كه من آنها را نهي كرده و حرام مي‌نمايم و هركس به انجام آنها مبادرت نمايد عقوبت مي‌كنم كه عبارتند از «متعه نساء» و «متعه حج» و «گفتن **حيّ علي خيرالعمل**» در اذان.[17]

---

17 - «ترجمه الغدير»، ج 12، ص 79 (عزيزان عنايت داشته باشند مواردي كه به كتاب شريف

حاكميت انسان بر انسان به جاي حاكميت خدا بر انسان

روي كار آمدن ابابكر شروع فرهنگي بود كه در آن آدميان به فكر حاكميت بر يكديگر افتادند. حاكميت خدا بر مردم تبديل شد به حاكميت مردم بر مردم. بر اساس بعثت نبي‌اكرم بنا بود پيامبرخدا× حكم خدا را به مردم بنمايانند تا مردم با تدبّر در حكم خدا، تلاش كنند هر چه بهتر آن‌را در جامعة خود پياده كنند. آري بايد مسلمانان مجلس شوراي اسلامي هم تشكيل دهند تا قوانيني را براي به‌وجودآمدن بستر اجراي حكم خدا فراهم آورند، ولي آنچه باعث استحكام و بقاي جامعه مي‌شود حاكميت حكم اَحد بر كثرت‌ها است. شروع حاكميت ابابكر، شروع حذف حاكميت خدا بود. لذا به بهانه اين‌كه مردم علي◆ را نمي‌خواهند حاكميت امام معصوم را از جامعه حذف كردند.[18] يعني پاي مردم را به ميان كشيدند تا بدين بهانه حضور خدا را حذف كنند. بر فرض

الغدير استناد مي‌شود منظور ترجمة الغدير مي‌باشد).

18 - روزي عثمان در زمان خلافتش به علي◆ گفت: اگر قريش تو را دوست نمي‌دارند، گناه من چيست؟ تو كسان زيادي از آنان را به قتل رسانده‌اي كه چهره‌شان چون طلا مي‌درخشيد (نثرالدر ج2 ص 68، معافة الصحانه، نقل از تاريخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفريان ص 69) و بدين وسيله بهانة حذف علي◆ را توجيه مي‌كردند، آيا اين جرم است كه علي◆ در مقابل كفار كوتاه نمي‌آمد؟

هم چنين بود كه گفتند، آيا نبايد شرايط پذيرش علي(ع) را فراهم مي‌كردند؟ گريه فاطمه زهرا(س) بايد به گوش فلك مي‌رسيد، بايد مي‌آمدند، مي‌گفتند: اي فاطمه يا روز گريه كن يا شب! بايد بشريت عمق فاجعه را بفهمد. دوباره به اين جمله دقّت كنيد؛ «*روي كار آمدن ابابكر شروع فرهنگي بود كه آدميان به فكر حاكميت بر يكديگر افتادند*». بنا بود علي(ع) حاكم شود و حاكميت علي(ع) يعني حاكميت معصوم، و معصوم؛ يعني كسي كه نفس امّاره ندارد و عبد محض خداست. يعني هر چه خدا به قلب مبارك او مي‌نهد مي‌تواند بدون اين كه نفس امّاره‌اش در آن تصرف كند به بشريت بدهد. اگر قرار شد آدميان بر يكديگر حكومت كنند، هر كس كه حاكم شد، بايد قدرتش از بقيّه بيشتر باشد. ولي اگر خدا حكومت كند، كسي كه حاكم مي‌شود، اصلاً قدرت ندارد؛ چراكه به مردم بدهكارتر مي‌شود. اميرالمؤمنين(ع) گريه مي‌كرد كه خدايا! مرا ببخش، نكند كوتاه آمده باشم. داستان آن زن را شنيده‌ايد كه مشك آبي را به دوش مي‌كشيد و به حضرت علي(ع) نفرين مي‌كرد، حضرت از او پرسيدند: مگر چه شده است كه به علي نفرين مي‌كني؟ گفت شوهرم شهيد شده است و كسي كم نمي‌كند (ظاهراً شوهرش در ليست شهداي جنگ از قلم افتاده بود). حضرت، مشك آب را برايش به خانه بردند و سريعاً برگشتند مقداري آرد و گوشت و خرما برايش بردند. قرار

شد آن زن آرد را خمير كند تا نان بپزند و حضرت گوشتها را كباب كردند و دهان بچّه‌ها مي‌گذاشتند و مي‌گفتند: علي را ببخشيد. بعد حضرت مشغول پختن نان شدند و در اين حال صورتشان را نزديك آتش مي‌بردند و مي‌گفتند: اي علي! از آتش جهنم بترس و در حق يتيمان كوتاهي نكن. آري معصوم نه‌تنها قدرتي براي خود قائل نيست، بلكه دائماً خود را بدهكار مي‌داند.

با روي كار آمدن ابابكر آدميان به فكر حكومت بر يكديگر افتادند و خودشان دست به قانون گذاري زدند و قانون آسماني را به نفع قانون زندگي زميني كنار گذاشتند. اگر تمام پيامبران در يك شهر جمع شوند، چون قلب همه آن‌ها قلب الهي و جايگاه سخن حق است، ديگر حكومت مردم بر مردم و حكومت خدا بر مردم، فرقي ندارد و مردم‌سالاري ديني يعني همين. چرا كه در آن صورت قلب مردم پذيرفته است كه حكم خدا در جامعه حاكم باشد، در اين صورت حاكميت دين خدا، همان حاكميت خواست مردم است. امّا جايي كه قلب اكثر انسان‌هاي يك جامعه پر از هوس است، حكومت مردم بر مردم بدون نظارت و تنظيم حاكميت حكومت دين، حكومت هوس بر هوس است. به قول انديشمندان منتقد به دموكراسي غربي «اين دموكراسي؛ حاكميت كثرت هوس‌هاي سرگردان است» و لذا در رسيدن به نتايجي كه از آن انتظار داشتند، به بن‌بست رسيده است.

ابابكر آمد و گفت: اي فاطمه! مردم خواستند من سر كار بيايم. در حالي كه اوّلاً: چنين نبود، ثانياً: بايد در جواب گفت: حالا كه انسان‌ها آنچنان الهي نشده‌اند كه تماماً يك روح واحد باشند - چون همچنان‌كه عرض شد وحدت واقعي با نزديك شدن به اَحد ممكن است- چگونه مي‌توان گفت مردم من را خواسته‌اند، مگر بنا بود مردم بر مردم حكومت كنند؟ بايد حكم خداي مردم برمردم حكومت كند تا دل‌ها الهي شود و وقتي دل‌ها الهي شد و هر دلي حكم خدا را سر داد، چه فرقي مي‌كند كه بگويي خدا بر مردم حكومت كند يا مردم بر مردم حكومت كنند. ولي ابابكر به بهانه اين كه مردم مرا انتخاب كرده‌اند، حكم خدا را كه در غدير معلوم شده بود و با حكومت علي◆ مي‌توانست جاري شود، حذف كرد. راستي آيا همة مردم به ابابكر رأي دادند؟ و اگر همة مردم هم به ابابكر رأي داده بودند آيا براي او حجّت بود تا امام معصومي را كه خدا در غدير نصب كرده بود، كنار زند؟ و آيا خليفة دوم به رأي و نظر مردم بر جامعه حاكم شد؟ چرا در نصب خليفة دوم ديگر رأي مردم جايي نداشت، همين كه خليفة قبلي او را نصب كرد كافي بود؟

اعتراضي در حال شعف الهي

اين مقدمات را خدمتتان عرض كردم تا ببينيد عظمت فاطمه زهرا(س) تا كجاست و به‌جهت آتش بزرگي كه در قلب ايشان

شعله‌ور کرده‌اند، قاعدتاً نباید طاقتی برای ایراد این خطبه برایشان مانده باشد، چون این خطبه با معاشقة با خدا شروع می‌شود و بعد، آن بحث‌های دقیق اجتماعی سیاسی را پیش می‌کشند. پس معلوم می‌شود حضرت همه‌چیز را در بستر الهی آن نظاره می‌کنند. آقای سلیمان کتانی مسیحی در کتاب «فاطمه زهرا، زهی در نیام» می‌گوید: «درست است که دختر پیامبر اکرمﷺ می‌خروشید، ولی با یک آرامش تاریخی می‌خروشید» به‌واقع هر کس به این خطبه دقّت کند، انگار تمام بهشت‌ها در وجود فاطمهؑ شکوفا شده و مست معنویّت و شعور است و حالا در چنین حال معنوی دارد اعتراض می‌کند. اگر مقام فاطمهؑ مقام فنای فی‌الله نبود این جملة رسول‌خداﷺ معنی نداشت که می‌فرماید: **«اِنَّ اللهَ لَیَغْضَبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ، وَ یَرْضی لِرِضاها»**[19]

و نیز بخاری آورده[20] است که رسول‌خداﷺ فرمود: **«فاطمة بضعةٌ منّي یریبُني ما اَرابها و یؤذیني ما آذاها».**

نکته‌ای که در آخر این جلسه خواستم عرض کنم تا اصل خطبه را از چیزهایی که ممکن است مربوط به خطبه نباشد جدا کنیم، در مورد سخنانی است که بعضی از

---

19 - «بحار الانوار»، ج43، ص19، روایت 2.

20 - «صحیح بخاری»، ج7، ص37، در **باب ذبّ الرجل عن ابنته فی الغیرة وَ الإنْصاف.**

مورّخين در رابطه با موضوع بعد از اين خطبه آورده اند. بعضي از مورخين نوشته اند: چون دختر پيامبر اكرم(ص) آن گفتار را در مسجد مدينه فرمود و ابابكر با او برخوردي بي ادبانه كرد و حتّي به علي(ع) توهين كرد كه در خانه نشسته و از زنان كمك مي گيرد،[21] حضرت به خانه آمد و به شوهر خود چنين گفت:

«پسر ابوطالب! تا كي دستها را به زانو بسته اي، و چون تهمت زدگان در گوشة خانه نشسته اي؟ مگر تو نه همان سالار سرپنجه اي؟! چرا امروز در چنگ اينان رنجه اي؟ پسر ابوقحافه، پرده حرمتم را دريد و نان و خورش فرزندانم را بريد!...».

چنانچه ملاحظه مي فرماييد؛ جملة فوق حالت سجع و آهنگين دارد، يعني نظم خاصّي بر آن حاكم است.

جناب آقاي دكتر شهيدي در كتاب زندگي فاطمه زهرا(س) مي فرمايد:

«چگونه چنين چيزي ممكن است كه فاطمه(س) با علي(ع) اين طور سخن گفته باشد؟ شيعه براي اين دو بزرگوار مقام عصمت قائل است، آيا مي توان پذيرفت دختر پيامبر اين چنين شويش را سرزنش كند، آن هم براي نان و خورش فرزندانش؟ آنچه مي بينيد اين است كه اين قسمت از گفتار پر از آرايش معنوي و لفظي است؛ اعم از استعاره، تشبيه، كنايه، طباق و

---

21 - «شرح نهج البلاغه»، ابن ابي الحديد، ج16، ص 214.

سجع. اگر خطبه از چنین آرایش‌ها برخوردار باشد، زیور آن است، سخني است که براي جمع گفته مي‌شود، باید در دل شنونده جا کند. در چنین گفتار، خطیب در عین حال که به معني توجّه دارد، به زیبایي آن و نیز به آرایش لفظ باید توجّه داشته باشد، امّا گفتگوي گله‌آمیز زناشویي آن هم در خانه خود، چرا باید چنین باشد؟ مگر دختر پیامبرÅ مي‌خواست قدرت خود را در سخنوري به شوهر خویش نشان دهد؟»[22]

ظاهراً حق با جناب آقاي دکتر شهیدي است که این قسمت را بعداً به کلمات حضرت اضافه کرده‌اند. و مي‌توان امکان داد براي از بین‌بردن پیام اصلي خطبة فاطمه زهراÆ که عالي‌ترین ابعاد معرفتي و سیاسي را گوشزد مي‌کند، چنین پیرایه‌هایي را بدان وصل کرده باشند.

إن‌شاءالله وقتي در حدّ توانمان در جلسات آینده به اصل خطبه توجه کنیم، خواهیم دید حضرت زهراÆ چگونه جبهه‌اي را گشوده‌اند که تا نهایت تاریخ، سرنوشت‌ساز خواهد بود و مسئله بصیرت حضرت فاطمهÆ خیلي از این حرف‌هاي عادي که در مورد حضرت مي‌زنند، بالاتر است.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

---

22 - »زندگي فاطمه زهراÆ»، دکترشهیدي، ص 142.

اهل البیت و علم به فلسفة احکام

بسم الله الرحمن الرحيم

" السَّلام عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ

" وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ بِه صابِرةً ...[1]

همانگونه كه مستحضريد؛ شرط نزديك شدن به قلب حضرت زهرا‌ ايـن است كه عقايد حضرت را بشناسيم و آن ها را به قلبمان نزديك كنيم. از اين رو مي‌خواهيم خطبة حضرت زهرا‌ را كه دائرة المعارفي است شامل عقايد و قواعد توحيدي، عرفاني، اجتماعي، تاريخي و سياسي مورد توجه و تعمّق قرار دهيم.

در جلسه قبل در خصوص فضاي كلّي خطبه بحث كرديم و گفتيم: فرازهاي اول خطبه از جايي كه مي‌فرمايد: **«الحمدلله عَلي ما اَنْعَم و لَه الشُّكْرُ عَلي ما اَلْهَمَ»** تا آن‌جا كه مي‌فرمايد: **« وَ اِظْهاراً لِقُدْرَتِهِ وَ تَعَبُّداً لِبَرِيَّتِه»** يك ديدگاه توحيدي ناب و عميقي را مطرح مي‌كند كه احتياج به بحث طولاني دارد و در اين سلسله بحث‌ها ما قصد نداريم به آن بپردازيم.

---

1 - «مفاتيح‌الجنان»، زيارت فاطمه‌زهرا‌ در روز يكشنبه.

بعد از آن، باب نبوت را باز مي‌كنند كه در منظر ايشان جايگاهي بسيار عالي دارد. مي‌فرمايند: هنوز عالَم و آدم خلق نشده بودند كه خداوند برنامة تربيت پيامبر♂ را ريخته بود «**اِذِ الْخَلائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَة**» (آنگاه كه هنوز مخلوقات در حجاب غيب بودند) و ظهور پيامبر♂، ظهور آن قائدي است كه از قبل امضاء شده بود آنگاه حضرت زهرا‡ معني پيامبري و نقش پيامبر را در عالم تبيين مي‌كنند كه در جاي خود بحث خواهد شد.

عرض شد؛ خطبه فاطمه زهرا‡ مادرِ نهج‌البلاغه است، چون اين خطبه را حضرت زهرا‡ بعد از رحلت پيامبراكرم♂ ايراد كرده‌اند، ولي نهج‌البلاغه در سال‌هاي حكومت حضرت علي◆ بيان شده است.

به فضاي كلام حضرت‌زهرا‡ دقت كنيد. اگر ايشان مي‌خواستند فقط يك بحث سياسي بكنند اين همه حرف‌هاي عرفاني، نوراني و شهودي، آن هم مستغرق در عالم ربوبي براي چيست؟ تمام حرف‌هاي اين خانواده بر اساس استغراق در عالم غيب است. دل اين‌ها، دل توكل محض است و مثل ما نيستند كه در مقابل حوادث سياسي زود جا بخوريم و دلمان جوش بزند كه اي واي در جامعه انحرافي ايجاد شد و اين گروه و اين دسته بُردند و آن دسته باختند. در فرازهاي ابتداي خطبه مي‌بينيد حضرت در حال سير

در عالم دیگري هستند، گویا خود شان هستند و خدا و دیگر هیچ. در قسمت بعد هم که مردم را مورد خطاب قرار مي‌دهند طرز کلام و صحبت‌شان بسیار عجیب است و ما بحث خود را از همین قسمت فرمایش آن حضرت شروع مي‌کنیم.

وظیفة امت پس از پیامبرؐ

65 - «**ثُمَّ الْتَفَتَتْ اِلي اَهْلِ الْمَجلِسِ وَ قالَتْ:**» آن گاه حضرت، مردم حاضر در مسجد را که بیشتر آن‌ها از اصحاب پیامبرؐ بودند، مورد خطاب قرار دادند و فرمودند:

66 - «**اَنْتُمْ عِبادَاللهِ نُصُبُ اَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ**» شما اي بندگان خدا! پرچمداران امر و نهي او هستید.

67 - «**وَ حَمَلَةُ دینِهِ وَ وَحْیِهِ**» حاملان دین خدا و وحي او مي‌باشید.

68 - «**وَ اُمَناءُ اللهِ عَلي اَنْفُسِکُمْ**» و امین هاي خدایید نسبت به یکدیگر.

69 - «**وَ بُلَغاؤُهُ اِليَ الاُمَمِ**» مبلغان اویید به سوي امت‌ها.

70 - «**زَعیمُ حَقٍّ لَهُ فیکُمْ**» زمامدار حق، خود در میان شماست.

71- «**وَ عَهْدٌ قَدَّمَهُ اِلَیْکُمْ**» و عهدي که به شما واگذار کرده.

72 - «**وَ بَقِیَّةُ اِسْتَخْلَفَها عَلَیْکُمْ**» و باقي‌مانده‌اي که براي شما باقي گذارده تا اسلام را زمین نگذارید.

حضرت گفتند: اي مردم شما زحمت کشیدید تا اسلام به این‌جا رسید. کساني

كه در مسجد پاي صحبت حضرت بودند همان مسلماناني بودند كه با مبارزه و جنگ و جهاد آن ها اسلام در مكه و مدينه و جزيرة العرب پاي گرفته بود. حالا يك دفعه مي‌خواهند اسلام را نيمه كاره رها كنند. اين مسئله مهمي است كه بايد با نور فاطمه(س) روشن شود. حضرت مي‌خواهند اين ها را متوجه و بيدار كنند كه اي عزيزان؛ اسلامي كه شما شناختيد و تصور مي‌كنيد تمام شده است، اسلامِ مذهاي حاكميت معصوم است و اين در واقع اسلام نيست، و با اين كار اسلام ادامه نمي‌يابد، اين چه اشتباه بزرگي است كه شما داريد به آن تن مي‌دهيد؟ نمونه اين اشتباه را در طول تاريخ اسلام بسيار داشته‌ايم كه مردم فكر مي‌كنند بدون سياست اسلامي مي‌توانند ديانت اسلامي داشته باشند. در حالي كه دين منهاي سياست اصلاً دين نيست، مثل نماز نيمه كاره است. ما چون مي خواهيم ديندار باشيم بايد نماز را با تمام ابعادش اقامه كنيم تا به بهترين نحو بُعدي از ديندارياِمان محقق شود. در مسائل اجتماعي هم مسئله به همين شكل است كه اگر حكم خدا در آن جاري نباشد و ما در صدد تحقق حكم خدا در روابط اجتماعي‌مان نباشيم، عملاً بُعد مهمي از دين تحقق نيافته است.

حضرت به حاضران در مسجد مي‌فرمايند: اي مردم؛ اي بندگان خدا! شما نمونه و تابلوي امر و نهي خدا هستيد. اي مسلماناني كه انقلاب كرديد و اسلام را

كمك كرديد، شما تابلوي امر و نهي خداييد، بايد در تحقق آنچه خدا خواسته و در نفي آنچه خدا نخواسته است، تلاش كامل از خود نشان دهيد. شما حاملان دين خدا و وحي او هستيد. شما امينان خداييد نسبت به همديگر. شما مبلّغان دين خدا به امتهاي ديگر هستيد - مواظب باشيد اسلامتان نيمه كاره نباشد- هم زمامدار حق در ميان شماست و هم عهد و پيماني از خدا نزد شماست. يعني خدا تعهّدي را بر دوش شما گذاشته است كه نبايد با رحلت رسول‌خدا ﷺ آن را تمام شده بدانيد. و اسلام را براي شما به جاي گذاشته است تا شما حافظ و ميراثدار آن باشيد.

ملاحظه مي‌كنيد كه در اين فراز؛ فاطمه‌زهرا ﷺ مردم را متوجه وظيفه‌اي كه نسبت به اسلام دارند، مي‌نمايند. خطر تمام شده دانستن كار را به آن ها گوشزد مي‌كنند كه اگر فكر كنيد كار تمام شده است، اسلام از دست مي‌رود. ولي اگر بدانيد كه بسياري از كارها مانده است حتماً به كسي رجوع مي‌كنيد كه بتواند كاري چنين بزرگ را ادامه دهد.

مقام قرآن و چگونگي دستيابي به آن

مي‌فرمايد: خداوند چيزي را براي شما باقي گذارد كه عبارت است از:

73 - **«كِتابُ اللهِ النّاطِقُ»** كتاب ناطق خدا

74 - «**وَالْقُرانُ الصّادِقُ**» و قرآن صادق
75 - «**وَ النُّورُ السّاطِعُ**» و نور فروزان
76 - «**و الضِّياءُ اللاّمِعُ**» و شعاع درخشان
77- «**بَيِّنَةٌ بَصائِرُهُ ، مُنْكَشِفَةٌ سَرائِرُهُ**» بيان و حجت هاي آن روشن و اسرار باطن و لطائف دقيق آن آشكار است.
78 - «**مُتَحَلّيَةٌ ظَواهِرَهُ**» با ظواهري زيبا و قابل پذيرش

حضرت زهرا(س) شروع مي‌كنند از قرآن و خصوصياتش نكاتي را بيان كنند. وقتي جامعه‌اي قرآن را آن‌گونه كه حضرت بيان مي‌كنند مورد توجه قرار دهد، حتماً سير جامعه به آن جايي كه حضرت انتظار دارند كشيده مي‌شود و جامعه به بينش اهل‌البيت(ع) نزديك مي‌شود و لذا اگر مي‌بينيد مردم به بينش اهل‌البيت(ع) نرسيده‌اند به دليل آن است كه قرآن را به نحو صحيح مورد توجه قرار نداده‌اند. تعبيرهاي حضرت در رابطه با قرآن مثل تعابير حضرت علي(ع) در خطبة 2 نهج‌البلاغه است[2] كه به‌طور اجمال به آن مي‌پردازيم.

چگونگي استفاده از قرآن بعد از رسول‌خدا(ص)

حضرت مي‌فرمايند: قرآن نوري است كه شما را بصير مي‌كند و افق بينش و

---

2 - به سلسله بحث‌هاي شرح نهج‌البلاغه؛ شرح خطبه شماره 2 از همين مؤلف رجوع فرماييد.

تحلیل‌هاي شما را روشن مي‌نماید و کمك مي‌کند تا شما آینده و نهایت جریانات مختلف را همین حالا ببینید. بصیرت دادن قرآن کاملاً آشکار است. از طریق ارتباط صحیح با قرآن، اسرار عالَم برایتان آشکار مي‌شود. یعني قرآن بصیرتي به شما مي‌دهد که واقعاً مي‌توانید مسائل جامعه و خانواده و دنیا و آخرت را درست تحلیل کنید. در واقع حضرت توصیه مي‌کنند که قرآن را رها نکنید، ظواهر آن بسیار جذاب است و دل و روح انسان را جذب مي‌کند. از طریق همین جذابیت، شما را به حقایق معنوي و صفاي روحاني مي‌کشاند. پس این طور نیست که فکر کنید تا وَحي تمام شد شما دیگر چیزي کم ندارید، بلکه برعکس؛ باید با این قرآن آشنا شوید و از حقایق آن بهره بگیرید و لذا جامعه را باید آمادة درك و فهم قرآن کنید و این کار با رجوع به کساني انجام مي‌شود که حقایق قرآني را مي‌شناسند. این‌که شما به امثال خلیفه اول رجوع کرده‌اید به جهت آن است که فکر مي‌کنید کار تمام شده است و در نتیجه گمان کرده‌اید هر کسي مي‌تواند در رأس امور باشد.[3] در حالي‌که چنین قرآني با چنین

---

3 - بنا به نقل کتاب «مسند احمد»، ج1، ص 14 ابابکر گفت: «من دوست داشتم که این جایگاه را کسي جز من داشت و شما اگر با من بخواهید چون پیامبرتان ﷺ رفتار کنید، من تاب آن را ندارم او از دسترس شیطان دور بود و از آسمان بر او وحي مي‌آمد» و یا بنابر طبقات ابن‌سعد ج3 ص 151

توانايي در بين شما هست، قرآني كه شما را بر اَسرار عالَم آگاه مي‌كند. آيا شما تصور مي‌كنيد هركس مي‌تواند اَسرار قرآن را بشناسد و بشناساند؟ يا زعيمي از طرف خداوند نياز است كه پيامبرخدا آن را به شما معرفي كرده و شما بايد كار را به دست او بسپاريد؟

مي‌گويد: «به خدا سوگند من بهترين شما نيستم و البته من نشستن بر اين جايگاه را ناخوش مي‌داشتم و مايل بودم كسي از ميان شما به جاي من براي اين كار انتخاب مي‌شد. اگر مي‌پنداريد من در ميان شما با برنامه رسولخدا رفتار مي‌كنم اكنون من بر آن شيوه نمي‌توانم عمل كنم، رسول خدا به ياري آسمان از لغزش‌ها بر كنار مي‌ماند و با او فرشته‌اي بود، ولي من شيطاني دارم كه مرا تحت تأثير قرار مي‌دهد، پس چون به خشم آمدم از من دوري كنيد تا بر پوست و موي شما پا نگذارم، مرا بپاييد، اگر به راه راست رفتم ياريام كنيد و اگر پرت افتادم مرا به راه راست آوريد».

آيا سزاوار بود چنين كسي جانشين پيامبر باشد؟ و وقتي بر علم و كمال خليفه تأكيد نشود، هركس به خود حق مي‌دهد كه حاكم جامعه اسلامي باشد تا آنجا كه معاويه براي يزيد هم چنين حقي را قائل است به طوري كه مي‌گويد: «من مي‌ترسم پيروان محمد را براي پس از خود همچون رمه‌اي از ميش‌هاي بي‌شبان رها كنم» (تاريخ طبري ج 6 ص 170- الغدير ج 13 ص 270).

و در همين راستا كار را به جايي رساندند كه باقلاني در تمهيد ص 186 مي‌نويسد: امام از سمت خود بر كنار نمي‌شود، هرچند تبهكاري و ستمگري كند و به هيچ روي نبايد بر او شوريد، چون پيامبر فرمود: بايد از امامان پيروي كرد هرچند ستمگري نمايند. و حديث‌هاي بسياري در اين راستا ساختند ولي در مقابلة اميرالمؤمنين◆ گويا امثال عايشه و طلحه و زبير اين احاديث را فراموش كردند.

79 - «**مُغْتَبِطٌ بِهِ اَشْياعُهُ**» پيروان قرآن مورد غبطة جهانند.
80 - «**قائِدٌ اِلَيَ الرِّضْوانِ اِتْباعُهُ**» و تبعيت و پيروي از آن، انسان را به سوي رضوان الهي مي‌كشاند.
81 - «**مُؤَدٍّ اِلَي النَّجاةِ اِسْتِماعُهُ**» سخن‌شنوي از آن، همان راهِ به سرانجام نجات است.
82 - «**بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللهِ الْمُنَوَّرَةُ**» به‌وسيلة قرآن به حجت‌هاي نوراني خدا مي‌توان دست يافت.
83 - «**وَ عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ**» و به فرائضي كه خدا واجب فرموده رسيد.
84 - «**وَ مَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ**» و به محارمي كه انسان‌ها را از ارتكاب آن‌ها باز داشته است، علم يافت.

تزلزل در تصميم‌گيري

حضرت مي‌فرمايند: پيروان قرآن مورد غبطة جهانند. يعني اگر ملتي تفكرش تفكّر قرآني شود، به نحوه‌اي از خصوصيات اخلاقي و شرايط اجتماعي دست مي‌يابد كه ديگران غبطه او را مي‌خورند. چون به كمالاتي مي‌رسد كه مطلوب حقيقي همة انسان‌هاست. شما به اندازه‌اي كه قرآني فكر كنيد سرمايه‌دارها و زرنگ‌ها و اهل دنيا همه مي‌گويند اي كاش ما هم اين طور مي‌شديم ، هرچند شيطان عموماً به آن‌ها اجازه نمي‌دهد كه به سراغ قرآن بيايند.

حضرت مي‌فرمايند: ملتي كه از قرآن تبعيت كند مسيرش به سوي رضايت الهي است، و اگر ملتي قرآن را بپذيرد نجات پيدا مي‌كند و وسوسه‌ها و فتنه‌ها نمي‌توانند آن‌را خسته كنند و از راه منصرف نمايند. اگر به قرآن نزديك شويد به دليل‌ها و حجّت‌هاي الهيِ نوراني آن، نايل مي‌شويد و به انجام واجبات الهي توفيق پيدا مي‌كنيد و نيز به همّت‌هاي بلندي دست مي‌يابيد تا به آنچه حرام است و نبايد انجام دهيد فائق آييد.

آقاي نيل‌پستمن جامعه‌شناس مذهبي آمريكايي مي‌گويد: «غربي‌ها چون عقيده ثابتي ندارند نمي‌دانند چه كاري را بايد حتماً انجام دهند و چه كاري را حتماً نبايد انجام دهند و به چه دليل بايدها و نبايدهاي زندگي خودشان را بايد بپذيرند». او مي‌گويد: «مردمِ امروزِ غرب نسبت به قرون وسطي كه دين نيم بندي داشتند در تصميم‌گيري بسيار ناتوان هستند». حالا قرآن عكس آن است، مثلاً مي‌گويد: اين كار را نبايد انجام دهي، آدم هم مي‌فهمد كه نبايد انجام دهد، اين چيز ساده‌اي نيست. وقتي انسان و جامعه، قرآن داشته باشد، از استحكام خوبي در تصميم‌گيري برخوردار مي‌شود البته حضرت‌زهراؑ متوجه است كه شرط آن، حاكم شدن كساني است كه قرآن را به‌خوبي مي‌شناسند.

توجه فاطمه‡ به جايگاه قرآن

حضرت فاطمه‡ در اين فراز به جامعه متذكر مي شوند كه با قرآن مي‌توانيد قلّه‌هاي دنيا و آخرت را فتح كنيد به شرط اين‌كه دست به دامن قرآن شناسي بزنيد كه در بين شما نامشخص نيست. به روايت اهل سنت داريم كه يك اعرابي سؤالاتي از خليفة دوم كرد و او به علي◆ رو كرد و آن سؤالات را از حضرت پرسيد، و حضرت هم جواب گفتند. اعرابي به عمر اعتراض كرد كه تو اميرالمؤمنين هستي چرا جواب مرا نداي؟ عمر گفت: **«وَيْحَكَ ما تَدْري مَنْ هذا؟ هذا مولايَ وَ مَوْلي كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَوْلاهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ»** يعني: واي بر تو، آيا مي‌داني اين مرد كيست؟ اين مرد مولاي من و مولاي هر مؤمني است و كسي كه علي مولاي او نباشد مؤمن نيست.[4] پس آن كس كه قرآن را بشناسد

---

4 - كتاب «مقام الامام اميرالمؤمنين عند الخلفاء»، ص 29 و نيز امام احمد در باب فضائل مي‌گويد: سبب اين‌كه عمر گفت: «اعوذ بالله من معضله ليس لها ابوالحسن» يعني پناه مي‌برم به خدا از مشكله‌اي كه ابوالحسن در آن نباشد؛ اين بود كه پادشاه روم به عمر نامه‌اي نوشت و از او مسائلي را پرسيد. پس عمر آن مسائل را براي صحابه گفت، پس جوابي نزد آن ها نيافت، آن سؤال‌ها را نزد علي◆ معروض داشت. پس آن حضرت در اندك مدت پاسخ گفت. ملك روم به نام بني‌الاصفر پرسيده بود:
1- آن چيست كه خدا آن را خلق نكرده؟ 2- آن چيست كه خدا آن را نمي‌داند؟ 3- آن چيست كه نزد خدا نيست؟ 4- آن چيست كه تمامش دهان است؟ 5- آن چيست كه تمامش پا است؟ 6- آن چيست كه تمامش چشم

است؟ 7- آن چيست كه تمامش بال است؟ 8- خبر بده از مردي كه برايش فاميل نيست 9- خبر بده از چهار چيزي كه رَحِم و شكمي آن‌ها را حمل نكرده 10- خبر بده از چيزي كه نفس مي‌كشد، ولي روح در آن نيست 11- صوت ناقوس چه مي‌گويد؟ 12- خبر بده از حركت‌كننده‌اي كه يك بار حركت كرد 13- خبر بده از درختي كه سواره صد سال در سايه‌اش مي‌رود و تمام نمي‌شود، مثلش در دنيا چيست؟ 14- خبر بده از مكاني كه خورشيد يك‌بار بيشتر بر آن نتابيد 15- خبر بده از درختي كه بدون آب روئيد 16- مَثَل اهل بهشت كه مي‌خورند و مي‌نوشند و برايشان مدفوع و بولي نيست، در دنيا چيست؟ 17- مَثَل سفرة گستردة بهشتي كه در آن قدح‌هايي است و در هر قدح انواع رنگارنگ غذا است كه مخلوط به هم نمي‌شوند، در دنيا چيست؟ 18- مَثَل حوريّه‌اي كه از سيبي در بهشت بيرون مي‌آيد و چيزي از آن كم نمي‌شود، در دنيا چيست؟ 19- خبر بده از كنيزي كه در دنيا براي دو مرد است، ولي در آخرت براي يك مرد است 20- خبر بده از كليدهاي بهشتي.⇦

⇨علي◆ نوشتند: اما بعد؛ من از نامة تو آگاه شدم و جواب آن را به مدد و بركت خدا و بركت پيامبرمان محمّد↗ مي‌دهم:

1- اما آن چيزي كه خداي‌تعالي آن را نيافريده، قرآن است چون آن كلام خدا و صفت اوست و همين طور كتاب‌هاي نازل شده و خداي سبحان قديم است و همچنان صفت‌هاي او.

2- اما چيزي كه خدا نمي‌داند، قول شماست كه براي او فرزند و همسر و شريك قرار داديد، در حالي‌كه او «لَمْ يَلِد و لم يولد» است.

3- اما چيزي كه پيش خدا نيست، ظلم و ستم است.

4 تا 7- اما آنچه تمامش دهان است، آتش است. آنچه تمامش پا است، آب است. آنچه تمامش چشم است، خورشيد است و آنچه تمامش بال است، باد است.

8- اما آن‌كس كه فاميلي برايش نيست، حضرت آدم◆ است.

9- اما آن‌كه شكمي آن را حمل نكرد، چهار چيز است؛ آدم- حواء- قوچ ابراهيم◆ و عصاي موسي◆.

10- اما آن‌كه بدون روح نفس مي‌كشد، صبح است و لذا خداوند فرمود: «**وَالصُّبْحِ إِذا تَنَفَّس**».

11- اما ناقوس مي‌گويد: «**طقّاً طَقّاً، حَقّاً حَقّاً، مَهلاً مَهلاً، عدلاً عَدلاً، صِدقاً صِدقاً، إِنَّ الدّنيا قَدْ غَرَّتْنا وَاسْتَهْوَتَنا، تَمْضِي الدّنْيا قَرْناً قَرْناً، ما مِنْ يَوْمٍ يَمْضِي عَنّا إلاّ أَوْهي مِنّا رِكْنا، إِنَّ الموتَ قَدْ أَخْبرنا، إِنّا نرحل فا ستوطَنّا**» يعني: حق است، حق است، فرصتي، فرصتي، عدل است، عدل است، صدق است، صدق است، قرن مي‌گذرد، هيچ روزي از ما نمي‌گذرد جز اين‌كه ركني از ما را سست و خراب مي‌كند، به راستي مرگ ما را خبر داده كه ما خواهيم رفت، پس ما سراي فاني را وطن قرار داديم.

12- اما حركت كننده‌اي كه يك بار حركت كرد، طور سينا بود هنگامي كه بني‌اسرائيل عصيان نمودند و بين آن كوه و ارض مقدس چند شبانه‌روز فاصله بود، پس خداوند قطعه‌اي از آن را كَند و براي آن دو بال از نور قرار داد، پس آن كوه را روي سر آن‌ها نگهداشت، و اين است قول خداي‌تعالي «**وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّواْ أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم.....**» و زماني كه ما بلند كرديم كوه را بالاي سر آن‌ها، مثل سايباني بود و پنداشتند كه آن كوه بر آن‌ها فرود مي‌آيد، و چون توبه كردند كوه به جاي خود برگشت.⇦

⇨13- اما مكاني كه نتابيد بر آن آفتاب مگر يك مرتبه، آن زمين دريا بود وقتي براي بني‌اسرائيل شكافت.

14- اما درختي كه در سايه‌اش سواره صدسال مي‌رود، درخت طوبي است و آن سدرة‌المنتهي در آسمان هفتم است و به سوي آن منتهي مي‌شود اعمال بني آدم و نظيرش در دنيا خورشيد است كه مثل شجرة طوبي اصلش يكي است و نورش همه جا است.

15- اما درختي كه بدون آب روئيده شده، پس آن درخت يونس بود و خداوند فرمود: «**وَ أَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطين**» و ما براي او درختي رويانديم از كدو.

16- مَثَل غذاهاي اهل بهشت در دنيا غذاي جنين است در رحم مادر كه او از بند ناف خود تغذيه مي‌كند بدون بول و مدفوع.

در بين مردم معلوم بود، ولي مردم غفلت كرده بودند كه با تمام شدن وَحي، تازه كار شروع شده است و از اين به بعد يك قرآن شناس مي‌خواهيم كه فرهنگ قرآن را در جامعه و جهان پياده و نهادينه كند. و فاطمه زهرا(س) ضرورت چنين ارتباطي را با قرآن متذكر مي‌شوند تا مردم بفهمند با چه كسي بايد ارتباط پيدا كنند و چه بينشي بايد حاكم باشد؟

85 - «**وَ بَيِّناتُهُ الْجالِيَةُ**» و روشنگري‌هايش محكم و واضح است.

86- «**وَ بَراهينُهُ الْكافيةُ**» و براهين قرآن كافي و بي‌نقص است و شما را نيازمند به چيز ديگري نمي‌كند.

87- «**وَ فَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَةُ**» و فضائلش پسنديده است.

17- مَثَل انواع غذاهايي كه در يك ظرف مخلوط نمي‌شوند در دنيا، تخم پرندگان است كه دو رنگ زرد و سفيد مخلوط نمي‌شوند.

18- اما حوريه‌اي كه از سيب بيرون مي‌آيد، نظيرش در دنيا، كرم است كه از سيب بيرون مي‌آيد در حالي كه سيب تغيير نمي‌كند.

19- اما كنيزي كه بين دو نفر است و آن درخت خرمايي است كه در دنيا براي مؤمني مثل من و كافري است مثل تو، ولي در آخرت فقط مال من است، براي آن‌كه تو در بهشت داخل نخواهي شد.

20- كليدهاي بهشت، لا اله الاّ الله و محمّد رسول‌الله است.

ابن‌مسيب گويد: چون قيصر نامه را خواند، گفت: اين جواب‌ها صادر نشده مگر از خانه نبوت (تذكره خواص‌الامه، سبط ابن‌جوزي‌حنفي، ص87- الغدير ج12 ص98).

88- **«وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ»** و رخصت‌ها و اجازه‌هايش از سر لطف است.
89- **«وَ شَرائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ»** و دستوراتش قابل دسترسي است.

روشنگري‌هاي قرآن يك روشنگري واقعي است. در حالي‌كه تجربه‌هاي تاريخي سراسر گواه‌اند، تحليل‌ها و روشنگري‌هاي غير قرآني پس از مدتي غلط از آب در مي‌آيند. در حالي كه در رابطه با قرآن هر چه جلوتر مي‌رويد حقّانيّت بيّناتش بيشتر آشكار مي‌شود. براهين قرآن به گونه‌اي است كه نياز به علم ديگري نيست كه نقص‌هاي آن را برطرف كند و يا مكمل آن باشد، كافي است قرآن شناس را پيدا كني و به كمك او جهت‌هايي را كه قرآن متذكر آن است به‌دست آوري، به همه چيز مي‌رسي و از طريق او به فضيلت‌هاي سراسر پسنديدني‌اش دست مي‌يابي. قرآن شما را به صفاتي مي‌رساند كه واقعاً و دائماً پسنديدني است. بعضي از اشخاص را ديده‌ايد كه صفات عجيبي دارند ولي پس از مدتي كه با آن‌ها مأنوس شديد مي‌بينيد پسنديدني نيستند. در حالي كه قرآن به انسان صفاتي مي‌دهد كه هم شما آن صفات را براي خودتان مي‌پسنديد، هم ديگران آن صفات را براي شما مي‌پسندند. قرآن در بعضي از موارد كارهايي را براي ما جايز مي‌گرداند، يعني رخصت و اجازه مي‌دهد. حضرت فاطمه زهرا(ع) مي‌فرمايند: اين رخصت‌ها يك لطف بزرگ است كه در

انجامِ بايدهاي زندگي سرگردان نشويد. به قول آقاي نيل‌پستمن «انسان غربي كه از دين فاصله گرفته است گاهي فكر مي‌كند حتماً اين كار را نبايد بكند و آن كار را بايد انجام دهد، ولي در عين حال بدنش مي‌لرزد و نگران است كه آيا بايد اين كار را بكند يا نكند». قرآن است كه به شما مي‌گويد: چه كاري بايد بكني و چه كاري نبايد بكني و چه كاري را مي‌تواني بكني و چه كاري را بايد نكني. و بعد حضرت در ادامه مي‌فرمايند: قرآن واجباتش طوري است كه مي‌توان به آن دست يافت، يعني مكتوب و مشخص و پايدار است.

تا اين‌جا حضرت به ما يك بينشي نسبت به قرآن دادند كه اي مردم! پيامبر♂ از بين شما رفت ولي قرآن هست؛ آن را حفظ و نگهداري كنيد و به اين امتيازات مخصوصِ آن توجه كنيد و براي استفاده از آن براي خود برنامه‌ريزي نماييد و اگر بنا داريد از قرآن بهرة لازم را ببريد ببينيد بايد چه كارهايي بكنيد. شما ديديد كساني كه قرآن را جدّي نگرفتند همة تصميم‌ها و كارهايشان بي‌نتيجه ماند. آري اگر بناست قرآن را فقط با صوت خوب بخوانيم، خيلي ها مي‌توانند بخوانند، ولي اگر بخواهيم بفهميم و در زندگي خود پياده كنيم، در اين صورت است كه قرآن‌شناس واقعي نياز است، در همين راستاست كه خليفة دوم مي‌گفت: قرآن را مجرد كنيد و آن

را تفسير نكنيد،[5] چون اگر باب تفسير قرآن باز مي‌شد معلوم مي‌گشت چه كسي به واقع توان اين كار را دارد و چه كسي ندارد.[6]

حضرت در قسمت بعدي خطبه شان فلسفة احكام دين را مطرح مي‌كنند تا اولاً: يك روشنگري بكنند كه آدم بداند كه اين دين همة ابعاد نيازهاي ما را براساس احكامش برآورده مي‌كند. ثانياً: معلوم شود كه فلسفة احكام را فقط اين خانواده مي‌دانند و اگر فردي يا جامعه‌اي دين را از طريق اين خانواده نگيرد به فلسفة احكام راه پيدا نمي‌كند. مثلاً شما مي‌دانيد بايد حجّ را انجام داد، اما چرا بايد انجام داد؟ و چرا اين‌گونه كه هست بايد انجام داد؟ اين ها را نمي‌دانيد. آگاهي به

---

5 - «شرح ابن‌ابي‌الحديد»، ج3، ص120، نقل از «ترجمه الغدير» ج12، ص192.

6 - از اَنس روايت شده كه عمربن‌خطاب، صبيغ كوفي را به جهت سؤال از مشكله‌هاي قرآن آن‌قدر شلاق زد تا خون در پشتش جاري شد. و از زهري رسيده؛ عمر به جهت پرسش زياد صبيغ كوفي از حروف قرآن او را زد تا خون از پشتش جاري شد (سُنن دارمي، ج1، ص54 - الفتوحات‌الاسلاميه ج2 ص445). از ابي العديس روايت شده: ما نزد عمر بوديم كه مردي آمد و گفت: اي اميرالمومنين! **الجوار الكنس** چيست؟ پس عمر با شلاقش بر عمامه او زد تا عمامه از سرش افتاد و گفت: آيا حروري هستي؟ (كنزالعمال، ج1، ص229، ترجمه الغدير، ج12، ص185 به بعد). مواردي از اين قبيل زياد است، براي بررسي بيشتر مي‌توانيد به ترجمه الغدير، ج12، ص215 رجوع كنيد كه تماما از اسناد مورد قبول برادران اهل سنت استخراج شده است.

فلسفة احكام در رسيدن به سعادت و هدايت مردم بسيار مؤثر است. حضرت مي‌فرمايند: فلسفة احكام نزد معصوم است. شما كه جاي معصوم نشسته‌ايد و مي‌خواهيد منهاي معصوم، احكام را اجراء كنيد، نمي‌توانيد درست اجراء كنيد چون فلسفه‌اش را نمي‌دانيد. مثل همة متحجران كه ظاهر احكام و قالب اعمال را مي‌گيرند و روح آن را رها مي‌كنند و عملاً به آن نتايجي كه مي‌توانستند به‌كمك همين اعمال برسند، نمي‌رسند.

فلسفة احكام

حضرت مي‌فرمايند:

90- «**فَجَعَلَ اللهُ الايمانَ تَطْهيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ**» پس خداوند ايمان را براي تطهير شما از شرك قرار داد.

91 - «**وَ الصَّلوةَ تَنْزيهاً لَكُمْ مِنَ الْكِبْرِ**» و نماز را براي پاك كردن شما از كبر مقرر فرمود.

يعني خدا ايمان را در قلب ما قرار داد تا دل ما را از چندگانه گرايي نجات دهد. دلِ شما دوست دارد كه با يك محبوب نابِ يگانه، ارتباط پيدا كند. اما اگر ايمان نداشته باشد، از يك طرف با همه ارتباط دارد و از طرف ديگر با اين‌همه ارتباط، قانع نمي‌شود. شرك؛ يعني مقصدهاي پراكنده‌داشتن. مي‌فرمايند: اي مردم! خداوند ايمان به خود را قرار داده است تا شما از

افق‌هاي پراكنده نجات پيدا كنيد. وقتي فلسفة ايمان را ندانيد چگونه مي‌خواهيد ايمان بياوريد و آن را بشناسيد و بشناسانيد؟[7]

حضرت در رابطه با فلسفة احكام مي‌فرمايند: خدا نماز را گذاشته است كه خودبيني از تو بر طرف شود، حق‌بيني جاي خودبيني را بگيرد. تفسير **«اَقِمِ الصَّلوةَ لِذِكْري»** همين است. وقتي مي‌تواني ياد خدا باشي كه ياد خود نباشي، يعني خودت براي خودت مهم نباشي. خودبيني وخودخواهي و خودپسندي ريشة همه انحراف‌هاي از حق است، و نماز آمد تا كبر را يعني همة آن نگاه‌هاي بر خود را به سوي خدا و بندگي خدا بكشاند و ديديد وقتي اهل‌البيت‌ﷺ از مسند حكومت و هدايت جامعه حذف شدند، ظاهر نماز ماند ولي هيچ يك از نتايجي كه بايد از نماز به‌دست مي‌آمد نماند، جامعه گرفتار قبيله‌گرايي شد و از آن به‌بعد هركس خود و قبيله‌اش را برتر مي‌دانست.

92 - **«وَ الزَّكاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نِماءً فِي الرِّزْقِ»** و خداوند زكات را براي پاك

---

7 - بارها خليفه دوم حكمي مي‌كرد كه اصحاب به او اعتراض مي‌كردند كه دستور رسول‌خدا ﷺ خلاف آن بود و او مي‌گفت: «مرا دست زدن در بازارها از آن حضرت غافل كرد» (صحيح مسلم ج2 ص 234) براي بررسي بيشتر مي‌توانيد به ترجمه الغدير ج11 رجوع بفرماييد. در يك‌جا مي‌گويد: «كُلُّ النّاسِ اَفْقَهُ مِنْ عُمر حتّي رباب الحجال» يعني همة مردم از عمر فقيه‌ترند، حتي زنان پرده نشين.

كردن جان و رشد و نمو رزقتان قرار داد.

93 - «**وَ الصِّيامَ تَثْبيتاً لِلْإِخْلاصِ**» و روزه را تشريع فرمود جهت تثبيت و محكم نمودن اخلاص.

ميفرمايند: خداوند زكات را قرار داد تا نفس انسان از حبّ دنيا تزكيه و پاك شود و رزق انسان نموّ پيدا كند. امروزه انسانها عموماً در اداي زكات آن اشتياقي كه بايد داشته باشند ندارند، و در نتيجه رزق ها چه بسيار تنگ و خستهكننده اند. مثلاً هجده ساعت كار ميكند و چند برابر ديگران هم حقوق ميگيرد، اما رزقش نموّ ندارد، تنگ و خسته كننده است، چون زكات نميدهد- زكات در اينجا به معناي عام آن است كه عبارت است از زكات اصطلاحي و خمس و سهم امام و ساير انفاقات- ميفرمايد: دستور پرداخت زكات براي اصلاح انسانهاست، علاوه بر اين رزق را هم پر بركت ميكند. بعد ميفرمايند: خداوند روزه را قرار داد تا ملكة اخلاص در ما تثبيت شود. يعني ما با شيم و خدا، اين كار با روزه محقق ميشود. روزه براي رسيدن به مقام خلوص است، يعني مقام يگانه شدن با خدا، و سرّ اين مسئله در اختيار اهلالبيت است. به همين جهت هم بايد مسائل روزه را از آن ها پرسيد و آن ها طوري ما را راهنمايي ميكنند كه از آن

مقصد اصلي محروم نشويم.[8] با عقل و محاسبات خودمان نمي‌توانيم مسئله را بفهميم و مشكل علماي اهل سنت اين است كه به اندازة كافي متون روايي در اختيار ندارند.

94 - «**وَ الْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ**» و حج را براي استحكام بخشيدن به دين مقرر فرمود.

95 - «**وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ**» و عدل تنظيمي است براي قلوب انسان‌ها.

مي‌فرمايند: از طريق حج، دينتان شدت پيدا مي‌كند. چرا كه حج؛ نمود همة دين است، عصارة دين را جلوي شما قرار داده‌اند. مي‌فرمايند: اي مردم! خداوند؛ حج را قرار داد تا شما با ديندارياي شديدتري زندگي را ادامه دهيد و به نتايج كاملتري برسيد. عجيب است وقتي به مكه مي‌رويد در اطراف كعبه، روبه‌روي حجرالاسود كه عاليترين ركن است به نماز مي‌ايستيد، وقتي كه از حج برگشتيد، از اين به بعد هر چه نماز مي‌خوانيد، به نور آن نماز، نماز مي‌خوانيد.[9]

بعد حضرت مي‌فرمايند: خداوند عدل را براي انضباط گرفتن قلب‌ها قرار داد. يعني قلب شما بايد انضباط داشته

---

8 - براي بررسي بيشتر در مورد روزه، و سخنان معصومين‌ﷺ در اين باره به كتاب «روزه؛ دريچه‌اي به عالَم معنا» از همين مؤلف رجوع فرماييد.

9 - براي بررسي بيشتر موضوع حج، به نوشتار «حقيقت حج» رجوع فرماييد.

باشد، اين انضباط با عدل پيدا مي‌شود. ارسطو مي‌گويد: «اگر خواستيد شهوت و شكم بر شما حاكميت نداشته باشند بايد عدل را بر جانتان حاكم كنيد». وقتي عدل حاكم شد شهوت را كنترل مي‌كند، عفت پيدا مي‌شود. هم‌چنين غضب را كنترل مي‌كند، شجاعت پيدا مي‌شود. حاكميت عدل باعث مي‌شود كه قلب شما انضباط پيدا كند. حضرت زهرا(س) مي‌فرمايند: اگر مي‌خواهي قلبت از افراط و تفريط نجات پيدا كند، بايد به عدل فكر كني. مثلاً مواظب باشيد بين فرزندانتان عدالت را رعايت كنيد، در خريد و فروش مواظب عدل باشيد، اين مسئله، شما را انضباط مي‌بخشد. حالا شما وقتي فهميديد كه با اين عدل چه قلبي پيدا مي‌كنيد، عاشق عدل مي‌شويد. اما آن خليفه‌اي كه اصلاً نمي‌داند عدل براي چيست و فلسفة عدل كدام است؟ هر روز بايد مردم را به چوب بزند و بترساند تا عدل را رعايت كنند و تازه نه آن عدلي كه در منظر حضرت علي◆ مطرح است كه انسان را متعالي مي‌كند، بلكه عدلي كه بيشتر به تحجّر شبيه است.

تا اينجا حضرت در مورد احكام مي‌خواستند بفرمايند: علم به فلسفة احكام لازمة اجراي صحيح آن احكام است و بگرديد ببينيد اين علم در اختيار كيست؟ آيا خليفه‌اي كه برسر كار آمده

است چنین ادعایی دارد که فلسفه احکام را می‌داند؟ مسلّم نه.[10]

فلسفة امامت اهل‌البیت در بین جامعة اسلامی

96 - «وَ اِطاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ» و اطاعت از ما خانواده را سبب نظم یافتن امت اسلام و دین اسلام قرار داد- در فرهنگ دین، ملت به معنی دین است-.

97 - «وَ اِمامَتَنا اَماناً لِلْفُرْقَةِ» و امامت و رهبری ما را برای در امان ماندن امت اسلامی از تفرقه قرار داد.

حضرت می‌فرمایند: ای بندگان خدا؛ همان‌طور که خداوند نماز و روزه و حج و .... را برای شما قرار داده است و در آن رمز و رازی هست، اطاعت ما را هم برای شما واجب کرده است تا امت و دیانت نظم پیدا کند و اختلافات در جامعه از بین برود. یکی از دانشمندان اهل سنّت می‌گوید: اگر حضرت علی◆ بعد از رحلت پیامبر↗ حاکم شده بود در جامعه اسلامی هیچ اختلافی به وجود نمی‌آمد.[11] همین که خلیفة اول سرکار

---

10 - ابابکر می‌گفت: «من دوست داشتم که این جایگاه را کسی جز من داشت و شما اگر با من بخواهید چون پیامبرتان↗ رفتار کنید، من تاب آن را ندارم او از دسترس شیطان دور بود و از آسمان بر او وحی می‌آمد» (مسند احمد ج1 ص 14- کنزالعمال ج3 ص 126- الغدیر ج 13 ص 245).

11 - بنا به نقل ابن‌اسحاق: عامه مهاجران و تمامی انصار هیچ تردیدی نداشته‌اند که پس از رحلت

آمد، مهم‌ترين اصحاب پيامبرﷺ اعتراض كردند. اما اگر حضرت علي◆ سركار آمده بودند همه مي‌گفتند: حق با علي است، كساني هم كه مخالفت مي‌كردند دليلي براي مخالفتشان نداشتند.[12] ولي وقتي خليفة اول سر كار آمد مخالفان او دليل‌هاي محكم و قانع‌كننده‌اي داشتند. اِبْن‌اَبِي‌الحديدمعتزلي در شرح نهج‌البلاغه مي‌گويد: وقتي خبر خلافت ابابكر به سلمان رسيد، گفت: «پيرمرد را انتخاب كرديد؟! اما در مورد اهل‌البيت پيامبرﷺ به خطا رفتيد». يعني اگر علي◆ را برمي‌گزيدند كسي مخالفت نمي‌كرد.[13] و مخالفت معناي منطقي نداشت و ديگر فرقه‌هاي حنبلي و شافعي و مالكي و حنفي در اسلام به‌وجود نمي‌آمد. در شرايط حذف اهل‌البيت بود كه هركس و هرفرقه‌اي مي‌گفت: من درست مي‌گويم و دلم اين‌طور گواه مي‌دهد و

رسول‌خداﷺ، علي◆ صاحب امر خواهد بود (الموفقيات ص580، شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد ج2، ص 273).

12 - از ابوذر نقل شده كه بعد از روي كارآمدن ابابكر گفت: اي امّتي كه پس از رسول‌خداﷺ متحيّر مانده‌ايد، اگر كسي را كه خدا مقدم داشته، مقدم مي‌داشتيد و كسي را كه خدا مؤخر داشته، مؤخر مي‌داشتيد و ولايت و وراثت را در اهل‌بيت پيامبرتان مي‌نهاديد، از همه نعمت‌ها از هر سوي بهره‌مند مي‌شديد.

13 - «انساب‌الاشراف»، ج2، ص183 مي‌نويسد: سلمان از اين‌كه علي◆ زنده است و مردم از او بهره نمي‌جويند، تأسف مي‌خورد و مي‌گفت: به خدا سوگند پس از او هيچ‌كس شما را از اَسرار پيامبرتان آگاه نخواهد كرد.

خود را بر حق مي‌دانست، چرا كه بايد يك وجود مقدس معصوم در صحنه باشد تا اين ها عقايد و افكار و احوالاتشان را با او بسنجند، و چنين وجود مقدسي را خدا براي مردم در جامعه تعيين فرمود، ولي او را حذف نمودند، لذا هرج و مرج فكري و اخلاقي و عملي در همه‌جا پيدا شد.

حضرت فاطمه زهرا‡ قبل از اين‌كه اختلافات و هرج و مرج ها به‌وجود آيد درست همان روز هاي اول خلافت ابابكر مي‌فرمايند: «**اِطاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ وَ اِمامَتَنا اَماناً لِلْفُرْقَةِ**» اي مردم اگر از ما اطاعت كنيد شيرازة ديندتان حفظ مي‌شود و تفرقه از بين مي‌رود. ما خانواده‌اي هستيم كه خداوند به ما يك لطفي كرده است براي شما. حال كه مشخص است اختلاف‌هايي كه پس از رحلت پيامبرخدا♂ در جهان اسلام پيش‌آمد همه و همه ريشه در اين داشت كه كس ديگري غير از علي◆ خلافت بر مسلمين را تصاحب كرد، آيا مسلمانان براي نجات اسلام، راهي جز اين دارند كه به فرهنگ اهل‌البيت برگردند؟ امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» در وصيتنامه‌شان مي‌فرمايند: «فاطمه زهرا(سلام الله عليها) براي همة اسلام حجت است». اهل سنت الان هم قبول‌دارند كه سند اين خطبه صحيح است وطبق روايت هاي خود شان هم قبول‌دارند كه پيامبر(صلي‌الله‌عليه‌وآله)فرمودند: فاطمه پاره‌اي از من است، هركه او را

آزار دهد، مرا آزار داده است.[14] فرمودند: رضايت فاطمه رضايت من است. و توصيه‌كردند بايد رضايت فاطمه ﷺ را به‌دست آوريد و فرمودند: فاطمه زهرا ﷺ حوريّة انسيّه[15] است يعني فرشته‌اي است به‌صورت بشر، و براي شما حجت است. پس با طرح دقيق و عميق اين خطبه مي‌توانيم جهان اسلام را نجات دهيم.

بعضي از جنگ هاي زمان ابابكر با كساني بود كه نمي‌خواستند زكات را به غير از اهل‌البيت بدهند.[16] با رحلت پيامبراكرم ﷺ عده‌اي گفتند: اسلام هم رفت پس ما زكات نمي‌دهيم. عده‌اي هم گفتند: ما زكات را بايد به اهل‌البيت و جانشينان واقعي پيامبر بدهيم نه به ابابكر. حالا ابابكر با هر دو گروه به اسم خروج از دين جنگيد، گروه دوم را

---

14 - «صحيح بخاري»، كتاب النكاح، باب: ذب الرجال عن ابنته.

15 - سيوطي در تفسير خود «الدُّرُالمنثور» ذيل تفسير كريمه «**سبحان الّذي اَسْري بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجد الحرام**» به نقل از «طبراني» مي‌نويسد: عايشه گفت: رسول‌گرامي ﷺ فرمود: آنگاه كه مرا به‌سوي آسمان بردند، داخل بهشت شده در كنار درختي از درختان آن توقف نمودم، درختي كه به نيكويي آن و به سفيدي برگ آن و به لذيذي ميوه آن، در بهشت نديدم. پس ميوه‌اي از ميوه‌هاي آن برگرفتم و خوردم و به صورت نطفه‌اي در صُلب من در آمد و آنگاه كه به زمين ⇦ هبوط كردم، با خديجه هم‌بالين شدم و او فاطمه را باردار گشت. بعد از آن هرگاه مشتاق بوي بهشت مي‌شوم، فاطمه را مي‌بويم.

16 - رجوع كنيد به جريان مالك‌بن‌نويره در صفحات 60 به بعد كتاب امام‌شناسي، ج 2، از آيت‌الله‌حسيني‌تهراني.

هم به اسم اين‌كه از دين خارج شده‌اند كشتند. اين اختلاف‌ها عملاً جامعة اسلامي را تكه‌تكه كرد و سرخوردگي به‌وجود آورد و آن اميدواري اوليه‌اي كه امكان داشت با بودن حكيماني مثل سلمان و اباذر و مقداد در كنار اهل‌البيت، يك اسلام پسنديدني را در جهان گسترش دهد از بين رفت.

با روي كار آمدن ابابكر يك اميد بزرگي كه بين بزرگان جامعه بود از بين رفت. يعني اسلامي به صحنه آمد كه در اين اسلام حضرت علي◆ بايد از صحنه مي‌رفت و لذا كساني ميدان‌دار شدند كه از فرهنگ اهل‌البيت فاصله گرفته بودند. مثلاً پسر ابوسفيان يعني برادر معاويه حاكم دمشق شد، يعني مسير حاكميت در اسلام منحرف گشت. همان‌طور كه قبلاً عرض شد اساساً تنها راه نجات جامعه حاكميت حكم خدا ست نه نظرات افراد متكثّر. با آمدن ابابكر فرهنگ خطرناك حاكميت ميل مردم به صحنه آمد. در حالي‌كه اگر علي◆ بر سر كار آمده بود حاكميت حكم خدا بر مردم به صحنه مي‌آمد. چرا كه در قلب امام معصوم جز حكم خدا چيز ديگري نيست. آدم خوب هر چه هم خوب باشد آخرش حكمش همان حكم مردم است نه حكم خدا. در فرهنگ اسلامي بنا بود كه معصوم يعني كسي‌كه قلبش ظرف حكم خدا ست حاكم باشد ولي با ابابكر و فرهنگ غير معصوم كه سر كار آمد، همة تاريخ آخرالزمان تغيير كرد.

غم فاطمه زهرا(ع) غم عظيمي است و اين غم و اين خطبه بر همة مسلمين حجّت است كه اسلام از مسير اصلي خود فاصله گرفته و گرفتار تفرقه شده است.[17] حضرت در ادامة خطبه‌شان مي‌فرمايند:

98 - **«وَ الْجِهادَ عِزّاً لِلْاِسْلامِ»** و خداوند جهاد را جهت عزت اسلام مقرر فرمود.

99 - **«وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَي اسْتيجابِ الْاَجْرِ»** و صبر را براي كمك در استحقاق فرد مقدر فرمود.

100 - **«وَ الْاَمْرَ بِالْمَعْروفِ مَصْلَحَةً لِلْعامَّةِ»** و امر به معروف را وسيلة اصلاح عمومي قرار داد.

101 - **«وَ بِرَّ الْوالِدَيْنِ وِقايَةً مِنَ السُّخْطِ»** و نيكي به پدر و مادر را سپر حفظ از خشم خدا قرار داد.

102 - **«وَ صِلَةَ الْاَرْحامِ مَنْماةً لِلْعَدَدِ»** و صلة رحم را وسيلة رشد و نمايش كثرت خانواده قرار داد.

حضرت مي‌فرمايند: جهاد به شما عزّت مي‌دهد و صبر در ديندارى باعثِ زيادشدن اجر شماست و عملاً با صبرِ در ديندارى، ديندارىِ ما از حالت بالقوه به حالت بالفعل مي‌رسد و ارزش اجر دادن پيدا مي‌كند و امر به معروف، عموم جامعه را نجات مي‌دهد و برّ و نيكي به والدين شما را از خشم الهي نجات مي‌دهد، وصلة رحم شما را رشد و هيبت مي‌دهد. اين

---

17 - براي بررسي بيشتر اين نكته مي‌توانيد به نوشتار «ريشه اصلي غم فاطمه(ع)» رجوع فرماييد.

فرهنگ و چشم بصيرت فاطمي است كه مي‌تواند ريشة آتش خشم خدا به بعضي از خانواده ها را در عدم برّ به والدين ببيند. حضرت مي‌فرمايند: اگر صلة رحم كنيد با شكوه و گسترده و رشد يافته مي‌شويد و هيبت پيدا مي‌كنيد. اگر صلة رحم نكنيد هر كدام از شما يك فرد تنهاي بدون هيبت هستيد و حقير و ضعيف و بي‌پشتيبان مي‌مانيد.

103 - «**وَ الْقِصاصَ حَقْناً لِلدِّماءِ**» و قصاص وسيله حفظ خون‌هاست.

104 - «**وَ الْوَفاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِيضاً لِلْمَغْفِرَةِ**» و وفاي به نذر وسيله‌اي است جهت قرار گرفتن در معرض مغفرت الهي.

105 - «**وَ تَوْفِيةَ الْمَكاييلِ وَ الْمَوازِينِ تَغْييراً لِلْبَخْسِ**» و رعايت وزن و اندازه‌ها موجب تغيير رذيلة صفت بخل است.

106 - «**وَالنَّهْيَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزيهاً عَنِ الرِّجْسِ**» و نهي از شرابخواري را سبب پاكيزگي از آلودگي‌هاي شخصيت قرار داد.

107 - «**وَ اجْتِنابَ الْقَذْفِ حِجاباً عَنِ اللَّعْنَةِ**» و دوري گزيدن از تهمت زدن را براي دور ماندن از لعنت الهي قرار داد.

حضرت مي‌فرمايند: قصاص باعث حفظ خون‌ها مي‌شود. وفاي به نذر باعث بخشش گناهان مي‌گردد. ببين آيا وقتي كه به نذرت وفا مي‌كني دلت مصفّي و نوراني نمي‌شود؟ حضرت مي‌فرمايند: كم فروشي

نكن و به اندازه وزن كن تا خفّت شخصيت و پستي بخل در تو از بين برود. مشروب نخور تا شخصيت تو آلوده نشود، شرابخواري انسان را پست و رذل و سبك مي‌كند.

نوع نگاه حضرت را دقت كنيد! بعضي‌ها مي‌گويند: مشروب كبد و بدن تو را خراب مي‌كند، پس مشروب نخور. يعني نگاه صرفاً بدني و مادي به احكام الهي دارند. در حالي كه حضرت مي‌فرمايند: مشروب نخور تا از پستي و خواري آزاد شوي. از تهمت زدن دوري كن چرا كه تهمت تو را از رحمت خدا محروم مي‌كند. يعني با انجام ظاهر اين عبادات، روح انسان داراي كمالات معنوي مي شود كه خيلي ارزشمندتر از نتايج ظاهري است و بايد افق نيت خود را در انجام اين وظايف و احكام الهي به بالاتر از اين نتايج ظاهري سوق داد.

108 - **«وَ تَرْكَ السِّرْقَةِ ايجاباً لِلْعِفَّةِ»** و ترك سرقت موجب ايجاد ملكه عفت خواهد شد.

109 - **«وَ حَرَّمَ الشِّرْكَ اِخْلاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ»** و شرك را حرام فرمود براي ايجاد اخلاص و جان را يكسره به اعمال ربوبيت حق گماردن.

يعني دزدي نكن تا شخصيت تو عفّت پيدا كند و در روحانيتي كه روح تجاوز و دريدگي را از بين مي‌برد قرار گيري. آدم وقتي حريم اموال ديگران را حفظ كرد، بقيه حرمت‌ها را هم حفظ مي‌كند.

ولي كسي كه جسور شد و مال ديگران را سرقت كرد كم كم بقية ابعاد شخصيت‌هاي انسان‌ها را هم زير سؤال مي‌برد. بعد حضرت مي‌فرمايند: خداوند شرك را حرام كرد براي اين كه تو بتواني رب عالمين را رب خود بشناسي. تو بايد به اين‌جا برسي كه تو صاحب داري و اگر كسي به اين مرحله رسيد اصلاً مضطرب نيست. با «اخلاص»، راحت مي‌تواني پروردگار داشته باشي. آدمي كه صاحبش را از دست داده است، وقتي مي‌خواهد ذكر بگويد خيالات هجوم مي‌آورند و لذا نمي‌تواند ذكر بگويد. وقتي شرك از بين رفت با صاحب عالَم و ربِّ عالَم راحت‌تر مي‌تواني ارتباط برقرار كني. اخلاص يك مقام بسيار نفيس و ارزشمندي است كه براي به دست آوردنِ آن، جا دارد انسان همه چيزش را خرج كند. حال مي‌فرمايد: شرك نورزيدن و آرام‌آرام از چنگال شرك‌هاي جلي و خفيّ آزاد شدن، ما را به اخلاص مي‌رساند.

علت افراط و تفريط در دين

اگر جهان اسلام به اين سخنان دقت كند، خواهد پذيرفت آن خانواده‌اي كه از اسرار احكام الهي با خبر است به‌واقع بايد مجري اصلي احكام در جامعه باشد و ديگران بايد با تبعيت از آنان نظام اسلامي را به جريان درآورند. شما ببينيد «ولايت فقيه» مي‌گويد: كار ولي فقيه اين است كه حكم

معصوم را براي شما بيابد و بيان و اجرا كند، نه اين‌كه فكر و انديشه خود را براي شما بياورد. همه بايد از طريق معصومي كه فلسفة احكام را مي‌دانند زندگي خود را سير دهند.

هر گاه ستون و محور آسياي جريان احكام الهي از صحنه خارج شود، اجراي احكام به افراط و تفريط كشيده مي‌شود و ملاك حقّانيّت و صحت امور گم مي‌شود و هر كس بر اساس فكر خود عمل مي‌كند. همان طور كه عرض شد: مالك‌ابن‌نويره گفت من فقط به اهل‌البيت زكات مي‌دهم. خالدبن‌وليد را فرستادند كه يا زكات بگيرد يا با او بجنگد. خالد، مالك‌بن‌نويره را كشت و همان شب با همسر او همبستر شد. اگر مالك و همسرش كافر هم بودند بايد خالد صبر مي‌كرد تا عدّه همسر مالك تمام شود. وقتي قضيه به گوش ابابكر رسيد و به ابابكر اعتراض كردند كه بايد حدّ زنا بر خالد جاري شود. ابابكر در جواب گفت: شمشيري را كه در راه خدا به حركت در آمده است نمي‌گيرم.[18] يعني آيا شمشير خالد، شمشير خداست! آيا اين افراط در طرفداري از كسي نيست كه حكم خدا را زير پا گذارده است؟ اين از يك طرف كه چگونه حدّ خدا تعطيل شد. از طرف ديگر شيخ‌مفيد در ارشاد آورده كه: به عمر خبر رسيد، فلان زن شش ماهه بچّه به‌دنيا

---

18 - «تاريخ الخميس»، ج2، ص233- «ترجمه الغدير»، ج13، ص 312.

آورده است. عمر گفت: بايد حدّ زنا را بر او جاري كرد چون قبلاً با كسي همبستر شده است. حضرت علي◆ گفتند: چه كار مي‌خواهيد بكنيد؟ چرا به او تهمت مي‌زنيد؟ مگر در قرآن نمي‌فرمايد كه حمل و شيردادن 30 ماه است؟[19] از طرفي در جاي ديگر مي‌فرمايد: شيردادن 24 ماه است،[20] پس امكان دارد كه كسي شش ماهه بچّه به‌دنيا آورد، اين‌جا بود كه خليفه گفت: **«لَوْ لا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَر»**.[21]

---

19 - سوره احقاف، آيه 15.

20 - سوره بقره، آيه 233.

21 - «بحارالانوار»، طبع كمپاني، ص 483 يا «ارشاد»، طبع سنگي، ص 113 يا داريم كه: عبدالله‌جهني نقل كرده كه مردي از طايفة ما، زني از طايفه جهنيه را به زني گرفت و پس از ششماه فرزند به دنيا آورد، مرد به عثمان جريان را گفت، عثمان دستور سنگسار او را داد. پس خبر به علي◆ رسيد، حضرت به عثمان فرمود: حدّ رجم بر آن زن نيست، چون قرآن از طرفي فرمود: **«وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»** (احقاف/15) يعني حمل و شير دادنش، برابر سي‌ماه. و نيز فرمود: **«وَالْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ»** (بقره/233) يعني و مادران شير دهند فرزندان خود را دو سال كامل. پس اين طور مي‌شود كه شيردادن بيست‌وچهارماه و حمل آن ششماه. عثمان گفت: قسم به خدا من تا حال اين نكته را نفهميده بودم، پس دستور داد آن زن را برگردانند. كه معلوم شد آن بيچاره را سنگسار كرده‌اند. سخنان آن زن قبل از سنگسار به خواهرش اين بود كه اي خواهر! غمگين مباش، به خدا قسم هيچ‌كس جز شوهرم دست به من نزده. پس از آن كه طفل بزرگ شد، مرد اقرار كرد كه فرزند من است و شبيه‌ترين مردم به او بود و آن مرد كه نسبت ناروا به زن خود داد، تمام اعضاء بدنش پاره پاره بر رختخواب ريخت. (مالك در كتاب

البته؛ در فرصت بعدي مفصلاً اين موضوع را تجزيه و تحليل خواهيم كرد، ولي عرض بنده اين است؛ فرهنگي كه ابابكر و عمر به صحنه آوردند فرهنگ افراط و تفريط است و فرهنگي كه از معصوم جدا شود و فلسفة دين را نداند دائم در افراط و تفريط است. لذا حضرت فاطمه زهرا(س) در خطبة خود به طور مفصّل فلسفة وجودي هر حكمي را بيان مي‌كنند تا مدعيان خلافت رسول‌الله(ص) در اجراي دين، خود را اندازه بزنند و ارزيابي كنند ببينند آيا در جاي درستي قرار گرفته‌اند؟!

در ادامه فرمودند:

110 - «**فَاتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ اِلاّ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ**» پس تقواي الهي پيشه كنيد و از خدا آن‌گونه كه شايسته است، بترسيد و از دنيا نرويد مگر آن كه مسلم شده و در مقام تسليم حق قرار گرفته باشيد.

111 - «**وَ اَطيعُوا اللّهَ فيما اَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهاكُمْ عَنْهُ**» و خدا را در آنچه بدان امر كرده و در آنچه از آن باز داشته است اطاعت كنيد.

112 - «**فَاِنَّهُ اِنَّما يَخْشَى اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ**» فقط دانشمندان از خدا مي‌ترسند و قلبشان در خشيّت است.

اي مردم! تقوا را حفظ كنيد، مواظب باشيد بي‌دين از دنيا نرويد و يا قبل

موطا ج 2 ص 176 و بيهقي در سنن كبري ج 7 ص 442، الغدير ج 11 ص 183).

از آن كه تمام ابعاد شخصيت خود را تسليم حكم خدا كنيد از دنيا نرويد، و دستورات خدا اعم از امر و نهي الهي را اطاعت كنيد همانا فقط بندگان عالِم از خدا مي‌ترسند و لذا هركس از علم واقعي برخوردار است بيشتر در مقابل دستورات الهي خاشع و متواضع است.

آنگاه حضرت مي‌فرمايند:

113- 114- 115- «**اَيّهَا النّاسُ! اِعْلَمُوا اَنّي فاطِمَةُ وَ اَبي‌مُحَمَّدٌ**» اي مردم! بدانيد كه من فاطمه‌ام و پدرم محمد استم.

چرا حضرت در اين ميان خود شان را معرفي مي‌كنند؟ از اين جمله متوجه مي‌شويم كه تمام تلاش سقيفه سازان اين بود كه فاطمه‌ را نبينند و حتي گوششان را نسبت به اين كه فاطمه‌ آمده است با آن ها سخن بگويد، به نشنيدن بزنند، همان‌طور كه با آن‌همه تأكيدات پيامبر در معرفي وجود مقدس فاطمه‌ خود را به نشنيدن زدند. با اين كه اكثر روايات شيعه در بارة حضرت فاطمه زهرا‌ در كتاب‌هاي اهل سنت هست، ولي باز هم اين ها تلاش دارند فاطمه‌ را نبينند. چرا كه گاهي سليقه و گرايش‌هاي جامعه آن‌قدر انحرافي مي‌شود كه منطقي‌ترين حرف را كاملاً نشنيده مي‌گيرد و غير منطقي‌ترين حرف‌ها را با گوش باز مي‌شنود. ظاهراً جامعه در آن زمان در گرداب چنين مشكلي افتاده است و سعي دارند خبري از او

نداشته باشند و فاطمه را ناشناخته‌اي گمنام در عبوديت بپذيرند، ناشناخته‌اي همچون قبر پنهانش. آري درست است كه حقيقت فاطمه(س) آنقدر بزرگ است كه ديدن او نزديك به غيرممكن است و آن حضرت ناشناخته‌اي است همچون **ليلة** القدر، ولي مثل **ليلة** القدر كه در عين پنهان بودن وجود دارد و هر سال مردم در دهة سوم ماه رمضان تحت تأثير آن شب بزرگ هستند، فاطمه‌زهرا(س) آنچنان نبود كه نتوان از او متأثر شد و از او استفاده كرد.

مي‌خواهم عرض كنم؛ اين‌كه حضرت‌زهرا(س) خودشان را معرفي مي‌كنند يك پيام تاريخي دارند تا زمانه‌اي را ترسيم كنند كه بناي نشناختن فاطمه(س) را گذاشته بودند. بعد ادامه مي‌دهند:

116 - «**اَقُولُ عَوْداً وَ بَدْءاً**» آنچه ابتدا گويم همان را در انتها به زبان آورم و خلاصه حرف اول و آخر يك نكته بيش نيست.

117 - «**وَ لا اَقُولُ ما اَقُولُ غَلَطاً وَ لا اَفْعَلُ ما اَفْعَلُ شَطَطاً**» آنچه مي‌گويم غلط و مغالطه نيست، و آنچه را هم انجام مي‌دهم ظلم و پراكنده گويي نيست.

آنچه را در ابتدا مي‌گويم همان را در انتها مي‌گويم. از ابتدا تا حال براي شما از توحيد و قرآن و پيامبر و فلسفه احكام و..... گفتم، حالا هم كه در ادامة حرفم مي‌خواهم از خلافت و ولايت حرف بزنم همان ها را مي‌گويم و

جلوة قرآن و اسلام را در صورت دیگري عرض مي‌کنم. آنچه مي‌گویم غلط و پرت و پلا نیست با آرامش کامل و بدون عصبانیت هم مي‌گویم، آنچه مي‌گویم ظلم وجور هم نیست - پس بر مبناي یك رسالت سخن مي‌گوید نه به جهت عصبانیت و خشم - سلیمان کتاني نویسندة عربِ مسیحي در کتاب «فاطمه‌ؑ زهي در نیام» مي‌گوید: خطبة فاطمه‌زهراؑ در عین این‌که یك شور و حماسه بسیار عالي در بردارد، به نقل تاریخ در یك آرامش کامل بیان شده است.

حضرت در ادامه مي‌فرمایند:

118 - «**لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِكُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَریصٌ عَلَیْكُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُفٌ رَحیمٌ**» اشاره به آیه 128 سوره توبه است که خدا مي‌فرماید: رسولي از طرف خدا از بین خودتان برایتان آمد، بر او سخت است آنچه شما را آزار مي‌دهد، برسعادت و ایمان آوردن شما حریص است و نسبت به مؤمنین در مهرباني و رحمت خاص قرار دارد.

119- «**فَاِنْ تَعْرِفُوهُ تَجِدوُهُ اَبي دوُنَ نِسائِكُمْ**» پس اگر پدرم را بشناسید مي‌دانید که من پدري دارم که هیچ یك از زنان شما چنین پدري ندارد.

120 - «**وَ اَخا اِبْنَ عَمّي دوُنَ رِجالِكُمْ**» و آن پیامبر، برادرِ پسر عموي من بود، نه برادر مردان شما.

121 - «**وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِيُّ اِلَیْهِ**ؐ» و چه خوب است با او نسبت داشتن.

اي مردم! پيامبري از خود شما به سوي شما آمد كه رنج هاي شما بر او گران است و دل سوز بر شماست و بر مؤمنين مهربان و رئوف است. اگر شما نسب پيامبر را دنبال كنيد او پدر من است و هيچ يك از زنان شما چنين پدري ندارد. و برادرِ پسر عموي من بود و نه برادر مردان شما. چون پيامبراكرم ﷺ وقتي به مدينه هجرت كردند با حضرت علي ﷺ عقد اُخوّت بستند، و چه خوش نسبتي است نسبت با پيامبر ﷺ و با علي ﷺ. يعني يك فرهنگي است كه اين فرهنگ در رابطه با ما به جامعه مي‌آيد ، شما حواستان باشد كه داريد از اين فرهنگ منصرف مي‌شويد و در واقع دل‌سوزهاي واقعي خود را رها كرده‌ايد كه آزار شما براي آنها سخت و طاقت‌فرسا است.

حقايق بسياري در وجود حضرت فاطمه ﷺ به وقوع پيوست و از او نمايان شد، مثل صبر بر سختي‌ها، عبوديت حق، كه در بحث «فاطمه ﷺ مظهر عبوديت» تا حدّي بحث شده است در آن‌جا عرض كرده‌ايم فاطمه ﷺ مقصد خلقت است، بر اساس روايات هم مي‌گوييم.[22] بصيرت و شجاعت « اُمِّ اَبيها » و « اُمِّ بَعْلِها » از ديگر خصوصيات اوست. فاطمه ﷺ نه تنها امّ ابيها بود، بلكه اُمّ بَعْلِها هم بود. يعني هم تسلّي خاطر پيامبر ﷺ بود و فرهنگ پيامبر ﷺ

22 - «جنة العاصمه»، ص 168 به نقل از كشف‌اللئالي با ذكر سند حديث.

را مي‌شناخت، هم تسلّي خاطر ولايت بود. فرهنگي كه نگذاشت از ولايت غفلت شود، هرچند دشمن مي‌خواست مسئله ولايت را پنهان كند. او دختر خديجة بزرگ(، مظهر بزرگي‌ها و ايثارها و از جان گذشتگي‌هاي مادرش است. كسي كه زندگي را طوري تنظيم كرد كه همواره به سوي حوادث بزرگ گام برمي‌داشت و نه به سوي زندگي سرد و ساكت. دامني كه پرورندة حسنين، سيّديْ شباب اهل**الجنّة** است. محور خانه‌اي كه حضرت رسول‌الله× فرمودند: ستارگان امان آسمانند و اهل بيت من امان اهل زمين. همسر كسي كه حضرت فرمود: يا علي! اساس اسلام، دوستي من و خانوادة من است همان‌طور كه در مورد خانوادة فاطمه(به ما فرمود: استوارترين شما بر صراط كسي است كه محبت خاندان مرا بيشتر داشته باشد. در نتيجه فاطمه(مادر و محور خانواده‌اي است كه جهانِ از هم گسسته به آن نيازمند است.

فرمود: پس چه نيكو پيامبري است آن‌كه من با او نسبت دارم. پس اي مردم! طبق اين فرهنگ بايد متوجه شويد كه دنبال چه كسي باشيد و نسبت خود را با علي◆ قطع نكنيد همچنان‌كه پيامبر× نسبت خود را با علي◆ برقرار نمود. إن‌شاءالله در جلسه آينده اين موضوعات را با نكاتي كه حضرت صديقة‌طاهره(در خطبه خود در مسجد مدينه مي‌فرمايند، پيگيري مي‌كنيم.

«والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته»

نقش حضرت علي◆ در ايجاد اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

(السَّلام عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ)

(وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ بِه صابِرةً ...)[1]

سلام بر تو اي فاطمه! اي امتحان شده اي كه خالق تو قبل از خلق كردنت، تو را امتحان نمود و تو را صابر يافت.

همان طور كه مستحضريد خطبة حضرت فاطمه‌ؑ در مسجد مدينه، يك دائرة المعارف از فرهنگ اسلامي است و يكي از ذخيره هاي عالي براي تفكر بشر است و بايد با حوصله و آمادگي فكري با آن برخورد كرد.

عرض شد كه حضرت فاطمه‌زهراؑ در اين فراز از خطبه ابتدا خود را معرفي مي‌كنند و مي فرمايند: **«اَيُّهَا النّاسُ، اِعْلَمُوا اَنّي فاطِمَةُ.....»** اين كار حضرت، يك روش سندسازي تاريخي است، چرا كه خود حضرت در آخر خطبه مي‌فرمايند: من اين سخنان را گفتم تا براي همة انسان‌هايي كه مي‌خواهند در

---

1 - «مفاتيح‌الجنان»، زيارت حضرت فاطمه‌زهراؑ در روز يكشنبه.

مسائل سياسي درست بينديشند، حجّت باشد. و در واقع مي‌خواهند سخنانشان چراغ تفكر بشر در طول تاريخ باشد. اين است كه اگر با يك حوصلة طولاني روي خطبة حضرت دقت شود ذخيرة بسيار عميقي براي تفكر ما و براي تحليل‌كردن جريان هاي سياسي زمانة خودمان، خواهد بود. حضرت بعد از آن‌كه نسبت خود را با پيامبر و علي«عليهماالسلام» طرح نمودند و فرمودند: **«وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِيُّ اِلَيْه»** چه نيكو بزرگواري است آن كس كه من با او چنين نسبتي دارم، سپس در بارة پيامبر اكرمﷺ مي‌فرمايند:

122 - **«فَبَلَّغَ بِالرِّسالَةِ صادِعاً بِالنِّذارَةِ»** رسالت و مسئوليت خود را به نحو اَحسن انجام داد و نبوت را با «اِنذار» آغاز كرد.

123 - **«مائِلاً عَلي مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكينَ»** در حالي كه راهش را از پرتگاهي كه مشركين در آن در حال سقوط بودند، جدا كرد.

124- **«صارِباً ثَبَجَهُمْ، آخِذاً بِاَكْظامِهِمْ»** مشركيني كه شمشير بر فرق آنان نواخت و گلوگاه آنان را گرفت و فشرد.

مي‌فرمايند: پيامبرﷺ در صحنة زندگي شما آمد و نگاه جديدي به شما داد و موانع و پرده هاي درست انديشيدن را كنار زد و رسالتي را كه به عهده‌اش بود به نحو كامل به انجام رساند و هشدارها و خطراتي را كه بايد متذكر مي‌شد، تذكر داد و جهت خود را از

مشركين جدا كرد و نظامي را به وجود آورد كه شرك در آن داراي نقش نبود و گردن مشركين را زد و گلوگاه تنفس‌شان را گرفت. حضرت مي‌فرمايند: اساساً جوّ شرك جوّي بود كه اصلاً اجازة درخشش به تفكر و انديشه نمي‌داد، و پيامبر♂ آمد و گلوگاه شرك را فشار داد و فرهنگ آن را از درخشش و نقش‌آفريني بازداشت.

بعضي وقت‌ها آدم فراموش مي‌كند كه در زمان ظهور اسلام چه شرايط و فضايي بر بشريت حاكم بوده است. مرحوم كاشف‌الغطاء مي‌گويند: وقتي يهوديت و مسيحيت داشتند كهنه و بي‌آبرو مي‌شدند، اسلام ظهور كرد و حتي يهوديت و مسيحيت را كه تماماً به عنوان يك دين از ارزش ساقط شده بود، دوباره به عنوان دين، زنده كرد و آن‌ها به عنوان اديان توحيدي آبرومند شدند. يعني وقتي چشم انديشة بشر به ارزش دين باز باشد بقية اديان هم معني رفتة خود را باز مي‌يابند. امروزه با تمام تنوع و كثرت انديشه‌هاي بشري كه در دنيا هست تقريباً بيشترين مشغلة ذهن بشر در بخش انديشه، بر روي مسائل ديني است. وقتي نهضت ديني به پا شد بيشترين دغدغة بشر دغدغة دين و ديندار مي‌شود.

اسلام؛ دين آيندة جهان

به گفتة يكي از اساتيد علوم سياسي دانشگاه ماساچوست: انقلاب اسلامي ايران

در صحنه تاريخ معاصر درست وقتي به صحنه آمد كه تبليغاتِ چهارصدسالة اخير مدعي بود دورة دين گذشته است و ديگر دين ذهن بشر را نمي‌تواند قانع كند، و با ظهور خود تبليغات چهارصدسالة جهان غرب را نقش بر آب كرد و يك مرتبه جهان از طريق انقلاب اسلامي متوجه شد كه نه تنها دورة دين نگذشته است، بلكه غرب مجبور شده نسبت به دين واكنش نشان دهد و دين را در نظام غربي دوباره معنا و بازخواني كند. اگوست كنت در اوايل قرن 19 ندا سر داد كه دورة دين گذشته است و دين مربوط به زماني بود كه بشر به علوم تجربي و جامعه‌شناسي دست نيافته بود. او تلاش مي‌كرد ثابت كند دين مربوط به دورة خرافه پرستي و اُسطوره‌گرايي بشر است. اين حرف ها به جهت آن است كه امثال اگوست‌كنت جايگاه دين خدا را در هستي نمي‌شناسند. شما هرگز تصور نكنيد امروز دين در جهان غرب از بين رفته است، بلكه به جهت برداشت‌ها و تفسيرهاي غلط كليسا در جهان غرب نسبت به دين يك سرخوردگي ايجاد شده است و آن ها در واقع طالب يك دين واقعي هستند كه نيازهاي آن ها را جواب دهد. سرخوردگي‌ها از دين خرافي را نبايد پشت‌كردن به اصل دين تعبير و تلقي كرد. جوامع بشري در مجموع و بر اساس فطرت الهي‌شان،گرايش به دين دارند، هر چند طرز تلقي و ارتباط ارباب كليسا با دين، در آنها سرخوردگي نسبت به

دين ايجاد كرده است و قدرت اُسطوره‌زدايي اسلام و روح توحيدي ناب آن همة انحرافاتي را كه به اسم دين به بشر تحميل كرده‌اند مي‌زدايد. آري به فرمايش فاطمه)ع(، پيامبرﷺ از طريق اسلام، فرق شرك را شكافت و اين شرك‌زدايي تا انتهاي تاريخ ادامه خواهد يافت.

ناميدي در اردوگاه شرك

125- «**داعِياً اِلي سَبيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ**» و بشريت را با زبان حكمت و موعظة حسنه به راه خدا دعوت نمود.

126- «**يَكْسِرُ الْاَصْنامَ**» بت‌ها را در هم شكست.

127- «**وَ يَنْكُتُ الْهامَ**» سركردگان شرك را منكوب كرد.

128- «**حَتّي اِنْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّوُا الدُّبُرِ**» تا آن‌جايي كه جمعيتشان منهزم شد و از ميدان گريختند.

129- «**حَتّي تَفَرَّي اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ**» تا صبح صادق از زير پرده شب به در آمد.

130 - «**وَ اَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ**» و چهره حق از نقاب بيرون شد و حق خالص جلوه‌گر گشت.

مي‌فرمايند: پيامبرﷺ آمد و از طريق حكمت و موعظه راه رسيدن به خدا را نشان داد، رسول‌اللهﷺ دعوت كننده مردم به سوي پروردگارش بود آن هم از طريق «حكمت» يعني دليل ها و براهين روشن

عقل‌پسند، و از طريق «موعظه» يعني تحريكات عاطفيِ فطري شيدا كننده و روح‌افزا. و وقتي پيامبرﷺ به صحنة حيات بشري آمد «**تَكْسِرُ الْاَصْنام**» بت‌ها را شكست. بت يعني هر چيزي كه حجاب حق و مانع ارتباط انسان با خدا است، حالا چه سنگ باشد، چه پول، چه فكر و فرهنگ انحرافي، و چه حزب و گرايش‌هاي قبيلگي. پيامبرﷺ با آوردن دين اسلام، همة اين حجاب‌ها را رسوا كرد و زشتي وجودشان را نمايانند. امروزه وقتي اسلامِ حقيقي به صحنة مقابله با مكتب‌هاي ديگر مي‌رود، با نور توحيدي خود انحراف‌هايي را روشن مي‌كند كه واقعاً عقل نمي‌تواند بپذيرد ولي آن‌ها پذيرفته‌اند. حضرت فاطمه‌ؑ مي‌فرمايند: پيامبر اكرمﷺ آمدند و فضاي بت‌پرستي و سران بت‌پرستي را سركوب كردند. به طوري كه اتحاد مشركان شكسته شد و از ميدان فكر و فضاي جامعه حذف شدند و فرهنگ بت‌پرستي و عوامل حجاب حق، بي‌آبرو شد. هرچند كه هميشه در هر جامعه‌اي افكار غلط و آدم‌هاي فاسد وجود دارد ولي با آمدن دين حق، اين‌ها بي‌آبرو و بي‌ارزش مي‌شوند. وقتي پيامبرﷺ آمد صبح صادقِ ديانت دميده شد و حق به شكل ناب آن جلوه كرد و از آن به بعد تا قيام قيامت سياستِ شرك، تاب پايداري را از دست داده است و فرهنگ شرك هرگز اميدوارِ ماندن نخواهد بود.

131- «**وَ نَطَقَ زَعيمُ الدّينِ**» آري زمامدار دين به نطق آمد.

132 - «**وَ خُرِسَتْ شَقاشِقُ الشَّياطينِ**» و عربده‌هاي شياطين خاموش گشت و همه‌شان لال شدند.

133 - «**وَ طاحَ وَ شيظُ النِّفاقِ**» و خار نفاق از راه برداشته شد و ديگر نمي‌تواند مانع اصلي باشد.

134- «**وَ انْحَلَّتْ عُقَدُ الْكُفْرِ وَ الشِّقاقِ**» و گره‌هاي كفر و شقاق از هم گشوده شد.

حضرت مي‌فرمايند: پيامبر اكرم♂ فرهنگي را به وجود آوردند كه فريادهاي شيطاني خاموش شد يعني حرف‌هاي ديني انسان ديندار در جامعه معني دار گشت. مثلاً وقتي پيامبراكرم♂ فرمودند: «**قُولُوا لا اِلـهَ اِلاّ اللهُ تُفْلِحُوا**» در جواب گفتند: چرا پيامبر اُلاغ سوار مي‌شود، آن‌هم بدون پالان؟ شايد شما الآن بگوييد اين‌ها چه ربطي به آن سخن دارد؟! جواب اين است كه در فرهنگ شرك‌آلودِ جاهليت كسي بايد حرف حسابي بزند كه پول‌دار باشد و اسب سوار شود و ...، حالا كه اسلام فرهنگ كل جهان را متأثر كرده است شما متوجه مي‌شويد كه تقوا داشتن و حرفِ حسابي‌زدن ربطي به ثروت و قدرت داشتن ندارد. حضرت موسي◆ وقتي براي تبليغ دين خدا به دربار فرعون رفتند، درباريان به ايشان اعتراض كردند كه چرا دستبند طلا

نداري؟[2] يا در قرآن داريم كه عده‌اي از يهوديان آمدند پيش پيامبر زمان‌شان و گفتند رهبري براي ما بفرست تا برويم با جالوت بجنگيم. پيامبرشان مي فرمايد خداوند حضرت طالوت را براي شما برگزيده است تا به كمك او برويد و با جالوت بجنگيد. آن ها در جواب مي‌گويند طالوت كه نه ثروت دارد و نه موقعيت اجتماعي، چگونه مي‌تواند رهبر ما باشد.[3] شما ببينيد فرهنگ‌هاي وحشيِ بي‌منطق گاهي ذهن بشر را آنچنان اشغال مي‌كرده كه اصلاً اجازه نمي‌داده است به تعالي فكر كنند.

فرهنگ پيامبر اسلام ﷺ كه آمد، عربده‌هاي شيطاني اعم از فكر و تبليغات و مانور سياسي و اجتماعي آن زمان، گنگ و خاموش شد و پوچي و بي‌منطقي‌اش هويدا گشت و از اين طريق خار هاي فرهنگ نفاق كنده شد. يعني ميدان فرهنگ نفاق با نور توحيدي كه پيامبر اسلام ﷺ آورد از بين رفت و ديگر نتوانست سايه‌اي راحت براي ادامه حيات

---

2 - «فَلَوْلا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ» چرا افكنده نشده بر او دستبندهايي از طلا؟ (زخرف آيه 53)

3 - «وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللهُ واسِعٌ عَلِيم» (سوره بقره آيه 247)

خود پيدا كند تا بتواند به راحتي انديشة بشريت را در دست بگيرد.

فاطمه؆ ماوراء تاريخ

اين جملات حضرت را بايد در گسترة تاريخ نگاه كرد و احتياج به شرح و بسط طولاني دارد. من و شما بايد خطبة حضرت‌زهرا؆ را به عنوان يك كتاب درسي برداريم و چندين بار بخوانيم و بعد از آن با يك روش عميق و دقيق بررسي كنيم تا بتوانيم تفسير و تحليل زندگي امروزمان را از طريق اين خطبه به دست آوريم. براي اين‌كه تحليل صحيحي از زمانه خود پيدا كنيم بايد با عقل فاطمه‌زهرا؆ زندگي كنيم. شما در دقت آن حضرت عنايت داشته باشيد كه اين چه بينشي است كه در جريان حاكميت خليفة اول انحراف كلي اسلام را مي‌بيند در حالي كه خليفة اول، صحابي پيامبر↗ و يار غار آن حضرت است. در ادامة خطبه خواهيد ديد كه حضرت مي‌فرمايند: با انحراف از حاكميت امام معصوم، همة كفر بر سركار آمده است. اين چه بصيرت و چه جرأتي است كه مي‌فهمد آن چه بر سركار آمده،كفر و شرك است، و از آن جايي كه اسلام مكتب نفي هرگونه شيطنتي است - اعم از كفر و نفاق - اين جريان را نفي و رسوا مي‌كند و با اين سخن نه تنها به مسلمانان واقعي نويد انهدام اين جريان را در آيندة تاريخ

مي‌دهد، بلكه ما را به نزديكي بيشتر به اسلام واقعي دعوت مي‌كند تا ما هم بتوانيم در ادامة انقلاب اسلامي جريان كفر و نفاق را بشناسيم و در هم بكوبيم.

شما اين را بدانيد كه به فاطمه‌زهرا(س) نزديك نمي‌شويد مگر اين‌كه به عقيدة حضرت نزديك شويد. يعني فاطمه‌زهرا(س) يك قلب است كه اين قلب، هم فكر دارد، و هم شوق و شور عبادي و هم شعور سياسي و هركس به اندازه‌اي كه به اين عقيده و شوق و شور و شعور نزديك شود، به حضرت نزديك شده است و ماوراءِ تاريخ زمان خود، جايگاه حوادث را مي‌شناسد. به همين دليل تأكيد مي‌كنيم كه بايد فرصت مناسبي را براي فهم خطبه و تحليل جملات حضرت بگذاريد تا آرام‌آرام با تدبّر و تعمّق روي خطبه، زواياي از آن روشن شود. بايد فهميد جايگاه فرهنگي شرك و نفاق در فرهنگ بشري پس از ظهور اسلام كجاست و چگونه مي‌توان با آن روبه‌رو شد، اين‌ها را فاطمه‌زهرا(س) به ما مي‌آموزد. شما مطمئن باشيد بنده خيلي راحت‌تر هستم كه چند تحليل سياسي از فرمايشات حضرت بكنم و شما نيز خوشتان بيايد؛ ولي در نهايت بر بينش و بصيرت شما افزوده نمي‌شود، بلكه فقط يك خاطره برايتان مي‌ماند. پس بايد نوع نگاه و برخورد ما با اين خطبه به عنوان يك مرجع تفكرِ هميشگي مدّ نظر باشد كه دائم به

آن رجوع كنيم و از آن در انديشة سياسي و تاريخي خود تفكر و هدايت بگيريم.

حضرت مي‌فرمايند: وجود دين اسلام باعث شد كه گروه‌ها و باندهاي نفاق و كفر از هم بپاشد. به عنوان مثال همين حالا در جامعه ببينيد هر قدر نور توحيدي اسلام ضعيف شود، باندها و گروه‌هاي كفر و نفاق و ستم بيشتر مي‌شود. اين قاعدة هميشگي تاريخ است. اخيراً سوابق يكي از گروه‌هاي سياسي را مرور مي‌كردم ديدم اين‌ها يك زماني نور امام خميني«رحمةالله‌عليه» را پذيرفته بودند و جهت صحيحي داشتند ولي هرچه از نور و خط امام«رحمةالله‌عليه» فاصله گرفتند حرف‌هايي زدند كه آدم خجالت مي‌كشد بگويد كه اين حرف‌ها، حرف‌هاي يك انسان مسلمان است. شايد فكر مي‌كردند با فاصله‌گرفتن از امام و اسلام ناب مي‌توانند براي خودشان يك قدرت و پايگاهي پيدا كنند، ولي نفهميدند كه اسلام، نفاق و كفر آن‌ها را برملا مي‌كند و خيلي زود ناكام مي‌شوند. قاعدة همة اين حادثه‌ها در سخنان حضرت‌زهرا(س) هست.

خلوص؛ شرط احياء دين

حضرت در ادامه فرمودند:

135 - «**وَ فُهْتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلاصِ**» و به كمك پيامبر(ص) دهان‌هاي شما به كلمة اخلاص باز شد.

136 - «في نَفَرٍ مِنَ الْبيضِ الْخِماصِ» در ميان گروهي كه سپيدروي و شكم به پشت چسبيده بودند.

حضرت مي‌فرمايند: شما آرام آرام با نور دين پيامبراكرم(ص) به جايي رسيده‌ايد كه سخن از توحيد مي‌گوييد، مگر اين چيز ساده‌اي است. شما به جايي رسيده‌ايد كه وقتي مشكلي برايتان پيش مي‌آيد متوجه مي‌شويد پاي خدا در كار است و تذكري است الهي. وقتي نعمتي به شما مي‌رسد مي‌بينيد پاي خدا در كار است و مي‌خواهد امتحاني را اجرا نمايد. اين كه آدم بفهمد فوق جريانات زندگي و حوادث روزگار، يك نيروي لايزالِ قدرتمندِ حكيمِ عادلِ مدبّر در كار است يك شعور پيامبري است و اين از طريق دين به ما رسيده است. اخلاص يعني همه چيز را به خدا ربط دادن و او را تمام مقصد و مقصود خود گرفتن.

حضرت مي‌فرمايند: اين دين و اين فرهنگ توحيدي و اخلاص را پيامبراكرم(ص) با كساني به صحنه آورد كه روسفيدان شكم تهي بودند، يعني مسلمانان نوراني كه شكم پُر و عشرت زده و عياش نبودند. يعني هيچ وقت دين از طريق مرفّهين روي كار نمي‌آيد. به تعبير امام خميني(رحمه‌الله‌عليه): *«مبارزه، با رفاه طلبي سازگار نيست». «تنها آن هايي تا آخر خط با ما هستند كه درد فقر و محروميت را چشيده باشند».*

حضرت فاطمه زهرا(س) خصوصيات سينه‌چاكان دين و پايه‌گذاران دين را تبيين

مي‌كنند: رو سفيداني متدين و متعبد، كساني كه شكم‌چران نيستند، اهل شهرت و شهوت نيستند. اصلاً خدا به كساني كه اهل هوس و شهوت‌اند توفيق ايجاد نظام توحيدي و اسلامي را نمي‌دهد. اين موضوع براي شما عبرت هم باشد كه اگر مي‌خواهيد در احياء دين به معناي واقعي نقش داشته باشيد بايد نگهبان شكم و شهوت‌تان باشيد. انساني كه عبوديت را از دست داد غير ممكن است بتواند كار حسابي بكند، كارهايش براي جامعه بيش از آن كه خدمت باشد، ضرر است، چون خداوند هرگز به او توفيق خدمت نخواهد داد.

حضرت فاطمه زهرا(ع) در اين خطبه قواعدي را به بشر ارائه مي‌دهند كه بشر مي‌تواند تا قيام قيامت از آن استفاده كند. ابن ابي الحديد معتزلي مي‌گويد: وقتي با پسر زيد بن علي ابن الحسين - نوة امام سجاد◆ - روبه‌رو شدم پرسيدم شما راجع به اين خطبه چه مي‌دانيد؟ او در جواب گفت: كه اين خطبه در بين ما اهل‌البيت دست به دست مي گردد. يعني خطبة حضرت بين خانواده پيامبر به عنوان يك كتاب فكري و فرهنگي بوده و بر روي تك تك عبارات آن ستوني از تفكر مي‌ساخته‌اند. ما فعلاً نگاهي اجمالي و گذرا به اين خطبه انداخته‌ايم تا شماي كلّي خطبه را ارائه بدهيم.

راز عزّت و ذلّت ملتها

137- «**وَ كُنْتُمْ عَلي شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ**» و شما بر كناره پرتگاهي از آتش بوديد.

138- «**مُذْقَةَ الشّارِبِ، وَ نُهْزَةَ الطّامِعِ**» مانند جرعه‌اي آب (كه به سادگي شما را مي‌توانستند بنوشند) و آنقدر ضعيف كه هركس طمع به چيزي داشت به سراغتان مي‌آمد.

139- «**وَ قُبْسَةَ الْعَجْلانِ**» و آتش زنه‌اي بوديد كه بلافاصله خاموش مي‌شد و نمي‌توانست جايي را روشن و گرم كند.

140- «**وَ مَوْطِي ءَ الْأَقْدامِ**» و مثل محل لگدكوب شدن روندگان، زيرِ پا له شده بوديد.

141- «**تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَفْتاتُونَ الْقِدَّ وَ الْوَرَقَ**» از آبي كه شتران در آن رفته و آن را آلوده مي‌كردند، مي‌آشاميديد، و از پوست حيوانات و برگ درختان غذا مي‌گرفتيد.

142- «**أَذِلَّةً خاسِئينَ**» خوار بوديد و مطرود.

143- «**تَخافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ**» مي‌ترسيديد كه اطرافيان، شما را بربايند.

حضرت مي‌فرمايند: ببينيد چه فكر و فرهنگي به صحنه آمد و شما را تا كجا اوج داد و شما قبل از آن، در چه شرايطي بوديد، مگر شما در لبة پرتگاه سقوط در آتش نبوديد؟ قبل از اين كه اسلام براي شما بيايد زندگي شما از

نظر ناامني مانند حالتي بود كه هر لحظه خطر سقوط در آتش را احساس مي‌كرديد. شما همانند **«مَذْقَةَ الشّارِب»** آب بسيار اندك و قليلي بوديد كه در يك گوشة گودال جمع شده و هر كس مي‌خواست به راحتي از آن كمي برمي‌داشت و مي‌برد و هيچ‌وقت هم كسي نمي‌گفت چرا برداشتي و كجا بردي. موقعيت شما مثل موقعيت چنين آبي بود. شما مثل لقمه‌اي بوديد كه هركس مي‌خواست مي‌توانست به راحتي بخورد و به اصطلاح، شما را يك لقمه كند و آب هم از آب تكان نمي‌خورد. راستي اين هيبت و قدرت امروزي را از كجا به دست آورديد؟ كه نه تنها ديگر لقمه نيستيد بلكه تعيين كنندة سياست‌هاي منطقه نيز شده‌ايد.

يكي از دانشمندان مي‌گويد: « عربستان آن قدر بي‌ارزش بود كه ارزش مستعمره شدن توسط يكي از دو قدرت آن روز يعني ايران و روم را هم نداشت ». حضرت مي‌فرمايند در ناپايداري و بي‌هويتي همانند يك جرقة آتش بوديد كه اصلاً حضور پايدار و اثر سازي برايش مطرح نيست. شما به راحتي لگد كوب مي‌شديد و كسي هم در بين شما نبود كه تصميمي بگيرد. شما از آب آلوده مي‌آشاميديد، همان آبي كه حيوانات در آن وارد مي‌شدند و آن را آلوده مي‌كردند و مي‌خوردند. شما در بدترين شرايط ذلّت آن‌قدر بي‌مقدار بوديد كه هر لحظه امكان ربوده شدنتان مي‌رفت. توجه داشته باشيد حضرت نمي‌خواهند به كسي

توهين كنند، قصد حضرت اين است كه فضاي زمان ظهور اسلام را براي آنها ترسيم كنند تا سرّي از اسرار فاطمي را آشكار نمايند. هركس به‌واقع دقت كند و خداوند ياري‌اش نمايد متوجه خواهد شد كه يك قدرت غير منتظره‌اي در ملتي كه به واقع به اسلام روي آورد، به وجود مي‌آيد و اگر مسلمانان مبناي اين قدرت و هيبت را متوجه نشوند آن را طبيعي مي‌دانند و سعي نمي‌كنند با ادامة حيات اسلامي حفظش كنند و لذا پس از مدتي آن عزت را از دست خواهند داد. حضرت نقش اسلام را در اين عزتمندي گوشزد مي‌كنند كه كمال و عُلوّي كه مسلمانان پيدا نمودند در اثر رابطه با پيامبرﷺ بود. اگر پس از پيامبرﷺ اين رابطه -كه به صورت ربط با امام مي‌تواند باقي بماند- از بين برود، هم جاهليت گذشته و هم خواري و ضعف، دوباره برمي‌گردد، و چقدر پيش‌بيني حضرت زهراؑ درست از آب در آمد.[4]

144- «فَأَنْقَذَكُمُ اللهُ تَعالي بِمُحَمَّدٍﷺ» تا آن‌كه خداي محمدﷺ از طريق اسلام شما را نجات داد.

حضرت مي‌فرمايند حالا شما ببينيد به وسيله چه كسي نجات پيدا كرديد؟ حضرت اين خطبه را در شرايطي ايراد مي‌كنند

---

4 - به كتاب «حزب علوي و حزب اموي» از حجت‌الاسلام دكتر محسن حيدري، يا به كتاب «تاريخ تحول دولت و خلافت» از حجت‌الاسلام رسول جعفريان رجوع كنيد.

كه مكه و مدينه يكي از قطب‌هاي جهان آن روز به حساب مي‌آيد. طبق اسناد تاريخي آن‌قدر جزيرة‌العرب قبل از اسلام بي‌مقدار بود كه پادشاه ايران به فرماندار يمن نامه مي‌نويسد، شنيده‌ام كسي در عربستان ادعاي پيغمبري كرده است، برو او را دستگير كن، بياور اين‌جا، يا او را بكش. ببينيد چقدر جزيرة‌العرب را بي‌مقدار مي‌ديدند. حالا در آخرين روزهاي حيات پيامبرﷺ امپراطوري روم نيرو تهيه كرده است تا با مسلمانان بجنگد و پيامبرﷺ به مسلمانان دستور داده‌اند، به طرف منطقه موته برويد و آماده جنگ شويد. يعني آن قدر مسلمانان توانا شده بودند كه مي‌خواهند با روم بجنگند. يكي از دانشمندان مي‌گويد: «روم شرقي - مصر امروز- كه سپاه مسلمانان در مدت بسيار كمي فتح كردند، دژي داشت كه امروز به جهت بزرگي و وسعت داخلي اين دژ، جهت بازديد توريست‌ها چند ايستگاه تاكسي درست كرده‌اند؛ اين دژ را مسلمانان تقريباً به مدت 25 روز فتح كردند». حالا اين توانايي و اين جسارت از كجا بود؟! يكي از دانشمندان مي‌گويد: اين كه اسلام به ارادة خدا مي‌آيد در پايين‌ترين منطقه‌هاي جهان از نظر فكري و فرهنگي - يعني عربستان- نهضت خود را شروع مي‌كند شايد سرّش اين باشد كه مي‌خواهد توانايي اسلام را در تغييردادن شرايط نشان دهد. به عنوان

مثال شهيد حاج مهدي عراقي مي‌گويد شهيد نواب صفوي در ابتداي كارش سراغ لختي‌هاي يكّه بزنِ تهران رفت و گفت من روي اين‌ها كار مي‌كنم تا به دو نتيجه برسيم، يكي اين‌كه مردم از شرّ بدي‌هاي اين‌ها راحت شوند، ديگر اين‌كه به بقيه ثابت كنم كه اسلام در اصلاح انسان‌ها چه قدر توانايي دارد.

اگر شما شرايط ايران را در جهانِ قبل از انقلاب اسلامي بررسي كنيد، مي‌بينيد در واقع ايران يك مستعمرة بسيار ضعيف براي آن قدرت‌هاي استعماري بود. به عنوان مثال: اگر عكس خم شدن شاه ايران را در برابر كِندي و بعد از آن در مقابل كارتر ببينيد، به خوبي پيداست كه شاه در مقابل رئيس جمهورهاي آمريكا از ركوع هم كمي پايين‌تر رفته است. «سوليوان» سفير آمريكا در ايران در خاطراتش مي‌نويسد: شاه ايران دائم با من در تماس بود كه حالا چكار كنم؟ حتي كوچك‌ترين كارها را از من مي‌پرسيد[5] مي‌گويد تنها كسي كه در كشور ايران كاره‌اي نبود شاه بود و همة تصميمات براي كشور توسط آمريكايي‌هايي مثل سوليوان و كيسينجر و برژيسنكي گرفته مي‌شد. يكي از اساتيد دانشگاهي ما در سال 1354 مي‌گفت در دنيا طبقة دانشگاهي، كشوري به نام ايران نمي‌شناختند. او مي‌گويد وقتي در

---

5 - به خاطرات آقاي فَردوست يا به خاطرات ارتشبد باتمان قيليچ رجوع كنيد.

آن سال‌ها در دانشگاه‌هاي فرانسه از من پرسيدند از كجا آمده‌اي؟ مي‌گفتم از IRAN ، مي‌گفتند: هان از IRAQ آمده‌اي. يعني عراق بيشتراز ايران مشهور بود، ولي با شروع انقلاب اسلامي يكي از پرتصويرترين شخصيت‌ها روي تلويزيون‌هاي جهان، امام خميني«رحمةالله‌عليه» بود و ايران به نحو بي‌سابقه‌اي بر سر زبان‌ها افتاد و عزّت پيدا كرد. حتي خبرگزاري‌هاي استكباري تلاش مي‌كردند تا اولين خبرشان را از امام«رحمةالله‌عليه» بياورند و به زعم خودشان او را مورد هجوم تبليغاتي خود قرار دهند. بعد از مدتي متوجه شدند كه از طريق همين هجوم تبليغاتي به طور ناخواسته امام«رحمةالله‌عليه» يكي از چهره‌هاي معروف و محبوب جهان شده است. به همين جهت امروزه تلاش مي‌كنند مقام معظم رهبري«حفظه‌الله‌تعالي« را در يك بايكوت خبري قرار دهند، يعني در اخبارشان از ايران سخنان و موضع‌گيري هركسي را بيان كنند جز مقام معظم رهبري را. حتي راديوي بي‌بي‌سي اگر در بخش فارسي‌اش بعضي مواقع سخنان مقام معظم رهبري را طرح مي‌كند، در بخش انگليسي و عربي‌اش آن خبر را حذف مي‌كند، مگر در مواردي كه ديگر چاره‌اي ندارند. حالا چرا ما روي اين نكته تأكيد مي‌كنيم؟ مي‌خواهيم شما اين مسئله را مورد توجه قرار دهيد كه امروز ما به پشتوانه اسلام براي استكبار مسئله‌دار شده‌ايم و دغدغة دائمي آن‌ها مسئله انقلاب اسلامي ايران شده است و نه تنها

ديگر نمي‌توانند در سرنوشت ملت ما دخالت كنند، به جهت مواضع قاطع نظام اسلامي، در بقية جهان هم به راحتي نمي‌توانند دخالت كنند. چرا وقتي رئيس جمهور ايران به سازمان ملل مي‌رود، خانم آل‌برايت وزير امور خارجه وقت آمريكا در جلسه شركت مي‌كند و از اول تا آخر به سخنراني او گوش مي دهد، بعد هم كلينتون رئيس جمهور سابق آمريكا مي‌گويد: ببخشيد من براي استماع سخنراني دير رسيدم. سؤال من اين است كه اين عزّت از كجاست؟ اين عزت را كه ما قبلاً نداشتيم، پس اين عزت به جهت اسلام است. گاهي اوقات ما به روشنفكران مي‌گوييم بي‌انصافي نكنيد، اگر هم امثال راديو بي‌بي‌سي به شما تلفن مي‌زنند تا با شما مصاحبه كنند، به علت عظمت و عزت اسلام است، اين را پاي خودتان نگذاريد. چرا كه قبل از انقلاب اسلامي اساساً متوجه مردم ما نبودند، چه رسد بخواهند با آن‌ها مصاحبه كنند و سعي داشتند نام اسلام را هم بر زبان نرانند. ولي حالا كه مسلمانان دست به دامان اسلام زدند و عظمت اسلام كمي روشن شده، مي‌بينيد آن‌قدر مهم شده است كه «جان هيگ» اُسقف معروف آمريكايي و استاد دانشگاه، كتابي در سطح جهان مي نويسد كه با طرح پلوراليسم ديني بگويد مسيحيت هم مثل اسلام يك دين است. يعني مي‌خواهند از طريق عزت اسلام، به مسيحيت خود هم عزت دهند و طرح مي كنند همة اديان در

عرض همديگرند و همه حقاند. يك زماني حرف دنيا اين بود كه اصلاً اسلام دين نيست، اسلام حزبي است كه با شمشير پيامبرﷺ و ثروت حضرت خديجه؈ به صحنه آمده است. ولي وقتي انقلاب اسلامي ايران آغاز شد و مردم دست به دامان اسلام زدند، اسلام مطرح شد و مسيحيت و يهوديت در درجه دوم قرار گرفت، حالا مي‌گويند دين يهوديت و مسيحيت و اسلام هر سه دين هستند، در عرض يكديگر و بحث پلوراليسم ديني يعني حقانيت همة دين‌ها را مطرح مي‌كنند. تا ديروز مي‌گفتند اسلام دين نيست، مسيحيت و يهوديت دين است. ولي وقتي اسلام در انقلاب اسلامي ظهور و جلوه كرد و مسلمانان عزت پيدا كردند، مي خواهند خودشان را به عزت اسلام عزتمند كنند و لذا بحث پلوراليسم ديني را مطرح كردند.

حال روي فرمايش حضرت فاطمه‌زهرا؈ دقت كنيد كه چرا مي‌گويند: اين عزت را مردم از اسلام دارند و گوشزد مي‌كنند مواظب باشيد با حذف جريان صحيح اسلامي، نقطة عزت خود را تير باران خواهيد كرد. نكتة بسيار مهمي است، اي كاش مسلمانان متوجه اين نكته مي‌شدند. سپس مي‌فرمايند:

145- **«بَعْدَ اللَّتَيّا وَ الَّتي»** بعد از چنين وچنان (بعد از حوادث زيادي كه بر سرحضرت محمّدﷺ آمد).

146- **«بَعْدَ اَنْ مُنِيَ بِبُهَمِ الرِّجالِ»** و بعد از آنكه حضرت بلاهايي از دست قلدران و گردنكشان كشيد.

147- 148 - **«وَ ذُؤْبانِ الْعَرَبِ» «وَ مَرَدَةِ اَهْلِ الْكِتابِ»** هم از گرگ هاي عرب و هم از سركشان اهل كتاب.

149- **«كُلَّما اَوْ قَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ اَطْفَأَهَا اللهُ»** هرگاه كه آتش جنگ برافروختند ، خدا خاموشش فرمود.

150- **«اَوْ نَجَمَ قَرْنُ لِلشَّيْطانِ»** يا هر هنگام كه شاخ شيطان سربرآورد.

151- **«اَوْ فَغَرَتْ فاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكينَ»** يا اژدهايي از مشركين دهان باز كرد.

152- **« قَذَفَ اَخاهُ في لَهَواتِها»** رسول خدا♂ برادرش-علي◆ - را در كام اژدها و گلوگاه آن افكند.

سير بحث حضرت فاطمه﴿ را دقت كنيد. در ابتدا از سبك و بي‌ارزش بودن ملت قبل از گرايش به اسلام سخن گفتند، بعد فرمودند عزت پيدا كرديد و اين عزتي كه پيدا كرديد از اسلام و پيامبراكرم♂ است. حال مي‌فرمايند اين عزّت به راحتي و سادگي به دست نيامد، بعد از خونِ دل‌خوردن ها و مجاهده كردن ها و مبارزه كردن با سران كفر و گرگ هاي عرب و سركشان اهل كتاب، اسلام به صحنه آمد و حالا مي‌تواند شما را از حقارت و پستي نجات دهد و عزت بخشد. هروقت آتشي برافروخته مي شد خدا آن را از طريق مجاهده هاي پيامبر خاموش مي‌كرد و وقتي شاخي از شيطان سر برمي‌كشيد يا دهان

اژدهايي از مشركان باز مي‌شد پيامبر اكرمﷺ برادرش علي◆ را در دل اين آتش مي‌انداخت. مگر جز اين است كه دشمن دائم حمله و توطئه و نقشه هاي گوناگون عليه پيامبرﷺ و اسلام داشت، حالا با كدام شجاعت‌ها و مبارزات بود كه اين توطئه‌ها فرو نشست كه امروز شما قدرت و عزت پيدا كرديد؟ مگر جز با مبارزات علي◆ اين كار، عملي بود؟

روش حضرت علي◆

حضرت زهراؑ بعد از اين مقدمات، اميرالمؤمنين◆ را ترسيم مي‌كنند. حال ببينيد چقدر اين ترسيم براي امروزة جهان اسلام راه‌گشاست. حضرت زهراؑ مي‌فرمايند: وقتي به اميرالمؤمنين◆ مأموريتي داده مي‌شد، انقلاب را از خودش مي‌دانست، نمي‌گفت اين كار شدني نيست و يا به كس ديگري واگذار كنيد. آن چه باعث ماندگاري دين اسلام شد پاكبازي ياران اصلي اسلام بود كه در رأس آنها علي◆ قرار داشت به‌طوري‌كه خليفة دوم نيز اقرار مي‌كند **«لَولا سَيفُهُ لَمَا قامَ عَمُودُ الاسلام»**[6] و حضرت فاطمهؑ در اين فراز رمز به وجودآمدن اسلام و هرانقلابي را متذكر مي شوند، تا ما امروز بتوانيم صاحبان اصلي انقلاب را از فرصتطلبان و وارثان دروغين جدا

---

6 - «شرح نهج‌البلاغه»، ابن‌ابي‌الحديد، ج12، ص82 و «الامام العلي في آراء الخلفاء»، ص129.

كنيم و بدانيم «علت مُبْقيه همان علت مُحدثه است». يعني با همان روحيه‌اي كه اسلام و انقلاب به وجود آمد، با همان روحيه و افرادي كه همان روحيه را دارند، اسلام و انقلاب پايدار مي‌ماند.

هميشه با هرديني سه نوع برخورد مي‌شود: برخورد مقابله و مخالفت، برخورد رندانه و فرصت‌طلبانه و برخورد مادرانه و دلسوزانه. عده‌اي صريحاً مخالف دين و مخالف حاكميت دستورات آن هستند. عده‌اي مخالف دين نيستند ولي دين را از خودشان نمي‌دانند، اگر دين محقق شد مي‌گويند: ما هم هستيم، شايد دلشان هم مي‌خواهد اسلام محقق شود، حالا محقق هم كه نشد شخصيتشان را با اسلام گره زده‌اند كه بخواهند تمام وجودشان را خرج اسلام بكنند. عده‌اي هم مدافع سرسخت اسلام هستند و زندگي را با بندگي حق و دفاع از دين خدا معنادار مي‌بينند كه در رأس آن‌ها علي◆ است. علي‌بن‌ابي‌طالب◆ تمام وجودش را خرج اسلام مي‌كرد تا فتنه‌ها و توطئه‌هايي را كه مانع تحقق اسلام است دفع كند. حضرت فاطمه زهرا) خصوصيات اميرالمؤمنين◆ را بيان مي‌كنند و مي‌پرسند شما چطور بوديد؟ مگر جز اين بود كه شما در راحتي و رفاه نشسته و نظاره‌گر بوديد؟ به تحليل تاريخي فاطمة زهرا) دقّت كنيد، شما ديده‌ايد بعضي‌ها دلشان مي‌خواهد اسلام و انقلاب پيروز شود ولي به‌گونه‌اي عمل مي‌كنند كه در آخر

سينه‌چاكان اسلام و انقلاب شكسته شوند و از صحنه خارج گردند، تا خودشان بيايند و ميراثخوار انقلاب و اسلام شوند. حالا حضرت مي‌فرمايند خوب چشم‌تان را باز كنيد و بدانيد كه اسلام فقط و فقط با اين خصوصياتي كه در علي◆ هست مي‌ماند. يعني شما آمده‌ايد وارث ديني شده‌ايد كه اين دين هنوز هم زير حمله دشمنان است، حالا خودتان بگوييد آيا حاضريد از دين آنچنان دفاع كنيد كه خودتان برويد ولي دين بماند؟ سابقه شما نشان مي‌دهد كه اين‌چنين نيستيد. پس بدانيد در حمله‌هايي كه به دين مي‌شود شما دين را مي‌دهيد و خودتان را حفظ مي‌كنيد، بنابراين با حاكميت شما دين از بين مي‌رود.

حضرت فرمودند هر وقت مشكلي پيش مي‌آمد و اژدهايي دهان باز مي‌كرد پيامبراكرم♂ برادرش علي◆ را در دل آتش مي‌انداخت. همين جا به يكي از شبهاتي كه گاهي مطرح مي‌شود اشاره بكنم. مي‌پرسند چرا پيغمبر اقوام خودش را امام قرار داد؟ و يا ائمه فرزندان خود شان را به عنوان امام تعيين مي‌كردند؟ جواب اين است كه حالا با اين مسئوليت كه به عهدة آن ها گذاشتند، نقل و نبات تقسيم فرزندانشان كردند؟ يا خود و فرزندان خود را تا شهادت جلو بردند؟ ائمه♂ كه از آينده خبر داشتند پس اين تهمت كه آقا پارتي‌بازي شده درست نيست بلكه براي اين كار مهم، پاكبازان و

سينه‌چاكاني نياز بود كه همه‌چيزشان را در طبق اخلاص بگذارند و ارائه دهند و اين روحيه در ائمه معصومينؑ به نمايش درآمد. آيا انتخاب پيامبر و بقيه ائمهؑ عالي‌ترين انتخاب نبود؟ آيا ائمهؑ تا پاي جانشان در دفاع از اسلام ايستادگي نكردند؟! و آيا براي حفظ اسلام تنها همين روحيه‌ها نياز نبود؟ فاطمه زهراؑ اين فرزند مكتب شعور و بصيرت روي اين نكته انگشت مي‌گذارد كه اين اسلام با سينه‌چاكي‌هاي علي◆ ماند و فقط با علي◆ مي‌تواند ادامه يابد و اگر او را از مسند حاكميت حذف كنيد پس از مدتي نه آن عزتِ آمده مي‌ماند و نه از آن اسلامِ شور آفرينِ قدسي ديگر خبري خواهد ماند.

از طريق عامّه نيز تاييد شده است كه علي◆ در تبعيت از حكم پيامبرﷺ بي چون و چرا بود، مورد زير را به عنوان نمونه عرض مي‌كنيم.

حافظ محمدبن‌موسي شيرازي در كتابي كه از مجموع دوازده تفسير از معاريف اهل سنت است نقل مي‌كند كه انس بن‌مالك گفت ما در محضر رسول اكرمﷺ نشسته بوديم و از مردي ياد مي‌كرديم كه نماز مي‌خواند و روزه مي‌گرفت و زكات مي‌داد. حضرت رسول اكرمﷺ به ما فرمود من او را نمي‌شناسم. گفتيم اي رسول خدا او بندة خداست و خدا را به وحدانيت ياد مي‌كند. حضرت فرمودند من او را نمي‌شناسم. در اين بين آن مرد ناگاه

ظاهر شد. عرض كرديم اين است آن مرد مؤمن و عابد. حضرت رسول‌الله به ابابكر نظري كردند و گفتند: اين شمشير را بگير و به دنبال او برو و گردن او را بزن، چون او اول كسي است از حزب شيطان كه فتنه مي‌انگيزد. ابابكر داخل مسجد شد، ديد آن مرد در حال ركوع است، با خود گفت: سوگند به خدا كه اين مرد را نخواهم كشت، چون رسول‌الله ما را از كشتن نمازگزاران منع نموده است. برگشت خدمت رسول اكرم و عرض كرد يا رسول‌الله من او را در حالت نماز ديدم، حضرت فرمود بنشين تو اهليت كشتن او را نداري. برخيز اي عمر، شمشير را از ابابكر بگير و برو در مسجد و گردن او را بزن. عمر مي‌گويد شمشير را از ابابكر گرفتم و داخل مسجد شدم، ديدم آن مرد در حالت سجده است، با خود گفتم قسم به خدا كه من او را نخواهم كشت چون كسي كه از من بهتر بود (كنايه از ابابكر) او را نكشت، پس به خدمت رسول‌الله برگشتم و گفتم اي پيغمبر خدا آن مرد درحالت سجده بود. حضرت فرمودند بنشين اي عمر تو اهليت نداري. برخيز اي علي، تو كشندة او هستي اگر او را يافتي، او را بكش و در اين صورت بين امت من هرگز اختلافي پديدار نخواهد شد. اميرالمؤمنين گويد: من شمشير را گرفتم و داخل مسجد شدم، او را

ندیدم. برگشتم خدمت رسول‌الله و عرض کردم یا رسول‌الله او را ندیدم.[7]

این آقا همان ذُوالْخُوَیْصِر رئیس خوارج است که یکی از تربیت شدگانش ابن‌ملجم است که فاجعهٔ قتل امیرالمؤمنین(ع) را به وجود آورد. و حالا شما روحیهٔ ابابکر و عمر را ببینید که ظاهرِ رکوع و سجده آن فتنه‌گر مانع اجرای حکم صریح رسول‌خدا(ص) می‌شود. و فاطمه زهرا(س) تفاوت بین روحیهٔ امیرالمؤمنین(ع) و روحیهٔ خلیفه اول و دوم را گوشزد می‌کنند. و آخر هم پیش‌بینی پیامبر(ص) به وقوع پیوست و علی(ع)، ذُوالْخُوَیْصِر را در جنگ نهروان به دَرَک واصل کردند.

حضرت در ادامهٔ همین نکته می‌فرمایند:

153- «**فَلا یَنْکَفِئُ حَتّی یَطَأَ صِماخَها بِأَخْمَصِهِ**» و او (علی(ع)) برنمی‌گشت تا آن که فرق سر آنان را پایمال شجاعت خود می‌گردانید.

154- «**وَ یُخْمِدَ لَهَبَها بِسَیْفِهِ**» و آتش آن‌ها را به آب شمشیرش خاموش می‌کرد.

155- «**مَکْدُوداً فی ذاتِ اللهِ**» در هر تلاش و کوشش برای خدا متحمّل رنج‌های فراوان می‌گشت.

156- «**مُجْتَهِداً فی اَمْرِاللهِ**» علی آن مرد پر تلاش و کوشش‌گر در امر الهی.

---

7 - «بحار الانوار»، ج8، ص239، نقل از امام‌شناسی، آیت‌الله حسینی تهرانی، ج3، ص49.

157- **«قَريباً مِنْ رَسُولِ اللّه»** براي نزديكي به پيامبرخدا↗ از هيچ كوششي فروگذار نمي‌كرد.

158- **«سَيِّداً في اَوْلِياءِ اللّه»** آن علي‌اي كه در ميان اولياء خدا و تربيت‌شدگان مكتب وَحي، سرور و آقاي همه بود.

159- **«مُشَمِّراً، ناصِحاً، مُجِدّاً، كادِحاً»** پيگير، دلسوز، پرتلاش و خستگي ناپذير.

حضرت مي‌فرمايند وقتي علي‌بن‌ابيطالب◆ به صحنة نبرد مي‌رفتند، سرِ دشمن را با تمام وجود لگدكوب مي‌كردند، نه اين‌كه حالا مي‌رويم ببينيم چه مي‌شود، خير! با تمام وجود براي مبارزه مي‌رفتند. سرِ خود را به خطر مي‌انداخت ولي كوتاه نمي‌آمد و شعله‌هاي فتنه را با شمشيرش خاموش مي‌كرد. صحابة پيامبر↗ زياد بودند اما حضرت علي◆ صحابي خاصِ اخص بودند و پيامبر↗ مي‌دانستند وقتي او را براي انجام مأموريتي مي‌فرستند از جان و دل مايه مي‌گذارد. چون تمام وجود علي◆ اين بود كه خدا را داشته باشد و تمام تلاشش اين بود كه امر خدا را حاكم كند. مي‌خواست به قلب رسول‌الله↗ نزديك شود، او سروري از اولياء خدا بود. علي◆ بسيار پيگير و زرنگ و دلسوز و تلاشگر و كوشش‌كننده بود. ملاحظه مي‌كنيد كه تمام آن خصوصياتي كه موجب به وجودآمدن اسلام شد در علي◆ بود. بعد از اين توصيفات، فاطمه‌زهرا↞ مقايسه‌اي بين حضرت علي◆ و بقيه

می‌فرمایند تا عمق خطرِ پیش آمده را بشناسانند.

160- «**وَ اَنْتُمْ في رِفاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ**» و شما در آن هنگامه در خوشي و رفاه زندگي مي‌كرديد.

161- «**وادِعُونَ فاكِهُونَ آمِنُونَ**» در مهد امن، متنعّم مي‌بوديد و در انديشة لذت‌هاي بيشتر، بدون آن‌كه معني ترس را بشناسيد.

162- «**تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ**» و منتظر بوديد كه جريان‌ها برضد ما تغيير جهت دهد.

163- «**وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخبار**» و گوش به زنگ اخباري بوديد كه خبر از نابودي ما بدهد.

164- «**تَنْكُصُونَ عِنْدَ النِّزالِ**» هنگام كارزار عقب‌گرد مي‌كرديد.

165- «**وَ تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتالِ**» و به هنگام نبرد فرار مي‌نموديد.

حضرت پس از بيان خصوصيات حضرت علي◆ خطاب به مستمعين مي‌گويند؛ حالا شما در مقايسه با علي◆ چه خصوصياتي داريد؟ شما كه آمده‌ايد حكومت اسلامي را در دست بگيريد، در وقتي كه بايد جانانه از آن دفاع مي‌كرديد، نشسته بوديد مشغول رفاه و آسايش زندگي‌تان بوديد. دين، زندگي‌تان نبود. تعبيرات حضرت را نگاه كنيد: « **وادِعُونَ فاكِهُونَ آمِنُونَ** » (نشستگان در جاي خوش و آمن). يك زن جوان تربيت شده در مكتب اسلام اين‌گونه حرف مي‌زند. اين فرهنگ، فرهنگ يك زن

است يا فرهنگ يك دين است كه پشت اين قلب خوابيده است؟ حضرت مي‌فرمايند شما در كشاكش دفاع از اسلام كه شمشيرها بر سر مسلمانان مي‌باريد، كاملاً در امن و راحتي بوديد، دلتان نمي‌لرزيد و نگران نبوديد. كسي نگران شكست اسلام است كه بقاء اسلام برايش مسئله است. دقيقاً نگراني فاطمه زهرا‡ از همين جاست كه وارثان حاكميت حتي يك سيلي براي اسلام نخورده‌اند. آيا اين‌ها مي‌توانند اسلام را حفظ كنند؟[8]

شما منتظر بوديد كه چرخ روزگار از ما رو برگرداند و مصيبت‌ها بر جان ما بيافتد. اين جملات را فاطمه زهرا‡ به كساني مي‌گويد كه فعلاً حاكم جامعة اسلامي شده‌اند. مي‌فرمايد تحليل شما اين بود كه پيامبر و حضرت علي«عليهماالسلام» با روش جدّيت ديني كه دارند، نهايتاً شكسته مي‌شوند و بعد شما حاكم مي‌شويد و مي‌گوييد علي◆ بيخود كارها را سخت مي‌گرفت ما آسان مي‌گيريم. حضرت مي‌فرمايند شما گوش به زنگ بوديد ببينيد ما چه موقع سقوط مي‌كنيم. شما اهل جهاد و مبارزه نبوديد، آمادة فرار از جنگ بوديد. در جنگ بدر مشركين 70 كشته دادند. «واقدي» يكي

---

8 - مرحوم علامه اميني«رحمةالله‌عليه» در الغدير ج14 ص57 پس از آن‌كه متذكر مي‌شود كه ابابكر و عمر هر دو در مقابله با مرحب يهودي گريختند، در يك تحقيق تاريخي و نقد روايات ساختگي به اين نتيجه مي‌رسد كه «در هيچ صحنة بزرگي كه نيازمند بوده است مسلمانان جانفشاني كنند، خبري از ابابكر نيست.

از تاريخ نويسان معتبر سنّي مي‌گويد نصف بيشتر اين‌ها را حضرت علي(ع) كشته است، بقيه را هم امثال بلال و سلمان كشتند، ولي آن هايي كه بعداً سركار آمدند يك نفر هم نكشتند. چرا؟ آيا قدرت نداشتند يا حساب ديگري مي‌كردند؟ مي‌گويند: حضرت علي(ع) مي‌ديدند اگر اين مشرك را به هلاكت نرسانند اسلام پيروز نمي‌شود و لذا مي‌كشتند و كاري نداشتند كه پدر و مادر اين مشرك كيست. ولي آن‌ها حساب خط و طايفه‌اش را مي‌كردند. اين جاست كه حضرت فاطمه(س) مي‌فرمايند شما در صحنة نبرد يا فرار مي‌كرديد، يا در حاشيه مي‌ايستاديد و نظاره‌گر بوديد و جرم علي(ع) آن است كه در راه دفاع از اسلام هيچ ملاحظه‌اي نمي‌كرد.

ابن‌ابي‌الحديد مي‌نويسد قريش، علي(ع) را قاتل عزيزان خود مي‌دانستند و اين خون‌ها گرچه براي اسلام ريخته شده بود، اما از شمشير علي(ع) چكيده بود.[9] در تاريخ هست كه در زمان خلافت عثمان روزي عثمان به امام علي(ع) گفت اگر قريش تو را دوست نمي‌دارند، گناه من چيست؟ تو كسان زيادي از آنان را به قتل رسانده‌اي كه چهره شان چون طلا مي‌درخشيد.[10] پس ملاحظه مي‌كنيد كه حضرت فاطمه(س) نيز مشكل را در شمشير علي(ع)

---

9 - «شرح ابن‌ابي‌الحديد»، ج 13، ص 300.

10 - «نثرالدر»، ج 2، ص 68، «**معافة الصحابه**» ابونُعَيْم اصفهاني، ج 1، ص 301.

مي‌ديد و خوب فهميده بود انحراف دركجا ريشه دارد.

براساس همين فرهنگ فاطمي بود كه امام خميني«رحمةالله‌عليه» فرمودند نگذاريد ايثارگران جبهه و جنگ منزوي شوند، چون اگر آن ها منزوي شدند عزتي كه امروز به كمك ايثار آن ها داريم از دست مي‌رود. جرياني كه نتوانسته است براي انقلاب اسلامي از خود، ايثار داشته باشد، نمي‌تواند براي ما عزّت بياورد. آن پيرزن فقيري كه چند عدد تخم مرغ به جبهه كمك مي كرد او اهل ايثار است، نبايد او در انقلاب اسلامي فراموش شود و اروپانشينان ديروز، امروز محور تصميم‌گيري قرار گيرند، چون براي اسلام فرهنگ جنگ و ايثار ملاك است، آن‌ها مي‌فهمند كه بايد همواره در صحنة دفاع از دين باشند. اين عزت را كساني كه از فرهنگ جهاد فرار مي‌كنند از شما مي‌ربايند، مگر اين كه ميدان حاكميت را از آن‌ها خالي كنيد.

پيامبر↗ در راه حصار سازي براي رسالت و ادامه دادن زندگي ديني به هيچ كس اعتماد و اطمينان نداشت جز به آن مردي كه در راه تحقق دين دوش به دوش پيامبر↗ از همه چيز خود گذشت و در حكم نَفْس پيامبر↗ قرار گرفت و پيامبر↗ محبت كامل خود را به هيچ‌كس عطا نفرمود جز به آن بانويي كه پارة قلب پيامبر↗ بود، فرمود: **«فاطِمَةُ بِضْعَةُ مِنّي»** و براي پيامبر↗ هيچ اميدي به

آينده شكل نگرفت، جز با آن اهل بيتي كه اركان و پايه‌گذار نهضت محمدي بودند به همين جهت هم اين‌ها اهل كِساء هستند. حق آن بود كه پيشوايي امت پس از پيامبر در قلمرو عصمت و علم و عدالت قرار مي‌گرفت. حق آن بود كه پيشوايي امت در دست باب علم و حكمت مي‌ماند تا مردم را وارد شهر علم وحكمت محمدي كنند. - چون پيامبر فرمود: **اَنَا مدينةُ الْعِلم وَ عَلِيٌّ بابُها**-[11] حق آن بود كه پيشوايي امت در دست كسي باشد كه در كنار رسول‌خدا يك لحظه به چيزي جز پيروزي اسلام فكر نكرد و هرگز نگران طعنة سران قريش نشد، تا از هجوم دشمنان انبوه كشته‌گان نسازد و كوتاه بيايد. و مسلّم چنين كسي است كه در خلافت هم فقط به اسلام فكر مي‌كند و نه رضايت سران بزرگ قريش. عباس عموي پيامبر مي‌گويد عمر به من گفت: «علت عزل‌كردن علي اين بود كه سران قريش با علي بد بودند». اين حرف درست نيست، چرا كه عمر مي‌خواهد با اين جمله خودش را از شرمندگي درآورد. درحالي كه سؤال اين است كه شما چرا بازيچة سران قريش شديد؟ حق آن بود كه پيشوايي امت در دست كسي بود كه اسلام را در همة جوانبش مي‌شناخت و بدان عمل مي‌كرد و

---

11 - به كتاب‌هايي چون: عبقات الانوار، المراجعات، الغدير، احقاق الحق رجوع فرماييد كه مجموعه‌اي از احاديث نبوي در مورد علي◆ را بر اساس اسناد اهل سنت جمع‌آوري كرده‌اند.

در اين صورت بود كه اسلام در همة ابعادش براي امت مي‌ماند، ولي چنين نشد. و حضرت فاطمه؋ بيش از همه فهميد چه خسارت بزرگي به اسلام وارد شد و غم فاطمه؋ غم بزرگي است، او مي‌ديد همة اين صفات آشكارا در وجود علي◆ بروز كرده و همة اين توطئه‌ها براي اين است كه علي◆ در مسند پيشوايي امت نباشد، در حالي كه پيشوايي و امامت فقط در علي◆ منحصر بود. انحراف از علي◆ يك انحراف بزرگ است و در مسير تاريخ، هميشه خط انحراف به صورت‌هاي مختلف به آن انحراف بزرگ دامن زده است.

راستي آيا امروز مقابله با روحانيت اصيل و پاك و متعهد، همان گرفتاري و انحراف بزرگ نيست؟ آيا قصة نياز به حاكميت معصوم قصة گذشته است يا امروز هم بايد معصوم حاكم باشد؟ اگر خود معصوم در صحنه نيست آيا سخن معصوم و متخصص كشف سخن معصوم هم در صحنه نيست؟ آيا در زمان غيبت امام معصوم، متخصص كشف سخن معصوم، ولايت فقيه نيست؟ پس هنوز هم انديشه‌هاي بيدار متوجه‌اند چرا خط انحراف، مسئلة ولايت فقيه را نشانه گرفته است. چون وقتي فرهنگ معصوم حاكم باشد تمام آن سينه‌چاك‌ها و پاكبازها كه لازمة حفظ اسلام و انقلاب هستند به صحنه مي‌آيند و باز دفاع مقدس هشت ساله به نمايش گزارده مي‌شود و در اين حال مرفهين بي‌درد نمي‌توانند ميراثخوار انقلاب

شوند و لذا است كه بايد علي(ع) و فرهنگ علي(ع) حذف گردد.

خطبة فاطمه زهرا(س) هشدار باشي است به همة زمان ها تا مسلمانان در مراحل گوناگون زندگي ديني و دفاع جانانه از دين، مواظب باشند از پشت خنجر نخورند.

«والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته»

لرزش در ساختمان نو بنیاد اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

(اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ)
(فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرةً...)[1]

سلام بر تو اي فاطمه زهرا(س)! اي امتحان شده توسط خالقت، قبل از آن كه خلق شوي! و خداوند ديد تو در آن امتحان صابري و از عهده آن امتحانِ عظيم برآمدي.

پاكبازي علي(ع)، عامل پيروزي و شرط بقاء اسلام

خطبه حضرت زهرا(س) يك دايرة المعارف كامل مسائل عقيدتي، اجتماعي، سياسي و تربيتي است. حضرت بعد از آن كه جمع حاضر را توجه دادند كه اسلام با چه زحماتي به دست آمد، و به سران قوم -كه عمدتاً در مسجد مدينه جمع بودند- فرمودند: خود تان مي‌دانيد عرب در چه خواري و خفّتي به‌سر مي‌برد و اسلام آمد و به شما عزت داد، و اين عزت با زحمات پيامبر و برادرش علي به دست آمد. بعد از

---

1 - «مفاتيح الجنان»، زيارت حضرت زهرا(س) در روز يكشنبه.

آن‌كه خصوصيات اميرالمؤمنين◆ را در اين عزتدهي مطرح كردند و روشن نمودند علي‌بن‌ابيطالب◆ اين‌گونه نبود كه در كنار اسلام، دستي براي آن تكان داده باشد و بس، بلكه تمام جانش را خرج حاكميت اسلام كرد. حضرت خطاب به آن هايي كه تازه بر سرِ كار آمده بودند، فرمودند: شما نشسته و نظاره‌گر و منتظر بوديد كه جريان برگردد و شما بياييد و ميدان را به دست بگيريد و ارزش‌هاي قومي و قبيلگي را حاكم كنيد، ولي با ظاهر اسلامي.

سپس حضرت اين مسئله را روشن كردند: آن هايي كه تمام جانشان براي دفاع از اسلام نيست، اگر در حكومت اسلامي حاكم شدند، آن وقتي كه اسلام به خطر مي‌افتد، همه جانشان را خرج حكومت اسلامي نمي‌كنند و به دشمن باج مي‌دهند و ارزش هاي كفر را مي‌پذيرند، و لذا كساني بايد بر سرِ كار بيايند كه وقتي انقلاب به خطر مي‌افتد، مثل گذشته تمام وجود خود را به خطر بيندازند تا اسلام بماند، آن هايي كه در سراسر زندگي‌شان ثابت كرده‌اند دلواپس اسلام‌اند، نه دلواپس خود. تعبير حضرت اين است:

160 - **«وَ اَنْتُمْ في رِفاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ»** و در آن حال شما در يك زندگي مرفّه بوديد.

شما خودتان را گرفتار اسلام نكرديد و به حاكميت اسلام گره نخورديد، به واقع تاريخ گواه است كه همين‌طور بود.

سيري كه در اين چند جلسه داريم، گذر مختصري نسبت به اين خطبه است تا إن شاءالله خدا به همه ما توفيق دهد، يك بحث مفصل با حوصله اي مطلوب، براي شرح اين خطبه بگذاريم تا روشن شود چه حرف هاي عميق و دقيقي در دل اين خطبه نهفته است.

اثبات حقانيت فاطمه زهراÇ، خودِ سخنان حضرت است. اگر ملاحظه كنيد كه در هيچ جاي دنيا اين حرف ها با چنين عمقي نيست، مي فهميد او همان است كه پيامبرخداÆ درباره اش مي فرمايند: «خداوند قلب و جوانح و جوارح دخترم را از ايمان و يقين پر كرده است».[2] يا مي فرمايند: «فاطمه زهراÇ عالمه اي است كه خداوند **علمِ بِما كانَ وَ هُوَ كائِن وَ ما لَمْ يَكُنْ** را تا قيامت به او عطا كرده است». اگر ما به اين مطلب برسيم كه فاطمه زهراÇ مجسمه انديشه و علم و فهم و شعور است، با دلسپاري به سخنان آن حضرت، اسرار زيادي به دست مي آوريم. در جلسه قبل يكي دو نمونه عرض كرديم كه گاهي يك جملة فاطمه زهراÇ قاعده اي است براي بررسي مسائل شخصي و اجتماعي.

---

2 - قال رسول اللهÆ: «**إنَّ ابْنَتِي فاطِمَةَ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهَا وَ جَوارِحَها اِيْماناً وَ يَقيناً**» (بحارالانوار، ج43، ص 29).

چگونگي حضور نفاق در جامعه

فرازي كه در اين نوبت مي‌خواهيم بحث كنيم، اين است كه حضرت بعد از خطاب به كساني كه فعلاً در نظامِ حاكميت وارد شدند، خطاب به مردم مي‌گويند: مردم! چه شده است كه نفاق مي‌تواند در نظام فكري شما جا پيدا كند؟

جمله حضرت اين است:

168- «**ظَهَرَتْ فيكُمْ حَسْكَةُ النِّفاقِ**» در بين شما خار و خاشاك نفاق فرو رفته است.

حضرت در شرايط خاص آن زمان موضوعي را مطرح فرمودند كه مسلّم از غير ايشان ساخته نبود، ايشان روشن نمودند، يك جريان منافقانه در ميان است كه نمي‌گذارد شما نسبت به حاكميت ابابكر اعتراض كنيد.

شما مي‌دانيد منافق يعني كسي كه قلبش ايمان را دوست نمي‌دارد، بلكه دنيا و تكبر را دوست دارد، ولي ظاهرش نمايش ايمان دوستي است، فرق منافق با كافر اين است كه كافر ظاهرش نمايش ايمان دوستي نيست ولي هر چه منافق، منافق‌تر باشد، ظاهرش بيشتر نمايش ايمان دوستي است و به همان اندازه باطنش بيشتر اهل كفر و حبّ دنيا است. چون مي‌خواهد از طريق تظاهر به ايمان، مسلمانان را فريب دهد و در دل آن ها جا باز كند. حضرت مي‌فرمايند: چه شده است كه نفاق مي‌تواند در انديشه شما منزل كند؟ عمده اين‌جاست كه ما متوجه

باشيم وقتي مردم، مؤمن باشند، اما حدّ ايمانشان در حدي نباشد كه همة وجودشان را به بندگي تبديل كند، جا براي حضور نفاق در روح آن‌ها باز خواهد بود. ولي كسي كه تمام وجودش بندگي شد، اصلاً هيچ وجه اشتراكي با منافق ندارد، بنابراين منافق هيچ‌گاه نمي‌تواند با او ارتباط برقرار كند و خلاصه اين‌كه منافق هيچ وقت اميد ندارد نسبت به كسي كه تمام وجودش حبُّالله است تأثير بگذارد.

جملة حضرت را در بارة اميرالمؤمنين◆ قبلاً عرض كرديم كه مي‌فرمايند: **«مَكْدُوداً في ذاتِ‌الله، مُجْتَهِداً في اَمْرِالله»** يعني اميرالمؤمنين◆ تمام تلاشش توجه به حق است. جرياني كه به اميرالمؤمنين◆ اميد دارد نمي‌تواند جريان منافق باشد. مثلاً اگر شخصيت خودمان را بررسي كنيم، مي‌بينيم به اندازه‌اي كه دنيا دوست هستيم، كبر داريم، به همان اندازه مشتركاتي با نفاق داريم. آري در ابتداي امر حبّ دنيا به كلي از قلب انسان ريشه‌كن نمي‌شود، طول مي‌كشد، نبايد هم نگران بود، خطر موقعي است كه فكر و فرهنگي بر سر كار بيايد كه جنبه‌هايي از حبّ دنياي باقي‌مانده در قلبِ ما را تحريك كند، در آن حالت است كه يك نحوه همسنخي با دشمنان اسلام در ما ايجاد مي‌شود و از اين طريق پذيراي دشمن اسلام مي‌شويم.

حرف حضرت اين بود كه آيا حالا وقت اين كار بود؟ شما مي‌خواستيد بگذاريد اين شتر آرام بشود. اين نظام به يك بستري بيافتد و روح ايماني مردم شكل بگيرد؛ آن وقت اگر يك جريان منفي هم مي‌خواست بر سركار بيايد، مردم و نظام اسلامي منفعل آن نمي‌شدند و اصل نظام منهدم نمي‌گشت. مشكل اين‌جاست كه جرياني وارد نظام تصميم‌گيري اجتماع شد كه به تعالي جنبه‌هاي معنوي مردم آشنا نبود و هدف خود را چنين مسئله‌اي قرار نداده بود. مردم منافق نبودند ولي مثل همين حالا، مي‌بينيد اين مردمي كه اين‌طور از اسلام و انقلابشان دفاع مي‌كنند آن‌چنان خود ساخته نيستند كه نفاق در آنها امكان نفوذ و تحرك نداشته باشد، ولي اگر بستري صحيح در مقابل آن ها قرار گيرد، روز به روز جايگاه نفاق تنگتر مي‌شود. اين معمّا را چگونه فاطمه زهرا(س) حل كرد كه گروه انصار از طرفي با تمام وجود از اسلام و پيامبر(ص) دفاع كردند، از طرف ديگر حالا كه براي نجات اسلام از انحراف بايد شمشير بكشند، تحت تأثير جريان نفاق، شمشيرها را غلاف كرده‌اند؟ اين معمّاي پيچيده‌اي است كه چرا نفاق مي‌تواند در جمعيتي كه از اسلام دفاع كردند، وارد شود و آن ها را در جاي خود متوقف نمايد. حضرت قبلاً به همين گروه فرمودند: **«اَنْتُم عبادَاللهِ نُصُبُ اَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ»** شما قبلاً ريسمان بندگي خدا را به گردن انداختيد و تابلوي امر و نهي

خدا بوديد **«وَ حَمَلَةُ دينِهِ وَ وَحْيِهِ»** حامل دين و وحي خدا بوديد. حالا به همين مردم مي‌فرمايد: خصوصياتتان طوري شده كه شيطان مي‌تواند در زندگي شما تأثير بگذارد.

166- **«فَلَمَّا اخْتارَ اللهُ لِنَبِيِّهِ ﷺ دارَ اَنْبِيائِهِ»** حالا كه خدا پيامبرش را انتخاب كرد و جايي بُرد كه بقيه انبيائش را بُرد.

167- **«وَ مَأْوي اَصْفِيائِهِ»** همان محلي كه محل اصفيائش بود، يعني در قيامت.

168- **«ظَهَرَتْ فيكُمْ حَسْكَةُ النِّفاقِ»** در شما خار و خاشاك نفاق پيدا شد.

ببينيد حضرت نمي‌گويد شما منافق بوديد، مي‌گويد: ضعف‌هايي داشتيد كه آن ضعف‌ها با رحلت پيامبراكرم ﷺ عامل پيدايي خار و خاشاك نفاق شد. يعني فرهنگ نفاق آمد و جاي خود را در زندگي شما باز نمود. شما در نظر بگيريد ملتي كه با انگيزه هاي خوب يك كار بزرگ الهي را شروع كند و بعد فراموش كند كه بايد آن را به ثمر برساند چه وضعي خواهد داشت. اين ملت براي پيروزي اسلام در شرايط جاهليت بسيار زحمت كشيدند! براي پيامبر و دين پيامبر ﷺ همه چيزشان را دادند. يعني همان مردمي كه مالشان را با مهاجرين نصف كردند، حالا اكثر قريب به اتفاق آن‌ها پذيرفتند كه اميرالمؤمنين◆ حذف شود. فكر نكنيد آن‌هايي كه در حذف علي◆ نقش داشتند

از آن طرف مرزها آمده بودند، همان انصاري كه مالشان را با مهاجرين نصف كردند و بعداً هم كه وضع مالي مهاجرين خوب شد و خواستند مال آن ها را پس بدهند، گفتند: نه! ما پس نمي‌گيريم، ما براي برادرانمان داديم، حالا از دفاع از خط اصلي اسلام شانه خالي مي‌كنند.

حضرت زهرا(س) روي اين نكته دست گذاشته‌اند كه اين‌ها ضعف‌هايي در عمق قلب خود داشتند كه آن ها را از بين نبرده بودند، و حالا با رحلت پيامبر(ص) به جهت همان ضعف‌هايي كه در خود از بين نبرده بودند، فرهنگ نفاق توانست رنگ خود را به اين‌ها بزند و آن‌ها هم پذيرفتند. خصوصياتي كه اين‌ها در خود نگُشته بودند چه بود؟ پاك‌باز اسلام نشدن، در عين دوست داشتن اسلام، و نيز عبوديت ناب را پيشه نكردن، در عين مسلمان بودن. اين‌ها مبارزه مي‌كردند، مسلمان هم بودند، اسلام را هم دوست مي‌داشتند، اما رفاه و تجمل را نيز دوست داشتند و به ارزش‌هاي غير الهي هم افتخار مي‌كردند. دنيادوستيِ بعضي از اصحاب پيامبر(ص) را عنايت داشته باشيد كه: مثلاً «زبيربن عوّام» در جنگ اُحد در دفاع از پيامبر(ص) بدنش 25 زخم برداشت، يعني جلوي دشمن ايستاد و در دفاع از پيامبر(ص) شكمش پاره شد، با يك دست شكمش را گرفته بود كه روده‌هايش بيرون نريزد و با دست ديگر از حضرت

دفاع مي‌كرد. ولي اين آقا چندين سال بعد از رحلت رسول‌خدا ﷺ كارش به جايي رسيد كه وقتي مُرد، به اندازه‌اي طلا داشت كه تبر آوردند و طلاهايش را تقسيم كردند، او 50 هزار دينار و 1000 اسب و 700 شتر و حدود 1000 برده داشت و در مصر و بصره و كوفه املاك زيادي در اختيار داشت[3] در حالي كه خودش در مدينه بود. چه چيزي درون اين آقا است كه وقتي شرايط حبّ دنيا براي او پيش آمد اين‌چنين مردود مي‌شود؟ تازه؛ زبير در روزهاي اول رحلت پيامبر ﷺ هنوز مدافع علي ؑ است. زبير يكي از آن‌هايي است كه در جريان آتش‌زدن درِ خانه حضرت زهرا ؑ ، در خانه فاطمه ؑ و در كنار علي ؑ بود، و شمشير مي‌كشد و مي‌گويد فقط با علي ؑ بيعت مي‌كنم، كه او را محكم كتك مي‌زنند، آن وقت كوتاه مي‌آيد. چون اهل سقيفه حساب كرده بودند با هر كس چطور برخورد كنند، فقط اعتراض بزرگ فاطمه‌زهرا ؑ را نتوانسته بودند پيش‌بيني كنند. اين‌ها فكر مي‌كردند همه در حد زبيرند، لذا پيش‌بيني نوع برخورد با آن‌ها و چگونگي وصل كردن آن‌ها به خود را، كرده بودند.

آري! حضرت فاطمه ؑ مي‌فرمايند: نفاق درون شما راه پيدا كرده، و سپس ادامه مي‌دهند:

---

3 - «مروج الذهب»، مسعودي، ج2 ص 341.

169- «**وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدّينِ**» و لذا لباس دين كهنه شد.

اين تعبيرات واقعاً خيلي عالي است. چون با رحلت رسول‌خدا‌ﷺ عده‌اي تصورشان اين بود كه ديگر دوره دين گذشت. انسان گاهي مسائلي را مي‌بينند كه گويا فاطمه زهرا‌ء دارند قاعده همه زمان‌ها را در آن صحنه بازگو مي‌كنند. فرهنگ نفاق وقتي مي‌آيد طوري تبليغ مي‌كند كه آدم حس مي‌كند قصه دين مال ديروز بود و دوره‌اش گذشته است. آن‌ها براي اين‌كه درخشش دين را ضعيف كنند به شما مي‌گويند شما هنوز در سال 57 زندگي مي‌كنيد. نكته‌اي كه نبايد در خطبه حضرت زهرا‌ء از آن غفلت كنيم اين است كه نفاق هميشه در جامعه مسلمين فعال است، و منافقانه هم فعال است و نه آشكار. اگر إن شاءالله اين مسأله درست روشن بشود، به فكر و فرهنگ فاطمه زهرا‌ء نزديك مي‌شويد. كسي مثل صدام كه به طور صريح و آشكار دشمن من و شماست كارش منافقانه نيست. نفاق، منافقانه فعال است يعني اصلاً ظاهرش خصمانه نيست، بلكه از همه دوستان واقعي هم دوستانه‌تر است، تشخيص اين مسئله خيلي مشكل است. چون در عين ظاهر اسلامي، ريشه و اصل را نشانه مي‌رود، علي◆ را هدف مي‌گيرد، ديگر مهم نيست چه كسي حاكم شود. مهم اين است كه اسلام تأثيرگذار يعني اسلامي كه علي◆

مي‌شناسد به صحنه نيايد، نفاق با هر اسلام ديگر مي‌تواند ادامة حيات دهد.

ابن‌مسعود مي‌گويد: ما مسلمانان در صدر اسلام فكر مي‌كرديم هيچ انگيزة غلطي در بين ما نيست. تا وقتي بعد از جنگ بدر آيه آمد «**تُريدُون عَرَضَ الدُّنْيا وَاللهُ يُريدُ الْاخِرَة**»؛[4] يعني؛ شما بهرة دنيا را مي‌خواهيد و خداوند بهرة آخرت را براي شما مي‌خواهد، متوجه نقص‌هاي درون جامعه خود شديم. يك فضا و جوّي بود كه همه فكر مي‌كردند همه خوبند. در اين شرايط است كه نفاق، خودش را پنهان مي‌كند و با ظاهر اسلامي-آن‌هم با ظاهر اسلامي خيلي غليظ- حرف خود را در افكار مسلمانان مي‌پراكند. بعد امثال من و شماي مسلمان فكر مي‌كنيم؛ اين فكر و فرهنگ خود ما مسلمانان است، واقعاً فكر مي‌كنيم اين حرف‌ها كه در دهان مردم افتاده، حرف خودمان است و تحليل خودشان به اين شكل است. نمي‌فهميم فرهنگ نفاق در پشت اين حرف‌ها نهفته است. فرهنگ نفاق در دل جامعة مسلمانان مي‌آيد و خود را به اسم اسلام جا مي‌اندازد و به اسم مسلمانان سخن مي‌گويد. مي‌گويد: ما مسلمانان به اين شكل معتقديم، ولي آن موضوعي را كه به اسم اسلام در جامعه مطرح مي‌كند، ربطي به ذات اسلام ندارد. مثلاً مطرح مي‌كند؛ هرچه ادارات دولتي مي‌گويند همان حكم اسلام است. شما

---

4 - سوره انفال، آيه 67.

مي گويي عجب!! ما كه ديروز اين طور معتقد نبوديم. ما ديروز فكر مي‌كرديم كه ولايت فقيه يعني حكم خدا روي زمين و فقيه به عنوان كارشناس تشخيص حكم خدا مطرح است. مي‌گويند نه؛ ما معتقديم اصلاً ولايت فقيه يعني ولايت دولت و هر چه دولت بگويد همان ولايت فقيه است. اين جريان از كجا پيدا شد؟ طوري مسئله را مطرح مي‌كنند و لعاب اسلامي به آن مي‌دهند كه شما باورتان نمي‌آيد اين صداي مسلمانان نيست، در حالي كه نفاق است كه آمده، ولي ظاهر حرفش هم اسلامي است. شما بايد يادتان نرود كه منافق، منافقانه مي‌آيد، يعني ظاهرش اسلامي است و باطن حرفش غير اسلامي و دنياگرايي است، و سنگر به سنگر جلو مي‌آيد تا آن نقطه و ريشة اصلي را بزند. اول نمي‌گويد ولايت فقيه را نمي‌خواهيم، اول آن را تضعيف مي‌كند تا ناكارآمد شود، آن وقت مي‌گويد ولايت فقيه نتيجه‌اي ندارد پس آن را رها كنيد، يعني درست راز عزت و رستگاري ملت اسلام يعني علي◆ را نشانه مي‌رود.

ائمه‌معصومين‌ﷺ به ما گفته‌اند سخن ما را از عالمانِ به سخن ما بگيريد. از كساني روايت‌هاي ما را بگيريد كه عالِم به علم ما هستند. حالا جريان نفاق بدون اين كه به ظاهر با اين جمله مخالفت كند، مردم را به سوي ديگران مي‌كشاند و ذهن و انديشة مردم را به حرف‌ها و فكرهاي ديگران مشغول مي‌كند. نمي‌گويد من ولايت فقيه را قبول ندارم،

اگر اين طوري بگويد كه حضور نفاق نيست. ولي در داخل فرهنگ اسلامي و با همان واژه ها، به گونه اي حرف مي‌زند كه شما مي‌بينيد عملاً ديگر ولايت فقيه هيچ نتيجه اي براي مديريت جامعه ندارد و ديگر هيچ حضور مفيدي هم نخواهد داشت. و شما هم فكر كرده ايد كشور را فقه مي‌گرداند و انتظاراتي هم داريد كه برآورده نمي‌شود و لذا از اسلام مأيوس مي‌شويد و خواست جريان نفاق نيز همين است. اين مثال را زديم براي اين‌كه پيچيده بودن مسئله روشن شود. اگر خواستيد ببينيد نفاق حضورش فعال است يا نه، ببينيد فرهنگي كه الآن مطرح است چيست؟ فرهنگي كه الآن مطرح است اين است كه آقا! درست است اسلام خوب است، ولي دوره اسلام گذشته است و ديگر قابل عمل نيست. و اين است آن سخني كه مبارزان ديروز را متوقف مي‌كند، و اگر زمينه هاي چنين سخناني را در خود ريشه‌كن نكرده باشند در آن‌ها اثر مي‌گذارد و همة زحمات چندين ساله شان را بر باد مي‌دهند و حضرت‌زهرا‌ﷺ خطاب به مبارزان ديروز همين نكته را تذكر مي‌دهند و سپس در ادامه مي‌فرمايند:

170- «**وَ نَطَقَ كاظِمُ الْغاوينَ**» ساكت گمراهان به سخن درآمد.

171- «**وَ نَبَغَ خامِلُ الْأَقَلّينَ**» و پست رتبه‌گان، با قدر و منزلت شدند.

مي‌فرمايد: آرام آرام مي‌بينيد در فضاي فكري و فرهنگي جامعه آن كسي كه

به گمراهي و بي‌ديني مشهور بود و اسلام او را ساكت كرده بود، حالا آمده است براي شما سخنران دين شده است. ابوسفيان و مروان‌حكم - اين‌ها جزء طلقا بودند، يعني پيامبر فرمودند: شما را از اين‌كه محاكمه كنم، آزاد كردم، برويد ولي وارد امور جامعه نشويد- كساني كه تا رسول‌خدا در حيات بودند مشهور به بي‌ديني بودند و شور و نشاط اسلام آن‌ها را منزوي كرده بود. پس از رحلت رسول‌خدا چيزي نگذشت كه به ميدان آمدند و مثلاً يزيدبن‌ابوسفيان حاكم حساس‌ترين منطقة اسلام، يعني شام شد. اگر مي‌خواهيد حضور نفاق را تشخيص دهيد، بايد ببينيد فضاي جامعه، فضاي«**وَ نَطَقَ كاظِمُ الْغاوين**» شده است يا نه. يعني آدم گمراهِ ساكتي كه اسلام خفه‌اش كرده بود، حالا سخنگو و مقاله نويس شده است يا نه. در فراز 132 حضرت مي‌فرمودند: وقتي فرهنگ اسلامي سر كار آمد «**خُرِسَتْ شَقاشِقُ الشَّياطين**. شياطين اصلاً به خود جرأت نمي‌دادند حرف بزنند و پيامبر عربده‌هاي شيطان را گنگ كرد. بعد فاطمه زهرا مي‌فرمايند: چه شده است كه با رحلت پيامبر، «**نَبَغَ خامِلُ الأقلّين**» آن كساني كه به وسيله انقلاب ماهيت‌شان روشن شد و فرومايه شدند، (نبغ) زبان در آورده‌اند، خودشان را بروز مي‌دهند و داراي ارزش شده‌اند.[5]

---

5 - در رابطه با زد و بندهاي بين هيئت حاكمه و

جريان هاي مخالف اسلام، تاريخ نكات فراواني را گوشزد كرده است كه گوشه‌اي از آن ها را جناب حجت‌الاسلام دكترمحسن‌حيدري در كتاب«حزب علوي و حزب اموي» جمع‌آوري نموده‌اند كه به عنوان نمونه نكاتي از آن را از صفحات 131 تا 133 كتاب مذكور به اطلاع مي‌رسانيم. ايشان مي‌نويسند: ابن‌ابي‌الحديد از معامله خلفا با ابوسفيان اين‌گونه پرده برمي‌دارد: « عمر؛ وقتي كه موضع خشن ابوسفيان را نسبت به آنان ديد، با ابوبكر صحبت كرد كه ابوسفيان به مدينه برگشته است و ما از شرّ او ايمن نيستيم. پس از آن ابوبكر آن‌چه را كه ابوسفيان از زكات با خود آورده بود به او بخشيد، لذا ابوسفيان هم به خلافت آنان راضي شد. (شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد ج 1 ص 130). در تاريخ طبري آمده است كه ابوبكر، صدقاتي را كه در دست ابوسفيان بود به او بخشيد (تاريخ طبري ج 2 ص 202). ايشان در ادامه مي‌نويسند: اما آيا وجه‌المصالحه بين ابوسفيان و دستگاه خلافت، فقط همان مقدار محدود زكات به ابوسفيان بود! و قرار و مدارهاي ديگر نبود؟ شايد كسي كه فقط اين دو مدرك تاريخي را ملاحظه بكند، به چنين نتيجه‌اي برسد، ولي نگارنده يقين دارد كه قضيه، فراتر از اين مسايل بوده است؛ در پشت پرده و به دور از چشم اغيار، زد و بندهاي خطرناكي در باره دخالت دادن امويان در دستگاه حكومت خلفا صورت گرفته است. اين مطلب، يعني توافق و سازش خلفا با بني‌اميّه، براي يك مطالعه كننده بصير و دقيق در تاريخ صدر اسلام، مثل آفتاب در روز روشن است و نيازي به استدلال ندارد. در عين حال، خوب است به نكات ذيل توجه شود:

1- ابوسفيان با آن داعيه‌هاي بزرگي و رياست بر قريش و سابقه دشمني خصمانه با اسلام، وقتي كه مجبور شد در برابر آيين جديد، خضوع كند، هرگز حقيقتاً از روي اخلاص بدان گردن ننهاد. او با تظاهر به اسلام، تاكتيك مبارزه با آن را عوض كرد، و در خفا، همان استراتژي مبارزه با اسلام و كسب قدرت و رسيدن به رياست را پيگيري كرد و براي رسيدن به اهداف، آمال و آرزو هاي بلند خويش، برنامه‌ريزي نمود. حوادثي كه در طيّ كمتر از سيزده

سال بعد از رحلت پيامبرﷺ واقع شد، بيانگر همين مطلب است.

«عبدالله‌علايلي» مي‌نويسد ابو سفيان در روز بيعت عثمان خطاب به بني‌اميه گفت: **«يا بني‌امية! تلقّفوها تلقّف الكرة، فوالذي يحلف به ابو سفيان مازلت ارجوها لكم ولتصيرن الي صبيانكم»**؛ اي فرزندان اميّه! توپ(كره) خلافت را بچاپيد (و به يكديگر پاس دهيد)، سوگند به آن چيزي كه ابوسفيان به آن قسم مي‌خورد (قاعدتاً به بت قسم ياد مي‌كرده)، من از قبل، همچنان آرزوي رسيدن شما را به خلافت داشتم و (حال كه به آن دست يافته‌ايد) بايد آن را به فرزندان خودتان برسانيد (موروثي گردد!)».

عبدالله‌علايلي اضافه مي‌كند: «قول او «مازلت ارجوها لكم» مي‌تواند دليلي باشد بر اين‌كه: حزب اموي از قبل وجود داشته و در پشت پرده و مخفيانه كار مي‌كرده و در تاريكي تار مي‌تنيده است و الاّ به چه دليل ابوسفيان خلافت را براي آنان آرزو مي‌نمود؟ در حالي كه هيچ سابقه‌اي در اسلام و كار فوق‌العاده‌اي جز ضديت با خدا و رسول، نداشتند» (عبدالله‌علايلي، الامام الحسينؑ، سموالمعني في سموالذات، ج5 ص 3).

ابوسفيان با اين وضعيتي كه گفته شد، زيركتر از آن بوده است كه با دريافت مقداري زكات، فريب خلفا را بخورد و دست از داعيه‌هاي بزرگ قديمي و بلندپروازانه خود بردارد.

2- تاريخ اسلام، از نمونه‌هاي سازش زيادي كه «سقيفه‌داران» انجام دادند، پرده بر مي‌دارد. از جمله در همان روز سقيفه، وقتي ابوبكر و عمر با مخالفت انصار روبه‌رو شدند، در برابر شعار آنان كه مي‌گفتند: **مِنّا اَميرٌ و مِنْكُم اَميرٌ**؛ از طرف ما يك امير (خليفه) و از طرف شما هم يك امير باشد، ابوبكر و عمر، شعار: **نحن‌الأُمَراء و انتم الوزراء**؛ خلفا از ما (قريش) باشند و وزراء از شما (انصار) را مطرح نمودند، و انصار را دعوت به سازش و توافق بر سر تقسيم خلافت و اداره امور امّت اسلامي كردند. (ابن‌ابي‌الحديد، شرح نهج‌البلاغه، ج1 ص 128).

همچنين براي تضعيف جناح اميرمؤمنانؑ و جدا كردن عباس‌بن‌عبدالمطلب از آن جناح، نقشه كشيدند و

172- «**وَ هَدَرَ فَنيقُ الْمُبْطِلينَ**» و شتر ناز پرورده اهل بطلان به صدا در آمد.
تعبير عجيبي است. «هَدَرَ» يعني اين‌كه شترِ مست خود را تكان بدهد. «فنيق» يعني كسي كه خيلي ناز و كرشمه دارد. يعني اشراف زادگان پوچ، براي ما زبان باز كرده‌اند. حضرت مي‌گويند: كساني سرِكار آمده‌اند كه هيچ وقت هيچ كاري نمي‌كرده‌اند. «مُبطل» اين‌جا يعني كسي كه هيچ باري به دوش نگرفته و هيچ زحمتي نكشيده است. تعبير مقام معظم رهبري در جواب به بعضي آقايان اين

به اصطلاح وارد مذاكره و معامله سياسي با عباس شدند.
ابن‌ابي‌الحديد در اين زمينه مي‌نويسد: «ابوبكر و عمر، كسي را دنبال ابوعبيده و مغيرةبن شعبه فرستادند و با آنان در باره كيفيت برخورد با طرفداران حضرت‌علي◆ مشورت كردند. مغيره گفت: به نظر من بايد عباس را ببينيد و براي او و فرزندانش نصيبي در امر خلافت و فرمانروايي قرار دهيد تا بدين ترتيب جناح علي◆ تضعيف گردد. ابوبكر و عمر، نظر مغيره را پسنديدند و لذا به همراه آن دو در شب دوم بعد از وفات پيامبر↗ نزد عباس رفتند و آن پيشنهاد را مطرح كردند تا در برابر آن تطميع، به خلافت آنان گردن نهد. اما عباس ضمن محكوم كردن موضع آنان گفت: آنچه را مي‌خواهيد به ما بدهيد، اگر حق شماست پس آن را براي خود نگهداريد و اگر اين حقّ مؤمنين است پس شما حق نداريد در آن حكم برانيد، و اگر حقّ ماست، ما به بعضي از آن قانع نيستيم و همه آن را مي‌خواهيم» (ابن‌ابي‌الحديد، شرح نهج‌البلاغه، ج1 ص 74).
وقتي كه سقيفه‌سازان، جهت رسيدن به آرزوي بزرگ و ديرينه خويش و تحكيم بخشيدن پايه‌هاي خلافت خود، حاضر به سازش سياسي با اين و آن شدند، چگونه از اين‌گونه سازشها با امويان، غافل بودند؟

بود: كساني كه يك روز با انقلاب نبودند، در اطراف شما راه پيدا كرده اند. يك گروهي بودند كه به «ايران وِل» معروف بودند. يعني اين ها در ايران هيچ كاري نداشتند، يك سر توي دفتر اين آقا، يك سري توي دفتر آن وزير، كارشان القاء افكار خاصي بود كه با صفاي ايماني همخواني نداشت. هميشه اطراف مراكز تصميم‌گيري - اعم از اداري و حوزوي - وِل بودند و هيچ مسئوليتي هم نمي‌گرفتند، همه اش دنبال اين بودند كه مهره ها را از خط و گروه خود شان بگذارند. اين نوع افراد را فاطمه زهرا(س) تعبير كرده اند به **«فَنيقُ الْمُبْطِلينَ»** يعني كرشمه داران پر تكبّرِ بيكاره، و مي‌فرمايند: حالا با رحلت رسول‌خدا(ص) و حاكميت خليفة اول، اين‌ها به ميدان آمده اند و با آن طرز فكر، نظام حكومتي را در دست گرفته اند. حالا هم كه امور را در دست گرفته اند، براي كاركردن نيامده اند، بلكه آمده اند تا رانتخواري، و استفاده هاي كلان، براي اين‌ها و كار كردن براي كارگرها باشد. اين آن چيزي است كه حضرت روي آن دست گذاشتند تا بفهمانند بعد از رحلت رسول خدا(ص) چه پديده اي ظهور كرد.

173- **«فَخَطَرَ في عَرَصاتِكُمْ»** و آن روحيه در خانه ها و عرصه هاي زندگي‌تان در آمد.

آن وقت اين فرهنگ نفاقي كه هيچ كاره و در عين حال پُر رو و بي‌دين و

بي‌مسئوليت است و قيافه دين گرفته و سينه چاك خط امام شده، در زندگي‌تان خطور كرده است. به همين جهت عرض كردم؛ مي‌بيني كه خودت داري حرف جبهة نفاق را مي‌زني و متوجه نيستي! فرزند و دوستت حرف جبهة نفاق را مي‌زنند، بدون آن‌كه متوجه باشند! حضرت مي‌گويند: مسلمان‌ها! خودتان داريد فرهنگ نفاق را در دلتان مي‌پذيريد، حواستان كجاست؟ شما خودتان زبان نفاق شده‌ايد، فرهنگ نفاق در زندگي‌تان آمده و با آن گره خورده‌ايد. چرا كه ريشة گرايش به حاكميت غير معصوم يك سليقه نيست، بلكه يك انحراف عقيدتي، اخلاقي است. مي‌فرمايند:

174- «**وَ اَطْلَعَ الشَّيْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ**» و شيطان سر خويش را از مخفي‌گاه خود بيرون آورد.

حالا بستري فراهم شده كه شيطان از پنهان‌گاهش، سر بيرون آورده، طلوع كرده است و ميدان‌داري مي‌كند. فكر و فرهنگي كه با نور اسلام از صحنه جامعه و دل هاي مردم بيرون رفته بود، با جريان حاكميتِ بعد از رسول‌خدا ﷺ دوباره احياء شد. تعبير حضرت اين است كه: شيطان در دل شما آمده است و شما شرايطي پيدا كرده‌ايد كه حالا او مي‌تواند با شما هم سخن شود و برنامه ريزي كند و شما كه تا ديروز براي انقلاب شمشير مي‌كشيديد، داريد برنامه شيطان را اجرا مي‌كنيد، و او از خود شما بهره‌گيري مي‌كند.

عبدالله علايلي مي‌نويسد: « طايفة بني‌تميم با تسلط ابوبكر در جريان سقيفه، به پيروزي نرسيدند، بلكه اين اموي ها بودند كه به تنهايي پيروز شدند، و به همين سبب، دولت را با رنگ خود رنگ‌آميزي كردند و در سياستگزاري تأثير تامّ نهادند. اين در زماني بود كه هنوز خلافت را به دست نگرفته بودند...، و از ابتداي سلطة ابابكر، بني‌اميه تلاش خود را جهت زمينه‌سازي در راستاي كودتايي كه در نهايت قدرت را به دست گرفت، آغاز نمودند. هر ناظري كه حركات ابوسفيان را بنگرد به خود ترديدي راه نمي‌دهد كه ابوسفيان با همّتي خستگي ناپذير، فعاليت خود را براي صاف كردن شرايط، بر طبق نظر دلخواه خود شروع كرده است...».[6] حضرت در ادامه مي‌فرمايند:

175- «**هاتِفاً بِكُمْ**» شيطان نداي‌تان در داد.

176- «**فَأَلْفاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجيبينَ**» ديد كه شما پاسخگوي دعوت او هستيد.

177- «**وَ لِلْغِرَّةِ فيهِ مُلاحِظينَ**» و براي آن‌كه فريب او را بخوريد، آماده‌ايد.

مي‌فرمايند: بدون اين‌كه متوجه شويد، در موضعي قرار گرفتيد كه شيطان دعوتتان كرد، او مي‌بيند شما به خوبي مي‌آييد و بستر برنامه‌هاي او مي‌شويد.

---

6 - عبدالله علايلي، الامام الحسين◆ سمّو المعني في سُمّو الذات ص191 نقل از كتاب «حزب علوي و حزب اموي»، از دكتر محسن حيدري، ص136.

چندين سال پيش مقام معظم رهبري«حفظه‌الله» فرمودند؛ نگذاريد سايهٔ وَهمیِ اين خطي و آن خطي شما را گرفتار كند. در دل اين خطي و آن خطي شدن، حتماً شيطان را در كنار خودتان داريد و ناخودآگاه زبان شيطان مي‌شويد. قرآن مي‌فرمايد: **«اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللهِ اَتْقيكُمْ»**[7] ملاك برتري در نظام اسلام، تقوي است. ذهن‌هاي تنبل و سطحي‌نگر، افراد را به حزب و خط مي‌شناسند. ذهني كه تصفيه شده و عمق پيدا كرده است نمي‌گذارد سايه‌هاي وَهمي طبقه‌بندي كردن مردم، بر او حاكم شود.

شخصي آمد گفت يا علي! شما حق هستيد يا كساني كه در جنگ جمل دارند با شما مي‌جنگند؟ از يك طرف شما حق هستيد چون يار پيامبر و داماد او هستيد. از طرفي آن‌كه مقابل شما است، عايشه همسر پيامبر است، او هم به اصطلاح خيلي همراه پيامبر بوده است، من از كجا متوجه شوم كدام يك از شما بر حق هستيد؟ حضرت فرمودند: چرا مي‌خواهي حق را براساس آدم‌ها بشناسي؟ تو در ارزيابي اشخاص مي‌گويي اين طبقه خوبند من هم دنبال اين طبقه مي‌روم، آن طبقه بدند، من هم به دنبالشان نمي‌روم. اميرالمؤمنين◆ مي‌گويند اين نوع ارزيابي‌ها تو را به نتيجه نمي‌رساند، بلكه **«اِعْرِفِ الحَقّ تَعْرِفْ اَهْلَه»** يعني حق را بشناس - ملاك شناخت حق را داشته باش- بعد هر كس را بر اساس حق بشناس. گروه

---

7 - سوره حجرات، آيه 13.

و خط نمي گذارد حق را بشناسي و نفاق هم بستر حضور خود را در آن شرايط به راحتي مي گستراند، چون مي‌تواند بر اساس ذوق اين گروه داخل اين گروه شود و بر اساس ذوق آن گروه داخل آن گروه برود.

حضرت مي‌فرمايند نفاق آمد كنار زندگي‌تان نشست و حالا شما را مي‌خواند، و شما را در پذيرش دعوتش آماده مي‌بينند. چون عبوديت برايشان اصل نبود، نتوانسته بودند ريشة فرهنگ نفاق را در خود بسوزانند. ميدان نفاق از طريق گرايش‌هاي غير عبودي، در زندگي‌شان جا باز كرد. فرهنگ نفاق به اين شكل وارد زندگي انسان‌ها مي‌شود كه مثلاً بيايند به شما بگويند؛ شما كه خيلي متدين‌ايد، چه اشكالي دارد زندگي‌تان شكوه داشته باشد تا دشمنان نگويند مسلمانان خيلي فقير و عقب افتاده‌اند؟ از اين طريق عملاً روح عبوديت در شما فرو مي‌نشيند و روحية رقابت با اهل دنيا در شما رشد مي‌كند. شما را تحريك مي‌كنند كه از امكانات ادارة دولتي به نفع آيندة فرزندتان شرايطي را فراهم كنيد و با يك عنوان به ظاهر مصلحتگرايانه، روح دنياداري را وارد زندگي بكنيد و يك مرتبه متوجه مي شويم كه شما با هر روحية انقلابي مخالفت مي‌كنيد و همة تلاشتان آن است كه آب از آب تكان نخورد تا امكاناتي كه داريد به جيب مي‌زنيد همچنان محفوظ بماند. با همين فكرهاست

كه حتي بعضي از انقلابي ها و نيروهاي جبهه و جنگ، آلوده شدند. وقتي انسان دلش با دنيا بود شيطان از همان راهي كه آن دل به دنيا رو كرده است، مي‌آيد. جمله حضرت اين است كه شما خام بوديد، شيطان آمد. **«وَ لِلْغِرَّةِ فيهِ مُلاحِظينَ»** و براي آن‌كه فريب او را بخوريد، آماده‌ايد. طبق فرمايش حضرت، همان ياران پيامبر ﷺ كه در راه اسلام شمشير زدند، گرفتار شدند، البته نه امثال اباذر و مقداد و سلمان، كه هميشه آدم‌هاي متعبدي بودند و با زير پا گذاردن حبّ دنيا، زمينة فريب شيطان را از خود پاك كرده‌اند.

حضرت مي‌فرمايند شما براي فريب‌خوردن از شيطان، آماده بوديد و فريب او دلتان را بُرد، شيطان طوري با شما حرف زد و شما طوري به دنيا گرايش پيدا كرديد، كه ديديد انگار ارزش دارد حرف‌هايش را گوش كنيد.

178- **«ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ (ناهضين) خِفافاً»** آن‌گاه تحريكتان كرد، ديد چه راحت مي‌آييد، و چه راحت در مقابل حريف نرميد.

179- **«وَ اَحْمَشَكُمْ فَأَلْفاكُمْ غِضاباً»** گرم و داغ و غضبناكتان كرد و ديد كه آتشينيد.

شيطان گرمتان كرد، گرم شديد. به تعبير يكي از مترجمين: «آتش در خرمن سينه‌ها و ميل‌هايتان انداخت و ديد چه زود شعله‌ور شديد.»

حضرت به اين ها مي‌گويند: در كجاي شخصيت شما ضعف وجود داشت كه شيطان توانست از آنجا شما را تحريك كند؟ شما دلي داشتيد كه شيطان توانست از طريق گرايش هاي آن دل، شما را تحريك كند.

مبناي انحراف

اولين عاملي كه مبناي انحراف بود، ايجاد دو گانگي و طرح جبهة اموي و هاشمي بود. به جاي توجه به اصلاح قلب، جبهه درست كردند و تمام فكر خود را متوقف گروه خود نمودند. اموي و هاشمي در آوردند و در دل اين جوّ يك مرتبه گفتند مگر مي‌شود از يك گروه هم پيامبر باشد و هم خليفة پيامبران! يعني اموي‌ان به وادي ديگري رفتند و از ملاك هاي اسلام خود را جدا كردند. اسلام مي‌گويد: **«اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَالله اَتْقيكُمْ»** هر كس به اندازة تقوايي كه دارد، ارزش دارد و بايد مورد توجه باشد، چه هاشمي باشد، چه اموي.

گفتند مگر مي‌شود هم حاكميت از اين گروه باشد، هم رسالت؟ دقت كنيد اين‌طوري شيطان مي‌آيد. كوچه ما، شهر ما، شغل ما، ما و ما و ما، آمدن همان و آمدن شيطان همان. اگر گفته بودند **«اِنَّ اَكْرَمَكم عندالله اَتْقيكُم»**، كه ديگر نمي‌گفتند از يك خانواده هم پيغمبر و هم خليفه نمي‌شود. گفتند حالا كه پيامبري از ما نبود، پس خلافت بايد

مال ما باشد. و روي همين حرف شيطاني هم ايستادند. حضرت مي‌فرمايند: شيطان تحريكتان مي‌كند. نتيجه‌اش اين شد كه:

180- «**فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ اِبِلِكُمْ**» پس داغ و نشان زديد بر غير شترتان.

داغ؛ علامت مخصوصي بود كه هر كس به شترهاي خودش مي‌زد تا معلوم شود شترهاي او كدام است. حالا وقتي من داغ خود را به شترهاي شما بزنم، معنايش اين مي‌شود كه شتر شما مال من است. مي‌فرمايند: نتيجه آن نفاق و اين شيطان‌گرايي اين شد كه داغتان را به شتري زديد كه مال خودتان نبود. و پايتان را جايي گذاشتيد كه نبايد مي‌گذاشتيد.

قبلاً نيز عرض كرديم كه متأسفانه خطبه حضرت زهرا(با اين همه وسعت به دعواي فدك تبديل مي‌شود. فدك يك نمونه است كه حضرت با توجه به آن، حرفشان را بزنند، نه اين‌كه حرفشان بحث فدك باشد. و لذا دقت‌هاي آسماني حضرت را براي تبيين ريشه انحراف جامعه نبايد از دست داد. شما ملاحظه كنيد در اين فراز از سخنشان چقدر دقيق علت تغيير مسير خلافت را ريشه‌يابي مي‌كنند و ريشه انحراف را تفسير مي‌نمايند. و لذا در ادامه مي‌فرمايند:

181- «**وَ اَوْرَدْتُمُوها غَيرَ شِرْبِكُمْ**» و بر آبي كه سهم شما نبود وارد شديد.

كينه‌ها نسبت به علي◆ از يك طرف، و تحرك نفاق از طرف ديگر، باعث شد كه

نفهميدند در ميداني آمدند كه نبايد مي‌آمدند. بعد حضرت مي‌فرمايند كه چه مصيبت بزرگي بر خودتان و بقيه وارد كرديد، چون خليفه پيامبرﷺ از قبل، از طرف خدا تعيين شده بود و در واقع با حذف علي◆ يك نحوه مقابله با خدا صورت گرفت.

182- «**هذا وَالْعَهْدُ قَريبٌ**» اين‌گونه بود در حالي كه از آن عهد و قرار، چيزي نگذشته بود.

مي‌فرمايند اين كار ها را در حالي انجام داديد كه چيزي از عهدي كه با پيامبر خداﷺ نسبت به بيعت با حضرت علي◆ بستيد، نگذشته بود. حساب كنيد از غدير، يعني از 18 ذي‌الحجه تا رحلت پيامبرﷺ كه 28 صفربود، بيش از دو ماه و چند روز نگذشته است. حضرت مي‌فرمايند: انحراف در حاكميت نظام اسلامي را شروع كرديد در حالي كه چيزي از عهدتان با علي◆ نگذشته بود.[8]

183- «**وَالْكَلْمُ رَحيبٌ**» و اين انحراف در حاكميت در حالي صورت گرفت كه موضع

---

8 - براي يك محقق هيچ شكي نمي‌ماند كه مسئله خلافت اميرالمؤمنين علي◆ در جامعة آن زمان به خوبي روشن بوده و لذا تغيير جهت جامعه از علي◆ به طرف غير، يك جريان كاملاً سياسي و حزبي و بر خلاف انتظار جامعه به‌شمار مي‌آمده و فاطمهﷺ بيان كنندة انتظار مردم جامعه است. در اين مورد مي‌توانيد به جلد اول كتاب ارزشمند الغدير مراجعه فرماييد، مؤلف محترم با مدارك كافي از متون برادران اهل سنت اين موضوع را اثبات نموده‌اند.

شکاف زخمِ رحلت رسولخدا خیلي وسیع بود.

هنوز خون زخم رحلت پیامبر بند نیامده، این کار را کردید. چون رحلت پیامبرخدا روح همه را جریحه‌دار کرد و مردم مایل بودند به رسولخدا وفادار باشند، ولي سیاسیون آخرین تذکرات رسولخدا را زیر پا گذاردند.

184- «**وَ الْجُرْحُ لَمّا یَنْدَمِلْ**» دهن زخم هنوز به هم نیامده بود.

185- «**وَ الرَّسُولُ لَمّا یُقْبَرْ**» و پیغمبر هنوز به قبر سپرده نشده بود.

در تاریخ هست که؛ پیامبرخدا در روز دوشنبه رحلت کردند، ولي روز سه شنبه بعد از نماز مغرب و عشاء به خاك سپرده شدند. در این مدت چکار مي‌کردند؟ داشتند خلیفه تعیین مي‌کردند. حضرت مي‌فرمایند: هنوز پیامبر را به خاك نسپرده بودید که شروع کردید به تعیین خلیفه، معلوم است که شما حساس بودید تا جریان به طور طبیعي پیش نرود، در حالي‌که خلیفه از قبل تعیین شده بود.

به بهانة فرار از فتنه، در فتنه اید

186- «**بِداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ**» براي عمل خود بهانه آوردید که از فتنه مي‌ترسیدیم.

«**اَلا: فِي الْفِتْنَةِ سَقَطوا وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَةٌ بِالْكافِرینَ**» ولي به راستي که

در فتنه افتاديد و راستي كه جهنم بر كافران محيط است.

مي‌فرمايد حواستان كجاست؟ خودتان به فتنه افتاديد. خودتان عامل فتنه شده‌ايد، بعد مي‌گوييد كه از فتنه مي‌ترسيد. با اين كه اسلام در ابتداي راه بود، آمديد خلافت را بدون دليل به دست گرفتيد و در اثبات غير طبيعي‌بودن كار شما همين بس كه پيامبر♂ را هنوز به خاك نسپرده، به دنبال خلافت رفتيد. «براء بن‌عازب» مي‌گويد: چند بار آمدم به حضرت علي◆ گفتم يا علي! در سقيفه دارند خليفه تعيين مي‌كنند. حضرت مي‌فرمودند: من فعلاً زير اين آسمان، بر اساس حكم خدا، وظيفه‌ام دفن پيامبر♂ است.[9] عباس عموي پيامبر♂ مي‌گويد: يا علي! دستت را بده تا با تو بيعت بكنم.[10] حضرت مي‌فرمايند: نه، فعلاً وظيفه‌ام اين است كه پيامبر را غسل بدهم. روحيه علي◆ را ببينيد، به هيچ چيز جز وظيفه الهي فكر نمي‌كند و

---

9 - امام‌علي‌بن‌ابيطالب، ج 1، ص 237، از دكتر عبدالفتاح‌عبدالمقصود.

10 - عباس در همان حالي كه در كنار جسد پيامبر♂ بود، در مقابل چشم حاضرين دستش را به سوي علي◆ گشود و گفت: «برادرزاده؛ دستت را بگشاي كه با تو بيعت كنم تا مردم بگويند: عموي پيامبر با پسر عموي پيامبر بيعت كرده، ديگر دو نفر هم با تو مخالفت نمي‌كند». علي◆ در همان حال كه چشم بر بدن پاك پيغمبر دوخته بود بدون توجه به عباس گفت: عموجان! ما به كار رسول‌خدا مشغوليم. (همان مدرك، ج1 ص 229)

نتيجه اش اين شد كه علي◆براي ما ميماند و زندگي ما را تا قيامت معني ميبخشد و جهت ميدهد.

اگر حضرت علي◆ هم غسل و كفن پيامبر♂ را رها كرده بودند و رفته بودند جزء سقيفه، كه ديگر او علي نبود با اين همه افتخار. علي◆ به اعتبار اين كه صحيحترين كار را زير آسمان كرده است، علي است. علياي كه دنبال قدرت باشد كه ديگر علي‌بن‌ابيطالبي نيست كه امروز ميتواند من و شما را تغذيه كند. مثل خيلي ها كه نتوانستند بشريت را تغذيه كنند، او هم نميتوانست تاريخ را جهتدهي نمايد.

حضرت فاطمه♓ ميفرمايند شما گفتيد كه ميترسيد با حاكميت علي◆ فتنه بشود، مگر چه مي‌شد؟ هيچ چيز نمي‌شد. ميگفتند چون اوس و خزرج رفتند در سقيفه و ميخواهند خليفه تعيين بكنند، عمر و ابابكر رفتند تا مانع شوند. اولاً: همه انصار كه نرفته بودند، چهار تا آدم سياسي از انصار رفته بودند. ثانياً: اگر شما وسوسه نشده بوديد و قريشيان دنبالتان نيامده بودند و دستپاچه نشده بوديد آن‌ها چيزي نبودند، بعد هم مردم به‌راحتي آن‌ها را كنار ميزدند. اين ها بهانه است و خودتان ميخواستيد كار را در دست بگيريد، و لذا دنبال زمينه بوديد.

ورود به قضيه خلافت بعد از درگذشت پيامبرﷺ از مسيري غير از مسير اصلي خود، لرزشي را در جامعه پديد آورد كه آن لرزش براي اركان آن ساختمانِ نوبنياد، بسيار شديد بود. حضرت همين را متذكر مي‌شوند. مي‌فرمايند حالا وقت اين كار بود؟

187- **«فَهَيهاتَ مِنْكُمْ!»** خيلي دور بود اين پيش افتادگي از شما. كار شما خيلي عجيب بود.

188- **«وَ كَيْفَ بِكُمْ»** چطوري حاضر شديد اين كار را بكنيد؟

عامل لرزش رأي عمومي

189- **«وَ اَنّي تُؤْفَكُونَ»** اين‌همه انحراف چرا؟ فهميديد داريد چكار مي‌كنيد؟

اين جملات حضرت در آن موقع كه هنوز آثار انحرافات ظاهر نشده بود، خيلي معنا دارد و چقدر بيدار كننده است، مي‌فرمايد: چطور دست به چنين عملي زديد؟ شأن شما اين‌همه تغيير عقيده نبود.

بي‌ترديد اجتماع از اين لرزش پيش آمده به تزلزل افتاد. چرا؟ بدين گونه كه رأي عمومي دوباره تكان خورد. عنايت داشته باشيد؛ در آن جامعه تا قبل از حاكميت اسلام و به صحنه‌آمدن انسان معصومي به نام پيامبرﷺ در صحنة حاكميت، هركس ادعاي رياست داشت. «قبيلة اوس» ادعاي رياست بر مدينه را داشت، رئيسِ «قبيلة خزرج» نيز

همين طور. هر قبيله‌اي از قريش ادعاي رياست داشت، هيچ كس بلد نبود زير فرمان ديگري برود. يك فرهنگي بود مخصوص خودش!! هيچ وقت كل عربستان تا قبل از حاكميت پيامبر خداﷺ يك حاكم نداشته است. چون فرهنگي كه افراد آماده باشند زير فرمان يك نظام اجتماعي خود را اداره كنند مطرح نبوده است. علت اين‌كه عبدالله بن اُبَيّ‌بن‌سلول، سركرده منافقان در مدينه، تا آخر از دست پيامبرﷺ ناراحت بود به اين جهت است كه بعد از كشتارهاي صدساله، اوس و خزرج به اين نتيجه رسيدند كه خوب است كسي را به عنوان شاه مدينه انتخاب كنيم، تا هرچه او دستور بدهد عمل شود. وقتي پيامبرﷺ آمدند و همه به طرف پيامبر رفتند، عبدالله‌بن اُبَيّ ناراحت شده بود كه اگر پيامبر نمي‌آمد مرا به عنوان شاه انتخاب مي‌كردند، حالا در عمل چه مي‌شد موضوع ديگري است. حال در چنين منطقه‌اي با چنين روحيه‌هايي كه هنوز ده سال نيست حاكميت اسلامي به ميدان آمده و همه بر حاكميت پيامبرﷺ تن داده‌اند و پيامبرﷺ هم به حكم خدا، حاكم ديگري را كه داراي مقام عصمت است تعيين كرده است. در چنين جامعه‌اي اگر بنابر اين شد كه مردم حاكم را تعيين كنند، هركس مي‌گويد چرا من حاكم نباشم؟ اين‌ها نفهميدند كه دارند چكار مي‌كنند. تا حالا حرف اين بود كه خدا

پيامبر خود را حاكم كرده است. ديگر كسي به خود اجازه نمي‌داد كه بگويد پس من بايد حاكم باشم! بعداً هم كه مشخص بود خدا و پيغمبر خدا، حضرت اميرالمؤمنين◆ را انتخاب كردند كار به طور طبيعي در مسير خودش پيش مي‌رفت ولي يكمرتبه از طريق دسيسه‌هاي پشت پرده، عده‌اي گفتند خودمان برويم يك حاكم تعيين كنيم.[11]

بنا به نقل ابن‌اسحاق، عامة مهاجران و تمام انصار هيچ ترديدي نداشتند كه پس از رحلت پيامبر علي◆ صاحب امر خواهد بود.[12] و به همين جهت در تاريخ هست كه اباذر پس از حذف علي◆ از حاكميت جامعه مي‌گفت اي امتي كه پس از رسول‌خدا متحير مانده‌ايد، اگر كسي را كه خدا مقدم داشته، مقدم مي‌داشتيد و كسي را كه خدا مؤخر داشته، مؤخر مي‌داشتيد و ولايت و وراثت را در

---

11 - به شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد، ج4، ص453، يا بحارالانوار، ج8، ص33 رجوع شود كه پس از ماجراي غدير گروهي پيمان بستند، مانع حكومت علي◆ پس از رحلت رسول‌خدا شوند و پيمان‌نامه‌اي با 34 امضاء تهيه و آن را به ابوعبيده جرّاح دادند و اميرالمؤمنين◆ در ماجراي بيعت اجباري در مقابل ابابكر به آن اشاره نمودند (غاية المرام قسمت دوم، ص552).

12 - «الموفقيات»، ص 580، شرح ابن‌الحديد، ج2، ص 273.

اهل‌بيت پيامبرتان مي‌نهاديد، از همه نعمت‌ها از هر سو بهره‌مند مي‌شديد.[13]

اين است كه عرض مي‌كنم؛ بدين گونه رأي عمومي دوباره تكان خورد، هركس چهار تا، پنج تا قبيله را به دنبال داشت و آماده شد تا خود زمام كار را به چنگ آورد، بدون آن‌كه بداند چگونه جامعه اسلامي را مديريت كند. قبلاً ده، بيست نفر خانواده يك جا جمع مي‌شدند و يكي هم حاكم بود، حالا هركسي مدعي است كه من بايد حاكم باشم، آن هم حاكم مملكت اسلامي، معلوم است كه جامعه به هم مي‌ريزد.

عرض كرديم؛ آمدن ابابكر بر سر كار، آمدن يك شخص و طرح يك شخص نبود. آمدن ابابكر بر سر كار، يعني طرح شعار حاكميت فكر يك انسان بر مردم در مقابل حاكميت حكم خدا توسط «ولي‌الله» بر مردم. حاكميت علي◆ بر مردم، حاكميت يك فردي از مردم نبود كه چون خوب مردي است پس بايد حاكم جامعه باشد، بلكه حاكميت خدا بود. اميرالمؤمنين◆، يعني «ولي‌الله»، يعني حاكميت امام «معصوم». و انسان معصوم يعني انساني كه يك حكم هم از خودش نمي‌گويد. هرچند خليفة اول، آدم خوبي باشد اما حاكميت او، يعني حاكميت انساني بر انسان‌ها، نتيجه‌اش اين بود كه تمام جهان تكان

---

13 - «نثرالدر»، ج 5، ص77- «تاريخ يعقوبي»، ج 2، ص 171، نقل از كتاب «تاريخ تحول دولت و خلافت»، ص149 از رسول جعفريان.

خورد و به هم ريخت، چون فرهنگ عمومي كه پذيرش حكم خدا بود بر انسان‌ها، به پذيرش حكم انساني بر انسان‌ها تبديل شد و به واقع سرنوشت تاريخ از مسير شكوفايي‌اش باز ايستاد.

اگر حاكميت اميرالمؤمنين◆ واقع شده بود و به تعبير حضرت سلمان، مردم را از اسرار پيامبر آگاه مي‌كرد،[14] ديگر اين بحث‌ها نبود كه در كشورهاي اسلامي هم اگر مثل كشورهاي اروپايي حاكميت انسان بر انسان‌ها نباشد، مردم چكار كنند؟ آن كشورها راه ديگري ندارند. كليسا كه اين‌قدر از كتاب مقدس فاصله دارد و آنچنان انجيل موجود گرفتار تحريف شده است كه نمي‌تواند ادعا كند توان حاكميت حكم خدا را دارد، مردم اروپا چون هيچ الگوي قابل قبولي نداشتند مجبور شدند به حاكميت ميل مردم تن دادند. ما مسلمانان هم كه الگوي خودمان را از صدر اسلام خانه‌نشين كرديم - الگويي كه مي‌توانست به جاي حاكميت انساني بر انسان‌ها عامل حاكميت خدا بر انسان‌ها شود- به اين روز افتاده‌ايم كه مي‌بينيد. اگر اميرالمؤمنين◆ حاكم شده بودند، در حاكميت سياسي امروز، فرهنگ و گفتمان ديگري مطرح بود.

---

14 - صاحب انساب‌الاشراف در ج 2 ص 183 مي‌نويسد: سلمان از اين‌كه علي◆ زنده است و مردم از آن بهره نمي‌جويند، تأسف مي‌خورد و مي‌گفت: «به خدا سوگند؛ پس از او هيچ‌كس شما را از اسرار پيامبرتان آگاه نخواهد كرد.»

گفتمان سياسي امروز «حكومت مردم بر مردم» است. در حالي كه «مردم» واژة مبهمي است. ايرانيان به عنوان مردم مسلمان انقلاب كردند كه اهداف و برنامه هاي كشورشان، اهداف و برنامه هاي اسلامي باشد. يعني يك مردم سالاريِ ديني مدّ نظرشان بود. به اين معني كه ارادة عمومي، برنامه هاي اسلامي را انتخاب كرد و راهنمايي هاي امامان معصوم را مورد توجه قرار دادند و با اين كار از بسياري از حيله ها خود را آزاد كردند. در صدر اسلام مطرح كردند مردم ابابكر را انتخاب كردند و حتي بعدها كه عثمان خليفه بود به امام علي◆ مي‌گفت: «اگر قريش تو را دوست نمي‌دارند گناه من چيست؟ تو كسان زيادي از آنان را به قتل رسانده‌اي كه چهره شان چون طلا مي‌درخشيد».[15] و خلاصه با واژة «مردم» هركس خود را نمايندة مردم مي‌داند و ملاك حق و باطل را خواست مردم معرفي مي‌كند، ولي وقتي بحث «مردم‌سالاري ديني» به ميان آيد، ملاك‌هاي حق و باطل را دين معين مي‌كند و مردم مسلمان آن ملاك‌ها را پذيرفته‌اند.

رؤساي قبايل، دوباره لجام خلايق را به چنگ آوردند، و به همين جهت است كه مي‌بينيد همين‌كه خليفة اول سرِكار آمد،

---

15 - «تاريخ تحول دولت و خلافت»، رسول جعفريان، نقل از «نثرالدر»، ج 2، ص 68. و «**معرفة السحابه**»، ابونعيم اصفهاني، ج 1، ص 301.

تمام تلاشش را گذاشت براي اينكه جنجال هاي به پا شده را بخوابانند. چون تا حالا در موضوع حاكميت جامعه، بحث قداست پيامبر♂ بود كه به عنوان نمايندة خدا بر جامعه حاكم است، حالا خليفه مدعي است نماينده مردم است و مردم او را انتخاب كرده اند، لذا بقيه مي‌گويند پس چرا ما نماينده مردم نباشيم. ولي در ولايت آسماني اميرالمؤمنين◆، موضوع فرق مي‌كرد، باز بحث آسمانِ قدس به ميان بود نه صِرف آراء مردم.

حضرت فاطمه﴿ مي‌گويند: اين قرآن كه جلوي شما بود. همين قرآن به خوبي روشن مي‌كند، چه كسي را بايد به عنوان خليفة مسلمين انتخاب كرد. قرآن مي‌فرمايد: «**اِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذينَ امَنُوا الَّذِينَ يُقيمُونَ الصَّلوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُمْ راكِعُونَ**»[16] مردم! قرآن كه خودش گفته وليّ شما فقط خدا و رسول او و كسي است كه در حين نماز و در حالي كه در ركوع است، زكات مي‌دهد. اين‌كه معلوم است چه كسي است. شيعه و سني مي‌گويند: مصداق «**وَيُؤْتُونَ الزَّكوة وَ هُمْ راكِعون**»[17] اميرالمؤمنين◆ است. پس اي مردم! چرا راهنمايي قرآن را رها كرديد و كسي را كه خدا براي شما تعيين كرده بود، وليّ و سرپرست جامعة

---

16 - سوره مائده، آيه 55.

17 - حتي فقهاي اهل سنت، جواز حركت خفيف در نماز را «عَلَي فِعلِ عليّ◆ » مطرح مي‌كنند.

خود نگرفتید؟ قرآن که می‌گوید: **«اَطیعُوا اَللّه وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اولِي الْاَمْرِ مِنْکُمْ»**[18] در حالي که اولي‌الامر حتماً باید معصوم باشد چون خداوند نمي‌گوید از کسي که معصوم نیست اطاعت کنید. از طرفي هیچ‌کدام از این خلفاء سه‌گانه ادعا ندارند که معصوم هستند، پس بروید معصوم را پیدا کنید. حضرت فاطمه زهرا(ع) مي‌فرمایند: «شما کافي است قرآن یادتان نرود، به قرآن رجوع کنید مي‌بینید که گُم کرده‌تان چه کسي است».

اجازه دهید بحث اخیر با وسعت بیشتر، در جلسه آینده مطرح شود.

«والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته»

18 - سوره نساء، آیه 59.

جدايي از قرآن؛ عامل
جدايي از حاكميت معصوم

بسم الله الرحمن الرحيم

(اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ)
(فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرةً...)[1]

سلام بر تو اي فاطمه زهرا‌ء ! اي امتحان شده توسط خالقت، قبل از آن كه خلق شوي! و خداوند ديد تو در آن امتحان صابر و شكيبايي و از عهده آن امتحانِ عظيم برآمدي.

شرط بهره‌بردن از قرآن

خودتان مستحضريد كه خانواده پيامبر اكرمﷺ، خانواده عقل و شعور و توحيد اند. بنابراين به اندازه‌اي كه بر گفتار و رفتار اين خانواده تأمل كنيم، انديشه‌مان بارور مي‌شود.

يكي از حيله‌هاي شيطان اين است كه اگر توانست ما را تماماً از اسلام منصرف مي‌كند و اگر نتوانست تا آن جايي كه مي‌تواند نمي‌گذارد ما به گوهر اصلي اسلام دست پيدا كنيم. اسلام منهاي ارتباط با قرآن آن اسلامي نيست كه

---

1 - «مفاتيح الجنان»، زيارت حضرت زهرا‌ء در روز يكشنبه

انسان از طريق آن به گوهر اسلام رسيده باشد. حالا اسلام به اضافة قرآن ولي منهاي تدبُّر و تفكر در قرآن باز آن راه و رسمي نيست كه ما را به گوهر اسلام نزديك كند. يكي از بزرگان مي‌گويد: *«بهرة شيطان از شما اين است كه شما را از طريق مشغول كردن به عبادت پايين‌تر، از عبادت بالاتر غافل كند».*
شيطان وقتي نتوانست شما را از اصل اسلام منصرف كند، درجة ارتباطتان را با اسلام كم مي‌كند. مثلاً تدبُّر در قرآن را از شما مي‌گيرد. همچنان‌كه در جلسه گذشته عرض شد، حضرت فاطمه‌زهرا(س) در اين خطبه خطاب به كساني كه در مسجد مدينه بودند مي‌فرمايند: مگر اين قرآن جلوي روي شما نبود؟ مگر مسائل آن روشن و آشكار نبود، پس چه شد كه منحرف شديد؟ يعني اگر مسلمانان صدر اسلام در قرآن تدبُّر لازم را مي‌كردند، متوجه مي‌شدند كه ادامه اسلام منوط به حاكميت امام معصوم خواهد بود و نه كس ديگر.
يكي از ضربه‌هايي كه شيعه خورده است عدم تدبُّر در سخنان معصوم است. دشمنان ابتدا تلاش مي‌كنند محبت به معصوم را از ما بگيرند و اگر نتوانستند اين كار را بكنند، سعي مي‌كنند تدبُّر و تعمق در سخنان و حركات ائمه معصوم(ع) را از ما بگيرند، تا جايي كه شيعيان باورشان نمي‌آيد كه با تدبُّر در سخنان اين ذوات مقدسه مي‌توانند به يك عقل برتر برسند. يكي از چيزهايي كه ما در اين مباحث خيلي به آن اميد داريم اين

است كه باب تدبُّر در سخنان حضرت فاطمه(س) باز شود، ساعتها بايد بر روي سخنان آن حضرت تدبُّر نمود تا معلوم شود اين خانواده عين شعور و حامل عقلِ قدسي‌اند. آن ها، حقّانيت خودشان را در عمل و گفتار ثابت مي‌كنند، مثل قرآن‌اند، اگر قرآن را چيز ديگري ثابت كند آن چيز اصل است و نه قرآن، در حالي‌كه خود قرآن، خودش را ثابت مي‌كند، به همين جهت تنها شرط فهميدن قرآن، تدبُّر در آن است، مي‌فرمايد: **«اَفَلا يَتدبَّرون الْقُرآنَ»**[2] آيا در قرآن تدبُّر نمي‌كنند؟ بعد مي‌فرمايد در اثر تدبُّر در آن، خودشان متوجّه مي شوند، اگر آن كتاب و كلمات از طرف خدا نبود، آن انسجام توحيدي كه در اثر تدبُّر در قرآن متوجه آن مي شويد در آن نمي‌يافتيد، **«لَو كانَ مِنْ عِندِ غَيرِ اللهِ لَوَجَدوا فِيهِ اِختِلافاً كَثيراً»**؛[3] قرآن براي اثبات حقّانيت خود ملاكِ منطقي زيبايي ارائه مي‌دهد، مي‌گويد اگر شما خواستيد ببينيد اين قرآن از مقام اَحد نازل شده يا نه، ببينيد انسجام توحيدي و اَحدي دارد يا نه.

چه كنيم كه ائمه(ع) با ما حرف بزنند؟

عين اين ملاك را كه در مورد قرآن عنايت كرديد، در خصوص سخنان ائمه

---

2 - سوره محمد(ص) آيه 24
3 - سوره نساء، آيه 82.

معصومينؑ بايد تعقيب كرد. بارها تجربه كرده ايد، حرف هاي كسي كه شخصيت عميق توحيدي ندارد، نه پايه محكم و انسجام توحيدي دارد، نه ارتباط عميق و عالي با عالم معنا در آن سخنان به چشم مي خورد، ولي شما وقتي با خطبه حضرت زهراؑ به لطف الهي آشنا شويد، مي بينيد اين سخنان، اصلاً حرف هاي يك آدم صرفاً متفكر نيست، بلكه سخنان يك قلب به اَحد رسيده است، قلبي كه قرب اَحدي پيدا كرده است. و اگر خواستيد اين نكته برايتان ثابت شود بايد در سخنان آن حضرت تدبُّر كنيد. عمدة تأكيد ما اين است كه چه كار كنيم و چه روشي را داشته باشيم كه ائمهؑ با ما حرف بزنند؟ عرض بنده اين است كه شرط ارتباط با ائمهؑ، پيدا كردن فرهنگ تدبُّر در تفكرات آنهاست. خود اهل بيتؑ مي فرمايند: سخنان ما مثل قرآن بطن و بطن ها دارد. همچنان كه مي فرمايند: **«اَمْرُنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لايَحْتَمِلُهُ اِلّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ اَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ اَوْ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ بالايمان»**؛[4] يعني فهم سخنان ما، سخت و عميق است، مثل اسب سركشي است كه به راحتي رام نمي شود، هرچند وقتي رام شد، شما را به كرانه هاي دور از عالم انديشه و تفكر سير ميدهد. لذا در ادامه مي فرمايند؛ آن را نمي فهمد مگر فرشته اي مقرّب يا پيامبر مرسل يا

---

4 - «بحارالانوار»، ج26، ص273- «بصائر الدرجات»، ص24، حديث16.

مؤمني كه خداوند قلبش را به ايمان امتحان كرده باشد.

حضرت فاطمه‌ؑ در سخنانشان به مردم به خصوص به انصارگفتند شما زحمت كشيديد و اسلام را با زحمت و خون دل خوردن روي كار آورديد ولي حالا به جهت ضعفهايي كه نتوانستيد آن ضعفها را جبران كنيد، زحمتتان از دست مي‌رود، يعني در شرايط فتنه و نفاق نتوانستيد راه را درست تشخيص دهيد. شهيدمطهري«رحمةالله‌عليه» در كتاب سيرة نبوي مي‌فرمايند خود پيامبراكرمﷺ هم مي‌دانستند مسلمانان به آن رشدي نرسيده‌اند كه در آن شرايط، نفاق خزيده در فضاي جامعه را كه نبض جامعه را به دست گرفته است، هوشيارانه بشناسند، و لذا حضرت در اين مسير چراغ‌هاي هدايتي قرار دادند تا پس از رحلتشان مردمي كه چهرة پيچيده نفاق را نمي‌شناسند گمراه نشوند. مثلاً بنا به نقل قندوزي فرمودند: **«عَلِيٌّ مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُ، وَ هُوَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بَعْدي»**[5] يعني؛ علي از من است و من از علي هستم، او سرپرست و صاحب ولايت هر مرد و زن مؤمن بعد از من است. يا بارها فرمودند: «رضايت فاطمه رضايت من است و غضبش غضب من».[6] حالا جالب

---

5 - «ينابيع الموده»، ص235 (امام‌شناسي، ج1، ص117).

6 - «صحيح بخاري»، ج7، ص37، باب **ذبّ الرجل عن ابنته في الغيرة و الانصاف.**

است بدانيد كه همة مردم مدينه به اين روايت اقرار داشتند، به همين جهت هم وقتي خليفه اول سركار آمد و مردم مدينه متوجه شدند كه فاطمه ﴿ از دست او ناراحت است، جريان حاكم با فشار سنگيني رو به رو شد و لذا ابابكر و عمر، خدمت حضرت امير المؤمنين ◆ آمدند و درخواست ملاقات با حضرت فاطمه ﴿ را داشتند. چرا خليفه مي‌خواهد رضايت فاطمه ﴿ را به دست آورد؟ چون فضاي حكومتش سنگين و سخت شده است. همه مي‌دانستند خشم و خشنودي فاطمه ﴿ ملاك خشم و خشنودي خدا است، حالا خليفه مي‌خواهد با ملاقات با فاطمه ﴿ خود را از زير غضب فاطمه ﴿ بيرون آورد و از سنگيني جوّ عمومي بكاهد كه البته موفق نشد.[7]

---

7 - «بحارالانوار»، ج28، ص303 - ابن‌قتيبه متوفي سال 270 هجري به عنوان يك مورخ اهل سنّت در كتاب **الامامة والسياسة** آورده: **«قالَ عُمَرُ لِأبي‌بَكْر اِنْطَلِق بِنا اِلي فاطِمَةَ فَإنّا قَدْ اَغْضَبْناها، فَانْطَلَقا جَميعاً، فَاسْتَأْذَنا عَلي فاطِمَة، فَلَمْ تَأْذَنْ لَهُما، فَأَتَيا عَلِيّاً فَكَلَّماهُ فَأَدْخَلَهُما، فَلَمّا قَعَدا عِنْدَها حَوَّلَتْ وَجْهَها اِلَي الْحائِطِ فَسَلَّما عَلَيْها فَلَمْ تَرُدُّ عَلَيْهِما السَّلام»؛** يعني عمر به ابابكر گفت: با من بيا تا برويم به سوي فاطمه كه او را ناراحت و غضبناك كرده‌ايم. هر دو آمدند و از فاطمه اجازه ورود خواستند، حضرت اجازه ندادند، آمدند خدمت علي ◆ و با او صحبت كردند و حضرت را واسطه كردند، چون داخل شدند، نزديك فاطمه ﴿ نشستند، فاطمه زهرا ﴿ صورت خود را از آن‌ها برگرداند و روي به سوي ديوار كرد. ابن‌قتيبه در ادامه مي‌گويد ابابكر شروع به سخن كرد تا علّت برنگرداندن فدك را به فاطمه توجيه كند، فاطمه ﴿ فرمود آيا بخوانم براي شما سخني از

تحرّك عنصر نفاق پس از رحلت رسول خدا ﷺ

در جلسه قبل اشاره كرديم كه فاطمه زهرا عليها السلام مي‌فرمايند: **«ظَهَرَت فيكُم حَسْكَةُ النِّفاقِ»**؛ يعني وقتي پيامبر ﷺ رحلت كرد، خار و خاشاك نفاق در شما ظاهر شد، لذا پروژه‌هاي نفاق در پنهانِ شخصيت اجتماعي شما دارد جا باز مي‌كند. عرض من اين است كه پيامبر ﷺ مي‌دانستند كه مردم نمي‌توانند آن پيچيدگي‌هاي چهره نفاق را بفهمند، چون نفاق مي‌آيد و مي‌گويد من از همة شما مسلمان‌تر هستم، شما كه جرأت نمي‌كنيد بگوييد من مسلمان‌تر از تو هستم، چون مي‌دانيد اگر چنين سخناني را بگوييد،

رسول خدا ﷺ كه بدانيد و به آن عمل كنيد؟ هر دوي آن‌ها گفتند آري. فاطمه عليها السلام فرمود: **«أُنْشِدُكُمَا اللهَ اَلَمْ تَسْمَعا رسولَالله ﷺ يَقُول: رِضا فاطِمَةَ مِنْ رِضايَ وَ سَخَطَ فاطِمَةَ مِنْ سَخَطي، فَمَنْ اَحَبَّ فاطِمَةَ اِبْنَتي فَقَدْ اَحَبَّني وَ مَنْ اَرْضي فاطِمَةَ فقد اَرْضاني وَ مَنْ اَسْخَطَ فاطِمَةَ فَقَدْ اَسْخَطَني؟»**؛ فرمود شما را به خدا قسم مي‌دهم آيا از رسول‌خدا ﷺ نشنيديد كه مي‌گفت: رضايت فاطمه، رضايت من است و خشم فاطمه، خشم من است، و هركس فاطمه دختر مرا دوست دارد، مرا دوست داشته و هركس فاطمه را راضي كند، مرا راضي كرده و هركس به خشم آورد فاطمه را، مرا به خشم آورده است. آيا اين سخن رسول خدا ﷺ را نشنيديد؟ گفتند: آري، اين را از رسول خدا ﷺ شنيديم، فاطمه عليها السلام فرمود: **«فَإنّي أُشْهِدُ اَللهَ وَ مَلائِكَتَهُ: اِنَّكُما اَسْخَطْتُماني وَ ما اَرْضَيْتُماني وَ لَئِنْ لَقيتُ النَّبي لَاَشْكُوَنّكما اِلَيْه»**؛ يعني؛ خدا و ملائكه را شاهد مي‌گيرم كه شما به جاي اين‌كه در رضايت من كوشا باشيد مرا به خشم آورديد و چون پيامبر ﷺ را ملاقات كنم، شكايت شما را به سوي او خواهم برد.

ريا كرده ايد و ريا، تمام دين شما را ضايع مي‌كند، پس نگران از دست دادن اخلاصتان هستيد، ولي نفاق چنين نگراني را ندارد و اصلاً از همين زاويه پيش مي‌آيد، كارهاي خير را هم كه انجام نداده مدعي انجام دادنش است. حالا شما چگونه مي‌خواهيد با اين نفاق روبه‌رو شويد. اگر مردم ما همين نكته را مي‌فهميدند كه همواره بعد از پيروزي هر نهضت مذهبي يك جريان نفاقِ فعّال وارد نظام جامعه مي شود، نسبت به خيلي از توطئه‌ها بيدار مي‌شدند، ولي عموما متوجه نمي شوند. چون نفاق با چهرة منافقانة خود مي‌آيد، يعني زير پوشش تمام ارزش هايي كه شما قبول داريد مي‌آيد و حرفش را مي‌زند. شما مي‌بينيد حرف‌ها همان حرف‌هاي دين است ولي نتيجة عكس مي‌دهد. حالا چه تعدادي از مردم چنين هشياري دارندكه بفهمند در آن حالت، چهرة نفاق به بهترين نحو خودش را به شكل دين در آورده و به صحنة جامعه آمده است و تلاش دارد در زير واژه هاي ديني درست ضد ارزش هاي دين و انقلاب نتيجه بگيرد؟

قرآن در سورة آل‌عمران آيه 118 مي فرمايد: «**يا اَيُّهَا الّذينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذوا بِطانَةً مِن دُونكم ...**»[8] يعني؛ اي مؤمنان! آنهايي كه از خودتان نيستند را به خود نزديك نكنيد.

---

8 - سوره آل‌عمران، آيه 118

«بطانه» يعني چيزي كه در داخل و بطن است، مثل زير پيراهن. مي‌فرمايد: اگر مواظب نباشيد نفاق در بطانة شما مي‌آيد و خانه مي‌كند، از آن جايي فعاليت خودش را شروع مي‌كند كه نزديك‌ترين پايگاه به مركز تصميم‌گيري است. مي‌فرمايد غير خودي‌ها را به عنوان بطانه و صاحب سرّ خود قرار ندهيد. و در همين رابطه حضرت فاطمه؛ مي‌فرمايند اي مردم! نفاق وارد نظام اجتماعي شما شده، و در تصميم‌گيري در امور اصلي شما جا باز كرده است، چرا نمي‌بينيد؟[9]

هشدار براي ورود فرهنگ نفاق در جامعه

البته عنايت داريد كه در آن شرايط قضيه بسيار پيچيده بود و يك فاطمه با آن بصيرت و شجاعت مي‌خواست تا روبه‌روي چنين جرياني بايستد و در حضور آن همه اصحاب پيامبر؛ بگويد: نفاق وارد نظام جامعه ديني شده است و همة زندگيتان را هم اشغال كرده است. اينجا است كه

---

9 - علامه طباطبايي«رحمة‌الله‌عليه» در الميزان مي‌فرمايند: بنا به شهادت قرآن و ادلة تاريخي، يك ثلث اهل مدينه منافقين بودند، و پس از رحلت رسول‌خدا؛ به گفتة حذيفه نفاق از بين رفت. حال با رحلت رسول‌خدا ؛ نفاق هم از دل آنان رفت، و يا آن‌هايي كه همواره منتظر بودند، با رحلت رسول‌خدا؛ رأيشان نسبت به حكومت برگشت؟ (ترجمه الميزان، ج29، ص233 ذيل بحث روايي در رابطه با آيه 55 سوره نور).

مي‌خواهم عرض كنم قصة اين خطبه قصة هر روز ماست، براي بيدار شدن، براي حفظ اصول و ارزش‌هاي الهي و براي اين كه حياتمان بازيچة فرهنگ نفاق قرار نگيرد و براي اين كه دوست را دشمن، و دشمن را دوست نگيريم. خود حضرت در آخر خطبه مي‌فرمايند من اين سخنان را براي همه تاريخ گفتم، نه براي شما مردمي كه الآن روبه‌روي من هستيد و گرفتار فضاي نفاق شده‌ايد و چهره‌هاي نفاق را نمي‌شناسيد.

سؤال اين است اگر هم چهره نفاق را نمي‌شناختند چرا شاخصه‌هاي هدايتي را كه پيامبر اكرمﷺ تعيين نمودند، رها كردند؟ چرا فاطمه زهراؑ كه خشم و خشنودي‌اش ملاك خشم و خشنودي خدا بود و چرا علي◆ را كه محور حق بود رها كردند؟ اهل سنت اين روايت را از قول پيامبر اكرمﷺ نقل مي‌كنند كه حضرت مي‌فرمودند: **«اَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقّ»**.[10] اين مسئله كه علي◆ حق است براي عايشه و ديگران بسيار روشن است.[11] پيامبر اكرمﷺ فرهنگي را در

---

10 - «ينابيع الموده»، ص 90.

11 - موفق‌بن‌احمدخوارزمي با اسناد متصل خود از ابي‌ليلي؛ قال رسول‌اللهﷺ: **سَتَكُونُ مِنْ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَاِذا كانَ ذلِكَ فَالْزَموا عَلِيَّبْنَ‌ابيطالب؛ فَاِنَّهُ الْفاروقُ الاَكْبَرُ الْفاصِلُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْباطِلِ** (ينابيع الموده، ص 82، از امام‌شناسي، ج1، ص227) يعني؛ حضرت رسولﷺ فرمودند به‌زودي چون از دنيا بروم، فتنه‌اي در ميان شما برخواهد خواست، و در آن حال دست از

جامعه تثبيت نمودند كه اگر مردم به دنبال حق بودند، حق در آن جامعه گم نشود. جامعة اسلامي با شاخصه هايي كه پيامبر اكرمﷺ قبل از رحلت خود تعيين نموده، چرا باز راه هدايت را گم مي‌كند و منحرف مي‌شود. در اين‌جا تحليل حضرت فاطمه(س) خيلي عجيب است، مي‌فرمايند: اولاً: شما ضعف هايي داشتيد كه نفاق در فكر و زندگيتان نفوذ كرد. ثانياً: شيطان هم به شما اميدوار شد، چون كبر داشتيد. شيطان هميشه از طريق كبر حكومت مي‌كند. خود شيطان استكبار كرد «**اَبَي وَ اسْتَكْبَر**» ابوطالبمكي در كتاب قُوت‌القلوب مي‌گويد: شيطان وقتي وارد شخصيت كسي مي‌شود، اول نقب مي‌زند، بعد مي‌گردد تا دستگيره اي پيدا كند و از طريق آن دستگيره انسان را به طرف خود بكشاند. حالا اگر دستگيره اي پيدا نكرد برمي‌گردد. يكي از بهترين دستگيره ها براي شيطان در شخصيت ما «كبر» است. حالا به جملة حضرت‌فاطمه(س) توجه كنيد:

علي‌بن‌ابيطالب برنداريد، اوست جدا كننده بين حق و باطل، و فيصل دهنده بزرگ خدا.

شيخ حافظ سليمان‌بن‌ابراهيم‌قندوزي حنفي از كتاب «**مودة القربي**» تأليف سيدعلي شافعي روايت كند از عطاء؛ **قال: سئلت عايشة عَنْ عَلِيٍّ قالت: ذلك خيرُ الْبَشَرِ لا يَشُكُّ فِيْهِ اِلاّ كافِرٌ** (ينابيع‌الموده، ص 246، از امام‌شناسي، ج1، ص243) يعني؛ از عايشه در مورد علي سؤال كردم، گفت: «او بهترين افراد بشر است و در اين موضوع كسي شك نمي‌كند مگر آن‌كه كافر شده باشد».

177- 174: «**وَاطْلَعَ الشَّيطانُ رِأسَهُ مِن مَغْرَزِهِ، هاتِفاً بِكُم، فَأَلْفاكُم لِدَعوَتِهِ مُستَجيبين، وَ لِلغِرَّةِ فيهِ مُلاحِظين**»؛ يعني شيطان سرخود را از مخفي گاه بيرون آورد و ندايتان در داد، ديد كه پاسخگوي دعوت او هستيد و براي فريب خوردن آماده ايد.

با تامل روي همين قسمت از فرمايش آن حضرت متوجه مي‌شويم چگونه شيطان و نفاق مي‌توانند يك جامعه را از دست دلسوزان بگيرند و آن جامعه را بر اساس نيّات خود بچرخانند وقتي ريشة اين قضيه روشن شد ما مي‌توانيم خود و جامعه را از حيلة شيطان و نفاق نجات دهيم. براي فرهنگ شيعه، يأس از نجات اصلاً معني نمي‌دهد. چون شيعه امامان معصومي دارد كه هميشه بر سبيل نجات و هدايت بوده‌اند و هيچگاه حيلة شيطان و نفاق نتوانسته است بر آنها نفوذ كند. شرايط شما هرچه هم كه سخت باشد سخت تر از شرايط امام حسين◆ نمي‌شود. راوي مي‌گويد همة لشكرِ ستم دور حضرت را گرفته بود ولي هرچه زمان شهادت حضرت نزديك‌تر مي‌شد حضرت اميدوارتر به صحنة مبارزه مي‌آمد و نشاط و شادابي در چهرة حسين به سبقت نشسته بودند. در كتاب «*كربلا مبارزه با پوچي ها*» عرض شد كه حسين◆ اميدوارترين شخصيت تاريخ است، در شرايطي كه همة ناميدي‌ها در صحنه است. امام حسين◆ به حضرت‌زينب(س) مي‌فرمايند مواظب باشيد

شيطان صبرتان را نرباید، با توجه با چنين اماماني، اگر در رهنمودهاي آن‌ها تدبّر داشته باشيد نه تنها توسط شيطان و نفاق اغفال نمي‌شويد، بلكه به كمك آن‌ها جهت نجات جامعه از دست شيطان و نفاق، خيلي زود نتيجه مي‌گيريد.

جنگاوراني كه تزكيه نكرده‌اند

چنانچه ملاحظه مي‌كنيد فاطمه‌زهرا(ع) تحليل مي‌كنند كه چرا جامعه نمي‌تواند چهرة نفاق را بشناسد و اين عدم شناخت به گفتة ايشان، جامعه را به جايي مي‌برد كه نبايد برويد. تعبيرشان اين است:

180- «**فَوَسَمْتُم غَيْرَ اِبِلِكُم**» پس داغ و نشان زديد بر شتري غير شترتان.

181- «**وَ اَوْرَدْتُموها غَيْرَ شِرْبِكُم**» و بر آبي كه سهم شما نبود وارد شديد.

يعني شما حكومتي را به‌دست گرفتيدكه نبايد به‌دست مي‌گرفتيد. و حقوق مردمي را كه حقشان بود امام معصوم بر آن‌ها حكومت كند را ضايع كرديد.

اصلاً چطور مي‌شود كه من حق شما را براي خودم مي‌خواهم و حاضر نيستم در جاي خود باشم؟ اين يك مسئله اخلاقي و روحي است. چطور شد كه خليفه اول حاضر شد جاي حضرت علي◆ را بگيرد؟ مسئله را ريشه‌دار نگاه كنيد. حضرت مي‌فرمايند ريشه‌اش اين بود كه شما نتوانستيد آن‌گونه كه بايد و شايد خود را تصفيه كنيد. اين خطر براي من و

شما هم هست. گاهي آدم مي‌بيند اين جايگاه، جاي او نيست، حق او نيست، و اين كار از او برنمي‌آيد، اگر در اصلاح خود تلاش كرده باشد، به‌راحتي مي‌گويد من توانايي اين كار را ندارم. چنين فرهنگي فرهنگ ديني است. حالا چطور مي‌شود كه از اين فرهنگ غفلت مي‌كنيم و ديگران را پس مي‌زنيم و جاي آن‌ها را اشغال مي‌كنيم؟ قصة صدر اسلام قصه نمايش همه انسانيت و همه ضد انسانيت است. حضرت مي‌فرمايند شما يك شعار وحشتناك داريد و آن اين‌كه وقتي مي‌گوييم چرا اين جايگاه را گرفتيد؟ جواب مي‌دهيد ترسيديم فتنه ايجاد شود، خواستيم فتنه نشود، در حالي‌كه خودتان همان فتنه‌ايد.

به عنوان مثال؛ گاهي در سرراهتان شيئ گران‌قيمتي افتاده است، از نظر اسلام نبايد آن را برداريد، به‌خصوص اگر مي‌دانيد كه پيدا كردن صاحبش در حد شما نيست. چون بايد به مدت يك سال با شرايط خاصي به مردم اعلام كنيد، تا صاحبش بفهمد و بيايد آن را از شما بگيرد و اگر صاحبش پيدا نشد شرايط ديگري دارد كه در كتاب‌هاي فقهي مطرح شده است. وقتي شما آن شيء را برنداريد ديگري هم برندارد، بالاخره صاحبش متوجه گم شده‌اش مي‌شود و مي‌آيد در مسيري كه رفته است، جستجو مي‌كند و آن را پيدا مي‌كند. ولي آدم غافل در حالي كه نمي‌تواند شرايط لازم براي پيداكردن صاحب آن شيي را رعايت كند،

مي گويد: اگر من بردارم مي‌روم خرج مسجد مي كنم ولي اگر ديگري برداشت ممكن است آن را خرج مشروب خوردن بكند، پس بهتر است من بردارم، در حالي كه اين يك حرف بدون دليل است. دين به ما گفته است دست به آن مال نزن تا صاحبش برگردد و آن را بردارد، اين حرف ها ديگر حرف هاي بي‌دليلي است، آن شيئ مال ما نيست كه به آن دست بزنيم، اين توجيه‌ها چيست كه براي برداشتن آن مي‌كنيم؟ بالاخره چيزي كه از آن ما نيست اگر برداريم هم براي خودمان زحمت درست كرده‌ايم و هم براي صاحبش.

تعبير حضرت را نگاه كنيد، مي‌فرمايند به اين‌ها گفتيم چرا حكومت را به دست گرفتيد؟ بنابود اميرالمؤمنين◆، يعني آن عصمت كل، خط اسلام و حكومت الهي را ادامه دهند. در جواب مي‌گويند ترسيديم فتنه شود. ترسيديم كس ديگري بيايد و امور را به دست بگيرد، لذا خودمان حكومت را بدست گرفتيم. منطق آقايان را نگاه كنيد! شما مي‌گوييد ما ترسيديم حاكميت به دست نااهل بيفتد و لذا حاكميت را صاحب شديد! فاطمه زهرا(مي‌گويند اگر شما اين كار را نكرده بوديد اتفاقاً اين كارِ باطل در جامعه اسلامي تبديل به يك فرهنگ نمي‌شد، كه هركس به خود حق بدهد حاكم جامعة اسلامي شود و سنت حاكميت انسان‌هاي قدسي بر امور مردم زير پا گذارده شود.

به بهانة دفع فتنه، در فتنه ايد

حضرت مي‌فرمايند:

186- «**بِداراً زَعَمْتُم خَوفَ الفِتْنَةِ**» براي عمل خود بهانه آورديد كه از فتنه مي‌ترسيديم.

«**اَلا فِي الفِتنَةِ سَقَطُوا وَ انَّ جَهَنَّمَ لَمُحيطَةٌ بِالكافرينَ**» ولي به راستي كه در فتنه افتاديد و راستي كه جهنم بر كافران محيط است.

187- «**فَهَيهاتَ مِنْكُم**» خيلي از شما دور بود اين پيش افتادگي. اصلاً چنين كار زشتي از يك انسان مسلمان انتظار نمي‌رفت.

حضرت مي‌فرمايند چه سريع حاكميت را به دست گرفتيد و گفتيد مي‌ترسيديم فتنه‌اي به‌پا شود. در حالي كه خودتان در فتنه افتاديد و در جهنم فرو رفتيد و همين حالا گرفتار جهنم شديد. خيلي عجيب بود از شما كه به چنين كار زشتي دست زديد و گرفتار چنين فتنه‌اي شديد! ادعا مي‌كنيد ما مي‌توانيم حكومت اسلامي برپا كنيم در حالي‌كه كار شما خارج‌كردن جامعه است از حاكميت اسلام. چرا كه جامعة اسلامي را بايد با عقل قدسي اداره كرد و خداوند از قبل براي آن برنامه‌ريزي كرده است.

آيا من و شما مي‌توانيم خانواده‌مان را درست تدبير كنيم و يا تربيت فرزندانمان را با عقل جزيي خودمان برعهده بگيريم؟ هركس چنين ادعايي بكند و از اين نكته غفلت كند كه

انسان داراي ابعاد پيچيده‌اي است كه فقط خالق او مي‌تواند همة آن‌ها را به طور هماهنگ رهبري كند، در همان ورطه‌اي مي‌افتد كه خليفه اول و دوم در آن افتادند. چرا؟ چون شما از كجا مي‌دانيد كه اين طرح و تئوري و روش شما فردا درست نتيجه بدهد؟ بايد اصول برنامه‌ها را فقط به دست خالق بشر، كه آينده بشر را هم مي داند، بدهيد تا درست نتيجه بگيريد. به عنوان نمونه شما به قرارداد صلح حديبيه دقت كنيد؛ بنا بود مسلمانان براي انجام مراسم حج به مكه بروند، مشركين مكه مانع شدند. پس از مذاكراتي كه انجام گرفت، صلحنامه‌اي منعقد شد كه چند بند داشت، يكي اين‌كه قرار شد مسلمانان به مدينه برگردند و سال آينده آزادانه به زيارت خانه خدا بيايند. حالا مسلمانان با شتر و گوسفند خود كه براي قرباني‌كردن آورده بودند، بايد برمي‌گشتند. شرط ديگر در آن صلحنامه اين بود كه اگر يكي از افراد قريش اهل مكه اسلام آورد و بدون اذن بزرگتر خود از مكه فرار كرد و به مسلمانان پيوست، پيامبرﷺ بايد او را به سوي قريش بازگرداند، ولي اگر فردي از مسلمانان به سوي قريش بگريزد، قريش موظف نيست او را به مسلمانان تحويل دهد. عده‌اي از ياران پيامبرﷺ به ايشان اعتراض كردند كه اين چه شرطي است؟ گفتند اي پيامبر: آيا اين وَحي است يا نظر خودتان؟ حضرت فرمودند:

نظر خودم است. اين ها گفتند ما اين شرط را قبول نداريم، ما با اين شرط در مقابل مشركين خوار و ذليل شديم. اين‌ها توجه نداشتند كه پيامبراكرمﷺ طبق وحي الهي از روي هوا و هوس حرف نمي‌زنند.[12] پيامبراكرمﷺ فرمودند: مسلماني كه از زير پرچم اسلام به سوي شرك فرار كند عملاً اسلام را از جان و دل نپذيرفته و به درد ما نمي‌خورد ولي پناهندگان به مدينه را اگر تحويل مي‌دهيم اطمينان داريم كه خدا وسيله نجات آن‌ها را فراهم مي‌كند. بالاخره حرف پيامبرﷺ را پذيرفتند. مدتي گذشت و يكي از كساني كه در مكه مسلمان شده بود و تحت فشار بود به نام «ابوبصير» از مكه فرار كرد و به مدينه آمد، قريش بلافاصله پشت سر او كساني را به سوي مدينه فرستادند كه بايد طبق قرارداد او را تحويل دهيد. حضرت هم تحويل دادند. هرچه مسلمانان التماس كردند كه او را تحويل ندهيد، پيامبرﷺ طبق تعهدشان او را برگرداندند. ابوبصير پس از تحويل، در راه برگشت به مكه ديد حالا دوباره به زير شكنجه قريش برده مي‌شود، در وسط راه يكي از آن دو نفري كه مراقب او بود را كشت و ديگري هم فرار كرد. ابوبصير به محلي بين مكه و مدينه رفت و در آنجا مسكن گزيد. بقية مسلمانان دربند مكه، وقتي

---

12 - قرآن در سوره نجم آيه 3 مي‌فرمايد: **«ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوي»**.

فهميدند چنين جايي درست شده است، از مكه فرار كردند و به آنجا رفتند و قافله هاي تجاري قريش را مصادره نمودند. چيزي نگذشت كه خود قريش تقاضاي لغو اين بند از قرار داد را نمودند و درخواست كردند مسلمانان فراري از مكه در همان مدينه جاي داده شوند.

حرف ما اين است؛ همه بايد به عنوان نمونه از اين واقعه متوجه شويم كه ابعاد عميق انسان را نمي‌شناسيم، خالق انسان هم كه نيستيم، پس چگونه مي خواهيم براي انسان برنامه ريزي كنيم. نمونه اش دنياي امروز و خود غربي ها هستند، از آنها بپرسيد آيا به آن چيزي كه مي خواستيد دست پيدا كرديد. به عنوان مثال آقاي روژه گارودي در كتاب‌ها و سخنراني‌هايش، فريادش از دست مديريت موجود جهان بلند است. فعلا روي اين موضوع نمي‌خواهم بحث كنم- نويسندگان منتقد فرهنگ غرب يكي و دو تا نيستند- مي‌خواهم عرض كنم ببينيد فاطمه‌زهرا(از اين جا نگران است كه اي بشر! در حالي‌كه خداوند اسلام را به عنوان برنامه‌اي همه‌جانبه براي تو آورده، تو چه طور مي‌خواهي براي خودت و ديگران برنامه‌ريزي كني؟ - منظور؛ برنامه‌ريزي انساني و افقگرايي و ايجاد انگيزش‌هاي متعالي است- اين ها كار خداست. البته خود خداوند از طريق دين حيطة برنامه‌ريزي شما را مشخص كرده است. مثلاً احداث

خيابان و ساختمان و ...، اموري است كه خودتان برنامه‌ريزي مي‌كنيد.

فاطمه زهرا‌ء مي‌فرمايند: اين بينش باطلِ شما بود كه شما را ساقط كرد. شما مي‌گوييد ما مي‌خواستيم جلوي فتنه را بگيريم. يعني براي اين كه اوس و خزرج حاكم نشوند، حضرت علي◆ را به عنوان يك انسان معصوم، كه انديشه‌اش همان حكم خدا است، كنار گذاشتيد. خوب شما كه با اين كار در همان فتنة حاكميت غيرمعصوم سقوط كرديد. وقتي امام معصوم حاكم نباشد، چه فرقي بين حاكميت قريشي و غير قريشي است؟ اين جاست كه حضرت فاطمه‌ء مي‌فرمايند:

187 - **«فَهَيْهَاتَ مِنْكُم»** خيلي دور بود از شما اين پيش افتادگي، چون اگر اسلام نبود و خداوند ما را به خودمان واگذار كرده بود، بالاخره بايد كاري مي‌كرديد ولي حالا كه اسلام آمده و خودتان هم مي‌دانيد اين دين حقيقتي دارد كه فقط اهل‌بيت پيامبرﷺ از آن آگاهي دارد، چه شد كه مسير استفاده از اسلام را به هم ريختيد؟[13]

188 - **«وَ كَيْفَ بِكُمْ»** و چطور اين كار را كرديد؟

---

13 - صاحب كتاب ينابيع‌الموده از سلمان روايت مي‌كند كه **«قال رسول‌اللهﷺ لِكُلِّ نَبِيٍّ صاحِبَ سِرٍّ وَ صاحِبُ سِرّي عَليُّ بْنُ‌ابيطالب»**، يعني؛ براي هر پيامبري صاحب سرّي است و صاحب سرّ من علي‌بن‌ابيطالب است(ينابيع‌الموده، ص 235).

189 - **«وَ اَنَّي تُؤْفَكُون؟»** و به كجا به غلط روي مي‌آوريد؟

حضرت مي‌فرمايند: چه طور شما بعد از 23 سال مسلماني هنوز نرسيده‌ايد به اين كه نبايد برنامه‌هاي كلي و اساسي جامعه را كه جهت و مسير انسان و جامعه را تعيين مي‌كند به عقل خودتان واگذار كنيد؟ البته عقل بشر بايد تلاش كند تا حكم خدا را به دست آورد. يعني انسان بايد به كمك عقل در دين اجتهاد كند. عقل را نبايد تعطيل كرد ولي نبايد هم آن را تنها رها كرد. اگر عقل به تنهايي مي‌توانست انسان را به تعالي برساند ديگر بشر نيازي به پيامبر نداشت. پيامبران آمدند تا عقل‌ها را برانگيزانند و مورد خطاب قرار دهند. غزالي مي‌گويد عقل واقعي مي‌فهمد كه بدون نبوت ناقص است و اگر عقل مسيرش را درست طي كند مي‌فهمد كه خيلي از چيزها را نمي‌فهمد و پيامبر ﷺ از طريق وحي الهي خيلي از چيزها را مي‌فهمد، اين جاست كه حضرت فاطمه ؑ مي‌فرمايند در حالي‌كه كتاب خدا برايتان نازل شده بود آيا كافي نبود تا منحرف نشويد.

190 - **«وَ كِتَابُ اللهِ بَيْنَ اَظْهُرِكُمْ»** در حالي كه كتاب خدا در ميان شما و در منظر شماست به جرياني غير از جرياني كه به كتاب خدا حكم مي‌كند روي آورديد.

191 - «**اُمُورُه ظَاهِرَةٌ**» مطالبش هويدا است و جاي ابهام ندارد.
192 - «**وَ اَحْكامُهُ زاهِرَةٌ**» احكامش درخشان است.
193- «**وَ اَعْلاَمُهُ بَاهِرَةٌ**» علائم هدايت آن ظاهر و آشكار است.
194 - «**وَ زَواجِرُهُ لائِحَةٌ**» نواهي آن به چشم مي‌آيد و راه‌گشا است.
195 - «**وَ اَوامِرُهُ واضِحَةٌ**» دستوراتش روشن و واضح است.
اگر احكام و امر و نهي قرآن را متوجه نمي‌شويد، به جهت آن است كه خود را از امام معصوم كه حقيقت قرآن در نزد اوست جدا كرديد.

چگونه به قرآن پشت كردند

196 - «**وَ قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِكُم**» با رها كردن امام معصوم عملاً قرآن را پشت سر انداختيد، چرا كه قرآن از شما خواسته بود علاوه بر اطاعت خدا و رسولش، از «اولي‌الامر» هم اطاعت كنيد و مسلّم خدا ما را به اطاعت غير معصوم امر نمي‌فرمايد. پس اولي‌الامري كه بايد از آن اطاعت مي‌كرديد، امام معصومي بود كه خدا براي شما تعيين كرده بود، آيا رها كردن او، پشت سر انداختن قرآن نيست؟
با اين همه وضوح و روشني كه مطالب و احكام و اوامر و نواهي قرآن برايتان دارد، چه شد كه قرآن را پشت سر انداختيد و به اين مشكلات گرفتار

شديد. حالا سؤال اين است كه اي فاطمه زهراء! مگر در قرآن چه مطلبي هست كه اگر مردم قرآن را به واقع گرفته بودند به اين مشكلات نمي‌افتادند؟ يكي از دانشجويان اهل سنت در درس معارف اسلامي وقتي به بحث امامت رسيديم مدعي بود كه همة عقيده‌شان را از آيات قرآن گرفته‌اند، بنده هم گفتم در بحث امامت فقط ازآيات قرآن براي اثبات امامت استفاده مي‌كنيم. آيه ولايت را مطرح كردم كه قرآن مي‌فرمايد: **«اِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُه وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُمْ راكِعُونَ»**[14]، كلمه «اِنَّما» نشانه حصر است يعني وليّ شما فقط خدا و پيامبر و كساني‌اند كه ايمان مي‌آورند و اقامه نماز مي‌كنند و درحال ركوع زكات مي‌دهند. خدا و رسول خدا كه مشخص است، اين جاست كه مي‌بينيم مفسرين اهل سنت مي‌گويند شخصي كه در عين ايمان و اقامة نماز در حال ركوع زكات داده، غير از علي بن ابيطالب◆ كسي نيست و اين حضرت علي◆ بود كه درحال ركوع انگشترش را به شخص فقير زكات داد. حتي فقهاي اهل سنت به استناد همين قضيه، حركات قليل را در نماز جايز مي‌دانند و مي‌گويند: **«عَلي فِعْلِ عَليّ»** معناي كلمة «وليّ» در اين جا بر اساس سياق آيه مشخص است، مي فرمايد از همان جهت كه خدا و رسولش «وليّ» شما

14 - سوره مائده، آيه 55.

هستند حضرت علي◆ هم وليّ شماست. خدا و رسول از چه جهت وليّ ما هستند؟ آيا به معني رفاقت و دوستي وليّ ما هستند يا از جهت حاكميت بر امور ما؟ از خود آيه روشن است كه بحث حكم و فرمان است. باز به عنوان نمونه مي‌توان به آيه مباهله اشاره نمود. مباهله حادثة تاريخي خيلي عجيب و جالبي است. خداوند به پيامبر اكرم♂ مي‌فرمايد: حالا كه مسيحيان نجران حاضر نشدند مسلمان شوند، بگو براي مباهله، زنان و فرزندان و اَنْفُس خود را بياورند. مي‌فرمايد: **«فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»**[15] يعني؛ حالا كه موضوع پسر خدا نبودن حضرت‌عيسي◆ روشن شد، پس هركس هنوز زير بار نمي‌رود بگو بياييد ما فرزندانمان را بياوريم، شما نيز فرزندانتان را بياوريد، ما زنانمان را بياوريم، شما هم زنانتان را بياوريد، ما جان‌هايمان را بياوريم، شما نيز جان‌هايتان را بياوريد، سپس نفرين كنيم، و لعنت خدا را بر دروغگويان قرار دهيم.

ما مي‌بينيم پيامبر اكرم♂ در اِمتثال فرمان الهي در ازاء زنان فقط حضرت فاطمه؟ و در ازاء اَنفس، فقط حضرت

15 - سوره آل‌عمران، آيه 61.

علي◆ و در ازاء ابناء، فقط، امام حسن و امام حسين«عليهماالسلام» را به ميدان مباهله مي‌آورند. يعني خود حضرت علي◆ مصداق اَنفس يا جان رسول‌الله↗ بودند و امام حسن و امام حسين؈ مصداق ابناء و فرزندان رسول‌الله↗ بودند، و حضرت فاطمه؋ مصداق نساء بودند. و با اين‌كه خدا مي‌فرمايد «زنان» را بياور و آن را به صيغة جمع مي‌آورد، ولي رسول‌خدا↗ براي امتثال فرمان خدا مصداق ديگري را در زنان امت پيدا نكرد كه مقامش، مقام «جعل لعنت الهي» بر دروغگويان باشد، و اگر زن ديگري بود كه داراي چنين مقامي باشد و پيامبرخدا↗ او را نياورده بود و امتثال فرمان حق نشده بود و نيز خداوند مي‌گويد «اَنْفس» خود را بياور، كلمة انفس جمع است ولي پيامبر↗ فقط حضرت علي◆ را مي‌آورند، حالا اگر شخص ديگري در حد جان پيامبر↗ بود و حضرت نبرده بودند گناهي بزرگ مرتكب شده بودند. ايشان در انجام فرمان خدا درصورتي مي‌توانند يك نفر را ببرند كه در زير اين آسمان كس ديگري به عنوان مصداق اَنْفس و جان رسول‌الله↗ نباشد. پس معلوم مي‌شود كه فقط حضرت علي◆ در حدّ جان پيامبر↗ است. و معلوم است كه جامعه بايد به وسيلة كسي كه در حدّ جان پيامبر↗ است هدايت و رهبري شود.

وقتي اين بحث را براي آن دانشجوي اهل سنت عرض كردم، ساكت شد و بعد از

كلاس گفت اين بحث ها را كسي براي ما نگفته بود. اين كه مي‌گويند با اهل سنت اختلاف نكنيد براي اين است كه شرايط آماده شود و در يك فضاي مناسب حرفمان را بزنيم و حقايق براي آن ها روشن شود. ما در شرايط آماده، به قدري حرف منطقي و مستدل و قرآني داريم كه نيازي به جوّ سازي و رقابتِ خطي و حزبي نداريم. ما مي‌گوييم با شما دعوايي نداريم، بياييد ببينيم اين آيه قرآن چه مي‌گويد، مفسرين خودتان و عقل خودتان را هم قبول داريم. چون شيعه به جهان اسلام فكر مي‌كند و ساير مسلمانان را هم پارة تن اسلام مي‌داند و سنگيني مسؤليت وحدت جهان اسلام را بر دوش خود حسّ مي‌كند. در جاي ديگر اشاره كرده‌ايم كه ما براي اثبات عظمت و حقانيت حضرت‌فاطمه به يك روايت از شيعه هم نيازي نداريم. همان روايات اهل سنت كافي است. چون مسئله آن قدر بزرگ بوده است كه حالا اگر حاكماني مثل معاويه، صدها روايت را هم پنهان مي‌كردند بالاخره يكي از آنها آشكار مي‌شده و مورّخي در كتابش يكي از آن روايات را نقل مي‌كرده است. مسلماً فضاي حذف اهل‌البيت بسيار عجيب بوده است ولي بالاخره تمام مسئله را نتوانستند پنهان و كتمان كنند و خود مردم مسلمان در گوشه و كنار سعي مي‌كردند تا آن‌جا كه برايشان ممكن است تعدادي از آن روايات را حفظ كنند.

از خودتان سؤال كنيد چرا حضرت فاطمه(ع) مي‌فرمايند:

197 - **«اَرَغْبَةً عَنْهُ تُريدُون؟»** آيا بي‌رغبتي به قرآن را مي‌طلبيد.

198 - **«اَمْ بِغَيْرِه تَحْكُمُون؟»** يا به غير قرآن حكم مي‌كنيد و خط و انديشه اداره جامعه را مي‌خواهيد از غير قرآن بگيريد؟

مي‌فرمايند آيا شما بنا گذاشتيد به قرآن پشت كنيد؟ چون اگر به قرآن پشت نكنيد نمي‌توانيد اين جريان حاكم را بپذيريد. براي اين كه قرآن به شما مي‌گويد: **«اَطيعُوا اللهَ وَ اَطيعُوا الرَّسول وَ اوُلِي الاَمرِ مِنْكُم».**[16] يعني از خدا اطاعت كنيد و از رسول او و از «اولي الامرتان» اطاعت كنيد. حالا خدا و رسول كه مشخص‌اند، اُولِي الْاَمْر چه كساني هستند و خصوصياتشان چيست؟ آيا امكان دارد معصوم نباشند و خداوند به ما دستور پيروي مطلق از آنها را بدهد؟ در اين صورت به اندازه‌اي كه معصوم نباشند امكان خطا و اشتباه و انحراف دارند. پس از آن جايي كه خداوند پيروي از خطا و انحراف را به ما دستور نمي‌دهد و از ما نمي‌پذيرد بايد «اولي الامر» حتماً معصوم باشد تا بتوان از او پيروي مطلق نمود. از طرفي هيچ‌وقت خليفة اول و دوم و سوم نگفتند ما معصوم هستيم. در كتاب‌هاي اهل سنت آمده است كه عمر چندين بار گفت: **«لَولا**

---

16 - سوره نساء، آيه 59.

عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَر».[17] پس؛ از يك طرف هيچ كدام از اين سه خليفه نمي‌گويند ما معصوم هستيم، از طرف ديگر؛ خدا در آية فوق مي‌فرمايد علاوه بر اطاعت از خدا، از رسول و از «اولي‌الامر» اطاعت كنيد و اولي‌الامر هم كه بايد معصوم باشد و مسلّم مصداق اولي‌الامر، آن سه خليفه نيستند پس اينكه حضرت فاطمه ﷺ مي‌فرمايند: چرا به غير قرآن حكم مي‌كنيد معناياش مشخص است، چون همة افراد جامعه مقام و منزلت علي◆ را مي‌دانند و مسلّم است اگر جامعه بايد از كسي تبعيت كند كه در آيه فوق اطاعتش كنار اطاعت رسول‌خدا↗ آمده است آن شخص كسي جز علي نيست، چرا كه خود خليفة اول بارها به افضليت علي◆ اقرار دارد به طوري كه صاحب الصواعق المحرقه مي‌نويسد؛ روز ششم بعد از وفات پيامبر↗ چون ابابكر و علي جهت زيارت قبر پيامبر↗ آمدند **«قال عليٌّ لِاَبي‌بكر: تقدّم.** يعني؛ شما بفرماييد. **فقال اَبوبَكر: لا اَتَقَدَّمُ رَجُلاً سَمِعْتُ رسولَالله يقول فيه، عَلِيٌّ مِنّي كَمَنْزِلَتي مِنْ رَبّي»**[18] ابابكر گفت: من هيچ‌گاه جلوتر از مردي قدم نمي‌گذارم كه از رسول‌خدا شنيدم كه در بارة او مي‌فرمود: نسبت علي با من مثل منزلت من است نسبت به خداي من. يا داريم كه

---

17 - به ترجمه الغدير، ج11، ص201 رجوع فرماييد.
18 - «الصواعق المحرقه»، ص 108، نقل از امام‌شناسي، ج2، ص 181.

ابابكر گفت: «هركس دوست دارد كه نزديك‌ترين مردم و شايسته‌ترين آن‌ها را از لحاظ منزلت و مقام نسبت به رسول‌خدا، و عظيم‌ترين آن‌ها را در نزد خدا از جهت تحمل زحمات دين خدا ببيند به اين مرد نگاه كند، و با دست خود اشاره به‌سوي علي‌بن‌ابيطالب كرد...».[19]

پس ملاحظه مي‌كنيد روح جامعة اسلامي سراسر بر نزديكي علي◆ به رسول‌خدا و داشتن كمالات خاصي كه منحصر به آن حضرت است، اقرار دارد، حالا حضرت‌زهرا(بر همين نكته انگشت مي‌گذارند كه اگر مي‌خواستيد قرآني عمل كنيد بايد در رابطه با حاكميت جامعة اسلامي به سوي علي◆ روي مي‌آورديد. سپس مي‌فرمايند:

199- **«بِئسَ لِلظّالِمينَ بَدَلاً»** ظالمين كه آمدند به جاي قرآن، چيز ديگري را قرار دادند، بد چيزي را بَدَل قرآن قرار دادند و اين براي آنها بد بَدَلي است.

200- **«وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْاخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»** و هر كس غير از اسلام ديني را بپذيرد هرگز از او پذيرفته نمي‌شود و در آخرت از زيانكاران خواهد بود.

حضرت مي‌فرمايند اگر از قرآن و اسلام و فكر قرآني فاصله بگيريد حتما از خدا دور مي‌شويد و كارتان را خدا از شما نمي‌پذيرد و لذا بدبخت و زيانكار

---

19 - «مناقب»، خوارزمي، ص 97 (امام‌شناسي، ج2، ص 182).

مي گردید. «خاسر» یعني کسي که همه چیزش را از دست بدهد، هم سود و هم سرمایه از دستش برود. بعد مي‌فرمایند: چرا چنین کردید؟ چه شد که چنین کردید؟ چه شد که کاري این‌چنین بزرگ را با این عجله سروته آن را هم آوردید. هنوز پیامبر دفن نشده بود که رفتند در سقیفه بني ساعده نشستند و خلیفه تعیین کردند. مگر تعیین خلیفه چیز ساده‌اي است. خلیفه یعني کسي‌که با بصیرت کامل و با شعور کامل قرآني، جهت کلي نظام اسلامي را مشخص مي‌کند. حتي مسئلة خلیفه غیر از ولایت فقیه است، ولیّ فقیه یعني کسي که تلاش مي کند حکم خدا را از قرآن و سنت و سخنان ائمه معصومین استخراج کند. اما خلیفه پیامبر یعني امامي که باید خودش معصوم باشد. پذیرفتن ولایت فقیه یعني در زمان غیبت امام معصوم به کار شناس کشف حکم معصوم رجوع کردن. ولي بعد از رحلت رسول‌خدا موضوع رجوع به انسان معصومي است که جامعه را در مسیر اسلام جلو ببرد. آري در زمان غیبت امام معصوم، که سرمایة سخنان امامان در طول تاریخ امامت براي ما مانده است مي‌شود مقداري از راه را به کمك اجتهاد ولي فقیه جلو برد ولي روز اول، جامعة اسلامي شدیداً نیاز به امام معصوم دارد تا ادامة اسلام و تبیین آن به نحوه درستي ممکن گردد، به همین جهت است که مي‌گوییم جریان ولایت فقیه

بعد از گذشت اين مدت زياد، قلب جريحه‌دار فاطمه‌زهرا(ع) را خنك كرد، چون در راستاي حاكميت حكم امام معصوم است.

پس از اين‌كه حضرت فرمودند هركس از غير اسلام تبعيت كند خداوند آن را از او قبول نمي‌كند و در آخرت از زيانكاران است و تأكيد كردند شما از اين طريق كه غير امام معصوم را جهت حاكميت جامعة اسلامي پذيرفته‌ايد، عملاً اسلام را حذف كرده‌ايد، مي‌فرمايند:

201- «**ثُمَّ لَمَ تَلْبَثُوا اِلاّ رَيْثَ اَنْ تَسكُنَ نَفرَتُها**» سپس آن قدر درنگ نكرديد كه اين دل رميده آرام گيرد، و سوز رحلت رسول‌خدا، از جان‌ها فرو نشيند و جامعه به تعادل لازم برسد و در بستر انديشة اسلامي به رشد لازمه دست يابد، آن‌وقت براي حاكميت جامعه نقشه مي‌كشيديد.

202- «**وَ يَسْلَسَ قِيادُها**» و لااقل مي‌گذاشتيد تا كشيدن افسار جامعة اسلامي سهل گردد و كارها از طريق امام معصوم در مسير صحيح خود قرار گيرد.

203- «**ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقْدَتَها وَ تُهَيِّجُونَ جَمْرَتَها**» پس از آن آتش‌گيره ها را افروخته مي‌كرديد و به آتش دامن مي‌زديد تا آتش را شعله‌ور كنيد، لااقل بعد از آن كه اسلام در جامعه نهادينه مي‌شد اين فتنه‌ها را برپا مي‌كرديد.

204- «**وَتَسْتَجيبُونَ لِهِتافِ الشَّيطانِ الْغَوِيِّ**» در حذف حاكميت امام معصوم

شرايط شما طوري بود كه براي اجابت كردن بانگ شيطان گمراه، آماده بوديد.

205- «**وَ اِطفاءِ اَنوارِ الدّينِ الْجَلي**» وگويا براي خاموش نمودن انوار دين روشن خدا روزشماري مي‌كرديد.

206- «**وَ اِهْمالِ سُنَنِ النَّبيِ الصَّفِيّ**» و در از بين بردن سنن پيامبر برگزيده خدا انتظار مي‌كشيديد.

شما هيچ درنگ نكرديد، هنوز قلب ها از غم رحلت پيامبر اكرمﷺ در تلاطم بود كه رفتيد به سراغ تعيين خليفه و حاكميت را به دست گرفتيد، اگر جامعه را متلاطم نكرده بوديد، مردم جريان غدير را فراموش نمي‌كردند. نه تنها جريان خلافت را به دست گرفتيد بلكه دائماً جوسازي كرديد و آتش روشن نموديد، و شيطان هم شما را تحريك كرد و لذا نور سنت پيامبرﷺ را خاموش كرديد. گويا اصلاً پيامبرﷺ سخني در رابطه با رهبري آيندة اسلام به زبان نياورده‌اند.

افشاي حيله بزرگ

حضرت جمله‌اي مي‌فرمايند كه نشان مي‌دهد به‌واقع همه بصيرت و هوشياري را خداوند در قلب ايشان قرار داده، و آن جمله اين است:

207 - «**اَتَشْرِبُونَ حَسواً فِي ارْتِغاءٍ**» به بهانه خوردن كف، شير را زير لب پنهاني مي‌خوريد.

ارتغاء يعني كفهاي روي شير را سركشيدن. حضرت فاطمه(ع) مي‌فرمايند: شما گرفتن كف شير را از شير بهانه كرديد، ولي پنهاني، خودِ شير را خورديد. شما مي‌گوييد ما كاري با خلافت نداريم و چيزي نمي‌خواهيم، فقط مي‌خواهيم مشكلات را حل كنيم، در حالي كه آمديد و جاي دين نشستيد. و تاريخ نشان مي‌دهد كه وقتي خليفه حاكم شد طبق حكم خودش جامعه را اداره نمود، نه طبق حكم خدا. در ظاهر هم به خود حق مي‌داد و لذا مي‌گفت: «من با وحي الهي ارتباط ندارم پس بر اساس نظر و اجتهاد خودم حكم مي‌كنم».[20]

براي روشن شدن آثار اين حرف به كتاب «معنويت تشيع» از علامه‌طباطبائي«رحمةالله‌عليه» رجوع كنيد تا آثار حرف خليفه اول را متوجه شويد. اين جاست كه شما جهان اسلام را مي‌بينيد در طول قرن‌ها به چه مشكلاتي گرفتار آمد و فاطمه‌زهرا(ع) همه اين‌ها را در همان ابتداي كار تشخيص داد و با آن بصيرت فوق‌العاده خود روشن نمود كه چرا امروز، جهان اسلام نمي‌تواند آن‌طور كه شايسته است از اسلام استفاده كند و به

20 - به طبقات ابن‌سعد، ج3، ص151 و الامامة و السياسة، ج1، ص16 رجوع شود.

بركاتي كه به واقع اسلام براي پيروانش آورده است، دست يابد.[21]

---

21 - در «امالي»، شيخ طوسي، چاپ نجف، ج 2، ص 175 هست كه امام حسن◆ در مقابل معاويه در خطبه اي غرّا مي‌فرمايد:

«وَ أُقْسِمُ بِاللهِ لَوْ اَنَّ النّاسَ بَايَعُوا اَبي حِيْنَ فَارَقَهُمْ رَسُولُاللهﷺ لَاَعْطَتْهُمُ السَّماءُ قَطْرَهَا وَ الاَرْضُ بَرَكَتَها؛ وَ ما طَمِعْتَ فيها يا مُعاوِيَةُ! فَلَمّا خَرَجَتْ مِنْ مَعْدِنِها تَنَازَعَتْها قُرَيْشٌ بَيْنَها فَطَمِعَتْ فِيْها الطُّلَقاءُ وَ اَبْنَاءُ الطُّلَقاءِ اَنْتَ وَ اَصْحابُكَ: وَ قَدْ قالَ رَسُولُاللهﷺ: ما وَلَّتْ اُمَّةٌ اَمْرَها رَجُلاً وَ فيهِمْ مَنْ هُوَ اَعْلَمُ مِنْهُ اِلاّ لَمْ يَزَلْ اَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفالاً حَتّي يَرْجِعُوا اِلي ما تَرَكُوا. فَقَدْ تَرَكَتْ بَنُوا⇦اسرائيلَ هارونَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ اَنَّهُ خَليفَةُ مُوسي فيهِمْ وَ اتَّبَعُوا السّامِرِيَّ وَ قَدْ تَرَكَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ اَبي وَ بايَعُوا غَيْرَهُ وَ قَدْ سَمِعُوا رَسُولَاللهﷺ يَقُولُ: اَنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارونَ مِنْ مُوسي اِلاّ النُّبُوَّةَ ».

«و قسم ياد مي‌كنم به خداوند كه: چون رسول خداﷺ از دنيا رحلت كرد، و از ميان مردم پنهان شد، اگر مردم با پدرم بيعت مي‌كردند، هرآينه آسمان رحمت، تمام قطرات باران خود را به آنها عنايت مي كرد؛ و زمين بركت خود را بر ايشان مي‌پاشيد؛ و ديگر اي معاويه؛ تو در آن طمعي نداشتي!

وليكن چون اِمارت و ولايت از معدن خود بيرون رفت؛ براي ربودن آن، قريش با هم به نزاع برخاستند؛ و در اين‌حال آزادشدگانِ جدّم رسول خدا در فتح مكه و پسران آزادشدگان در ربودن آن طمع كردند؛ كه تو هستي اي معاويه، و اصحاب تو! و در حالي كه تحقيقاً رسول‌خداﷺ گفته بود هيچ وقت امتي امر زعامت و اِمارت خود را به دست كسي نمي‌سپارد كه در ميان آن امت از آن شخص داناتر و اعلم به امور بوده باشد؛ مگر آنكه پيوسته امر آنها رو به سستي و تباهي مي‌رود؛ تا آنچه را كه ترك كرده‌اند، دوباره بدان روي آورند. بني‌اسرائيل هارون، وصيّ موسي را ترك گفتند؛ با آن‌كه مي‌دانستند: او خليفه موسي است در ميان آنها؛ و از سامِري پيروي كردند؛ و اين امت نيز پدرم را ترك گفتند؛ و با غير او

اين‌همه طاقت

بنده گاهي فكر مي‌كنم اگر ما آنچه را حضرت‌فاطمه‌ؑ در جريان انحراف اسلام فهميد، مي‌فهميديم، آيا يك ساعت طاقتِ ماندن داشتيم؟ بعد مي‌گويم چقدر طاقت فاطمه‌ؑ زياد بود كه توانست اين‌همه عمر كند. تو به من نگو فاطمه‌ؑ خيلي زود بعد از رحلت رسول‌خداﷺ رحلت فرمود، به من بگو ديدن اين همه انحراف و يك روز طاقت ماندن‌داشتن، طاقت بزرگي نيست؟ حضرت‌علي◆ كه در اين صحنه مسئوليتي نمي‌توانست داشته باشد، چرا كه اگر سخني به اعتراض مي‌گشود، متهم مي‌شد كه نسبت به حكومت حريص است.[22] ولي فاطمه‌زهراؑ كه در چنين مشكلي نبود، چه كند؟ اگر خدا شعور فهم اين انحراف بزرگ را به او نداده بود كه در فشاري چنين بزرگ قرار نمي‌گرفت و حال كه چنين شعوري را دارد و در پيرو آن مسئوليتي بزرگ به دنبالش هست، راستي پس از انجام آن مسئوليت خطير و آن اعتراض جانانه، آيا ديگر طاقت ماندن در اين دنيا براي او مانده بود؟ سلام بر تو اي

بيعت نمودند؛ با آن‌كه از رسول‌خداﷺ شنيده بودند كه به علي مي‌گفت نسبت تو به من همانند نسبت هارون است به موسي، بدون نبوت».

22 - حضرت اميرالمؤمنين◆ مي‌فرمايند: «**اِنْ اَقُلْ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَي الْمُلْكِ وَ اِنْ اَسْكُتْ يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمُوت**» (نهج‌البلاغه، خطبه 3) يعني؛ اگر سخني بگويم مي‌گويند بر خلافت حريص است و اگر ساكت شوم مي‌گويند از مرگ مي‌ترسد.

فاطمه كه نسبت به آن مأموريتِ بزرگ خود چقدر صبورانه عمل كردي:
«وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ بِهِ صابِراً»

«والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته»

طرح فدك؛ سند دعوتي براي بازخواني صدر خلافت

بسم الله الرحمن الرحيم

(اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ)
(فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرةً...)

سلام بر تو اي فاطمه زهرا(س)! اي امتحان شده توسط خالقت، قبل از آن كه خلق شوي! و خداوند ديد تو در آن امتحان صابر و شكيبايي و از عهده آن امتحانِ عظيم برآمدي.

فاطمه(س) در شرايطي كه پس از رحلت رسول‌الله(ص) پيش آمد، آن امتحان عظيم الهي را به نمايش گذاشت و مسئوليت بزرگ نشان دادن انحراف وحشتناك از اسلام را با تمام وجود گوشزد كرد.

حسّاسيت بر انحراف بزرگ

آنچه در خطبه فاطمه زهرا(س) خوب است عزيزان دقّت بفرمايند، آن حسّاسيت اصلي فاطمه زهرا(س)، به عمق فاجعه است. گاهي انحرافي بزرگ در جامعه پيش مي‌آيد، ولي ما نمي‌دانيم چقدر بايد نسبت به آن حسّاس شويم و گاهي برعكس، بي‌دليل روي يك مسئلة ساده، حسّاسيتِ بيش از اندازه نشان مي‌دهيم، اين‌جاست كه بايد

براي متعادل كردن حسّاسيت‌هاي خود از معصومين(ع) كمك بگيريم. گاهي انحرافي به وسعت انحراف در كلّ تاريخ صورت مي‌گيرد، به طوري كه انسان باور نمي‌كند چطور همه‌چيز دست به دست هم داد و چنين واقعه‌اي پديد آمد. انحراف‌هاي بزرگ عموماً در زمان خودش به خوبي قابل درك نيست، مگر توسط انسان‌هاي بزرگي كه از همه تاريخ بزرگ‌ترند و مأمورند تاريخ را در جهت صحيح به حركت درآورند. خطبه فاطمه زهرا(س)، ما را متوجّه تحقّق فاجعه‌اي بزرگ در صدر اسلام مي‌كند و انسان مي‌فهمد كه آن حضرت با بصيرتي فوق‌العاده دقيق و عميق، متوجّه آن شده‌اند. فاجعه بسيار عميق‌تر از آن است كه بتوان در يك نگاه معمولي به ابعاد آن پي برد.

انتهاي فاجعه

يك‌وقت كسي مي‌آيد شيشة پنجرة منزل شما را مي‌شكند، شما هم ناراحت مي‌شويد و اين كار را تقبيح مي‌كنيد، امّا يك وقت يك كسي مي‌آيد و زن و فرزندان شما را به قتل مي‌رساند، در اين حالت هم ناراحت مي‌شويد و آن كار را تقبيح مي‌كنيد و فوق‌العاده اين كار را بد مي‌شماريد و نهايت تلاش را براي برخورد با آن مي‌نماييد، ولي اين كار شما در عين بزرگي انتهاي ناراحتي در اين مورد نيست. حال اگر كسي زن و فرزند

شما را منحرف كند و به فساد بكشاند، اين حادثه اصلاً قابل مقايسه با آن دو حادثة قبل نيست، چرا كه نهايتاً با كشتن آنان بدن آن ها را از بين برده است و شما هم مي‌توانيد به كمك قصاص، بدن قاتل را از بين ببريد، ولي روح زن و فرزند شما به حيات خود ادامه مي‌دهد، امّا وقتي آن ها را منحرف كرد همة وجودشان را منحرف كرده است، حالا چقدر هوشياري مي‌خواهد كه انسان بفهمد در عيني كه به قتل رساندن زن و فرزند خيلي وحشتناك است ولي منحرف كردن آن‌ها چيز ديگري است كه قابل‌مقايسه با به قتل رساندنشان نيست. چون وقتي آن ها را منحرف كرد، ديگر جهت انساني آن ها مختل شده است، اين ديگر قابل تحمّل نيست و اين را انتهاي فاجعه مي‌گويند؛ حالا فاطمه‌زهرا؆ پس از آن‌همه تلاشِ پيامبر اكرم♂ و حضرت علي◆ و اصحاب بزرگوار، با انتهاي فاجعه نسبت به اسلام روبه‌رو شده‌اند.

عجيب و غيرمنتظره بود

در فرازهاي شماره (187و188و189) خطبه، حضرت مي‌فرمايند: **«فَهَيْهاتَ مِنْكُمْ وَ كَيْفَ بِكُمْ وَ اَنّي تُؤْفَكُونَ»**؛ يعني خيلي عجيب و غيرمنتظره بود. چطور اين كار را كرديد، با اين كار به كجا مي‌خواستيد برسيد؟ حضرت خطاب به خليفة اوّل و دوم مي‌گويند: اصلاً آدم فكرش را هم نمي‌كرد كه شما دست به چنين

انحرافي بزنيد. اگر ابوسفيان اين كار را مي‌كرد براي حضرت تعجّب نداشت، ولي اين ها مي‌گويند ما مسلمانيم، حدّاقل مسلماني براي خودداري از چنين عملي كافي بود. راستي چه كاري واقع شده است كه فاطمه زهراؑ انتظار دارند كسي با حداقل اسلاميت هم نبايد به آن كار دست بزند. يعني چه چيزي است كه آنقدر بديهي است كه هر مسلماني با حداقل اسلاميت باز به آن دست نمي‌زند و فاطمه زهراؑ تعجّب مي‌كنند كه چرا خليفة اوّل و دوم به آن دست زدند و به آن تن دادند؟ به عنوان مثال؛ وقتي ما ديده باشيم جنابعالي آب را مي‌شناسيد و تر و مرطوب بودن آن را تجربه كرده‌ايد، حالا بگوييد: آب، تر نيست! مي‌گوييم: اصلاً از شما انتظار چنين سخني نمي‌رفت، چون حداقل ارتباط با آب كافي است كه شما متوجّه شده باشيد آب تر است، لذا به جنابعالي مي‌گوييم اين چه حرفي است كه مي‌زنيد، از شما اصلاً چنين انتظاري نداشتيم.

حضرت فاطمه زهراؑ به همين اندازه از حركات خليفة اوّل و دوم تعجّب كرده بودند، مي‌فرمايند: **«كَيْفَ بِكُم»**: چطور شد اين كار را كرديد **«اَنّي تُؤْفَكُونَ»**: كجا داريد با چنين انحراف بزرگي مي‌رويد. (اِفْك يعني عملي كه مطابق واقع و مطابق حق نيست)

پس معلوم است طبق سخنان حضرت فاطمه زهراؑ در اين خطبه بحثِ يك انحراف بزرگ و جهتگيري ناحق و باطلي

است كه انتظار نمي‌رفت مدّعيان اسلاميت به آن دست بزنند، و حضرت تمام حسّاسيت خود را روي اين موضوع قرار داده‌اند و بحث غصب فدك و اين‌ها را براي نمونه مي‌آورند تا انحراف اصلي را نشان دهند.

نتيجة هماهنگي با حساسيّت فاطمه زهرا(س)

اوّلاً: عنايت بفرماييد فاطمه زهرا(س) روي چه چيزي حسّاس‌اند. ثانياً: فراموش نكنيد، وقتي آن حضرت بر روي موضوعي از خود حسّاسيت نشان دادند، در واقع حسّاسيتِ حقّي است كه براي همة بشريت حجّت است؛ چرا كه شيعه و سنّي قبول دارند كه رسول‌الله(ص) مي‌فرمودند: **«إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالي يَغْضَبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ وَ يَرْضي لِرِضاها»**[1] يعني؛ خداي تبارك‌وتعالي با غضب فاطمه غضبناك مي‌شود و با رضايت فاطمه - از هر چيزي- از آن چيز راضي مي شود. پس حسّاسيت فاطمه زهرا(س) ملاك حق و باطل بودن آن چيز است، حال ملاحظه كنيد با توجّه به اين موضوع حضرت بر روي چه چيزي حسّاسيت نشان مي‌دهند، و اگر من و شما روي آن مسأله حسّاس نبوديم و يا كم حسّاس بوديم، بدانيم از قلب مطهّر فاطمه زهرا(س) فاصله گرفته‌ايم و در نتيجه

---

1 - به كتاب **الامامة و السياسة** از ابن‌قتيبه دينوري متوفي سال 270 فصل خلافت ابابكر رجوع شود.

از فهم حقايق محروم شده ايم. بحث ما يك بحث اخلاقي نيست كه صفاتي عارض بر ذات انسان بشود و شخصيتش با آن فضائل متّحد گردد، بلكه بايد انسان در فضائل متحقّق بشود و بر اين اساس عرض مي‌كنم كه اگر با گم كردن حسّاسيتمان نسبت به آنچه حضرت به آن حسّاسند، از فاطمه زهرا(س) فاصله بگيريم، ديگر آن وجود شديد و آن شخصيّت متعالي را كه مي‌توانستيم به دست بياوريم، از دست مي‌دهيم، يعني توجّه به خطبه فاطمه زهرا(س) و هماهنگشدن با حسّاسيت مقدّس آن حضرت ما را در يك حيطه و ساحت متعالي مي‌برد كه آن ساحت براي ما ارزش دارد و مقصد و مقصود ما از تبعيت از اين خانواده در همين راستا است.[2]

پيام فاطمه زهرا(س) در اين خطبه، پيام امروز زندگي ماست، يعني اگر مي‌خواهيد به جايي برسيد و به يك ساحت متعالي دست يابيد بايد اين پيام را بگيريد و آن پيامي است بسيار بزرگ كه اگر با

---

2 - مولوي در مثنوي خود اين موضوع را چنين مطرح مي‌كند كه:

چون تو شيرين از آن شكر گاهي ز تو
چون شكر گردي ز كي شكر خود از شكر

⇦يعني تا انسان با شِكَرِ صفات اخلاقي شيرين است، ممكن است آن صفاتِ عارضي برود و انسان از فضايل اخلاقي محروم گردد، ولي اگر توانست خودش شكر گردد و با تبعيت از معصومين(ع) وجودش، وجود ديگري شود، ديگر فضايل از او جدا نمي‌شوند، چون تابع كساني شده كه عين حقيقت انساني هستند.

ظرفيت مناسب با آن روبه‌رو نشويم از هدية بزرگي محروم شده‌ايم. و آن يك اعتراض بزرگ است كه اگر صداي اين اعتراض را بشنويم، امروز خودمان و ملّتمان را از اين سياهچال بي‌انتها نجات داده‌ايم. اين كه مي‌بينيد بسياري از مسلمانان از اسلام عزيز آن نتيجة لازم را نمي‌گيرند، ريشه‌اش را بايد در نداشتن آن حساسيت بزرگي دانست كه دختر رسول‌الله‌ﷺ آن را پايه‌گذاري كردند. اين حساسيت را مي‌توان با تدبّر عميق بر روي كلمات و سكنات فاطمه‌زهراﷺ به دست آورد.

انفجار بمب در قلب اسلام

درست در روز دوشنبه 28صفر سال 11هجري، يعني روز رحلت پيامبر اكرمﷺ در سقيفه بني‌ساعده بمبي در قلب عالم اسلام منفجر شد كه آثار و تركش‌هاي آن به مرور تمام عالم اسلام را ويران كرد. يعني اگر ما امروز از بركات همه‌جانبة مسلمان‌بودن بهره نمي‌بريم به خاطر سقيفه است. نگوييد بحمدالله ما حبّ اميرالمؤمنين◆ داريم؛ متوجّه باشيد ما نياز داشتيم فرهنگ اهل‌البيت در همة ابعاد زندگي ما و در سراسر جهان حاكم شود و اين نشد، و نبايد از اين مسئلة مهم كه فاطمه‌زهراﷺ متوجّة آن شدند، غفلت كرد.

يكي از ضربه‌هايي كه به ما شيعيان مي‌زنند همين است كه يا به دست خودمان

و يا به دست دشمنان، موضوع اعتراض و غم فاطمه‡ را منحرف مي‌كنند، در آن صورت هم به شخصيت عظيم فاطمه زهرا‡ ضربه خورده و هم حسّاسيت اصلي آن حضرت فراموش شده است. موضوع را در اين حد متوقّف كردن كه در به پهلوي مقدّس آن حوراي اِنسيّه خورد، خطرناك است؛ آري؛ چنين ظلم بزرگي واقع شد.[3] ولي فاجعة بزرگ چيز ديگري بود، چنين برخوردي با فاطمه زهرا‡ و شكستن پهلوي دختر رسول‌الله‡ يك انتقام بود كه مي‌خواستند از آن حضرت بگيرند. بگو مگر حضرت چه كار كرد كه اين همه دشمنان را پريشان نموده كه حالا مي‌خواهند با زهراي مرضيه‡ چنين برخوردي بكنند؟ و مواظب باشيد آن مسئلة اصلي گُم نشود، وقتي مسئلة اصلي گم شد، خيلي چيزها از دست مي‌رود و غصب فدك مي‌شود محور واقعه و موضوع اصلي گُم مي‌شود و اشك‌ها و اعتراض‌هاي حضرت زهرا‡ از معني اصلي خود خالي مي‌گردد.

خدا إن‌شاءالله به من و شما و به جامعة ما حوصلة كافي بدهد تا بتوانيم اين خطبة بزرگ را با دقّت و با موشكافي لازم به بحث بگذاريم، آن‌وقت مي‌فهميم زهرا‡ يعني‌چه؟ تك‌تك جملات حضرت در اين خطبه يك دائرة المعارف معنا است كه در

---

3 - به كتاب جنّة المأوي از شيخ محمدحسين آل‌كاشف‌الغطاء، ص 156 و نيز به كتاب امام علي◆ از دكتر عبدالفتاح عبدالمقصود، ج1، ص343 رجوع كنيد.

هر حال با دقّت لازم با خطبه برخورد كردن را به آينده بايد موكول كرد.

خطري كه فاطمه‌زهرا‡ گوشزد نمود

از اوّل خطبه تا اين‌جا بحث حضرت اين است كه با حذف اميرالمؤمنين◆ يك شخص از صحنة سياست خارج نشده، بلكه خطري بزرگ پيش آمده است كه عملاً ديگر قرآن آن تأثير حقيقي را در بين جامعة مسلمان نمي‌تواند داشته باشد و در واقع فاطمه‌زهرا‡جبهه‌اي را در صدر اسلام گشودند، كه تا قيام قيامت مي‌تواند انحراف از اسلام را بشناساند و نقشه‌هاي اسلام نما هايي را كه جهت اصلي‌شان اسلام نيست بر ملا كند و برگشت به اسلام - به معني واقعي كلمه - را پيشنهاد نمايد. آن وقت است كه مي‌توان متوجّه شد چرا به وجود مقدّس حضرت اين‌همه كينه ورزيدند و خواستند از او انتقام بگيرند. آري دلي كه از اين انتقام و مصيبت‌هاي وارد برآن وجود مقدّس نسوزد، دل نيست ولي از جبهة عظيم و دقيقي كه حضرت گشودند و از اين طريق همة محاسبات دشمن به هم خورد و از خطر هدم اسلام جلوگيري شد، غفلت نكنيد.

اشارة حضرت فاطمه‡ به حضرت علي◆ اشاره‌اي است كه در خاطرة تاريخ ماندگار خواهد بود، تا آن‌وقت كه جهان اسلام از خود پرسيد چگونه از اسلام بايد استفاده كرد كه وعده‌هاي خدا در

مورد بركات اسلام محقق شود، اشارة آن حضرت راه‌كار را نشان دهد.

علّت سعة وجودي امام خميني«رحمة‌الله‌عليه»

توسّل به وجود مقدّس اين خانواده به خصوص فاطمه زهرا‡ سير انسان را بسيار سريع مي‌كند، امّا بدانيد ما بايد بين عارف بزرگي مثل امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» با يك صوفي و عارف ساده، خيلي فرق بگذاريم، چون امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» سعة وجودي‌شان تا قيام قيامت دست بشر را مي‌گيرد و او را نجات مي‌دهد، زيرا ايشان فاطمه زهرا‡ را فقط از يك بُعد نديده بودند، در كنار مظلوميت فاطمه زهرا‡ و ظالميت دشمنان آن حضرت، شور و شعور و خروش و اعتراض آن حضرت را نيز ديده و خود شان در واقع فاطمي شده بودند، اين‌جاست كه مكتب امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» صوفي ساده و محدود نمي سازد، بلكه عارف محمّدي↗ و فاطمي‡ مي‌سازد.

عرض شد در سقيفه، يعني در شرايط انحراف از حاكميت معصوم همة اسلام لطمه ديد، و عملاً جامعه اسلامي را به دو قسمت مجروح و دست و پا شكستة كوفي و شامي تبديل كرد، و اين ضربة كمي نبود. يك دانشمند سنّي اهل سوريه مي‌گويد: «اگر در ابتدا حاكميت جامعه اسلامي از اهل‌البيت پيامبر اكرم↗ خارج نشده بود، هرگز اختلافاتي كه بعداً در جهان اسلام به وجود آمد، پديدار نمي‌شد» اصلاً چرا يك كوفه پيدا شد و يك

شام؟ چرا عدّه‌اي مسلمان به نام علويّون با مركزيت كوفه و عدّه‌اي به نام امويان با مركزيت شام و تحت نظر معاويه به وجود آمد؟ اگر جريان حقّي كه خدا و پيامبراكرمﷺ بر آن تأكيد داشتند حاكم مي‌شد، مخالفت با آن، راه به جايي نمي‌برد. ولي وقتي يك جريان باطل به وجود آيد، حتّي جبهه‌گيري‌هاي ناحق در برابر آن، حالت منطقي به خود مي‌گيرد و اختلاف ريشه‌دار مي‌شود. اگر اهل‌البيت(ع) حاكم مي‌شدند، ممكن بود چند اموي مخالفت مي‌كردند؛ اما اين‌ها نمي‌توانستند جبههٔ قدرتمندي در مقابل حاكميت اسلام باشند، ولي با آن انحراف اوّليه و تقويت جريان‌هاي غير اسلامي ديديد كه اهل شام با حكومت امويان رو به‌روي اصل اسلام ايستادند و براي اسلام برنامه‌ريزي كردند، مدينه و مكّه هم كه هيچ، گويا خوابشان برده بود كه دارد در جهان اسلام چه مي‌گذرد.

«و نسل‌هاي آينده را از رهگذر خون‌هايي بي‌ثمر ريخته و سيرابنا شدني، به انقلاب‌هاي پشت سر هم كشاند.»

همين‌طور جنگ و باز هم جنگ و دشمني، دامن جهان اسلام را گرفت، گويا جنگيدن مسلمانان با همديگر جزء لاينفك زندگي‌شان شده بود، حال چه جنگ جمل باشد و چه جنگ نهروان، و چه جنگ زيدبن‌علي‌بن‌الحسين؛ ديگر فرق نمي‌كند، گويا خصومت و دوگانگي از مرز حقّ و باطل بودن جبهه‌ها، به اصل دشمني و

مبارزه تبديل شده بود. در ديني كه پيروانش را دعوت به يگانگي و وحدت و اخوّت مي‌كند و مي‌گويد: **«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ‌اللهِ جَمِيعاً»**[4] چرا كار به اين‌جا كشيده شد؟!

ريشة ضعف امروزين اسلام؟

«خصومت‌هاي پشتسر هم، اسلام را آنچنان ضعيف نمود كه ما در دهه‌هاي گذشته يك مرتبه با واقعة فلسطين روبه‌رو شديم. ريشة اين ضعفي را كه شما از جهان اسلام نسبت به فلسطين مي‌بينيد بايد در انحراف اوّليه جستجو كنيد، انحرافي كه فاطمه زهرا آن را به همه گوشزد كرد.»

شما كمي روي اين مسأله تفكّر كنيد، آخر چه شده است كه اقلّيّتي صهيونيست در قلب جهان اسلام با نهايت بي‌پروايي اين‌همه ظلم مي‌كنند و جهان اسلام با اين‌همه قدرت، نمي‌تواند اين ظلم را دفع كند.

«امروزه پيكر مجروح جهان اسلام در سرزمين‌هاي متعدد و در ميان سواحل جدا از هم تكه‌تكه شده، و هر قسمت به شخصي تعلّق گرفته است و به‌راحتي مورد حمله قرار مي‌گيرد. چون بعد از رحلت رسول خدا ﷺ جريان حاكميت درست ادامه پيدا نكرد.»

---

4 - سوره آل‌عمران، آيه 103.

راه نجات؟

«و جهان اسلام امروز دغدغة همه‌چيز دارد جز دغدغة اسلام؛ چون در سقيفه برنا مه‌ريزان حاكميتِ بعد از رحلت رسول‌الله♂ دغدغة همه چيز داشتند جز دغدغة بر جا ماندن خود اسلام، فاطمه و علي«سلام‌الله‌عليهما» هم كه فقط دغدغة اسلام را داشتند، مورد خشم و حذف و تهمت قرار گرفتند، ولي براي نجات جهان اسلام هنوز گفتار فاطمه‌زهرا⚸ زنده‌ترين و تازه‌ترين راه نجات ملّت مسلمان است و هيچ راهي جز برگشت به دعوت دختر رسول‌الله«صلوات‌الله‌عليهما» در بين نيست و همواره بايد همة مسلمانان را به آن فرا خواند و پيامبر♂ در كلّ جهان اسلام راه رجوع به فاطمه⚸ را هموار نمود.»

چيز عجيبي كه بحمدالله در جهان اسلام- اعم از شيعه و سنّي- نهادينه شده، اعتبار فوق‌العاده فاطمه‌زهرا⚸ است، و اين خطبه هم خطبه‌اي نيست كه فقط شيعه نقل كرده باشد. كتاب «بلاغات‌النساء» كه از كتب اهل سنّت است يكي از سندهاي اين خطبه است و لذا هم گويندة خطبه و هم اصل خطبه مورد احترام جهان اسلام است و امروز مي‌توانيم از طريق فاطمه‌زهرا⚸ جهان اسلام را متوجة انحرافي بكنيم كه ريشة همة مشكلات بعدي است و از طريق دانشمندان دلسوز، جهان اسلام را بيدار نماييم تا بفهمند چه شده كه كار به اين‌جاها كشيده است و چگونه بايد جهان اسلام را از اين مشكلات نجات داد. در

فراز شمارة 190 خطبه، حضرت مي‌فرمايند: **«وَ كِتابُ اللهِ بَيْنَ اَظْهُرِكُمْ»**؛ يعني كتاب خدا مقابل شماست، چرا در ادامه حاكميت جامعه اسلامي به كتاب‌الله رجوع نمي‌كنيد تا ببينيد جز امامي معصوم، نمي‌تواند جهان اسلام را رهبري كند؟ براي اثبات اين‌كه بعد از رحلت پيامبر اكرمﷺ حكم امام معصوم بايد در جامعه جريان داشته باشد، خود قرآن به راحتي مسئله را روشن مي‌كند؛[5] پس در واقع در

---

5 - به عنوان نمونه نظر عزيزان را به آيه 59 سوره نساء جلب مي‌كنيم كه قبلاً به طور مختصر شاهد آورديم و تفسير قيّم الميزان در اين راستا ما را متوجّه نظر قرآن به ادامه حاكميت اسلام توسط امامي معصوم، مي‌نمايد.

قرآن مي‌فرمايد: **«يا اَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوَاْ اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَي اللهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْأَخِرِ، ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً»** (نساء/59)

يعني اي مؤمنان خدا را اطاعت كنيد و رسول خدا و اولي‌الامرِ از خودتان را اطاعت كنيد، پس اگر در موردي اختلاف كرديد آن اختلاف را به خدا و رسولش ارجاع دهيد، اگر به خدا و به قيامت مؤمن هستيد، كه اين كار خيرِ بسيار، وعواقب نيكويي دارد.

اولاً: آيه اطاعت خدا و رسول خدا و اولي‌الامر را واجب شمرده است.

ثانياً: لفظ «اَطيعُوا» يعني اطاعت كنيد را يك بار در مورد « خدا « و يك بار در مورد « رسول خدا و اولي‌الامر» به كار برده است.

حال مراد از اطاعت از خدا پيروي از احكامي است كه به عنوان وحي بر پيامبرﷺ نازل شده است. ولي اطاعت از رسول خدا دوجنبه دارد، يكي اطاعت از او در بيان احكام الهي، چنانچه خود خداوند به پيامبرش مي‌فرمايد: قرآن را بر تو نازل كرده‌ايم تا براي مردم تبيين و روشن كني. **«وَ اَنْزَلْنا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ اِلَيْهِمْ»** (نحل/44) و يك

آن حال از علي◆منحرف نشدند، بلكه از

جذبه ديگرِ اطاعت، اطاعت از رسول خدا به عنوان مدبّر جامعه اسلامي در اجراي احكام و جهاد و دفاع و عزل و نصب فرمانداران است، چنانچه خداوند مي‌فرمايد: ما قرآن را به حق براي تو نازل كرديم تا بين مردم بر اساس آنچه خدا براي تو روشن كرده است حكم كني: **«اِنّا اَنْزَلْنا اِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ بِما اَريكَ اللهُ»** (نساء/105)

پس با وجود آنكه اطاعت از رسول خدا در حقيقت اطاعت از خدا است، ولي به آن جهت قرآن لفظ «اَطيعُوا» را دوبار تكرار كرد كه در عين حال اطاعت از خدا يك معنا دارد و اطاعت از رسول خدا همچنان كه گفته شد، معنايي ديگر دارد. مثل تبيين آيات و اجراي احكام در جامعه.

ثالثاً: اطاعت از «اولي الامر» را در كنار اطاعت از رسول خدا واجب شمرده است كه نشان مي‌دهد وجه مشتركي بين اطاعت از «رسول خدا» و اطاعت از «اولي‌الامر» هست و آن عبارت است از تبيين و تبليغ احكام الهي و اجراي احكام دين خداوند. ولي طبق ادامه آيه كه مي‌فرمايد: «اگر اختلافي پيدا كرديد آن اختلاف را به خدا و رسول خدا ارجاع دهيد». از اين‌كه لفظ «اولي‌الامر» را نياورده، معلوم مي‌شود كه «اولي‌الامر» منصب تشريع ندارد، يعني در منازعات بايد به كتاب خدا و سنت رسول خدا رجوع كرد.

توضيح آن كه؛ افرادي كه مورد خطاب اين آيه هستند مؤمنين‌اند و مسلماً نزاع آنها با غير اولي الامر است. زيرا بعد از اينكه اطاعت اولي‌الامر واجب شد ديگر رأي اولي الامر محل نزاع و ترديد واقع نمي‌شود. از طرفي قول «اولي‌الامر» در فهم كتاب و سنت، حجيت دارد و از آن جايي كه آيه شريفه اطاعت آنها را بدون قيد و شرط لازم داشته، لذا قول و گفتار آنان مطابق با واقع و خالي از خطا و لغزش است. و در يك كلمه بايد علاوه بر پيامبر، انسان‌هاي معصوم ديگري باشند، چرا كه خداوند بنده‌هاي خود را به اطاعت كسي كه داراي خطا باشد و امت را در اثر آن خطاها گمراه كند، امر نمي‌فرمايد، و اطاعت او را در كنار اطاعت پيامبرش قرار نمي‌دهد.

اصل قرآن منحرف شدند، لذا در فراز 197خطبه شان مي‌فرمايند: **«اَرَغْبَةً عَنْهُ تُريدُون»**؛ آيا از قرآن منصرف شده‌ايد و آن را پشت سر انداختيد؟**«وَ قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِكُم»** در ادامه مي‌فرمايد: **«اَمْ بِغَيْرِهِ تَحْكُمُون»**؛ يا نكند مي‌خواهيد در ادامة زندگي به غير قرآن حكم كنيد؟ اگر عنايت بفرماييد متوجّه خواهيد شد حضرت با هوشياري و دقّت دارند روشن مي‌كنند، جرياني كه پس از رحلت پيامبرﷺ حاكميت جهان اسلام را به دست گرفت، جريان غير قرآني است؛ يعني در چنين حاكميتي ديگر در اين جامعه قرآن حكم نمي‌كند و در ادامه مي‌فرمايد: **«بِئْسَ لِلظّالِمينَ بَدَلاً»**؛ چقدر كار ظالمانه‌اي است كه چيز ديگري را جايگزين قرآن مي‌كنيد و چقدر به مردم در اين راستا ظلم خواهد شد. و بعد اشاره مي‌كنند به آيه 85 سوره آل‌عمران كه مي‌فرمايد: **«وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرين»**؛ يعني هر كس ديني غير از دين اسلام برگزيد، هرگز از او پذيرفته نخواهد شد و او در آخرت از زيانكاران خواهد بود، يعني با اين كاري كه كرديد و عملاً خود را از اسلام خارج نموديد، گرفتار يك بي‌ثمري ابدي گشتيد: **«ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلي رَيْثَ اَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتُها»** يعني حتّي در انحراف از دين، آنقدر صبر نكرديد كه اين دلِ رميده، آرام بگيرد؛ يعني يك روز هم از رحلت رسول خداﷺ نگذشته بود

كه به چنين انحراف بزرگي دست زديد. گويا از قبل، همة برنامه‌ها را ريخته بوديد و به دنبال زمان عملي كردن آن مي‌گشتيد و زمان رحلت رسول‌الله ﷺ را بهترين زمان يافتيد. در واقع حضرت مي‌خواهند بفرمايند شما دربارة مسئلة به اين بزرگي كه جهت اسلام را به كلّي تغيير مي‌دهد، يك دقيقه هم درنگ نكرديد، تا دل‌ها آرامش لازم را بيابد و سپس كشيدن افسار خلافت به سوي شما آسان شود، لذا فرمود؛ **«وَ يَسْلَسَ قِيادُها»** يعني؛ و كشيدن افسار آن آسان گردد، و شما اين كار را نكرديد، بلكه با دستپاچگيِ تمام نقشة خود را عملي نموديد تا هيچ كس فرصت فكر كردن و تصميم گرفتن و انتخاب كردن نداشته باشد. بعد مي‌فرمايند: **«ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقْدَتَها، وَ تُهَيِّجُونَ جَمْرَتَها»**؛ پس از آن‌كه حكومت را بلافاصله به دست گرفتيد، شروع كرديد آتش به پا كردن و آتش فتنه‌هاي نهفته را شعله‌ور نمودن. يعني شرايطي فراهم كرديد كه مردم فرصت فكر كردن نسبت به كار شما را نداشته باشند و همين هم كه خواستند فكر كنند با انواع فتنه‌هاي پنهان كه سربرآورده، خود را روبه‌رو ديدند؛ فتنه‌هايي كه اسلام در طول بيست‌و سه سال، آرام‌آرام آن‌ها را فرو نهاده بود، باز سر برآورد و حاكميت شما موجب شعله‌ور شدن آن‌ها گشت.

سقيفه و انتخاب آزاد!

«عبدالفتاح عبدالمقصود» از مورخين معاصر اهل سنّت در جلد اوّل كتاب امام علي◆ كه شرح مبسوطي از جريان سقيفه را مطرح مي‌كند، مي‌گويد: پس از به خلافت رساندن ابابكر در سقيفه، عمر و ابوعبيده جرّاح دو طرف ابابكر را گرفتند و در كوچه‌هاي مدينه حركت مي‌كردند، هر كس را مي‌ديدند دستش را مي‌گرفتند و با فشار هم كه شده مي‌چسباندند به دست ابابكر و مي‌گفتند: بدين‌وسيله تو با ابابكر بيعت كردي، مواظب باش بيعت خود را نشكني! و در چنين فضايي، از درون سقيفه، خليفة خود را بيرون آوردند و با چنين شكلي از مردم بيعت گرفتند. حال ما از جهان اسلام مي‌پرسيم؛ راستي اگر به راحتي و مطابق خواست مردم ابابكر تعيين مي‌شد، پس اين دست پاچگي و اين جوّ خفقان براي چه بود؟! و فاطمه زهراؑ درست دست را مي‌گذارند بر روي نقطه ضعف اصلي، و چگونگي تعيين خليفه را به چالش مي‌كشند و حالا اين‌ها متوجّه شده‌اند كه جبهة سترگي در مقابل خود دارند و بايد او را به هر قيمتي از جلوي خود بردارند.

راستي اگر مسير خلافت با خواست عمومي انجام شده بود و ارادة عمومي طالب حاكميت ابابكر بود، وجود فدك در دست فاطمهؑ چه خطري است كه بايد سريعاً از او گرفته شود و چه نياز بود

كه براي سركوب كردن چند نفر كه در خانة فاطمه(جمع شده اند، بايد خانه را آتش زد؟ تاريخ گواه است كه تعداد افرادي كه در آن خانه جمع شده بودند از ده نفر كمتر بودند، اگر جامعه حكومت سقيفه را پذيرفته است، اين چند نفر چگونه مي‌توانند براي آن حكومت تهديد باشند كه عمر مي‌گويد بيرون بياييد و گرنه خانه را آتش مي‌زنم، و وقتي يكي از ياران او با تعجّب مي‌پرسد به واقع مي‌خواهي خانة فاطمه(را آتش بزني؟! او مي‌گويد آري! حتماً آتش مي‌زنم.[6] چرا براي حكومتِ سقيفه ساخته، وجود چند نفر در خانة فاطمه(مانع بزرگي به حساب مي‌آيد كه بايد با تمام وجود و همراه با عصبانيت كامل با آن مقابله كرد؟

صاحب كتاب «عقد الفريد» از علماي اهل سنّت در صفحه53 از جلد دوم كتابش مي‌گويد:

«ابابكر همين كه به خلافت رسيد يك مقدار پول بين مهاجرين و انصار تقسيم كرد-جالب است ابابكري كه در طول زندگي‌اش در مدينه به گفتة

---

6 - به شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج1، ص19 رجوع كنيد. و در سند ديگر هست كه عبدالرحمن‌بن‌عوف مي‌گويد: در بستر بيماري ابابكر با او بودم. پس از مقدماتي گفت: دوست داشتم سه كار انجام نداده بودم و سه كار انجام مي‌دادم، كه از جمله سه كاري كه از انجام آن پشيمان است اين‌كه مي‌گويد: اي كاش خانة فاطمه را براي هيچ‌چيز بازرسي نمي كردم، هرچند درِ آن را براي نبرد با من مي‌بستند (تاريخ طبري، ج4، ص52- ترجمه الغدير، ج14، ص2).

مورخان اهل سنّت صاحب چند بز و قطعه زميني براي كشاورزي بوده، حالا بين مردم مدينه پول تقسيم مي‌كند- به زني از انصار يك مقدار پول رسيد، زن گفت: اين پول كجا بوده است؟! گفتند: ابابكر پول تقسيم كرده و اين مقدار قسمت تو شده است، زن گفت: مي‌خواهيد در امر دين به من رشوه بدهيد! نمي‌خواهم و پول را نگرفت.»

حالا كمي روي اين موضوع فكر كنيد. راستي اگر مسئلة خلافت در مسير پاك خود قرار گرفته بود، به اين‌همه بي‌قراري براي ماندن بر سر آن نياز بود؟! خليفة اوّل به عباس عموي پيامبرﷺ پيغام داد كه سهمي هم براي تو در نظام در نظر گرفته‌ايم، جناب عباس فرمود: خلافت حقّ علي◆ است، شما مي‌خواهيد حقّ او را تقسيم كنيد و يك قسم آن را هم به من بدهيد؟!

حساب فاطمه زهراؑ را نكرده بودند

آن‌ها با اعتراض حضرت فاطمهؑ خوب فهميدند در مقابلشان نهضتي بسيار ظريف - به ظرافت روح بزرگ فاطمهؑ - قرار گرفته است. حساب اين را نكرده بودند كه اين‌بار يك زن، آن هم زني به قداست فاطمه، نغمه هاي نهضتي را در مقابل آن ها به صدا درخواهد آورد. از شواهد تاريخي برمي‌آيد كه حساب هر چيزي را كرده بودند و نقشة مناسب مقابله با آن را هم از قبل تهيّه نموده بودند،

ولي اصلاً تصوّر نهضت فاطمي را نمي‌كردند، زهرايي كه تا حال گوش نامحرمي صداي او را نشنيده بود، حالا سردار نهضتي شده كه دل شيران را آب مي‌كند و لذاست كه اوّل بايد از او انتقام گرفت كه چهرة انحراف را آشكار نمود و نگذاشت ابابكر را در لعاب قداست، به عنوان خليفة رسول خدا جا بزنند.

حساب كرده بودند مردم معمولي كه سرشان به كار خودشان است و يا مشغول عزاداري براي رسول خدا♂ هستند و لذا نيرويي نخواهند بود كه در مقابل‌شان بايستند. دو قبيلة قدرتمند اوس و خزرج هم با پيامبراكرم♂ عهد بسته بودند كه از او دفاع كنند و حالا كه پيامبر♂ رحلت كرده‌اند، مي‌شود به راحتي آن‌ها را از صحنه خارج كرد -همان‌طور كه كردند و چيزي هم نشد- قريش هم كه صاحب نفوذ و قدرت است در اصلِ مسئلة خلافت با خليفة اوّل و دوم شريك‌اند و لذا بدنة قريشِ مهاجر، مقابله نخواهند كرد. علي◆ كه مدعي اصلي است، به چند دليل كاري از پيش نمي‌برد؛ اولاً جوّ مي‌سازيم كه دنبال قدرت است و براي خودش به سر و مغزش مي‌زند و در نتيجه از آن عظمت و قداستي كه موجب توجّه قلب‌ها به اوست، خارجش مي‌كنيم[7] و اگر هم به جدّ به

---

7 - در راستاي همين تبليغات در جامعه اهل سنّت است كه مولوي در دفاع از علي◆ مي‌گويد:

مقابله برخاست و قبايل اوس و خزرج هم به كمكش آمدند، نهايت اين مي‌شود كه مملكت اسلام دو قسمت مي‌شود، نيمي براي ما و نيمي براي بني‌هاشم و طرفداران علي(ع). غافل از اين‌كه علي(ع) به اسلام مي‌انديشد و متوجه است كافي است يك جنگ داخلي در بين مسلمانان صورت بگيرد، در آن صورت ديگر اصل اسلام از دست مي‌رود. و لذا وقتي ابوسفيان در همان روزهاي اول خلافت ابابكر به علي(ع) گفت دست بيعت به من بده تا در پشتيباني تو تمام اين صحرا را از لشگر پر كنم. حضرت فرمودند: «امواج فتنه را با كشتي نجات بشكافيد و ...»[8] و حضرت دعوت او را كه بيشتر قصد تفرقه در بناي نوپاي جامعه اسلامي داشت، پس زدند. به هر حال مي‌خواهم عرض كنم كه حساب هر چيزي را كرده بودند و براي خنثي كردن هر كدام هم برنامه‌اي داشتند، ولي يك حساب را اصلاً نكرده بودند و آن حضور فاطمه زهرا(س) بود، يك مرتبه فاطمه زهرا(س) با آن قداست خاصّي كه همه در مقابل آن سر تعظيم فرود مي‌آوردند، به صحنه آمد و همة نقشه‌ها را در هم ريخت و ابابكر و عمر

آن كه او تن را حرص ميري و خلافت كي
زان به ظاهر كوشد تا اميري را نمايد
تا اميري را دهد تا دهد نخل خلافت را

8 - «نهج‌البلاغه»، خطبه 5.

را سخت عصباني كرد، به طوري كه هم ابابكر از تعادل ظاهري خودش خارج شد و آن توهين بسيار دور از ادب را به حضرت فاطمه‌زهرا(س) كرد و هم عمر با فاطمه‌زهرا(س) آنچنان برخورد كرد كه شنيده‌ايد و به‌واقع قابل گفتن نيست.

«سوليوان» سفير آمريكا در اواخر دوران محمدرضا شاه در ايران به سران آمريكا نوشته بود: «آقاي خميني يك آدم مذهبي مقدّس است كه اگر به حكومت برسد خيلي خودش را با سياست درگير نمي‌كند و اگر اجازه بدهيد كار را به دست بگيرد، ما دوباره جاي خودمان را در ايران باز مي‌كنيم». تحليل خليفة اوّل و دوم هم در مورد فاطمه‌زهرا(س) اين بود كه فاطمه‌زهرا(س) يك مجسمة قداست و نور است و به‌واقع هم همين بود. شيعه و سنّي معتقدند پيامبر اكرم(ص) در مورد فاطمه(س) فرمود: «او سيدة نساء العالمين است» حال فاطمه(س) كه مجسمة حيا و قداست و عفّت است، مگر مي‌شود صدايش را بلند كند و در مقابل انحراف آن‌ها ايستادگي كند؟ و بيايد وسط مسجد مدينه و با همان عفّت و حيا چون شيران بغرّد و اين حرف‌هاي كوبنده و افشاگرانه را به زبان بياورد؟

در جلسه اوّل عرض شد، مورخين مي‌گويند: «وقتي فاطمه‌زهرا(س) در مسجد مدينه در مقابل ابابكر و اطرافيانش صحبت مي‌كردند، با يك آرامش خاصّ روحاني، حرف‌هاي پرشور و شعور خود را

با آن همه بلاغت و زيبايي اداء مي‌كردند و اين عجيب است كه چگونه در كلمات حضرت، بلاغت و فصاحت و شور و انتقاد جمع شده است؛ آري سقيفه‌سازان، اين فاطمه را با چنين هيبتي پيش‌بيني نكرده بودند و لذا با نهايت خصومت و انتقام با آن حضرت برخورد كردند.

در نهايت صداي فاطمه‌زهراؑ جهان اسلام را متأثّر مي‌كند

ممكن است گفته شود كه مگر باز همان حكومت ادامه نيافت، و مگر بالاخره علي◆ خانه‌نشين نشد؟ فراموش نفرماييد كه سقيفه سازان بناي ديگري داشتند و فاطمه‌زهراؑ آن بنا را ويران نمود، اين ها فقط حاكميت را نمي‌خواستند در دست بگيرند، بلكه خليفة رسول‌الله بودن را براي خود تهيّه ديده بودند و به دنبال قداستي بودند كه خليفه رسول‌الله بالتبع خواهد داشت و با چنين شخصيتي بنا داشتند براي هميشه حاكميت جهان اسلام را در دست داشته باشند و درست در همين هدف اصلي خود، با برخوردي كه فاطمه‌زهراؑ كرد، ناكام شدند و اين است كه همة بناي خود را فرو ريخته يافتند و براي اين‌كه خود را از تنگنا درآورند- نه آن طور كه مي‌خواستند، بلكه آن طور كه مجبور بودند- حكومت را ادامه دادند و به همين‌جهت عرض مي‌كنم: «فاطمه‌زهراؑ نغمه‌هاي نهضتي را به صدا درآورد كه هر چه تاريخ جلوتر مي‌آيد

آن صدا بيشتر و دقيق‌تر به گوش خواهد رسيد» و در نهايت صداي فاطمه‌زهرا‡ همة جهان اسلام را متأثّر خواهد كرد.

نقشة قبلي براي خاموش كردن نور دين

عظمت كار فاطمه‌زهرا‡ وقتي روشن مي‌شود كه جوانب توطئه را درست بررسي كنيم. آقاي دكتر شريعتي به عنوان استاد تاريخ در يكي از تحقيقات خود مي‌گويد: اساساً مسلمان‌شدن خليفه اول و دوم و اطرافيانشان مثل اباعبيده جرّاح و سالم- غلامِ حذيفه - در مكّه و در يك زمان خاص و به شكل گروهي، يك نقشة سياسي بود نه يك انتخاب قلبي و الهي. در واقع ايشان مي‌خواهد بگويد اين‌ها از اوّل با يك تحليل سياسي كه نسبت به آيندة اسلام، داشتند. به صورت باندي مسلمان شدند، تا رهبري آينده را به دست گيرند و به همين‌جهت هم از همان اوّل براي چنين كاري برنامه‌ريزي كرده و جوانب كار را براي خود آماده نموده بودند، ولي در برنامه‌شان جانب اعتراضِ قداستشكن فاطمه‌زهرا‡ را در نظر نگرفته بودند و لذا غافلگير شده و مجبور شدند عكس‌العمل‌هاي تندِ پيش‌بيني نشده‌اي از خود نشان دهند.

فاطمه‌زهرا‡ در سخنان خود بعد از آن كه فرمود: شما نه‌تنها نگذاشتيد شرايط آماده شود، بلكه شعله‌ور شدن آتش‌هاي فتنه را دامن زديد، مي‌گويد: **«وَ**

تَسْتَجيبُونَ لِهِتافِ الشَّيْطانِ الْغَوِيِّ»؛ يعني و براي اجابت كردن بانگ شيطانِ گمراه، آماده بوديد. يعني شما اولاً؛ در يك جريان شيطاني قرار گرفتيد. ثانياً؛ از قبل اين آمادگي را در خود به وجود آورده بوديد **«وَ اِطْفاءِ اَنْوارِ الدّينِ الْجَلِيِّ»** و از قبل براي خاموشكردن انوار دين روشن الهي آماده بوديد. گفتن اين جمله در آن شرايط خيلي جرأت مي‌خواهد. كافي است كه مي روي شخصيت امثال خليفه اول در آن زمان فكر كنيد تا ببينيد اين جملات چه قدر نقش‌آفرين بود. مورّخين در رابطه با سيماي ابابكر مي‌نويسند كه او ظاهري آرام و مقدّس داشت، به راحتي اشك مي‌ريخت و بقيّه را تحت تأثير قرار مي‌داد و به اصطلاح ما، پيرمرد خيلي نوراني بوده است، او در جامعه به عنوان پيرمردي ظاهرالصلاح و واجب‌الاحترام مطرح است و به همين‌جهت هم مردم به خود جرأت اعتراض نمي‌دادند، چه رسد كه به او بگويند آمده‌اي تا انوار دين خدا را خاموش كني! و اين‌جاست كه مي‌فهميم چقدر بايد در كلمات فاطمه زهرا(س) دقّت كرد. اوست كه حق را مي‌شناسد و فريب اين ظواهر را نمي‌خورد و اوست كه مي‌فهمد چه خطر بزرگي دارد رخ مي‌دهد، مي‌گويد با آمدن شما، نور دين خدا خاموش مي‌شود **«وَ اِخْمادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ»** و سنّت‌هاي پيامبر برگزيده(ص) از بين مي‌رود. حالا مي‌فهميم كه اگر

فاطمه زهرا‌ زبان به اعتراض نگشوده بود و اين‌چنين روشن، نقشة دين‌براندازي را افشا نكرده بود، قداست ظاهري ابابكر چه بر سر اسلام مي‌آورد، خود آن‌ها هم بعد از موضع‌گيري فاطمه‌ ديگر جرأت نكردند خود را به آن شكلي كه مي‌خواستند بنمايانند. آري! پس از آن، معاويه براي بازسازي چهرة خليفة اول و به‌خصوص براي عثمان دستور داد احاديث زيادي ساختند، ولي بسياري از علماء اهل سنت به آن احاديث اعتنايي ندارند.

سخنان پيامبر اكرم در مورد علي را نشنيده گرفتند

كاملاً براي همة مردم روشن شده بود كه بايد بعد از رحلت پيامبر خدا، علي جانشين او شود و از سال‌ها قبل اين مسأله در بين جامعه پذيرفته شده بود و جريان غدير در كمتر از هفتاد روز قبل از رحلت پيامبر اكرم براي نصب كلّي و معرفي همگاني بود، وگرنه پيامبر خدا در طول زندگي، دائماً مردم را متوجّة عظمت علي مي‌كردند. شيعه و سنّي نقل كرده‌اند كه پس از معرفي علي در غدير مردم به دستور پيامبر اكرم شروع كردند به تهنيت گفتن به علي و از جملة صحابه كه تهنيت گفت عمربن‌خطاب بود كه گفت: **«هَنيئاً لَكَ يَابْنَ‌اَبي‌طالِب! اَصْبَحْتَ مَوْلايَ وَ**

مَوْلَي جَميعِ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِنات»[9]؛ يعني گوارايت باد اي پسر ابيطالب! مولاي من و مولاي همة زنان و مردان مؤمن گشتي. ولي همة آنچه پيامبر اكرمﷺ فرمود و آنچه خود انجام دادند را ناديده گرفتند، چون برنامه‌شان چيزي ديگر بود و انسان محقق بايد از اين زاويه كتاب‌هاي تاريخ را ورق بزند، كاري كه مرحوم علامه اميني در الغدير انجام داد و بسياري از دانشمندان با انصاف اهل سنت را به اعجاب و سپاس واداشت.[10]

همة مورخين اهل سنّت قضية يوم‌الإنذار را نوشته‌اند كه پس از نزول آيه 214 سوره شعرا كه فرمود: **«اَنْذِرْ عَشيرَتَكَ الْاَقْرَبينَ»** يعني؛ خويشاوندان نزديكت را از خطر كفر بترسان - هنوز پيامبر اكرمﷺ دعوت عمومي را شروع نكرده بودند- آشنايان خود را دعوت فرمودند و اعلام كردند من پيامبر خدا هستم و مأمورم كه ابتدا شما را به اسلام دعوت نمايم و اوّل كسي كه از بين شما دعوت مرا بپذيرد، وصيّ و جانشين من خواهد بود كه از ميان حضّار هيچكس جز علي◆ - در هر چند بار كه پيامبرﷺ تكرار فرمودند- جواب مثبت نداد. در آخر پيامبر اكرمﷺ

---

9 - «روضة الصفا»، ج2 ، واقعه حجّة الوداع، «حبيب‌السير»، ج1، جزء3، ص411، »الغدير»، ج1، ص271 (نقل از امام‌شناسي علامه طهراني، ج7، ص76).

10 - به مقدمات مجلدات الغدير و نامه علماى اهل سنت به مرحوم علامه اميني رجوع كنيد.

فرمود: «بعد از من تو وصيّ و وزير و خليفة من خواهي بود»[11] و اين موضوع و چندين واقعة امثال آن اعم از «حديث منزلت» و جريان غدير و «حديث ثقلين»، همه و همه در ذهن مسلمانان بود و اصلاً موضوع خلافت بعد از پيامبر اكرمﷺ توسط علي◆ را حل شده مي‌دانستند، ولي با رحلت رسول‌اللهﷺ فتنه‌هاي پنهان ظاهر شد و مسير خلافت را كه حيات اسلام در گرو آن بود، تغيير داد.

پس براي فاطمه زهرا(س) روشن است كه اين كارها موجب مي‌شود تا اسلام منهدم گردد و مردم هم خوب مي‌دانند پيامبرﷺ چه گفتند و خوب هم مي‌دانند تأكيد پيامبر اكرمﷺ بر روي علي◆ به جهت آن است كه او كاملاً مي‌خواهد همة اسلام را پياده كند و اين‌جاست كه جريان نفاق در تمام طول حيات رسول‌خداﷺ با علي◆ در تضاد است. اين‌ها اسلامي را مي‌خواهند كه با نفس امّاره‌شان كاري نداشته باشد و لذا همة حرف‌هاي پيامبر اكرمﷺ را نشنيده گرفتند. مثل همين قضيه در حدّ بسيار نازل‌تر، موضع‌گيري امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» در مورد نهضت آزادي است؛ مطمئن باشيد همين سياسيّوني كه حالا مي‌خواهند از روي حرف امام«رحمة‌الله‌عليه» با بي‌تفاوتي رد شوند كاملاً منظور امام را مي‌دانند و خوب هم مي‌فهمند چرا امام«رحمة‌الله‌عليه» فرمودند

---

11 - «تاريخ طبري»، ج2، ص62 و63 (نقل از امام‌شناسي علامه طهراني ج1 درس5)

اين‌ها حتّي از منافقين هم خطرناك‌ترند؛ ولي يكي از فنون سياست اين است كه خود را در بعضي موارد به نشنيدن بزنند كه گويا اصلاً چنين حرفي نبوده است. همان‌طور كه پس از رحلت رسول‌الله گويا اصلاً نه غديري و نه يوم‌الإنذاري و نه حديث ثقلين و نه حديث منزلتي مطرح بوده و پيامبر هيچ سخني در مورد رهبري آينده مطرح نفرموده است. ما نبايد در برخورد با اين مسأله عصباني شويم، بلكه بايد كاري كنيم كه اين فرهنگ نقد شود. خليفه دوم معتقد بود پيامبر اكرم بيهوده بر روي علي تأكيد مي‌كند[12] و همين‌طور كه سياسيون

---

12 - ابن‌ابي‌الحديد به نقل از كتاب «تاريخ بغداد» اثر احمدبن‌ابي‌طيفور نقل مي‌كند كه ابن‌عباس گفت: زماني در آغاز خلافتِ عمر بر وي وارد شدم، او به خوردن خرما مشغول بود و مرا دعوت به خوردن كرد و من خرمايي برداشته و خوردم. از من پرسيد اي عبدالله؛ از كجا مي‌آيي؟ گفتم از مسجد. گفت: پسر عمت را چگونه ترك كردي؟ من گمان كردم مقصودش عبدالله‌بن‌جعفر است، اما او گفت كه مقصودش «عظيم اهل‌البيت» است. من گفتم: مشغول آبياري نخل‌هاي بني فلان بود و در همان حال قرآن مي‌خواند. پرسيد: آيا در سر او هنوز در بارة خلافت، انديشه‌اي هست؟ گفتم: آري. گفت: آيا بر اين باور است كه رسول خدا او را منصوب كرده است؟ گفتم: آري؛ به علاوه من از پدرم (عباس) در اين باره پرسيدم، او نيز تأييد كرد. عمر گفت: آري از رسول خدا در بارة وي مطلبي بود كه حجت نتواند بود. آن حضرت هنگام بيماري، سر آن داشت تا به اسم او تصريح كند، امام من به خاطر اسلام از اين كار ممانعت كردم، زيرا هيچ‌گاه قريش بر او اجتماع نمي‌كردند، و اگر بر سر كار مي‌آمد عرب از سراسر نقاط به مخالفت با او مي‌پرداخت. رسول خدا از تصميم دروني من آگاه

ما معتقدند امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» بيخود نهضت آزادي را از منافقين بدتر مي‌دانستند - البته باز تأكيد مي‌كنم كه امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» با پيامبر اكرمﷺ قابل‌مقايسه نيست- ولي اين‌كه كساني در كنار پيامبر اكرمﷺ و يا در كنار امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» بودند كه پيامبر اكرمﷺ و يا امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» را باور نداشتند، قابل تأمّل و عبرت است.[13]

اين توهين به پيامبرﷺ نيست؟

پيامبر اكرمﷺ براي ادامة رهبري جهان اسلامي به خوبي برنامه‌ريزي كرده بودند تا كار به اينجا كشيده نشود، ولي وقتي پيام غدير و امثال آن را ناديده بگيرند نتيجه چنين مي‌شود كه پيامبر خداﷺ براي آيندة امّتش برنامه‌ريزي نكرده است و اين به‌واقع يك نوع توهين به پيامبرﷺ و ناديده گرفتن حكمت و درايت آن حضرت است، آيا عقل و انديشه مي‌پذيرد كه دين جامعي چون اسلام، برنامه‌اي براي ادامة رهبري جهت آيندة اسلام نريخته باشد و با توجّه به واقعيّات آن زمان و شرايط فكري و قبيلگي عربستان برنامة قاطعي را طراحي نكرده باشد؟

شد و از اين كار خودداري كرد (نهج‌البلاغه، ابن‌ابي‌الحديد، ج12، ص21).

13 - براي يافتن نمونه به كتاب امام‌شناسي ج7 صفحات 27 به بعد رجوع بفرماييد.

پيامبري كه خودش فرموده: «*هر كس امام زمان خودش را نشناسد، با عقيدة جاهليت مرده است*» حال امكان دارد كه امام زمان مسلمين را تعيين نكند و اين مسئله بزرگ را به‌عهده امّت بگذارد و بعد هم امّت گرفتار چنين اختلافي شوند؟ سوز و نالة فاطمه‌زهرا ﷺ از اين جسارت به پيامبر اكرم ﷺ كه او را نسبت به آينده امّت بي‌تفاوت نشان دهند بيشتر است از آن‌همه بي‌حرمتي كه به خود فاطمه ﷺ شده، اين كه مي‌بينيد مي‌فرمايد: «شما با اين جرياني كه به‌وجود آورديد، بنا داريد قرآن را به كلّي حذف كنيد و سنّت پيامبر ﷺ را خاموش نماييد» به اين جهت است كه با عمل جريان حاكميت بعد از رحلت رسول خدا ﷺ، چهره‌اي از آن حضرت به جهان اسلام معرفي مي‌شود كه با اين‌همه خطراتي كه مي‌شد براي آينده اسلام پيش‌بيني كرد، رسول‌خدا ﷺ هيچ برنامه‌اي نداشتند و به‌واقع اين عمل همان است كه فاطمه‌زهرا ﷺ فرمود كه: «**اِخْمادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ**» شما بنا داريد سنّت پيامبر برگزيدة خدا را خاموش كنيد و بعد در جملة بعدي همه‌چيز را به وضوح براي همة تاريخ روشن مي‌كند و مي‌گويد: «**تُسِرُّونَ حَسْواً فِي ارْتِغاءٍ**» عرض شد؛ اِرْتِغاء يعني كف را از روي شير گرفتن و خوردن. حضرت مي‌فرمايند: شما به بهانه اين‌كه مي‌خواهيد كف را بگيريد، پنهاني شير را زيرِ لب مي‌خوريد. و

به واقع دقيقاً همه مطلب براي تحليل جريانِ به‌وجود آمده در اين جمله حضرت نهفته است، چون اين‌ها در مواقعي كه هيچ جوابي براي توجيه خلافت خود نداشتند، مي‌گفتند شرايط براي حاكميت علي◆ مساعد نيست. حرفشان اين بود كه قبول داريم حاكميت، حق علي◆ است، ولي ما داريم شرايط را آماده مي‌كنيم، فاطمه‌زهرا‡ دارند جواب اين حرف را مي‌دهند كه شما در اين حرف نقشه داريد، به بهانة گرفتن كف از روي شير، قصدتان خوردن خود شير است، يعني اصل حكومت بر مسلمين و گرفتن جاي پيامبر↗ مقصد و مقصود شماست كه موجب محروميت بزرگي براي جهان اسلام خواهد شد و مردم از بركات اسلام واقعي محروم مي‌شوند و امكان درخشش اسلام از بين مي‌رود. بعد مي‌فرمايند:

208 - «**وَ تَمْشُونَ لِاَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي‌الْخَمَرِ وَ الضَّرّاءِ**» يعني؛ و شما براي برخورد با خانوادة رسول‌الله↗ در پشت تپّه‌ها و درختان كمين گرفته‌ايد و در حال حركت هستيد.

دختر رسول‌خدا‡ خيلي روشن نقشه‌ها را آشكار مي‌كند و عجيب است كه آينده تاريخ روشن نمود كه چقدر خوب فاطمه‌زهرا‡ تشخيص داد كه ادامه آن حاكميت به كجا خواهد انجاميد؛ يعني ما مي‌دانيم برنامه اصلي اين است كه وارثان اصلي حاكميت دين اسلام را -كه فقط با حاكميت آن‌ها اسلام به معني واقعي خود

مي‌ماند و اثربخش خواهد بود- به هر نحوي نابود كنيد. «ابن‌عساكر» در تاريخ دمشق در شرح حال اميرالمؤمنين◆ جزء سوم ص98 نقل مي‌كند كه مروان‌بن‌حكم به علي‌بن‌الحسين◆ گفت: **«ما كانَ فِي‌الْقَوْمِ اَدْفَعُ عَنْ صاحِبِنا مِن صاحِبِكُم! قُلْتُ: فَما بالُكُمْ تَسُبُّونَهُ عَلَي‌الْمَنابِرِ؟ قالَ: لا يَسْتَقيمُ لَنا الْاَمْرُ اِلّا بِذلِك»**؛ يعني «در ميان اهل مدينه و شورشيانِ بر عليه عثمان، هيچ‌كس نبود كه از صاحب ما -عثمان- بهتر از صاحب شما - علي◆- دفاع كند. حضرت مي‌فرمايند: گفتم پس چرا او را بر سر منابر سبّ و لعن مي‌كنيد؟ گفت چون حكومت بدون سبّ علي براي ما باقي و پايدار نمي‌ماند». ملاحظه مي‌كنيد كه فاطمه زهرا چه آينده‌اي را پيش‌بيني كردند. بعد فرمودند امّا بدانيد كه موضع ما هم در مقابل اين جريان كاملاً روشن و تزلزل‌ناپذير است.

پايداري تاريخي

209و210 - **«وَ نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَي مِثْلِ حَزِّ الْمَدي، وَ وَخْزِ السَّنانِ فِي‌الْحِشي»** يعني و ما هم بر اين مسئله پايداري و شكيبايي خواهيم نمود مسئله‌اي كه مثل خنجر بُرّان بر ما فرود آمده است و مثل فرورفتن نيزه در درون ما خواهد بود. يعني اولاً؛ بدانيد نقشه‌ها و برنامه‌ريزي‌هايي كه براي هدم اسلام انجام شده است براي ما پوشيده نيست و هيچ خوش‌بيني در كار شما وجود ندارد و

خانوادة رسول خدا را طعمة نيزه ها و شمشيرهاي شما مي‌بينيم، ثانياً؛ خود را نمي‌بازيم و در چنين شرايطي موضع خود و وظيفة خود را مي‌شناسيم.

جايگاه فدك در خطبه فاطمه‌زهراؑ

بعد از اين‌كه فاطمه‌زهراؑ خطر حذف حاكميت امام معصوم را خوب روشن نمود و جايگاه حاكميت بعد از رسول‌خداﷺ را خوب به جامعه آن زمان و به تاريخ نشان داد، حالا با طرح يك موضوع ساده، يك ضعف بزرگ را براي آن‌ها ثابت مي‌نمايد. حضرت مي‌خواهد با پيشكشيدن جريان فدك به همة اهل قرآن - اعم از سني و شيعه - نشان دهد كساني جاي خليفة پيامبرﷺ تكيه زده‌اند كه از ساده‌ترين مسائل اسلام و قرآن بي‌اطلاعند، و چيزي را به اسلام و به پيامبرﷺ نسبت مي‌دهند كه با اين كار جهل خود را نسبت به قرآن اثبات كرده‌اند. اين‌جاست كه از عزيزان خواهشمندم دقّت كنيد كه جايگاه بحث فدك در خطبه فاطمه‌زهراؑ كجاست. جريان حاكم به هر دليلي نمي‌خواست فدك در دست فاطمه‌زهرا و فرزندان آن حضرتؑ باشد، چون حدّاقلش اين بود كه درآمدي در اختيار آن ها قرار مي‌گرفت كه ممكن بود در تبليغ اسلام مؤثر باشد و حاكمان تحمّل همين را هم نداشتند، در حالي كه نه با داشتن فدك امكان انقلاب در مقابل حاكمان بود و نه فدك قدرتي بود در مقابل خليفه‌اي كه

بيت‌المال مسلمين را در اختيار داشت، ولي همين كه بر سر كار آمدند، فدك را از دست فاطمه زهراؑ گرفتند و كارگران آن حضرت را هم از آن زمين بيرون كردند، به بهانه آن‌كه پيامبر اكرمﷺ از خودشان ارث باقي نگذاشتند، و وقتي جواب شنيدند كه پيامبر اكرمﷺ در زمان خودشان آن را به فاطمه زهراؑ بخشيده‌اند، اين سخن را نشنيده گرفتند و باز حرف خودشان را تكرار كردند، با اين‌كه طبق گزارش تاريخ، كارگران فاطمه زهراؑ روي آن زمين كار مي‌كردند؛ پس اگر مالِ پيامبر اكرمﷺ بود، چرا كارگران فاطمه زهراؑ روي آن كار مي‌كردند و مورخين اهل سنّت هم مي‌نويسند كه كارگران فاطمهؑ را خليفه از آن زمين اخراج كرد.

گفتند فدك مال پيامبر اكرمﷺ بوده و چون پيامبرﷺ فرموده: من ارثي از خود باقي نمي‌گذارم؛ پس نمي‌شود فدك به عنوان ارث به اولاد او برسد.[14] اين‌جاست

---

14 - نظر شما را در مورد مسأله فدك در متون اهل سنت به نظرات حجت‌الاسلام سيدمحمدحسيني‌قزويني در جزوه «فدك» از انتشارات «مركز جهاني علوم اسلامي» جلب مي‌كنيم.

اهل سنت معتقدند كه پيامبرﷺ ارثي از خود به جاي نمي‌گذارند، چون ابابكر از رسول خداﷺ نقل كرده كه پيامبرﷺ فرمود: «**إنّا مَعَاشرالأنبياء لا نُورث، ما تركناه صدقه**» در حالي كه با دقت در اسناد اهل سنت مي‌بينيم اين روايت را از ميان 114 هزار صحابه فقط ابابكر نقل كرده و اَحدي - حتي فاطمه و علي«عليهماالسلام» - اين روايت را از پيامبر

كه فاطمه زهرا(س) وارد ميدان مي‌شود و در يك محاكمة تاريخي، مي‌فرمايد اولاً بر اساس چه سندي مي‌گوييد پيامبر(ص) فرمود از من ارثي باقي نمي‌ماند؟! ابوبكر گفت من خودم از او شنيدم. فاطمه زهرا(س) فرمود پس طبق اين حرف كه تو مي‌گويي، يا بايد بگويي پيامبر اكرم(ص) دروغ گفته است و يا تو دروغ مي‌گويي و يا قرآن! حضرت از قرآن دليل مي‌آورند كه هر پيامبري ارثي براي بازماندگان خود گذارده و هيچ كجا هم نگفته كه آخرين

نشنيده‌اند. ابوالقاسم بغوي متوفي 317 و ابوبكر شافعي متوفي 354، ابن‌عساكر، سيوطي، ابن حجرمكي، متقي هندي، همه صراحت دارند به جز ابابكر اَحدي اين روايت را از رسول‌خدا(ص) نشنيده.

بعضي از علماء اهل سنت مثل عَدي صاحب كتاب الكامل في‌الضعفا در مورد اين حديث مي‌گويد: «هذا حديث باطلٌ». ابن عدي از علماء بزرگ اهل سنت مي‌گويد: «قلتُ لابن خراج حديث ما تركناه صدقه. قالوا: باطل» و نيز ذهبي در تذكرة الحُفاظ، ج2، ص684 و در سيرة اعلام النُبَلاء ج13 ص510 و ابن‌حجرقسلاني در لسان‌الميزان، ج2، ص44 اين حديث را باطل دانسته‌اند. ⇦

⇨در سيره حلبي ج2 ص485 و ج3 ص362 طبع احياء التراث‌العربي هست كه: فاطمه دختر رسول خدا(ص) به نزد ابابكر آمد و او بر سر منبر بود، فاطمه گفت: اي ابابكر آيا در كتاب خدا است كه فرزند تو از تو ارث مي‌برد و من از پدرم ارث نمي‌برم؟ پس ابابكر گريه كرد و از منبر پايين آمد و فدك را به او برگرداند. عمر وارد شد و به ابابكر گفت: اين چيست؟ ابابكر گفت: نوشته‌ام ارث فاطمه از پدرش را به او بدهند. عمر گفت: اگر فدك را بدهي با كدام بنية مالي مي‌خواهي حكومت كني در حالي كه همه عرب عليه تو قيام كرده‌اند؟ پس نامه را گرفت و پاره كرد.

پيامبر از اين قاعده استثناء است، چون قرآن كه كتاب جامعي است اگر استثنايي وجود داشت حتماً متذكّر مي‌شد؛ پس اي ابابكر! بر اساس حرف تو كه مي‌گويي پيامبر اكرمﷺ چنين گفته است، لازم مي‌آيد كه آن حضرت خلاف قرآن سخني گفته باشد، كه اين تهمت به پيامبر اكرمﷺ است و يا اين‌كه پيامبر اكرمﷺ سخن حق را گفته، ولي قرآن ناحق گفته است، كه اين هم تهمت به قرآن است. در حالي‌كه هيچ‌كدام از اين دوحالت ممكن نيست؛ پس يك حالت بيشتر نمي‌ماند و آن اين‌كه تو بر پيامبر خداﷺدروغ بسته‌اي. به جملات حضرت عنايت بفرماييد:

211 - «**وَ اَنْتُمْ - اَلْآنَ- تَزْعَمُونَ اَنْ لا اِرْثَ لَنا**» يعني شما در حال حاضر مي‌پنداريد كه براي ما ارثي نيست.

212 - «**اَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ؟**» آيا به احكام زمان جاهليت برگشت نموده‌ايد؟ و آنچه را در زمان جاهليت حاكم بود، مبني بر اين‌كه دختران ارث نمي‌برند، در دين خدا جاري مي‌كنيد؟

213 - «**وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُون، اَفَلا تَعْلَمُون**»[15]؛ براي اهل ايمان و يقين چه حكمي بالاتر و پسنديده‌تر از حكم خداست، آيا اين را نمي‌دانيد؟

---

15 - سوره مائده، آيه 50.

214 - «**بَلَي تَجَلّي لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضّاحِيَةِ اَنّي اِبْنَتُهُ**» آري! براي شما مانند آفتاب روشن است كه من دختر اويم.

215 - «**اَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ! أُغْلَبُ عَلي اِرْثي؟**» اي مسلمانان! آيا سزاوار است كه ارث مرا از من بگيرند؟ آيا شما راضي به اين حقكشي شده ايد؟ ابابكر مي‌گويد من فدك را براي خودم برنداشتم و به مسلمانان داده‌ام؛ پس بدانيد حقّ من پيش همة شماست و همة شما در اين حقكشي شريك هستيد و سپس رو به ابابكر كردند و فرمودند:

216و 217 - «**يَابْنَ اَبي قُحافَه! اَفي كِتابِاللهِ اَنْ تَرِثَ اَباكَ وَ لااَرِثَ اَبي؟**» يعني اي پسر ابي قحافه! آيا در كتاب خداست كه تو از پدرت ارث ببري و من از پدرم ارث نبرم؟ تو بر اساس كتاب خدا به چنين نتيجه‌اي رسيدي كه عمل كردي؟

218- «**لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً فَرِيّاً**» چه امر تازه و زشتي آورده‌اي، يك حرف نوظهور خلاف دين خدا و غيرقابل پذيرش را پيش كشيده‌اي.

219- «**اَفَعَلي عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتابَاللهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِكُم؟**» يعني آيا به عمد و دانسته، كتاب خدا را ترك كرده و آن را پشت سر مي‌اندازيد؟ آيا مي‌دانيد با اين كارتان كتاب خدا را رها كرده‌ايد؟ و يا نمي‌دانيد؟! اگر نمي‌دانيد كه كار شما پشت كردن به كتاب خداست، من براي شما روشن مي‌كنم. از اين جا به بعد حضرت شروع مي‌كنند

دلايل قرآني حرفشان را گوشزد كنند، مي‌فرمايند:

220و 221 - «**اِذْ يَقُولُ: وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ**»[16]؛ يعني آنگاه كه قرآن مي‌فرمايد و سليمان از داود ارث برد. حال سؤال مي شود چه چيز از داود را ارث برد؟ آيا بدن داود را ارث برد؟ اين كه نمي‌شود، آيا نبوّتش را ارث برد؟ نبوّت كه ارثي نيست، پيامبري و نبوت را خدا انتخاب مي‌كند، آيا جز اين است كه طبق اين آيه، يعني سليمان از مال و زندگي پدرش ارث برد؟ باز حضرت نمونه ديگري از قرآن مي‌آورند و مي‌فرمايند:

222 - «**وَ قالَ- فيما اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ زَكَرِيّا-**» و باز در آيه ديگر آنجا كه خبر زكريّا را بازگو مي‌كند و مي‌گويد.

223 - «**إِذْ قالَ فَهَبْ لي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً يَرِثُني وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوب**»[17]؛ آن‌وقتي كه زكريّا گفت: پروردگارا مرا فرزندي عنايت فرما تا از من و آل‌يعقوب ارث ببرد. و باز فاطمه‌زهرا(س) به آيه 75سوره انفال استناد مي‌كنند و مي‌فرمايند:

224و 225 - «**وَ قالَ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلي بِبَعْضٍ في كِتابِ‌اللهِ**» و خداوند فرمود ارحام بعضي بر بعضي در بردن ارث مقدّم‌اند، بنابراين من كه فرزند پيامبرم، در ارث بردن از او نسبت به ديگران مقدّم هستم.

---

16 - سوره نمل، آيه 16.
17 - سوره مريم، آيات 5و6.

226و 227- «**وَ قالَ يُوصيكُمُاللهُ في اَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ**»[18]؛ و خداوند نيز فرمود خداي‌تعالي به شما دربارة اولاد وصيّت مي‌فرمايد كه بهره پسر دو برابر بهره دختر است. آيا در اين آيه فرزندان پيامبر را استثناء كرده كه بر فرضِ حرف شما كه فدك ارثي است كه پيامبرﷺ باقي گذارده، بايد من كه فرزند پيامبرم از آن محروم شوم؟

و حضرت در ادامه استدلال‌شان، آيه 180سوره بقره را مطرح مي‌فرمايند كه مي‌فرمايد:

228و229 - «**وَ قالَ اِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْاَقْرَبينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَي الْمُتَّقينِ**» و خدا فرمود هنگامي كه مرگ يكي از شما فرارسد و مالي باقي گذاشته‌ايد، بر شماست كه براي والدين و نزديكان وصيّت كنيد، كه اين حكمي است حق براي متّقين؛ پس هركس متّقي است بايد تكليف مال خود را براي والدين و نزديكان خود مشخص كند و حق افراد متّقي است كه مال‌شان را براي والدين و فرزندان خود بگذارند، حالا آيا پيامبرﷺ هم جزء متّقين هست يا نيست؟ پس آيا حقّ پيامبرﷺ هم هست كه براي فرزندان خود ارث بگذارد؟ آيا اين آيه پيامبر اكرمﷺ را استثناء كرده است؟

---

18 - سوره نساء، آيه 11.

230 - «**وَ زَعَمْتُمْ اَنْ لاحَظْوَةَ لي وَ لا اَرِثُ مِنْ اَبي؟**» با اين‌همه آيا جا دارد كه شما مي‌پنداريد مرا بهره‌اي از مال پدرم نيست و سهمي از پدرم نمي‌برم؟

اگر قرآن ملاك است، پس طبق قرآن، شما تماماً مخالف قرآن نظر داده و عمل كرده‌ايد و اگر مي‌گوييد پيامبر اكرم ﷺ چنين گفته كه مسلّم پيامبر اكرم ﷺ هرگز خلاف قرآن عمل نمي‌كند؛ پس يك احتمال بيشتر نمي‌ماند و آن اين‌كه شما براي به كارگيري توطئه‌تان حتّي حاضريد دامن پيامبر ﷺ را نيز آلوده كنيد. آيا در اين حال شما شايستة جانشيني پيامبر ﷺ خواهيد بود؟

ملاحظه فرموديد كه فاطمه زهرا ﷺ چگونه از طريق موضوع فدك مشروعيت حاكميت جريانِ خلافتِ بعد از رحلت رسول‌خدا ﷺ را زير سؤال برد و چقدر زيبا در اين كار عمل كرد و موفّق شد و چقدر روش جهان اسلام را از اين طريق مي‌توان نسبت به صدر تاريخ خلافت به بازخواني دعوت كرد.

«والسلام عليكم و رحمة‌الله و بركاته»

رحلت پیامبرﷺ بهانهٔ سستی مجاهدان نیمه‌کاره

بسم الله الرحمن الرحيم

(اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ)

(وَكُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ بِه صابِرةً)

سلام بر تو اي فاطمه كه خداوند قبل از خلقتت، تو را امتحان كرد و تو نسبت به وظايف سختي كه بايد بر دوش بگيري صابر و توانمند بودي.

سلام بر فاطمه زهرا‌ء كه معلم نمايش خط حقيقي اسلام از خط انحرافي آن شد.

وظيفة ما ست كه تلاش كنيم در حدّ توان، حقايقِ خطبة فاطمه زهرا‌ء را دريابيم و خودمان را از اين دايرة المعارف عميق فرهنگ اسلامي محروم نكنيم.

حكومت ديني؛ حاصل تدبّر در قرآن

در ادامة شرح خطبة حضرتزهرا‌ء رسيديم به اين جا كه نبايد از قرآن غفلت كنيم تا فتنه‌ها و نفاق در جامعه ميدان‌دار شوند، و در اين رابطه حضرت سخن را خطاب به حاضران در مسجد مدينه به آن‌جايي كشاندند كه اگر شما مي‌بينيد در مسئله حكومت اسلامي گرفتار مصيبت‌هاي بزرگي شديد و از جهت اصلي

آن‌كه ولايت حضرت علي◆ بود غفلت كرديد، به جهت آن است كه تدبّر در قرآن و در آيات الهي را مورد توجه قرار نداديد. يعني انسان به اندازه‌اي كه با فرهنگ قرآن آشناست، مي‌فهمد كه مسير زندگيِ زميني بايد با برنامة خدا منطبق باشد. چون هم در مسير دروني، قلب بايد با برنامة خدا ادب شود، هم در مسير اجتماعي، مسائل جامعه بايد با برنامة خدا تنظيم گردد، وگرنه شيطان در قلب و در جامعه ميدان‌دار مي‌شود.

چرا اهل دنيا در مشكل و مصيبت زندگي مي‌كنند؟ چرا هوس‌ها بر اهل دنيا حكومت مي‌كند؟ چون ادب الهي را بر قلب و جامعه‌شان، حاكم نمي‌كنند. اگر دوستي و دشمني، محبت و نفرتِ قلب، با برنامة خدا منطبق شد، قلب، ادب الهي پيدا مي‌كند و با حكم خدا حيات خود را ادامه مي‌دهد و در نتيجه به ثمر مي‌رسد، وگرنه كارش به پوچي و يأس و بي‌ثمري خواهد كشيد. عين همين مسئله را نسبت به نظام خانواده مي‌توانيم داشته باشيم. اگر خانواده‌اي براساس حكم خدا عمل نكند، به وحدت حقيقي نمي‌رسد و هزاران معضل و مشكلِ غير قابل حلّ برايش پيش مي‌آيد.

به عنوان مثال؛ فرزند شما وقتي متوجه شود كه شما براساس ميل خودتان روي يك مسئله حساس هستيد و با او مخالفت مي‌كنيد، با كمي اصرار و قهر كردن و التماس و... نظر شما را

تغيير مي‌دهد، خودتان هم مي‌پذيريد كه بايد كوتاه بياييد، چون دليلي بر حقانيت نظر خود نداريد. يعني وقتي «نه» و «آري» گفتن شما، موافقت و مخالفت شما، «نفساني» شد، فرزند شما هم اميدوار مي‌شود كه بر شما و حرف و نظرتان حاكم شود. اما اگر شما در حوزة خانوادة خود، «نه» و «آري» خود را «الهي» كرديد و براساس حكم خدا، خانواده را اداره نموديد، و حكم توحيد را در خانواده جاري كرديد، او ديگر اميد تغييردادن نظر شما را ندارد، چون مي‌داند كه شما براساس نظر و حكم خدا اين حرف را زده‌ايد، و ديگر جسارت پيدا نمي‌كند كه مقابل شما بايستد. او وقتي جسور مي‌شود كه مي‌بيند شما نظر و حكم خود را در خانه حاكم كرده‌ايد و لذا زير بار نظر شما نمي‌رود و اميد تغيير آن را دارد. چون اصلاً بنا نبود كه او زير بار حكم شما برود، بناست همة ما حكم و نظر خدا را بر قلب خود و خانواده و جامعه حاكم كنيم.

در اين‌جا است كه خواهيد ديد وقتي حكم خدا از صحنة زندگي بيرون رفت، خانواده و زندگي انسان به نتيجة حقيقي نمي‌رسد و اختلافات ظاهر مي‌شود. چون هوس‌ها جايگزين فرمان خدا مي‌شوند و نظام خانواده از مقام وحدت و يگانگي خارج مي‌گردد. زيرا مقام هوس، مقام كثرت و در نتيجه اضمحلال است. ولي خانواده‌اي كه حكم خدا را اصل

قرار داد، اگر فرزندي هم مزاحم حيات ديني خانواده شد، اين فرزند بايد از خانواده بيرون برود، ولي اصل خانواده حفظ مي شود، چون با حضور حكم خداي واحد، آن خانواده يگانگي و انسجام خود را حفظ مي‌كند و اساساً حكمي كه از مقام «اَحد» صادر شود خاصيت انسجام بخشيِ حقيقي را دارد.

عين همين مسئله در نظام اجتماعي انسان‌ها صدق مي‌كند. انحراف بزرگي كه پيش آمد و حضرت فاطمه(س) متوجه شدند، ولي بسياري از مسلمانان اين انحراف را نفهميدند، اين بود كه اگر ادارة جامعه براساس حكم خدا و از طريق انسان معصوم نباشد، آن جامعه به ثمر نمي‌رسد. چون همان‌طور كه در مورد خانواده عرض شد، شرط انسجام و هماهنگي؛ ارتباط كثرت‌ها با حضرت اَحد است، و حكم حضرت اَحدي توسط كسي كه واسطه بين عالم ارض و سماء است در جامعه و عالمِ كثرت جاري مي‌شود.

وقتي جامعه بي‌ثمر مي‌شود

علامه‌طباطبايي«رحمة‌الله‌عليه» در تفسير الميزان ذيل آية 200 سورة آل‌عمران، بحث مفصّلي در همين رابطه دارند.[1] ايشان مي‌گويند: جامعه به اين جهت تشكيل مي شود كه نياز هاي انسان به‌تنهايي

---

1 - به نوشتار «تئوري اداره جهان بشري از ديدگاه علامه‌طباطبايي‌رحمة‌الله‌عليه» از همين نويسنده رجوع شود.

برآورده نمي گردد و از طريق اجتماعِ افراد آن نيازها برآورده مي شود، پس فلسفة پديدآمدن جامعه، رفع نيازهايي از انسان‌ها است كه به صورت فردي امكان برآوردنش مشكل است. حال اگر در جامعه حكم خدا جاري نباشد، اصلاً جامعه به حوائج خود نمي‌رسد و تازه خود جامعه مزاحم حيات و اهداف انسان‌ها مي شود. به عنوان مثال؛ يك زماني مدارس ما وسيلة رشد و تعالي فرزندان ما مي شد. يعني كسي كه ادب نداشت و رعايت حقوق خواهر و برادرش را نمي‌كرد، وقتي به مدرسه مي‌رفت در اصطكاك حقوق‌ها مي‌ديد كه بايد مرز خود را بشناسد، و لذا كم كم مؤدّب مي شد. اما در حال حاضر به همان اندازه‌اي كه نسبت انسان‌ها با خداوند ضعيف شده و حال و هواي مدرنيته در روابط ما نفوذ كرده، شما مي‌بينيد شرايط برعكس شده است. يعني فرزند ما وقتي به مدرسه مي‌رود، سوء ادب و سوء اخلاق پيدا مي‌كند. يعني جامعه‌اي به نام مدرسه ديگر شما را به هدفي كه از آن انتظار داشتيد نمي‌رساند. اين است كه علامه «رحمة‌الله‌عليه» مي‌فرمايند: اگر جامعه‌اي بر اساس حكم خدا اداره نشود، دقيقاً عكس آن مقصدي كه بر اساس آن مقصد، جامعه را به‌وجود آورديد، نتيجه مي‌دهد.

اين‌كه شما مي‌بينيد در كشورهاي اروپايي حدود پنجاه سال است گرايشي پيدا شده است كه به ساختن دهكده‌هاي خانوادگي روي آورده‌اند، به جهت همين

احساس بي‌ثمر شدن جامعه است. يعني وقتي انسان مي‌بيند در جامعه‌اش همه‌چيز خراب است، از جامعه جدا مي‌شود و با زن و فرزندش به گوشه‌اي مي‌رود و همان‌جا زندگي مي‌كند و از طريق آموزش رسانه‌اي، فرزندانش را تعليم مي‌دهد. البته اين نوع زندگي كردن راه حل اساسي و اصلي نيست، چون از اين طريق نمي‌توان همة مقاصد خود را برآورده كرد. راه اساسي اين است كه كاري كند جامعه‌اش، جامعة بي‌ثمري نباشد.

حضرت فاطمه زهرا(س) در اين خطبه مي‌فرمايند: اگر شما حاكميت دين خدا را در جامعه از طريق انسان معصوم نپذيريد، به شدت به مشكل مي‌افتيد، به نحوي كه حتي آن حداقل رشد و تعالي را هم كه از جامعه انتظار داشتيد به‌دست نمي‌آوريد و اصل و اساس اِصرار فاطمه زهرا(س) و بقية ائمه(ع) بر اين‌كه مي‌گويند بايد امام معصوم بر جامعه حاكم باشد، همين نكته است. چرا كه در شرايط حاكميت حكم خدا از طريق امام معصوم؛ الطاف الهي برجامعه انسان‌ها سرازير مي‌شود و جامعه نمايشِ جلوات حق مي‌گردد و هيچ انسان عاشقِ حقّي نيست كه طالب چنين جامعه‌اي نباشد و نسبت به ايجاد آن بي‌تفاوت باشد.

مسئله فدك و عدم آگاهي خليفه از حكم خدا

سير بحث در شرح خطبه در جلسه گذشته به اين‌جا رسيد كه حضرت فاطمه‌زهراﷺ از طريق عملي كه آنها در رابطه با فدك انجام دادند، نمونة خوبي به‌دست آوردند تا روشن كنند خليفه‌اي كه حاكم شده است نمي‌تواند حكم خدا را بفهمد و سپس در جامعه جاري كند و لذا مردم بدانند از اين به بعد هر چه پيش مي‌آيد به پاي اسلام ننويسند، و نيز بدانند اسلام توانايي‌هاي رفع همة مشكلات جامعه را دارد ولي حاكمان مانع از حاكميت اسلام‌اند. نگراني حضرت اين است كه وقتي حكم خدا جاري نشود مردم در جامعه به مشكل مي‌افتند و زندگي‌شان بي‌ثمر مي‌شود و حضرت از طريق مسئله فدك به خليفه ثابت كردند كه حكم خدا را نمي‌تواند بفهمد.

قبلاً نيز اشاره گرديد؛ متأسفانه موضوع غصب فدك، از طرف بعضي از سخنرانان ما طوري مطرح مي‌شود كه محور اصلي سخنان حضرت فاطمهﷺ در آن گم مي‌شود. در جلسة قبل عرض شد كه پيامبراكرمﷺ در زمان حياتشان فدك را به فاطمه‌زهراﷺ بخشيدند. چون آيه نازل شد كه «**وَ آتِ ذَا الْقُرْبي حَقَّهُ وَ الْمِسكينَ وَ ...** »[2] يعني؛ حق نزديكان و مساكين و ... را بده.

---

2 - سوره اسراء، آيه 26.

اكثر مفسّرين شيعه و سنّي مي‌گويند با نزول اين آيه، پيامبر ﷺ فدك را به حضرت فاطمه ﷺ دادند.[3] وقتي خليفة اول سركار آمد اين قضيه را نديده گرفت و با وجود اين‌كه كارگران حضرت زهراء ﷺ در فدك كار مي‌كردند - و نه كارگران حضرت محمد ﷺ- آنها را از فدك بيرون كرد و گفت فدك مالُ التَّرَكة پيامبر ﷺ است و پيامبر ﷺ هم گفته است كسي از من ارث نمي‌برد. خليفه در ابتدا فدك را به‌عنوان ارث مطرح كرد، سپس گفت پيامبر ﷺ هم فرمود كسي از من ارث نمي‌برد. در نتيجه؛ فدك از آن مسلمين است و من مي‌خواهم به مسلمين برگردانم. همين طور كه ملاحظه مي‌كنيد ظاهرِ استدلال خليفه، مردم پسند است و از اين طريق؛ علاوه بر اين‌كه فدك را از فاطمه زهرا ﷺ گرفت، به گونه‌اي وانمود كرد كه به نفع مردم دارد كار مي‌كند.[4]

---

3 - تفسير مجمع البيان در ذيل همين آيه از قول ابوسعيد خدري نقل مي‌كند كه چون اين آيه نازل شد، پيامبر ﷺ فدك را به فاطمه ﷺ دادند.

4 - ابن‌ابي‌الحديد مي‌نويسد: از علي‌بن‌فارقي مدرس مدرسه بغداد پرسيدم: آيا فاطمه ﷺ در مورد اين‌كه فدك از آن او است راست مي‌گفت؟ او پاسخ داد: آري. گفتم: اگر او راست مي‌گفت چرا فدك را به او برنگرداندند؟ علي‌بن فارقي پاسخ داد، اگر آن روز فدك را به او مي‌دادند، روز ديگر خلافت شوهرش را ادعا مي‌كرد، و او هم نمي‌توانست ادعاي فاطمه ﷺ را رد كند، زيرا پذيرفته بود هر چه دختر پيامبر بگويد راست و درست است (اسرار و آثار سقيفه از آقاي قنبري ص 129).

حضرت فاطمه‌ؑ در اين خطبه مسئله فدك را به ميان مي‌كشند تا به حكم وظيفه، مردم را در هميشة تاريخ متوجه كنند؛ خليفه‌اي كه زمام امور مسلمين را به‌دست گرفته، نه قرآن را مي‌فهمد و نه در گفتار خود صادق است، و خليفه‌اي كه قرآن را نمي‌فهمد نمي‌تواند خليفة مسلمين باشد، چون نمي‌تواند قرآن را در جامعه جاري كند.[5]

اثبات انحراف پيش آمده در حاكميت

پيام فاطمه‌زهراؑ به ابابكر در واقع اين است كه: تو اگر صحابة پيامبرﷺ و يار غار پيامبرﷺ هستي و از اين جانب مورد احترام مي‌باشي، ولي قرآن را نمي‌تواني بفهمي تا در جامعه جاري كني، پس نبايد در جايگاه خليفة پيامبرﷺ قرار گيري. حضرت فرمودند:

216 - «**يَابْنَ اَبي قُحافَة!**» اي پسر ابي‌قحافه (ابي‌قحافه، لقب ابوبكر است)

217 - «**اَفِي كِتابِ اللهِ اَنْ تَرِثَ اَباكَ وَ لا اَرِثَ اَبي؟!**» آيا در كتاب خدا است كه تو

---

5 - به گفته علامه اميني«رحمة‌الله‌عليه»؛ راستي اگر ابابكر به روايتي كه از قول پيامبرﷺ نقل كرده معتقد است، چرا بنا به قول سيرة حلبي ج3 ص391، با كار خود آن را بي‌ارج نمود و نامه‌اي براي حضرت فاطمهؑ نوشت تا فدك را به آن حضرت برگردانند، تا آن‌كه عمر بر خليفه وارد شد و پرسيد اين چيست؟ پاسخ داد نامه‌اي نوشتم تا فاطمه آنچه را از پدرش مانده بستانند. گفت: پس هزينة مسلمانان را از كجا مي‌آوري؟ آن‌گاه عمر نامه را گرفت و پاره كرد. (ترجمه الغدير ج14 ص44).

از پدرت ارث ببري و من از پدرم ارث نبرم؟

به سؤال حضرت خوب دقت كنيد؛ مي‌فرمايند: اي ابوبكر اگر بگويي پيامبرﷺ گفته من از او ارث نبرم، لازمه‌اش اين است كه پيامبر خلاف قرآن سخن گفته باشد، كه اين محال است چون پيامبرﷺ خلاف قرآن سخن نمي‌گويد. پس معلوم است كه تو بناي تهمت زدن به پيامبرﷺ را داري.

در واقع مسئله اصلي حضرت فاطمهؑ فدك نيست، هرچند مسئله اصلي ابوبكر اين است كه مي‌خواست اين منبع اقتصادي و مالي را از دست اين خانواده خارج كند تا تحرك اجتماعي و اقتصادي آنها را محدود نمايد. بنابراين با يك روايت ساختگي خواستند فدك را از دست اهل‌البيت پيامبرﷺ خارج كنند. ولي غافل از اين‌كه حضرت فاطمهؑ او را با قرآن روبه‌رو مي‌كنند. حضرت فرمودند:

218 - «**لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً فَرِيّاً**» عجب امر تازه و نوظهوري آورده‌اي، چه كار من درآوري را پيش كشيده‌اي!

219 - «**اَفَعَلي عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتابَ اللهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِكُمْ؟**» آيا دانسته و به عمد كتاب خدا را ترك كرده و پشت سر مي‌اندازيد؟

220 - «**اِذْ يَقُولُ**» آن‌وقتي كه قرآن مي‌گويد:

221 - «**وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ**» سليمان از داود ارث برد.

222 - **«وَ قالَ - فيما اقْتَمَّ مِنْ خَبَرِ زَكَرِيّا - اِذْ قالَ»** و در آية ديگر آنجا كه خبر زكريا را بازگو مي‌كند كه:

223 - **«فَهَبْ لي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً يَرِثُني وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»** زكريا عرض كرد: پروردگارا مرا فرزندي عنايت فرما تا از من و آل يعقوب ارث ببرد.

224- **«وَ قالَ»** و آنجا كه قرآن فرمود:

225 - **«وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلي بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللهِ»** خويشاوندانِ رحمي، نسبت به ارث بردن، بعضي از بعضي مقدم‌اند.

226 - **«وَ قالَ»** و آنجا كه قرآن فرمود:

227 - **«وَ يُوصيكُمُ اللهُ في أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ»** خداي تعالي به شما در بارة اولاد وصيت مي‌فرمايد كه براي پسر دو برابر بهرة دختر است.

228 - **«وَ قالَ»** و مي‌فرمايد:

229 - **«اِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبَيْنِ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَي الْمُتَّقِينَ»** هنگامي كه مرگ يكي از شما فرا رسد بر شما نوشته شده است كه وصيت كنيد براي والدين و نزديكان، و اين حكمي است حق، براي متّقيان.

230 - **«وَ زَعَمْتُمْ أَنْ لا حَظْوَةَ لي وَ لا أَرِثُ مِنْ أَبي؟»** و شما با اين‌همه، گمان مي‌بريد كه مرا بهره‌اي نيست و سهمي از ارث پدرم نمي‌برم؟

231 - **«أَفَخَصَّكُمُ اللهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ مِنْها أَبي؟»** آيا خدا شما را مخصوص به آيه‌اي

فرمود و پدرم را از آن بيرون كرده است؟ يعني آيا آياتِ مربوط به ارث بردن از پدرانتان براي شما آمد و پدر مرا از اين كه فرزندانش مي‌توانند از او ارث ببرند خارج نمود؟

232 - «**اَمْ تَقُولُونَ: اِنَّ اَهْلَ مِلَّتَيْنِ لا يَتَوارَثانِ؟**» يا آن كه مي‌گوييد اهل دو كيش از يكديگر ارث نمي‌برند؟

233 - «**اَوَلَسْتُ اَنَا وَ اَبي مِنْ اَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ؟**» و يا من و پدرم را اهل يك كيش نمي‌دانيد؟

234 - «**اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ اَبي وَابْنِ عَمّي؟**» و يا شما به‌خصوص و عموم قرآن از پدر و عموزادة من - علي◆ - داناتريد؟[6]

---

6 - جالب است كه همين گروهي كه مدعي بودند پيامبر↗ ارث براي بازماندگانش نمي‌گذارد، آن هنگام كه امام‌حسين◆ براي دفن امام‌حسن، در كنار قبر جدش رسول‌خدا آمد، عايشه بر استر سوار شد و فرياد كرد! «دفن نكنيد در خانه من، كسي را كه به او علاقه‌اي ندارم». و در اين باره ابن‌عباس به عايشه، چند بيت شعر كه مشهور است گفته؛

تجملت تبغلت و لو عشت تفيَلت

لك التسع من و بالكل تصرَفت

يعني روزي سوار بر شتر شدي و اينك سوار بر استر مي‌شوي، و اگر زنده بماني بعيد نيست كه بر پيل هم سوار شوي، تو تنها يك‌نهم از يك‌هشتم را داري، ولي تمام ميراث را تصرّف كردي، راستي چگونه عايشه كلّ خانه پيامبر را به ارث مي‌برد با اين‌كه حضرت، نُه همسر داشته است، و اگر پيامبر↗ ميراثي بر جاي نمي‌گذارد همان‌طور كه خود ابوبكر بدان شهادت داد و ارث حضرت فاطمه ﷺ را از پدرش منع

حضرت با اين مقدمات خواستند بفرمايند؛ حال كه معلوم شد هيچ‌كدام از اين فرض‌ها صادق نيست، شما از گرفتن فدك قصد ديگري داريد، و به واقع اگر كسي - اعم از شيعه و سني - عقل و انصاف را به صحنه بياورد و بر اين چند جملة حضرت تدبّر كند، بسياري از مسائل براي او روشن مي‌شود. فاطمه زهراؑ با بصيرت و درايت فوق‌العاده مسئله را طوري به ميان مي‌آورند كه هيچ راهي جز اثبات زير پا گذاردن قرآن توسط حاكميتي كه مدعي است مي‌تواند خليفة پيامبرﷺ باشد، باقي نمي‌گذارد. پس از طرح آيات مربوط به ارث و اين‌كه حاكميت مدعي است در مورد پيامبرﷺ مورد استثنايي وجود دارد، مي‌فرمايد: اين مورد استثنا را از كجاي قرآن در آورديد؟ آيا شما قرآن را بهتر مي‌فهميد يا پدر و عمو زادة من؟

پس از اين‌كه به طرز زيبا موضوع اتهام به قرآن را ثابت كرد، حالا مي‌فرمايد:

235 - «**فَذُونَكَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً**» اينك اين تو و اين شتري كه مهار زده و رحل نهاده شده، برگير و ببر.

اينجاست كه حضرت‌زهراؑ مي‌فرمايند كه نه! قضيه هيچ‌كدام از اين‌ها نيست. شما مي‌خواستيد نقشة حذف خانوادة

كرد. پس چگونه عايشه ارث مي‌برد؟ («آن‌گاه كه هدايت شدم»، دكتر تيجاني، ص 230).

پيامبر ﷺ را اجرا كنيد، و اهل بيت او را كه تنها جرياني اند كه مي‌توانند وسيلة حفظ اسلام باشند، به‌كلي از سر راه برداريد و با اخذ فدك حتي رمق اقتصادي نداشته باشند تا بتوانند تحركي بكنند. خوب بفرماييد؛ اين شما و اين فدك، آماده براي شما. بنابراين بحث حضرت محدود به فدك نيست، بلكه بحث اثبات انحرافي است كه در حاكميت پيش آمده است. حاكميت توسط كسي كه نمي‌تواند دين را بفهمد تا آيندگان وقتي مي‌پرسند راستي چرا خداوند كه به مسلمانان وعده مي‌دهد: **«وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ»**[7] يعني؛ هيچ سستي و نگراني به خود راه ندهيد كه شما اگر در ايمان خود پايداري كنيد از بالاترين امت‌ها هستيد. آري! وقتي پرسيدند چرا وعدة خدا عملي نشد، بدانند اصلاً اسلامي در صحنه نيامد تا مدد الهي به صحنه آيد، و تا مسلمانان بدانند وعدة الهي مشروط به پايداري در ايمان به اسلام و قرآن است. ولي در صدر اسلام حاكميت جهان اسلام به قرآن پشت كرد.

فدك فاطمه ﴿ فقط يك قطعة زمين نيست، بلكه سندي است بر پيشاني حاكميت خلفاي صدر اسلام تا جهان اسلام، تاريخ را بازخواني كنند.

ملاحظه مي‌كنيد كه حضرت فاطمه ﴿ چه جرياني را مي‌خواهند در طول تاريخ شكل

---

7 - سوره آل‌عمران، آيه 139.

بدهند. به همين جهت سال‌ها پس از شهادت آن حضرت هرگاه به فدك توجه شده است حقانيّت و درخشندگي سخنان فاطمه زهراءﷺ و انحراف خلفا مشخص گشته است. به‌طوري كه وقتي عمربن‌عبدالعزيز حاكم شد با اين‌كه از قوم بني‌اميه است، ولي نسبتاً آدم منصفي است، گفت: فدك مال حضرت زهراءﷺ است و ما اشتباه كرديم آن را تصاحب نموديم، آن را به اولاد فاطمهﷺ برگردانند.[8] خوب دقت كنيد؛ آيا

---

8 - به فتوح‌البلدانِ بلاذري ص39 تا 41 و تاريخ يعقوبي ج3 ص48 رجوع شود.

در سنن بيهقي ج6 ص301 آمده است كه پس از خليفه اول و دوم، عثمان فدك را جزو تيول مروان حكم قرار داد. در زمان معاويه يك‌سوم آن را تيول مروان‌بن‌حكم و يك‌سوم آن را به عمروبن‌عثمان و يك سوم آن را تيول يزيدبن‌معاويه قرار داد. سپس مروان همة آن را به پسرش عبدالعزيز داد و او هم آن را به فرزندش بخشيد. چون عمربن‌عبدالعزيز خليفه شد، در خطبه‌اي اعلام كرد خداوند فدك را به پيامبرﷺ داد و مسلمانان براي به‌دست آوردن آن، نه اسبي دوانده‌اند و نه سپاهي به كار گرفتند. پس فاطمه آن را از پدر درخواست كرد و حضرت پيامبرﷺ گفت: هرگز نمي‌شود تو از من چيزي درخواست كني و من آن را برآورده نكنم. اين بود كه فاطمه درآمد آن را هزينة فقرا مي‌نمود. و گواه باشيد من آن را برگرداندم براي همان هزينه‌هايي كه از ابتدا براي آن بود. پس تا عمربن‌عبدالعزيز زنده بود فدك در دست فرزندان فاطمه بود تا يزيد پسر عبدالملك بر سر كار آمد و آن را به مروانيان برگرداند و چون ابوالعباس سفاح بر تخت نشست آن را به عبدالله‌بن‌حسن‌بن‌حسن‌بن‌علي◆ بازگرداند، سپس ابوجعفر منصور از آن ها پس گرفت، سپس مهدي‌بن‌منصور به نوادگان فاطمه پس داد، سپس موسي پسر مهدي و برادرش آن را از فاطميان پس گرفتند. تا مأمون در

عمربن‌عبدالعزيز فقط فدك را به عنوان قطعه زمين، به فرزندان فاطمه زهراؑ برگرداند؟ يا با اين كار، موضوع اعلان غصب خلافت، دوباره تكرار شد؟ هميشه اين قاعده هست كه اگر از طريق اهل‌البيت روي موضوعات حق، محكم بمانيد، آخرش حقانيت حق و در نتيجه حقانيت شيعه ثابت مي‌شود.

حضرت فاطمه زهراؑ كجا و عمربن‌عبدالعزيز كجا؟ بيش از هزار ماه بعد از جريان غصب خلافت، او آمد و گفت ما اشتباه كرديم و با اين كار عملاً اذعان نمود خلفاي اول و دوم با آن‌همه قداستي كه بين اهل سنت دارند، به حقوق فاطمهؑ تجاوز كردند، و آن كسي‌كه چنين تجاوزي را به حقوق فاطمه زهراؑ روا مي‌دارد، چگونه مي‌تواند شايسته جانشيني پيامبرﷺ باشد. چون جانشين پيامبر خداﷺ كه بايد قرآن را در جامعه پياده كند؛ نمي‌شود چنين باشد.

اين به خودي خود يك فرهنگ مي‌باشد تا آن‌گاه كه از مسير اهل‌البيتؑ با صفات خاص خود بر روي موضوعي تأكيد كرديد حتماً حقانيت شما در آن موضوع ثابت مي‌شود، هرچند ممكن است در ابتدا با سختي‌هايي همراه باشد. وقتي با روشنگري‌هاي فاطمه زهراؑ اثبات شد اخذ فدك حق نبوده، فردا نيز ثابت خواهد شد، اَخذ خلافت نيز حق نبوده است و در

سال 210 آن را به فاطميان پس داد و متوكل آن را پس گرفت.

آن حال بايد دوباره تاريخ را بازخواني كنيم، و در آن شرايط است كه سرنوشت مسلمين به صورت ديگري رقم خواهد خورد، و بُرد حاكميت در جهان اسلام، تا حاكميت انسان معصوم اوج خواهد گرفت. در راستاي اثبات حقانيت اهل‌البيت در مسير تاريخ، يزيد هم مجبور شد بگويد: «خدا عبيدالله‌بن‌زياد را بكشد، من نگفتم حسين را بكشيد، دوست داشتم يكي از پسرانم كشته مي‌شد ولي حسين كشته نمي‌شد».[9] با اين‌كه يزيد دروغ مي‌گفت، ولي روش اهل‌البيت به گونه‌اي است كه حقانيت خود را، حتي با زبان دشمنان خود ثابت مي‌كند.

بني‌اميه بعد از مدتي براي اين‌كه از آبرورِيزي تاريخي صدر خلافت جلوگيري شود، دوباره فدك را از فرزندان فاطمهﷺ غصب كردند. باز پس از مدتي ابوالعباس سفّاح سركار آمد و دوباره فدك را به فرزندان حضرت برگرداند. خليفة بعدي دوباره پس گرفت و همين طور. بدين وسيله حضرت به صورت راستگوي قرون درآمد تا خليفة اول به حضرت نگويد شاهدي بياور كه نشان دهد فدك مال شماست. و بالاخره روشن شد كه حاكميت بعد از رحلت رسول‌خداﷺ شايستگي هدايت جامعه را ندارد، و روشن‌شدن اين موضوع، روشن شدن موضوعي نيست كه به گذشته تعلق داشته باشد، بلكه يك

---

9 - «پس از پنجاه سال»، دكتر جعفر شهيدي، ص 196.

بيدار باشي براي جهان اسلام است تا مسلمانان بفهمند از كجا ضربه خورده اند، و چرا از بركاتي كه اسلام وعده داده است، محروم اند. يعني روشن شدن موضوع انحراف خلافت، مسير تاريخ اسلام و مسلمانان را همين امروز تغيير خواهد داد و به تبع آن، مسير كلّ تاريخ عوض خواهد شد. راستي اگر امروز يك خاورميانه شيعه، همانند شيعيان انقلابي ايران و لبنان داشتيم، اسرائيلي در دل خاورميانه وجود داشت؟ و آمريكا اينچنين در كشورهاي اسلامي براي جهان اسلام تعيين تكليف مي‌كرد؟

حضرت پس از آن كه فرمودند: اينك شتري كه مهارزده و رحل‌نهاده شده است را برگير و ببر؛ در ادامه مي‌فرمايند:

236 - **«تَلْقاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ»** با تو در روز رستاخيز و حشر ملاقات خواهد كرد.

237 - **«فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللّه»** چه نيكو داوري است خداوند.

238 - **«وَالزَّعيمُ مُحَمَّدٌ»** و چه نيكو دادخواهي است محمد

239 - **«وَالْمَوْعِدُ الْقِيامَة»** و چه خوش وعده‌گاهي است قيامت.

240 - **«وَعِنْدَ السّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ»** و در قيامت اهل باطل زيان مي‌برند.

241 - **«وَ لا يَنْفَعُكُمْ اِذْ تَنْدِمُونَ»** و آن وقت ديگر ندامت و پشيماني، شما را سودي نرساند.

متمايزشدن جبهة حق از باطل

متمايزكردن جبهة حق از باطل كار هركسي نيست، فرهنگ فاطمي را مي‌طلبد. چه كسي مي‌تواند براي آيندگان آن راه پيچيدة انحراف را روشن كند؟ اگر فرهنگ فاطمي نبود بسياري از باطل‌ها، حق جلوه مي‌كرد و بسياري از حق‌ها مطرود مي شد. يكي از نقشه‌هاي دشمنِ فرهنگِ اهل‌البيت اين است كه حق را از چشم مردم بيندازد و افراد باطل را به‌عنوان چهره هاي مورد پسند جامعه نشان دهد. روح فرهنگ فاطمي مواظب است همواره جبهة حق و باطل از هم متمايز باشند، حال يا جبهة حق فعلاً مي‌تواند حاكم باشد و يا نمي‌تواند، اين كار بعدي است، عمده اين است كه اين دو جبهه مخلوط نشوند. ائمه معصومينﷺ همه در جبهه‌اي فعاليت كردند كه فاطمه‌زهراﷺ در ابتدا گشود و با دقت و شجاعت خدا دادي، درست در موقعيتي بسيار حساس، جبهه‌اي را كه اهل‌البيتﷺ بايد پس از آن در آن فعاليت كنند گشود، بيخود نيست كه حضرت‌امام‌عسگري◆ مي‌فرمايند: «ما حجت هاي خدا بر خلق هستيم و جدّة ما فاطمهﷺ حجت خدا بر ما است».[10] يكي از مشكلات بزرگي كه جوانان امروز در فضاي فرهنگ مدرنيته دارند اين است كه ملاك تشخيص حق و باطل را از دست داده‌اند، حالا اگر روح فاطمي

10 - تفسير اطيب‌البيان، ج13، ص 223.

پيدا كنند مي‌توانند باطل را حتي در ظاهر الصلاح‌ترين شكل آن تشخيص دهند.
حضرت در اين جمله «**وَعِنْدَ السّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ**» مي‌فرمايند: مردم! مواظب باشيد كه آن ها با اين همه ظاهرآراسته و سابقه‌اي كه در اسلام دارند، در مسير باطل‌اند و در قيامت به ضرري بنيادي گرفتار خواهند شد. «**وَ لا يَنْفَعُكُمْ اِذْ تَنْدِمُونَ**» اي كساني كه حاكم جامعه شده‌ايد، وقتي پشيمان خواهيد شد كه ديگر پشيماني بي‌فايده است و نفعي برايتان ندارد.

ريشة بصيرت فاطمه

اگر در خانة ايمان و قناعت يعني خانة پيامبر و فاطمه«سلام‌الله‌عليهما» اين همه بصيرت و شجاعت پرورده مي شود، پس زنده باد ايمان و قناعت.

راستي اي فاطمه! اگر تو نيازمند فدك بودي، چرا بر خليفه اين‌چنين شوريدي؟! چرا تملق او را نگفتي؟! يا نه، تو محتاج فدك نبودي، بلكه فدك را بهانه كردي تا انحراف را معرفي كني؟! اي فرزند خانة ايمان و قناعت! اگر تو نيازمند به پاره خشتي از دنيا بودي، نه اين‌همه بصيرت داشتي كه خط انحراف را روشن كني و نه اين‌همه شجاعت داشتي كه اين‌چنين روبه‌روي باطل بايستي.

همه مي‌دانيد كه حبّ دنيا چشم انسان را كور مي‌كند «**حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمي وَ يُصِمّ**» يعني حبّ هرچيزِ دنيايي، انسان را كور

و كر مي‌كند. ولي كسي كه چشم و دلش را از دنيا بركَنَد، خيلي زود بصير مي‌شود و مسير انحراف را مي‌شناسد، اگر ما هم مواظب خودمان نباشيم، گرفتار دنيادوستي مي‌شويم و جريانات انحرافي و باطل را از جريان حق تشخيص نمي‌دهيم و حق را گم مي‌كنيم. فاطمه‌زهراؑ به جهت اين‌كه حبّ دنيا ندارد، هم بصير است و هم شجاع.

تو همان فاطمه‌اي كه به سلمان فرمودي: اي سلمان! ما در خانه، يك تكّه پوستين داريم كه به هنگام صبح در يك طرف آن به حيوانات علف مي‌دهيم و به هنگام شب روي طرف ديگر آن مي‌خوابيم. خدايا! بصيرت فاطمه را به مردم ما عطا كن تا انحراف را در هرجايي بشناسند و شجاعت فاطمهؑ را نيز عطا كن تا در مقابل باطل، دم فرو نبندند. خدايا! توفيق همان بده كه فاطمي بينديشيم و فاطمي عمل كنيم.

حضرت در ادامه مي‌فرمايند:

242 - «**وَ لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتيهِ عَذابٌ يُخْزيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقيم**» و براي هر خبري كه دين خدا از آن ما را آگاهي داده، قرارگاهي است، پس خواهيد دانست كه عذاب خواري، بر سرِ چه‌كسي فرود خواهد آمد و عذاب هميشگي بر چه‌كسي حلول خواهد كرد.

اين‌جاست كه حضرت مي‌فرمايند خودتان مي‌دانيد؛ هرخبري كه آمده است يك وقت و يك محل استقراري دارد. عذاب‌هايي را

كه خداوند وعده داده است وقت و زماني دارد و خيلي زود معلوم مي‌شود چه كسي اهل عذاب است. يعني حضرت با اين جملات دارند اعلام مي‌كنند: خطاي بزرگي رخ داده است و براي بشريت روشن كردند جايگاه حاكماني كه به جاي امام معصوم◆ عنان نظام اسلامي را به‌دست بگيرند، كجاست.

اي ياران ديروز اسلام، چرا نشسته‌ايد؟

سپس حضرت روي خود را به طرف انصار كردند و گفتند: اي گروهِ انصار! حواستان كجاست؟ مگر شما مسلمان نيستيد؟ مگر شما براي اسلام مبارزه نكرديد؟ چه شده است كه در موضوع انحراف از اسلام، ساكتيد؟! چرا نشسته‌ايد تا باطل، حقْ و حقْ باطل جلوه كند؟! شما بايد روي مسئله حق و باطل از خواب بيدار شويد و با اخذ فدك، ملاك خوبي پيدا شده است، بهانة خوبي به دستتان آمده است، پس چرا ساكتيد؟ بهانة مسئله فدك را از دست ندهيد و از اين طريق عليه باطل قيام كنيد.

چرا كه اگر كسي به دنبال دفاع از حق و مقابله با باطل باشد، خداوند در طول زندگي‌اش شرايطي براي تحقق اين نيّت فراهم مي‌كند، و حالا هم از طريق غصب فدك، خداوند آن شرايط را فراهم كرده است. حضرت فاطمه زهرا‌ء به همين نكته اشاره مي‌فرمايند كه اي گروه

انصار شرايط مساعدي است، چرا متوقف شده‌ايد و از حق دفاع نمي‌كنيد؟

امام‌خميني«رحمة‌الله‌عليه» قبل از سال 1342 هم مي‌دانستند كه شاه، فاسد و فاسق وآمريكايي است، اما بهانه‌اي براي اين كه جبهة حق و باطل براي مردم به‌خوبي روشن شود در ميان نبود، لذا با شاه درگير نمي‌شدند ولي به دنبال فرصت بودند. در سال 41 كه شاه لايحة «انجمن‌هاي ايالتي و ولايتي» را به مجلس برد، بهانة خوبي به‌دست آمد تا جبهه‌ها روشن شود و اين جا بود كه زمينة مبارزه با شاه پيدا شد. در اين لايحه آمده‌بود كه نمايندگان مجلس به هنگام قسم‌خوردن به جاي قسم به قرآن، بگويند: «قسم به كتاب مقدسي كه اعتقاد دارم». ظاهراً چيز مهمي به چشم نمي‌خورد، چرا كه به جاي قسم به قرآن، قسم به كتاب مقدس را گذاشتند، اما در پشت آن كار، يك نقشة بزرگ طرّاحي شده بود كه اجراي آن حذف قرآن و اسلام را به دنبال داشت. با اين لايحه، هر مسيحي و يهودي و بهايي و كافري هم مي‌توانست به اسم نمايندة كل مردم ايران به مجلس برود. فهم اين جريان، شعور فاطمي مي‌خواهد كه اولاً: متوجه شود دشمنان قرآن و ائمه با تغيير يك جمله -كه به ظاهر هم خيلي فرق ندارد- چه توطئه‌اي را دنبال مي‌كنند. ثانياً: بتواند از فرصت‌ها به‌خوبي استفاده كند و جريان باطلي كه ظاهري حق به خود

گرفته، در آن فرصتِ به‌دست آمده رسوا نمايد.

امروزه هم در جامعة ما از اين حيله‌ها بسيار هست، لذا شما حساس باشيد كه چرا فلان كلمه يا جمله را برداشتند و جملة ديگري به‌جاي آن گذاشتند. مردم مسلمان؛ انقلاب كردند براي اين‌كه اسلام حاكم باشد، بنابراين اهداف اسلام و مسلمانان بايد حاكم شود نه اهداف يهود و نصاري. گاهي شعارهايي داده مي‌شود كه هرچند ظاهرش به جايي بر نمي‌خورد ولي در باطن آن توطئه نهفته است. مقام معظم رهبري«حفظه‌الله‌تعالي» فرمودند؛ كسي‌كه شرايط حاكميت آمريكا را در اين كشور فراهم كند، غير خودي است، يك عده اي صدا بلند كردند كه ما، خودي وغير خودي نداريم، همه خودي هستند. در حالي كه قرآن مي‌فرمايد: **«اَنَّ الْاَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحون»**[11] يعني در نهايت، بندگان صالح را وارث زمين مي‌كنيم، تا حكم خدا را بر آن حاكم كنند و ملت مسلمان ايران در راستاي همين هدف الهي، انقلاب كردند. گاهي كساني پيدا مي‌شوند كه مي‌خواهند با شعارهاي مردم فريب، جهت انقلاب اسلامي را به عقب برگردانند، اين‌جاست كه اگر ما شعور فاطمي داشته باشيم باطن اين شعارها را مي‌بينيم و ملت خود را از توطئه مي‌رهانيم.

---

11 - سوره انبياء، آيه 105.

قضية فدك هم براي فاطمه‌زهراؑ بهانة خوبي بود تا نهضت خود را شروع كنند. حضرت مي‌فرمايند: اي مسلمانان! شما جهت اعتراض به وضعي كه پيش آمده نمونة خوبي به نام غصب فدك داريد. فرصت دفاع از حقِ بزرگي كه ضايع شده است، الآن در دست شماست، پس بلند شويد و قيام كنيد. لااقل حقي از من ضايع شده است، چرا شما نشسته‌ايد و فرياد برنمي‌آوريد؟ اي نيروهاي مذهبيِ متديّني كه در اين شرايط، گيج و سست شده‌ايد و تحليلي براي ادامة كار نداريد، حالا كه با قضية غصب فدك مسئله برايتان روشن شد، الآن وقت قيام است. حضرت با اين جملات، آن‌ها را تشويق و ترغيب به قيام مي‌كنند.

هان اي انصار! چه جاي سكوت؟

243 - **«ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِها نَحْوَ الْاَنْصار فَقالَت»** آنگاه رو به طرف انصار كرده و فرمودند:

244 - **«يا مَعْشَرَ النَّقيبَةِ!»** اي آدم‌هاي وارسته!

245 - **«وَ اَعْضادَ الْمِلَّةِ»** اي ياران ملت اسلام.

246 - **«وَ حَضَنَةَ الْاِسْلام»** اي حافظان اسلام

247 - **«ما هذِهِ الْغَميزَةُ في حَقّي؟»** اين ضعف و غفلتِ دفاع از حق من كه، در شما به‌وجود آمده براي چيست؟

شما را چه شده است كه نسبت به حق من چشم‌پوشي مي‌كنيد؟ حضرت نمي‌خواهند بگويند كه شما بياييد و فدك را پس بگيريد و به من برگردانيد. بلكه مي‌فرمايند: فدك نمونة خوبي است براي اين‌كه شما بلند شويد و اعتراض كنيد و در نتيجه جبهة حق و باطل روشن مي‌شود.

248 - **«وَالسِّنَةُ عَنْ ظُلامَتي؟!»** چرا نسبت به ظلمي كه به من شده سهل‌انگاري و سستي مي‌كنيد.

چرا كه دفاع از حق فاطمهؑ دفاع از حق انسان بزرگي است كه دفاع از او حق را به نهايت زيبا مي‌نمايد. و اگر انصار واقعاً حرف حضرت را شنيده بودند از يك خفّت بزرگ كه بعداً گريبانگيرشان شد و حتي رهبرشان را به طرز مرموزي كشتند، نجات پيدا مي‌كردند.

همين‌جا يك نمونه برايتان عرض كنم. شما گاهي مي‌بينيد همه نگران يك قضيه هستيد و اعتراض داريد ولي نمي‌دانيد اعتراضتان را چگونه مطرح كنيد. مثلاً همه از سازمان يا اداره‌اي شكايت دارند ولي نمي‌دانند به چه كسي و چگونه اعتراض كنند؟ مي‌بينيد بعضي از متعرضين در خيابان جمع مي‌شوند و اعتراض مي‌كنند و چند نفوذي از دشمن هم داخل آن‌ها مي‌شود و چندجا را آتش مي‌زند، نتيجه‌اش هم اين مي‌شود كه به جهت روشن غلط آن‌ها ديگر كسي جرأت اعتراض به آن سازمان يا اداره را ندارد. به نظر من دشمن هم براي اين‌كه صداي اعتراضِ حقِ مردم را منحرف كند و

مردم را مأيوس نمايد، در آن قضيه خودش را در دل اعتراض مردم قرار مي‌دهد، و جهت آن اعتراض را منحرف مي‌كند. بنابراين هركسي كه انقلاب اسلامي را بيشتر دوست مي‌دارد، هم بايد مواظب جريان هاي انحرافي باشد، هم بايد با انحراف ها به‌گونه‌اي برخورد كند كه نتيجه‌اش مقابله با انقلاب اسلامي نشود، و دشمن هم سوء استفاده نكند. الآن با مشكلاتي كه ايجاد كرده‌اند مردم و به‌خصوص جوانان را به تحليلي رسانده‌اند كه بگويند اگر انقلاب نباشد وضع ما بهتر خواهد شد. در صورتي كه اين جوان نمي‌داند اگر انقلاب نباشد ديگر خودش هم نخواهد بود. كاري شده است كه به جاي اين‌كه اين جوان توانايي‌هاي الهي و عظيم اين انقلاب را بشناسد و با پشتيباني از ولايت فقيه و جريان هاي معنوي انقلاب، به اصلاح امور بپردازد، به دشمنان انقلاب دل بسته شود و بخواهد از طريق دشمن، مشكلات را حل كند.

آري! كسي نبايد از انحراف‌هاي موجود راضي باشد، هر كس از رشوه و رانت و غارت بيت‌المال و بي‌عدالتي راضي باشد، خودش جزو غارتگران است. هر جا عدالت نيست يقين بدانيد اسلام نيست. البته بايد مواظب باشيد در راستاي اعتراض به انحرافات، دوست و دشمن را خوب بشناسيد تا با صداي اعتراض شما دشمن برنامة خودش را عملي نسازد، و لذا شناخت شرايط اعتراض بسيار مهم است.

حضرت فاطمه زهرا(س) در اين جملات خطاب به انصار مي‌فرمايند: چرا نشسته‌ايد؟ چرا اعتراض نمي‌كنيد؟ عدالت گم شد، شما هم كه مي‌توانيد فرياد عدالت خواهي‌تان را بلند كنيد الآن هم كه وقت اعتراض است، جريان غصب فدك هم كه نمونة خوبي براي اعتراض است، پس چرا نشسته‌ايد؟!

در همين راستا سخنان دانشمند مسيحي لبناني جناب آقاي سليمان‌كتاني برندة جايزة حوزة علمية نجف، به جهت تحقيقاتش راجع به فاطمه زهرا(س) را از كتاب «فاطمه زهرا(س) زهي در نيام» خدمتتان عرض مي‌كنم. ايشان با اقتباس از اين قسمتِ خطبة حضرت فاطمه زهرا(س) كه خطاب به انصار است، از قول حضرت چنين سخن مي‌گويد:

مگر هرچه عزّت داريد از اين دين نبود؟
مگر اين‌همه فضائلِ روبه‌روي شما كه براي هميشه تاريخ شما را شكوهمند كرد، به‌جهت گردآمدن به گِرد اين دين نبود؟
چه شده است كه به بهانه‌اي انديشه، مي‌خواهيد به آن پشت كنيد؟
همه مي‌دانيد؛ اگر به گِرد علي نگرديد، به گِرد هركس ديگر بگرديد، به گِرد دين نگشته‌ايد.
شما مگر خودتان با تلاش‌ها و خون‌دادن‌ها بهاي به‌پاشدن اين دين را نپرداختيد، پس چرا به جاهليت گذشته روي برگردانده‌ايد؟

گویا رنج هایی که از روح طاغوت و جاهلیت برده‌اید فراموش کرده‌اید، همان روحی که شما را در زندگیِ خیالی وارد کرده بود و دخترانِ و پسران شما در آرزوهای واهی، عمرشان به پوچی کشیده می‌شد.

چرا از دین خدا برگشته‌اید و می‌خواهید بیشتر هم برگردید؟

گویا حق و عدالتِ موجود در این نهضت، ارزش‌های انسانی نبودند، گویا شما در زیر سایه‌ای غیر از حق و عدالت زندگی خود را می‌جویید که به منادیان مخالف نهضت اسلامی نزدیکتر شده‌اید.

راضی بودن منافقان از حاکمیت جدید قابل پذیرش است، اما سکوت رضایتمندانهٔ شما که تا دیروز برای اسلام شمشیر می‌زدید، دل را می‌سوزاند. چرا؟

همه خوب می‌دانید که اگر علی حاکم نباشد تفرقه شروع می‌شود، و در حاکمیت علی است که سایهٔ اتحاد و یگانگیِ قلب‌ها، همه جا را فرا می‌گیرد و در چنین شرایطی همهٔ افرادِ جامعه به مقاصد انسانی خود خواهند رسید. نگذارید وحدتی را که این جزیره، تازه به خود دیده‌است، ناقص و نیمه‌تمام از دست برود.

کدام قدرتی می‌تواند نور یگانگی را به جامعه برگرداند؟ مگر آن کسی که حتی برای حفظ وحدت، به سادگی از حق خود خواهد گذشت؟

گویا آن‌همه تبعیض و مشقت و قبیله‌سالاری، شما را آزرده نکرده

بود که باز در دامن خود در حال پروراندن همان آداب هستید، در حالي‌که امروز در دامن اسلام مي‌توانيد فرهنگي بزرگ و معنوي بپرورانيد که شما را از خاك به افلاك و از سياهي به صفا برساند. گويا فکر کرده‌ايد اين رسالت و نهضت، هدفي جز اين نداشته که گروهي از شما را حاکم کرده و غريزة رياستطلبيِ بعضي‌ها را اشباع نمايد. چرا داريد اين‌همه انوار الهي را که به سوي شما آمده است، ارزان مي‌فروشيد؟ استخوان‌هاي پوسيده را براي پيروي از عادات گذشته زنده مي‌کنيد و گويا در اين جزيره نهضتي الهي صورت نگرفته، و مي‌خواهيد بر عادات و افکار قبل از اسلام تن دهيد. [12]

حضرت در ادامه مي‌فرمايند: مگر پيامبرﷺ نفرمود حرمت بازماندگان پيامبر را نگاه داريد، پس چرا دنبال ما نمي‌آييد؟!

249 - **«اَما کانَ رَسُولُ‌اللهﷺ اَبي يَقُولُ»** آيا پدرم رسول خداﷺ نمي‌فرمود:

250 - **«اَلْمَرْءُ يُحْفَظُ في وُلْدِه»** حفظ احترام به فرزندِ هرکس، احترام به پدر اوست.

---

12 - گزينش همراه با کمي تغيير از کتاب «فاطمه زهرا» زهي در نيام» از سليمان کتاني، ترجمه جعفرطباطبايي، انتشارات طوس، سال 1349.

251 - **«سَرْعانَ ما اَحْدَثْتُمْ»** چه به سرعت رنگ باختيد و تحت تأثير جوّ قرار گرفتيد.

252 - **«وَ عَجْلانَ ذا اِهالَةً»** چه با عجله، آب از دهان و دماغ اين بُز لاغر ريخت، و چه زود شما نسبت به دفاع از حق سست و بي‌حال شديد.

چطور جوّي كه سقيفه سازان به‌وجود آوردند، شما را گرفت؟! ملاك داشته باشيد، جاي ترس و غفلت نيست، خيلي زود سست شديد.

ملت ما هم بايد بدانند كه بايد تمام زندگي‌شان را تبديل به يك مبارزة تمام عيارِ نظامي، فرهنگي و اقتصادي با دشمنان اهل‌بيت بكنند وگرنه همچون انصارِ مبارزِ سلحشورِ يار اسلام و پيامبرﷺ، با اندك حيله‌اي حذف مي‌شوند و به چه مصيبت‌هايي كه گرفتار نمي‌گردند.

253 - **«وَ لَكُمْ طاقَةٌ بِما اُحاوِلُ»** شما توانايي آنچه را من در راه آن مي‌كوشم و به شما محول مي‌كنم داريد.

اين كه مقام معظم رهبري مي‌فرمايند شما اي ملت براي اين‌كه عزيز و عزتمند شويد توان مقابله با انحرافات را داريد، روي اين مبناست كه سرماية دين الهي و فرهنگ فاطمي را داراهستيد. فرهنگ نفاق دائم جوّسازي مي‌كند كه شما توان مقابله با انحراف را نداريد. فاطمه‌زهراؑ و فرهنگ فاطمي مي‌گويد شما

با داشتن چنين ديني، مي‌توانيد، حالا كه مي‌توانيد پس چرا انجام نمي‌دهيد؟

254 - «**وَ قُوَّةٌ عَلي ما اَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ**» و در شما قوّت آن چيزي را كه از شما انتظار دارم، هست.

حضرت به انصار مي‌گويند: شما توان قيام را داريد، اين كه فكر مي‌كنيد نمي‌توانيد، از القائات دشمن و نفاق است كه به شما القاء شده است.

كار نفاق در بين شما و در بين جامعة اسلامي القاء ضعف و ناتواني است. اگر قدرت ملت مسلمان ايران چيزي نيست، چرا ترجيع‌بند فكر و ذكر رؤساي جمهور آمريكا هر روز، انقلاب اسلامي ايران بوده و هست؟ اگر ملت شيعه چيزي نيست، پس اين‌همه نقشه توسط مستكبران براي حذف فرهنگ شيعه در جهان براي چيست؟! اگر ما چيزي نيستيم، پس چرا با يك تظاهرات مردمي ما و يا با يك حضور فعّال در انتخابات، آمريكا حرف‌هايش را پس مي‌گيرد؟!

در اوايل سال 1358، كارتر رئيس جمهور سابق آمريكا و ژيسگاردستن رئيس جمهور سابق فرانسه و خانم تاچر نخست وزير سابق انگلستان در كنفرانس وِنيز در بارة آينده انقلاب اسلامي ايران جلسه گرفتند و به اين نتيجه رسيدند كه اگر انقلاب اسلامي ايران را رها كنند، بر تمام مردم جهان اثر مي‌گذارد. لذا براي اين كه انقلاب را كنترل و نابود كنند، ابتدا طرح

كودتاي داخلي مشهور به كودتاي پادگان نوژه را تنظيم كردند و طرح آن‌ها اين بود كه اگر كودتا شكست خورد، جنگ تحميلي عراق به ايران را راه بيندازند و هشت سال با تمام امكانات به صدام كمك كردند، و بعد از آن هم يك روز از توطئه عليه اين انقلاب شيعي باز نايستادند. چرا اين‌همه توطئه ضدّ انقلاب اسلامي راه انداختند؟ چون مي‌دانند انقلاب اسلامي حرفي دارد كه اگر آن حرف جهاني شود، آن‌ها ديگر نمي‌توانند بمانند. اين‌جاست كه ما بايد قدرت فرهنگ انقلاب اسلامي را كه ريشه در فرهنگ فاطمي دارد، به‌خوبي بشناسيم. اين مطلب را فاطمه‌زهراﷺ در صدر اسلام مي‌فرمايند، كه اي مسلمانان! شما از توانايي‌هايي كه دين اسلام به شما داده است غفلت نكنيد. مواظب باشيد چشم شما را ظاهر دشمن و توطئه‌هاي آن، از توانايي عظيمي كه به جهت اسلام به‌دست آورده‌ايد، برنگردانند.

دين خدا كه رحلت نكرده!

بعد حضرت مي‌فرمايند: مواظب باشيد گرفتار اين فكر غلط نشويد كه با رحلت پيامبرﷺ دين اسلام هم از بين مي‌رود.

255 - «**اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌﷺ**» آيا مي‌گوييد كه محمدﷺ مرده است؟

اين يك نقطه ضعف بزرگ است كه عده‌اي فكر مي‌كردند با رفتن پيامبرﷺ دين هم مي‌رود. براساس همين تفكر غلط كساني

را كه بعد از پيامبرﷺ حاكم مي‌شوند، آدم هاي محترم و لايقي مي‌پندارند. دو گروه اين تفكرِ غلط را داشتند. يك گروه منافقين زمان پيامبرﷺ كه بعد از رحلت پيامبرﷺ ديگر زكات هم نمي‌دادند، مي‌گفتند ما فقط با محمد قرارداد بسته بوديم كه زكات بدهيم و فكر مي‌كردند با يك شخص قرارداد بسته‌اند. گروه ديگر امثال خليفة اول و ادامه‌دهندگان فكر وي بودند كه گفتند حالا كه پيامبرﷺ رحلت كرد، ما بايد با فكر و تشخيص خودمان جامعه را اداره كنيم.[13] يعني عملاً تصورشان اين بود كه با رحلت رسول‌خداﷺ و ختم نبوت، رابطة خدا با بشر قطع شده است و ديگر كسي نيست كه از طريق ارتباط با عالم غيب از اسرار اسلام و قرآن آگاهي يابد.

زماني كه به حجّ مشرّف شده بودم در صحن مسجد النّبي ديدم يك مسلمان سنّيِ پاكستاني پشت ديواري كه مقبرة پيامبرﷺ داخل آن بود ايستاده است و با پيامبرﷺ معاشقه مي‌كند. يكي از روحانيون وهّابي رسيد و به او گفت: آيا با ديوار حرف مي‌زني؟ او در حالي كه اشك از چشمانش جاري بود در جواب گفت: نه؛ با رسول‌اللهﷺ حرف مي‌زنم، بين من و رسول‌اللهﷺ ديوار نمي‌تواند حائل باشد. آن وهّابي يك دفعه گفت پيغمبر مرده

---

13 - به طبقات ابن‌سعد ج3 ص151 و الامامة و السياسة ج1 ص16 رجوع شود.

است. من خيلي ناراحت شدم و شروع كردم آياتي را در ردّ نظر او خواندن. بعد ديدم اين ها چه قدر بي‌فكر هستند كه معتقدند هم خود پيامبرﷺ رحلت كرده و مرده است و ديگر هيچ حضوري در عالم ندارد، هم حرف‌هاي حضرت مرده است. در طول تاريخ اين فكر غلط چه ظلم‌هايي كه نكرده است، شروع كردند روايات پيامبرﷺ را سوزاندن، گفتند دورة پيامبرﷺ گذشته است، مگر مي‌شود حرف پيامبرﷺ تا قيام قيامت جاودانه باشد؟[14] اگر ملت ما هم غفلت كند تحت تأثير همان فكري كه در صدر اسلام، اسلام را از مسير اصلي خود منحرف كرد، يك دفعه مي‌بينيد گرفتار چنين تصور باطلي مي‌شود كه مثلاً دورة اسلام گذشته است و اسلام ديگر كهنه شده است. همين نوع برخورد را ممكن است با انقلاب اسلامي و امام‌خميني«رحمة‌الله‌عليه» داشته باشند، در حالي‌كه امام‌خميني«رحمة‌الله‌عليه» مظهر فقه آل محمدﷺ در قرن حاضر است، هرچند نهضت او تكامل يافتني هست تا إن شاءالله به انقلاب حضرت مهديؑ ختم شود، ولي كهنه شدني نيست. آنهايي كه سير جريان حق در طول تاريخ را نمي‌شناسند مي‌گويند: وقتي امام«رحمة‌الله‌عليه» رفت، انقلاب اسلامي هم رفت. اين همان فكر باطلي است كه فاطمه‌زهراؑ در صدر اسلام روي

---

14 - به كتاب «معنويت تشيع» از علامه طباطبايي«رحمة‌الله‌عليه» رجوع كنيد.

آن دست گذاشتند. حضرت فاطمه فرمودند: شما مي‌گوييد پيامبر اكرم رحلت كرده است، آري رحلت پيامبر مصيبت خيلي بزرگي است، ولي اين را كه خود قرآن گفته است كه همه مي‌ميرند و پيامبر هم مي‌ميرد.

حضرت فاطمه مي‌فرمايند آيا گفتيد محمد مرد و دينش بي‌كس و كار شد؟، **«فَخَطْبٌ جَليلٌ»**، آري رحلت پيامبر مصيبت بزرگي بود، **«اِسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ»**، مصيبتي در نهايت وسعت، **«وَاسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ»**، مثل قلعه‌اي كه شكافش وسعت يابد.

259 - **«وَانْفَتَقَ رَتْقُهُ»** و با رحلت رسول‌خدا درز و شكاف دوخته شده قلعه اسلام شكافته شد.

260 - **«وَ اُظْلِمَتِ الْاَرْضُ لِغَيْبَتِهِ»** و سراسر زمين بر اثر غياب او تاريك شد.

261 - **«وَ كُسِفَتِ النُّجُومُ لِمُصيبَتِهِ»** و ستارگان در مصيبت از دست دادن پيامبر بي‌فروغ گرديدند.

262 - **«وَ اَكْدَتِ الآمالُ»** آرزوها به ناميدي گراييد و آرمان‌هاي بلندي كه با نور مقدس پيامبر مي‌توانست روبه‌روي بشر ترسيم شود، پايمال گرديد.

263 - **«وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ»** كوه‌ها از جا فرو ريخت و انديشه‌هاي بزرگ فرو افتادند.

264 - **«وَ اُضيعَ الحَريمُ»** حرمت حريم شكسته شد و ملاك‌هاي حق و باطل پايمال گرديد.

265 - «**وَ أُزيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ**» و احترامي براي افراد شايسته پس از وفات او باقي نماند و حريم ها بي‌پناه ماند.

266 - «**فَتِلْكَ وَاللهِ النّازِلَةُ الْكُبْري**» و به خدا قسم اين مصيبت بزرگترين پيش‌آمد بود، و معني رحلت رسول‌خداﷺ به‌واقع پديدآمدن اين حادثه‌هاست.

267 - «**وَ الْمُصيبَةُ الْعُظمي**» و مصيبت بزرگ همين از بين رفتن حريم آنهايي استكه بايد حريم‌شان رعايت مي‌شد تا محمدﷺ بماند.

268 - «**لا مِثْلُها نازِلَةٌ**» كه پيش‌آمدي مانند آن نيست.

269 - «**وَ لا بائِقَةٌ عاجِلَةٌ**» و بلاي جان‌گذاري در اين دنيا به پاية آن نمي‌رسد كه آخرين و كامل‌ترين دين، كه اميد همة انسان‌هاي حق‌خواه و مستضعف است، از مسير اصلي خود خارج شود.

270 - «**اَعْلَنَ بِها كِتابُاللهِ - جَلّ ثَنائُهُ - في اَفْنِيَتِكُمْ**» كتاب خدا -همان قرآن كه در خانه‌هاتان داريد- آن را آشكار كرده كه پيامبرﷺ هم مي‌ميرد.

271 - «**في مُمْساكُمْ وَ مُصْبِحُكُمْ**» همان كتابي كه در مجالس شبانه و روزانه‌تان.

272 - «**هُتافاً وَ صُراخاً**» آرام يا بلند

273 - «**وَ تِلاوَةً وَ اَلْحاناً**» با تلاوت و لحن، آن‌را مي‌خوانيد

274 - «**وَ لَقَبْلُهُ ما حَلَّ بِاَنْبيائِهِ وَ رُسُلِهِ**» كه پيامبران پيش از او نيز رحلت كردند.

275 - «**حُكْمٌ فَصْلٌ وَ قَضاءٌ حَتْمٌ**» حكمي است حتمي و قضايي است قطعي.

276 - «**وَمَا مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللهُ الشَّاكِرِينَ**»[15] يعني؛ قرآن مي‌فرمايد: محمد(ص) نيست مگر پيامبري كه پيش از وي پيامبران ديگري بودند و در گذشتند، پس اگر او بميرد و يا كشته شود به عقب برمي‌گرديد و آن‌كس كه به عقب برگردد به خدا زياني نمي‌رساند و خدا شكركنندگان را پاداش خواهد داد.

فاطمه زهرا(س) مي‌فرمايند رحلت پيامبر(ص) را كه خود قرآن خبر داده است، پس چرا شما از دين خدا رو بر مي‌گردانيد؟ رحلت پيامبر(ص) چه ربطي به برگشتن از دين خدا دارد؟! دين اسلام كه رحلت نكرده است، پيامبر(ص) رحلت كرده است و اسلام از طريق اهل‌بيت مي‌تواند ادامه پيدا كند.

اگر روي اين مسئله فكر و تأمل كنيد؛ معني اين كه مي‌توانيد هميشه بر اساس روح فاطمه زهرا(س) زندگي كنيد، پيدا مي‌شود. حضرت مي‌فرمايند: مگر جز اين است كه حيات اسلام به حاكميت اسلام

---

15 - سوره آل عمران، آيه 144.

است، و حاكميت اسلام هم فقط توسط كسي ممكن است كه حقايق قرآن در دست اوست و او جز علي◆ كسي نيست. پس چرا از ادامة اسلام با رحلت پيامبرﷺ باز مانديد؟ درست است كه براي ادامة اسلام بايد كسي در صحنه باشد كه مثل پيامبرﷺ سراسر وجودش اسلام باشد، ولي مگر علي◆ چنين نيست؟

ببينيد تاريخ چقدر دقيق تكرار مي‌شود. اخيراً كساني كه از فرهنگ فاطمي محروم‌اند در بارة امام‌خميني«رحمة‌الله‌عليه» و انقلاب اسلامي چه حرف‌هايي مي‌زنند. اين‌ها مي‌گويند بنيانگذار انقلاب اسلامي يك شخصيت افسانه‌اي(كاريزما) بود كه به موزه سپرده شد و ديگر قصة امام و انقلاب تمام شد. آري اگر امام‌خميني«رحمة‌الله‌عليه» از خودشان حرفي داشتند، تمام شدني بودند، ولي امام‌خميني«رحمة‌الله‌عليه» حرف پيامبر و ائمهﷺ را بيان مي‌كردند. البته حرف پيامبر و ائمهﷺ هم حرف خداست و دورة حرف خدا هيچ‌وقت تمام شدني نيست. حرف كسي تمام شدني است كه انديشه‌اش از حرف خدا فاصله گرفته است.

هوشياري فاطمه‌زهراﷺ را بنگريد كه مي‌دانند جامعه الآن به چه انحرافي گرفتار شده است. آنها مي‌گويند با رحلت پيامبرﷺ دورة ايشان گذشت. اين حيلة دشمن بود كه انگيزة دفاع از زندگي ديني را كه تنها وسيلة نجات ملت‌هاست، از بين ببرد.

مدت‌هاست كه بعضي از دانشمندان غربي متوجه شده‌اند دورة فرهنگ ليبرال دموكراسي - كه با ميل مردم مي‌خواهد جامعه را اداره كند - گذشته و بايد به دين خدا رجوع كرد. ولي سران فاسد دنيا اجازه نمي‌دهند حرف دين اسلام و انقلاب اسلامي به‌خوبي به گوش مردم جهان برسد، وگرنه حرف، همان حرف فاطمهﷺ است كه هيچ وقت دورة دين، يعني حاكميت حكم خدا تمام نمي‌شود. روزنامة اشپيگل از هايدگر مي‌پرسد شما كه دموكراسي را حكومت هوس‌هاي سرگردان مي‌داني و دموكراسي را براي ملت اروپا خطرناك مي‌شماري چه راه حلّي داري؟ او در جواب مي‌گويد: «اگر خدايي بيايد و كاري بكند» و او وصيت مي‌كند تا زنده هستم، مصاحبة مرا - كه اين جمله در آن بود - چاپ نكنيد. چون هنوز زمانه به اين نكته نرسيده كه بايد به خدايي نزديك شوند كه حاكميت جامعه را در دست گيرد و آن خدا، خداي كليسا نيست، بايد يك خداي ديگري بيايد و كاري بكند. كه به نظر ما آن خدايي است كه فاطمه‌زهرا و اهل‌بيت پيامبرﷺ متذكر آن هستند.

حالا اگر ما از حاكميت حكم خدا در جامعه غفلت كنيم دچار خسران بزرگي خواهيم شد. و لذا نبايد از ارزش انقلاب اسلامي غافل شويم و از آن دست برداريم، و صداي بلند فاطمة‌زهراﷺ را در گسترة تاريخ نشنيده انگاريم.

خطر بسته شدن راه‌هاي آسمان

بعد از رحلت پيامبرﷺ طرز تفكري حاكميت را در دست گرفت كه به خودي خودش، تهديدي در جهت به هدردادن حقايقي بود كه پيامبرخداﷺ براي پديدآوردن آن رنج هاي فراوان كشيده بودند، و در راه عملي‌كردن آن حقايق و در راه تثبيت آن‌ها، قرباني‌هاي فراوان داده شد، و فاطمهؑ با خودآگاهيِ تاريخيِ مخصوص خود و با آن روح آشناي به عالم قدس، خطر فردايي را مي‌ديد كه راه‌هاي آسماني‌شدن انسان‌ها، به بهانه‌هاي واهي بسته مي‌شود، و بشر را تماماً زميني مي‌كنند. آسماني كه آخرين دين خدا در پيش روي بشر آخرالزمان گشوده بود بايد تا آخر گشوده مي‌ماند. و اصلاً دين اسلام براي همين آمده بود، ولي مي‌رفت كه جهان از دين اصيل اسلامي محروم بماند و يك اسلام قلابي جاي آن‌را بگيرد و فاطمهؑ متذكر اين انحراف و آن محروميت شد.

به‌طور مسلّم اجتماعي كه مماست طولاني با فرهنگ اسلام ندارد، خيلي زود با زنده‌كردن بعضي از تعصب‌ها از مسير اصلي خارج مي‌شود، و اين است كه بايد پس از پيامبرﷺ كساني پيشوايي اين امت نوپاي را به‌عهده بگيرند كه با رحلت پيامبرﷺ رابطه‌شان با آسمان قطع نگردد و با روح تماماً توحيديِ خود از همة تعصب‌ها و قبيله‌گرايي‌ها آزاد شده باشند و گرنه در شرايط قبيله‌گرايي،

به راحتي جريان هاي منحرف جاي خود را باز مي‌كنند و مي‌رود كه به‌كلي جامعة اسلامي را از جاي خود بركَنند و ريشه‌كن نمايند. همچنان كه با انتخاب يزيدبن ابوسفيان[16] براي حاكميت شام، كه به قبيلة خود فكر مي كرد و نه به اسلام، راه براي حضور برادرش يعني معاويه بر حاكميت شام باز شد و ديگر از اين به بعد ملاك شرافت و عدم شرافت، قبيلة بني‌اميه بود و نه اسلام، و فاطمه زهراؑ، از اين انحراف قبل از به وقوع پيوستن آن، آگاه بود كه چه خواهد شد.

فاطمهؑ با همة تاريخ سخن مي‌گويد

اگرچه خطبة فاطمه زهراؑ در مسجد مدينه و در مقابل حاضران در آن جلسه ايراد شد، ولي آن حضرت نظرش را به افق ها و فضاهايي دورتر از ديواره هاي مسجد دوخته بود، و به همين جهت در عين حالت اعتراض، از آرامش خاصي برخوردار بود، گويا با همة تاريخ سخن مي‌گفت و فقط جمع حاضر در مسجد در جلو او نبودند.

---

16 - تمام فرزندان ابوسفيان، در مخالفت سرسختانه با اسلام و مسلمين اشخاص سابقه‌داري بودند، يكي از آنها يزيد، برادر معاويه بود. او در جريان فتح مكه به اسارت گرفته شد، ولي متأسفانه همين فرد توسط خلفاء به ولايت و حكمراني شام كه مهم‌ترين منطقه استراتژيك و هم‌مرز با ابر قدرت روم بود، منصوب شد. (الكامل في‌التاريخ ج2 ص83)

انقلاب فاطمه‌زهراؑ اظهار رنجي بود كه پس از رحلت حضرت رسولﷺ بر بشريت وارد شده بود. دردي كه حضرت‌فاطمهؑ هم، علل و عوامل آن را درك كرده و هم سنگيني‌هاي آن را لمس نموده بود. فاطمه‌زهراؑ با همة وجودِ خود احساس كرد، مرگي كه آن مرد بزرگ را ربود، اينك دست خود را به جانب محصول بزرگ او نيز دراز كرده و خوب مي‌دانست آيندة اسلام در حالي كه نامادري‌ها به جاي وارثان آن نشسته‌اند چه خواهد شد.

آيا اگر شما هم به‌جاي فاطمهؑ بوديد، از خود سؤال نمي‌كرديد چرا اين‌ها اين‌همه توصيه و وصيت پيامبر خداﷺ را ناديده مي‌گيرند؟ آيا به اين نتيجه نمي‌رسيديد كه موضوع؛ فراموشي نيست، بلكه قصد نشنيدن دارند و به دنبال فرصتي بودند كه كار خود را عملي كنند و به خيال خود با رحلت پيامبرﷺ آن فرصت فراهم شده است.

حضرت فاطمهؑ همچون ليلة‌القدر؛ ناپيدا و سرنوشت‌ساز است. ظاهراً او يك اعتراض بود و مقداري اشك، ولي تكليف همة ائمة معصومينؑ را در مقابل آن انحراف بزرگ تا آيندة تاريخ روشن نمود و در واقع حركات ائمهؑ همه ادامة راهي است كه فاطمهؑ گشود. و لذا امام‌عسگري◆ فرمودند: **«نَحْنُ حُجَجُ‌اللهِ عَلي خَلْقِه وَ جَدَّتُنا فاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَيْنا»** يعني ما حجّت‌هاي خدا بر مردم و جدّ ما

فاطمه ﷺ حجّت خدا بر ما است.[17] حضرت فاطمه ﷺ در آن شرايطِ بحراني جبهه اي گشود كه تاريخ را از ظلمات آزاد نمايد و اين جبهه هنوز گشوده و در حال حركت است.

«والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته»

17 - «تفسير اطيب البيان»، ج 13، صفحه 223 (نقل از **شرح «فَمّ حكمةٍ عِصْمَتِيَّةٍ في كلمةٍ فاطميّه»**، از آيت‌الله حسن‌زاده آملي ص 159).

خطر بـيتـفـاوتشدن مـجـاهـدان
ديـروز

بسم الله الرحمن الرحيم

(السَّلام عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ)

(وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ بِه صابِرةً ...)[1]

سلام بر تو اي فاطمه زهرا؟ ! اي امتحان شده توسط خالقت قبل از آن كه خلق شوي! و خداوند ديد تو در آن امتحان صابر و بردباري و از عهده آن امتحانِ عظيم بر خواهي آمد.

فاطمه؟ صبر بزرگي است كه توانست در شرايط پس از رحلت رسول‌الله؟، آن امتحان عظيم الهي را به نمايش گذارد و در نشان دادن انحرافي وحشتناك با تمام وجود، موفّق شود.

بحثمان در رابطه با خطبه روشنگرانة حضرت فاطمه زهرا؟ است. در اين جلسه فراز ديگري از كلمات حضرت را ادامه مي‌دهيم. حضرت خطاب به انصار، يعني انسان‌هاي مذهبي آن زمان كه نسبت به جريان حاكميت بعد از رسول‌خدا؟ سكوت كرده بودند، مي‌فرمايند: اي گروه انصار! از شما انتظار نبود كه فضا و

---

1 - «مفاتيح‌الجنان»، زيارت فاطمه‌زهرا؟ در روز يكشنبه.

جوّي كه در جامعه ساخته شد، تحت تأثيرتان قرار دهد.

هميشه افراد غيرمؤمن و يا انسان‌هاي سست‌ايمان، جوّي را مي سازند و افرادِ مؤمن ساده را منفعلِ طرح و برنامة خود مي‌كنند. به عنوان مثال اگر در سال‌هاي اخير دقّت كرده باشيد، عدّه‌اي فضايي را در رابطه با توسعه اقتصادي و سياسي ساختند ولي بيشتر دنياپرستي و سياست‌زدگي را تبليغ كردند و جمع كثيري از افراد انقلابيِ ساده را نيز منفعل نمودند. جريان ها و شريان‌هاي فرهنگي و اقتصادي جامعه را با آن شعارها به دست گرفتند و هرچه خواستند به انقلاب اسلامي تحميل كردند. و متأسفانه بسياري از افراد متديّن و مؤمن هم ايستادند و نظاره كردند.

فاطمه زهرا(در آن زمان با اين مسئله روبه‌رويند كه جرياني با نقشة قبلي عنان جامعه اسلامي را به دست گرفته و به هرجا كه مي‌خواهد مي‌برد. ولي مشكل اصلي كه به جامعة آن روز و به آيندگان ضربه زد، از جايي شروع شد كه مذهبي‌هاي سينه‌چاكِ مبارزِ جنگ‌جو، فقط نگاه مي‌كردند و هيچ‌كاري در مقابل اين جريان انجام ندادند. حضرت خطاب به آن‌ها مي‌فرمايد:

هان اي گروه انصار

244 - «**يا مَعْشَرَ النَّقيبَةِ وَ اَعْضادَ الْمِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الْإِسْلامِ**» اي انجمن نقبا و

بازرسان! اي بازوان ملّت و اي حافظان اسلام! اي كساني كه خودتان محل و تكيه‌گاه اسلام بوديد و اهل مبارزه، چرا نشسته‌ايد؟ و اين چه فكر اشتباهي است كه شما تصوّر مي‌كنيد چون حضرت محمّدﷺ رحلت كرده است، پس ديگر كاري نمي‌توان كرد، و از اين طريق ميدان را به غير خودي‌ها داده‌ايد؟

255 - **«اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّد»** آيا مي‌گوييد حضرت محمّدﷺ رحلت كرده است، مگر پيامبر اكرمﷺ كه رحلت كند، بايد بنشينيم و نقشه‌هاي انحراف از اسلام را نگاه كنيم، تا هر كس هر بلايي خواست بر سر اسلام بياورد؟ حضرت مي‌فرمايند: خداوند در قرآن هم فرموده است كه پيامبر رحلت مي‌كند و معلوم است كه رحلت پيامبر خيلي سخت است. آري؛ با رحلت پيامبر است كه:

260 - **«اُظْلِمَتِ الْاَرْضُ لِغَيْبَتِهِ»** بر اثر غيبت او زمين سراسر تاريك گرديد.

261 - **«وَ كُسِفَتِ النُّجُومُ لِمُصيبَتِهِ»** در مصيبتش ستاره‌ها تاريك شدند. ولي مگر با رحلت پيامبر اكرمﷺ در عين بزرگيِ مصيبت بايد از اسلام دست برداريد و در دفاع از اسلام كوتاه بياييد و منفعل جريانِ جريان سازهاي بعد از رحلت او شويد؟ چرا حواستان جمع نيست؟ شما نمي‌توانيد به بهانة رحلت پيامبر اكرمﷺ نسبت به حاكميت حق و حذف باطل در جامعه كوتاه بياييد. اين است آن خطر بسيار بزرگ كه در واقع رحلت

پيامبر اكرم را به مصيبت تبديل كرده است.

در هر شرايطي بايد مسلمان بود

فاطمه‌زهرا تكليف را براي ما روشن مي‌كنند كه اي مسلمانان! شما در هر شرايطي بايد مسلمان باشيد و هيچ‌چيز حتّي رحلت پيامبر اكرم نمي‌تواند بهانه شود كه نسبت به حاكميت حق در جامعه بي‌تفاوت گرديد.

حضرت مي‌فرمايند: اوّلاً؛ چرا نسبت به انحرافي كه در مسير اسلام ايجاد شده است بي‌تفاوت شديد؟ ثانياً؛ اگر بي‌تفاوت نيستيد و واقعاً مي‌خواهيد قيام كنيد و به دنبال بهانه‌اي منطقي براي حركت و قيام هستيد، بهانة خوبي در دست شماست و آن عبارت است از دفاع از حقّ دختر رسول خدا پس حركت و قيامتان را شروع كنيد.

گاهي انسان براي بيان حق، نياز به بهانه‌اي منطقي و شرايط مناسب دارد، مثلاً كسي را مي‌شناسيد كه در عين بي‌ديني، نسبت به اسلام عناد هم دارد ولي به‌راحتي نمي‌توانيد بي‌دين‌بودن او را روشن كنيد، چون خود شما را به بي‌ديني متّهم مي‌كنند، امّا ممكن است او كاري كند كه زمينه‌اي براي بيان بي‌ديني او ايجاد مي‌شود، در اين‌جا ست كه بهانه خوبي به دست شما آمده است تا وظيفة ديني‌تان را نسبت به او انجام دهيد. حضرت فاطمه‌زهرا در حين

سخن خود روشن كردند كه خليفه گرفتار مواعظ غلط شده و ثابت كردند كه او نمي‌توانند احكام خدا را از قرآن استخراج كند، حالا به گروه انصار مي‌فرمايد: اگر براي قيام خود بهانه‌اي منطقي و شرعي مي‌خواهيد، اعتراض به مسأله فدك و قيام براي گرفتن حقّ من از خليفه، مي‌توانند بهانة خوبي براي شما باشد. موضوع فدك بهانه‌اي بود تا كساني كه مي‌خواهند قيام كنند، به راحتي بتوانند بگويند ما مي‌خواهيم حقّ دختر پيامبر اكرمﷺ را بگيريم. دختري كه پيامبر اكرمﷺ درباره او فرمود: **«فاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّي»**؛ فاطمه پاره‌اي از من است.

حضرت، خطاب به انصار مي‌فرمايند:

277 - **«اَيْهاَ بَني قَيْلَةَ!»** اي پسران قيله![2]

278 - **«أَاُهْضَمُ تُراثَ اَبي؟»** آيا من نسبت به ميراث پدرم مورد ظلم واقع شوم؟!

279 - **«وَ اَنْتُمْ بِمَرْاَي مِنّي وَ مَسْمَعٍ»** و شما سخن مرا مي‌شنويد و به من نگاه مي‌كنيد؟!

280 - **«وَ مُنْتَدَيً وَ مَجْمَعٍ»** ودر حالي‌كه داراي انجمن و اجتماعيد؟!

281 - **«تَلْبَسُكُمُ الدَّعْوَةُ»** صداي دعوت من شما را فراگرفته است و همة شما آن‌را مي‌شنويد.

---

2 - قيله، مادربزرگ اوس و خزرج بود.

282 - «**وَ تَشْمَلُكُمُ الْخُبْرَةُ**» از هر جهت از حال من آگاهي داريد و خبر من به شما رسيده است كه حقّ مرا ضايع كرده اند.

283 - «**وَ اَنْتُمْ ذَووُ الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ**» و شما با نفرات و آمادگي‌هايي كه داريد،

284 - «**وَ الْاَداةِ وَ الْقُوَّةِ**» و اين‌كه داراي ابزار و قوّه ايد.

285 - «**وَ عِنْدَكُمُ السِّلاحُ وَ الْجُنَّةُ**» و در حالي كه اسلحه و زره و سپر نزد شما هست و بهانه‌اي براي دفاع‌نكردن نداريد، پس چرا ساكت نشسته ايد؟

فاطمه زهراؑ شرايط و زمينة مقابله انصار و مجاهدين با خليفه را فراهم مي‌كنند. رهنمود مي‌دهند و لذا هيچ حجّتي براي سستي و بي‌تفاوتي باقي نمي‌ماند.

وقتي بني‌صدر رئيس‌جمهور شد، بزرگان انقلاب متوجّه شدند كه او از جهات مختلف داراي مشكل است و لذا دنبال شرايط و زمينه‌اي بودند تا اعتراض و تنفّر خود را نسبت به كارهاي او آشكار كنند. وقتي امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» حكم فرماندهي كلّ قوا را از او سلب كردند، در واقع بهانه را به دست مردم دادند تا اعتراضشان را شروع كنند و به دنبال آن، مجلس شوراي اسلامي هم او را عزل كرد. اين كمكي بود كه امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» به كساني كردند كه به دنبال بهانه بودند خيلي‌ها در آن فضاي رُعبي كه پس از سقيفه پيش آوردند،

بيعت كردند و با اندك تأملي به خود آمدند، و حالا حرفشان اين بود كه وضع موجود را نمي‌پسنديم، ولي نمي‌دانيم چكار كنيم. فاطمه‌زهرا‡ رهنمودهاي خود را دادند و بهانة خوبي برايشان فراهم كردند تا هم اكنون كه متوجّه شدند حق و باطل چيست و قدرت دفاع از حق را هم دارند، حركت خود را شروع كنند.

با رحلت پيامبر اكرم‡ جبههٔ حق و باطل در هم آميخت و مردم نمي‌دانستند حق و باطل كدام است. فاطمه‌زهرا‡ مي‌خواهند به مردم كمك كنند تا جبههٔ حق و باطل را روشن ببينند، آن وقت وظيفهٔ مردم دفاع از جبههٔ حق است و اگر وظيفه‌شان را انجام ندهند و كوتاه بيايند، از بركات واقع بودن در جبههٔ حق، محروم مي‌شوند. اينجاست كه حضرت خطاب به انصار مي‌گويند:

286 - **«تُوافيكُمُ الدَّعْوَةُ فَلا تُجيبُونَ؟»** صداي دعوت من به‌طور كامل به شما رسيده است، چرا جواب نمي‌دهيد؟

287 - **«وَ تَأتيكُمُ الصَّرْخَةُ فَلا تُعينُونَ؟»** نالهٔ من به گوش شما رسيده است، چرا كمك نمي‌كنيد؟

288 - **«وَ اَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكِفاحِ»** در حالي كه شما به شجاعت و جنگاوري معروفيد.

اي گروه انصار! شما هم قدرت ياري مرا داريد، هم شخصيتِ فهمِ معني دفاع از دختر پيامبر‡ در شما هست. سوابقتان نشان مي‌دهد كه آدم‌هايي

هستيد كه ارزش دفاع از حق را مي‌شناسيد و به آن عمل كرده ايد.

289- **«مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلاحِ»** به خير و صلاح معروفيد.

290 - **«وَ النُّخْبَةُ الَّتي اُنْتُخِبَتْ»** شما برگزيدگاني بوديد كه توسط پيامبر ﷺ براي دفاع از اسلام انتخاب شديد.

291 - **«وَ الْخِيَرَةُ الَّتي اُخْتُيِرَتْ»** شما براي مبارزه در راه اسلام انتخاب شديد.

292 - **«قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَ التَّعَبَ»** با عرب پيكار كرديد و تحمّل رنج و زحمت نموديد.

293 - **«وَ ناطَحْتُمُ الْاُمَمَ»** با امّت‌ها به رزم پرداختيد.

294 - **«وَ كافَحْتُمُ الْبُهَمْ»** با پهلوانان به نبرد تن داديد.

چه شده است كه نشسته ايد؟ گويا آن همه تبعيض و قبيله‌بازي‌هاي قبل از اسلام شما را آزرده نكرده است كه باز در دامن خود در حال پروراندن همان فرهنگ و همان فتنه‌ها هستيد. مگر نمي‌بينيد اگر اسلام حاكم نباشد و اگر حاكميت به دست امام معصوم نباشد و دوباره، غير از معصوم سركار آيد، جريان‌ها را به همان حركت منفيِ طاغوتيِ جاهلي برمي‌گرداند؟ در حالي كه امروز در دامن اسلام مي‌توانيد فرهنگي بزرگ و الهي بپرورانيد، تا شما را از خاك به افلاك ببرد و از سياهي به صفا و پاكي برساند؟ گويا فكر كرديد اين رسالت و

انقلاب، هدفي جز اين نداشت كه گروهي را حاكم كند و غريزة رياست‌طلبيِ بعضي‌ها را اشباع نمايد، آيا اين انقلاب آمد تا يك گروه بيايد و گروه ديگر برود، يا اسلام آمد كه حق حاكم باشد؟! حق از طريق امام معصوم حاكم مي‌شود. چرا اين‌چنين نور الهي را كه به سوي شما آمده است ارزان مي‌فروشيد؟ آيا بايد بنشينيد تا دشمن و منافق هر كاري كه دلش خواست بكند تا نابود شويد، استخوان هاي پوسيده را براي پيروي از عادات جاهليت گذشته زنده مي‌كنيد؟ مگر يادتان رفت كه بنا بود پيامبر و فرهنگ پيامبر حاكم شود، چرا دوباره بحث قبيله‌گرايي به صحنة انديشة جامعه رسوخ كرده است؟

حيلة برگشت به ايران باستان

كسي كه اميرالمؤمنين◆ را در فرهنگ و انديشة خود دارد، در مقابل ارزش‌هاي اسلامي ديگر چه نيازي به زنده كردن كاوه آهنگر و برگشت به ايران باستان دارد؟ وقتي نشستيد و نگاه كرديد، ولي قيام نكرديد، دشمنان دين خدا، يعني كفّار و منافقين، فرهنگ خود را به صحنه جامعه مي‌آورند. مجسمة رضاخان را كه خجالت مي‌كشند به ميدان بياورند، به جاي آن در وسط شهر اسلامي مجسمة كاوه‌آهنگر را به ميدان مي‌آورند. منظور اين نيست كه كاوه‌آهنگر آدم بدي است، منظور اين است كه گاهي به ميدان

آوردن فرهنگ کاوه آهنگر، به معني حذف فرهنگ علي◆ است؛ چون وقتي فرهنگ علوي در عالم نيامده بود، مي‌توانستيد به فرهنگ کاوه رجوع کنيد، ولي وقتي فرهنگ علوي در صحنة حيات بشر عرضه شده است، ذهن جامعه را به کاوه آهنگر مشغول‌کردن، باعث ناديده‌گرفتن فرهنگ معصوم مي شود. اين يك قاعده است، ديروز و امروز هم ندارد. مشاوران رضاخان هم به او پيشنهاد کردند براي حذف اسلام، فرهنگ ايران باستان را جايگزين کند.

با رحلت رسول‌خدا♂ و منصرف‌کردن ذهن‌هاي جامعه از اهل بيت پيامبر♂ و حاکم شدن خليفه اوّل و دوم، شما آرام آرام مي‌بينيد دوباره همان قبيله‌گرايي به ميدان آمد. قبيلة بني‌اميّه و قبيلة بني‌هاشم مطرح شد. همان فرهنگ و افتخارات جاهليت دوباره سر بر آورد، البته در ظاهري اسلامي. اسلام حقيقي آمد و اين حرف ها را از صحنة جامعه حذف کرد و بعد از رحلت پيامبر اکرم♂ اگر علي◆ حاکم نشود، دوباره فرهنگ جاهلي برمي‌گردد و استخوان‌هاي پوسيده را براي پيروي از عادات گذشته زنده مي‌کنيد و طوري مي‌شود که گويا در جزيرة العرب اصلاً انقلابي صورت نگرفته است و انگار مي‌خواهيد به فرهنگ قبل از اسلام تن دهيد. تمام اين جريان ها را فاطمه زهرا) پيش‌بيني کرده بود. مي‌فرمايند: اي انصار! مگر شما به

ميدان نياميد؟ اي مبارزان؛ اي زندان‌رفته‌ها؛ اي جبهه‌ديده‌ها! مگر به كمك ما نياميد تا اسلام را در همه‌جا حاكم كنيد و بيني مشرك را به خاك بماليد و چنين هم كرديد، پس چرا امروز كه خطر حذف اسلام ظاهر شده است، ساكت نشسته‌ايد؟!

295 - «**لانَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأتَمِرُونَ**» ما همواره فرمانده بوديم و شما هميشه فرمانبر بوديد؛ يعني ما امر مي‌كرديم و شما تسليم امر ما بوديد.

حضرت مي‌فرمايند: مگر اين طور نبود كه ما دستور مي‌داديم و شما اطاعت مي‌كرديد؛ خدا حكمش را از زبان ما جاري مي‌كرد و شما عمل مي‌كرديد، چراكه سخن پيامبر و اهل‌البيت‌ﷺ سخن خداست. مگر تبعيت از سخن خدا از زبان پيامبرﷺ براي شما ضرر داشت كه ادامه آن سخن و فرهنگ را در حضرت علي◆ جستجو نمي‌كنيد؟

296 - «**حَتّي إذا دارَتْ بِنا رَحَي الْإسْلامِ**» تا اين كه به كمك مديريت ما آسياي اسلام به گردش افتاد، و در سايه آن مديريت از يك طرف و شجاعت و ايثار شما از طرف ديگر، اسلام پيروز گرديد.

297 - «**وَ دَرَّ حَلَبُ الْأَيّامِ**» و پستان روزگار به شير آمد و بركت وارد جامعه شد.

298 - «**وَ خَضَعَتْ نُعْرَةُ الشِّرْكِ**» و نعره‌هاي شرك‌آميز فروكش كرد.

299 - «**وَ سَكَنَتْ فَوْرَةُ الْإِفْكِ**» و ديگ طمع و تهمت از جوش افتاد.

با آمدن اسلام همه با هم رفيق شدند، همه به همديگر محبّت پيدا كردند و كينه‌ها فروكش كرد. همه در جامعة اسلامي دوستدار عدالت بودند و همه نگران فقرا؛ مگر جز در سايهٔ فرهنگ معصوم به اينجا رسيديد؟ پس چه شده است كه حالا از چنين فرهنگي غافل شده ايد؟

300 - «**وَ خَمُدَتْ نيرانُ الْكُفْرِ**» و آتش كفر خاموش شد.

301 - «**وَ هَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرْجِ**» و دعوت و نداي هرج و مرج آرام گرفت. هر كس مي‌خواست فتنه‌اي ايجاد كند، شما او را با پذيرش حكم خدا از بين برديد.

302 - «**وَ اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدّينِ**» و نظام دين كاملاً رديف شد و شرايط به ثمر رسيدن اهداف جامعة اسلامي فراهم گشت.

303 - «**فَأَنّي حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَيانِ؟**» پس چرا بعد از اقرارتان در دينداري، اكنون حيران و سرگردان شده ايد؟

فاطمه زهراؑ از قرآن شاهد آوردند كه «**اَفَإِنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلي اَعْقابِكُم**»[3]؛ يعني خداوند مي‌فرمايند: اگر پيامبر رحلت كرد يا كشته شد. شما به كفر و بي‌ديني گذشته‌تان برمي‌گرديد؟! مگر شما هر چه عزّت و كرامت داريد، از همين دين نبود؟ مگر

3 - سوره آل‌عمران، آيه 144.

اين همه فضائلي كه روبه‌روي شماست و مي‌تواند تاريخ شما را براي هميشه شكوهمند كند، به‌جهت روي آوردن به دين خدا و پيامبر خدا و اهل‌البيت او نبود؟ چه شد كه به بهانه رحلت پيامبرخدا ﷺ مي‌خواهيد به آن دين پشت كنيد؟ همه مي‌دانيد كه اگر به علي◆ روي نياوريد، به هر كس ديگري روي آوريد، به فرهنگ معصوم پشت كرده‌ايد؟ مگر خود شما با تلاش‌ها و مجاهدت‌ها و خون‌هايي كه داديد، بهاي به پا شدن اين دين را نپرداخته‌ايد؟ پس چرا دوباره به‌سوي جاهليت گذشته جهت گرفته‌ايد؟ گويا رنج‌هايي كه از فرهنگ طاغوت و جاهليت برده‌ايد، فراموش كرده‌ايد. همان فرهنگي كه شما را در زندگي خيالي وارد كرده بود و زندگي دختران و پسران شما را در آرزوهاي پوچ واهي به پوچي و تباهي كشيد. چرا مي‌خواهيد به همان فرهنگ برگشت كنيد و چرا مي‌خواهيد دوباره به همان پوچي برگرديد؟ بعد از روشن شدن ارزش دين الهي و روشن شدن توانايي‌هاي دين در زندگي فردي و اجتماعي و خانوادگي، چرا عقب‌نشيني كرده‌ايد؟! **«فَأَنّي حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَيانِ؟»**.

304 - **«وَ اَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْاِعْلانِ»** و چگونه بعد از آشكار كردن دفاع خود از اسلام، همكاري خود را نهفته كرديد؟

305 - **«وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الإقْدامِ»** و بعد از آن پيشقدمي، عقب‌نشيني كرديد؟

306 - «**وَ اَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْايمانِ**» و بعد از ايمان، شرك آورديد؟

307 - «**اَلا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا اَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّه اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**» چرا با آن گروهي كه عهد ديني خود را شكستند و براي خارج كردن رسول خداﷺ همدست شدند، به مبارزه بلند نمي شويد؟ در حالي كه مقابله با دين را آن‌ها ابتداً شروع كردند، آيا از آن‌ها مي‌ترسيد؟ در حالي كه شايسته است - اگر شما از مؤمنان هستيد- از خدا بترسيد.

چگونه به حكم خدا پشت شد

حضرت فاطمه زهراؑ در واقع مي‌خواهند بگويند چرا به حكم خدا پشت كرده ايد؟ در زمان فاطمه زهراؑ چه كسي به حكم خدا پشت كرد؟ مگر فرهنگ جايگزيني انسان غير معصوم به جاي امام معصوم جهت ادارة جامعه چيزي جز پشت‌كردن به دين خدا است؟ و فاطمه زهراؑ همين جريان را، فرهنگ پشت‌كرده به حكم خداوند معرفي مي‌كند.

امروز كيست كه به فرهنگ خدا پشت كرده است؟ كسي كه مي‌گويد از دفاعِ در جنگ 8 ساله پشيمانم، و يا مي‌گويد فرهنگ امام‌خميني«رحمة‌الله‌عليه» به موزه‌ها رفته است، به حكم خدا پشت كرده است، كسي كه فرهنگ مدرنيته چشمش را پر كرده است و در مقابل آن، فرهنگ الهي را

بي‌رنگ مي‌بينند، به خدا پشت كرده است. پس چرا شما اعتراض نمي‌كنيد، چرا مي‌ترسيد؟ كساني كه تلاش مي‌كنند فرهنگ دين خدا را بي‌رنگ كنند و خانه و مدرسه را مشغول فرهنگ غرب كنند و از فرهنگ الهي غافل نمايند، به خدا پشت كرده‌اند، آن‌ها كه مي‌گويند چرا با آمريكا - در عين روحية استكباري‌اش- كنار نمي‌آييد، و مي‌خواهند فرهنگ رسول خدا را از اين كشور خارج نمايند، به فرهنگ الهي پشت كرده‌اند. حالا شما چرا كوتاه مي‌آييد، چرا نشسته‌ايد و با اين‌ها مبارزه نمي‌كنيد؟ فاطمه‌زهرا(ما را دعوت مي‌كنند به مبارزه با كساني كه عهد الهي‌شان را شكستند و نقض پيمان كردند، مي‌فرمايند: «**اَتَخْشَوْنَهُمْ**»؛ آيا از آن‌ها مي‌ترسيد، «**فَاللّهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ**»؛ خداشايسته‌تر است كه از او بترسيد.

308 - «**اَلا قَدْ اَري اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَي الْخَفْضِ**» مي‌بينم شما به پستي و تن‌آسايي رو كرده‌ايد، «**وَ دَكَنْتُمْ اِلَي الدِّعَةِ**»؛ و به سايهٔ خوش رخت بربسته‌ايد، «فَعُجْتُم عَنِ الدّين»؛ پس از دين خسته شده‌ايد.

آن‌گاه كه اسلام ضعيف مي‌شود

309 - «**وَ اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ**» و كسي را كه سزاوار بر قبض و بسط امور جامعه و حكومت بر مسلمين بود، از زمامداري دور كرديد. و عملاً با اين كار شرايط نمايش توانايي‌هاي

عظيم اسلام را محدود نموديد، و از اسلامي كه مي‌تواند قدرت اصلي روي زمين باشد، يك دين لاغر و ضعيف و دست دوم ساختيد و لذا ديگر مسلمانان تعيين كنندة معادلات جهاني نخواهند بود.

حضرت خطاب به انصار مي‌فرمايند: شما حضرت علي◆ را از حكومت دور كرديد، هر چند به ظاهر سقيفه سازان، ابوبكر را برسر كار آوردند و علي◆ را ناديده انگاشتند، ولي خطاب حضرت فاطمه زهرا‌ء در اين قضيه به انصار است، چون انصار با راضي شدن به انحرافي كه سقيفه سازان طراحي كردند، زمينه را براي دور كردن حضرت علي◆ از حاكميت جهان اسلام، فراهم نمودند. به اين جمله خيلي دقّت كنيد؛ حضرت جريان انحراف از معصوم را بسيار عالي تبيين مي‌كنند تا جاي هيچ ابهامي و هيچ بهانه‌اي باقي نماند. مي‌فرمايند: كافي بود يك اعتراض ساده مي‌كرديد، فتنه‌ها خاموش مي‌شد. به عنوان مثال وقتي در شهر و ادارة ما كسي كار خلافي انجام داد و فقط ما يك كلام مي‌گفتيم آقا چرا اين كار حرام را انجام مي‌دهي؟ جريان فساد و بي عدالتي اين همه گسترش پيدا نمي‌كرد.

فاطمه زهرا‌ء چراغ هميشه تاريخ است. مي‌فرمايند شما با اين سكوتتان تمام زحمات گذشتة خود را از دست داديد، در حالي كه شما مرد عمل و مبارزه بوديد، ولي حاصل همة آن زحمات از دست رفت.

310 - «**وَخَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ**» با راحتي و رفاه خلوت كرديد.

نظر به افق‌هاي دور

شما راضي شديد به اين كه فعلاً ناني بخوريد و فرزندانتان را هم به دانشگاه بفرستيد و... امّا غافل از اين كه پشت سر اين بي‌تفاوتي نسبت به دين و حاكميت دين، چه بلايي به سرتان مي‌آيد. همان‌طور كه به سر مردم مدينه آمد، در ابتدا كه مردم مدينه مي‌گفتند مگر چه شده است و چه خطري پيش مي‌آيد كه علي◆ كنار زده شود و ابوبكر حاكم گردد؟ ابوبكر كه آدم بدي نيست. اين‌ها همين مقطع را ديدند، ولي وقتي سير تاريخ را نگاه كنيد، مي‌بينيد كار به جايي رسيد كه وقتي يزيدبن‌معاويه حاكم شد، بعضي از بزرگان مدينه رفتند وضع شام را ديدند و آمدند براي مردم مدينه نقل كردند و اعتراض بالا گرفت. يزيد به مدينه لشگر كشيد و به لشگريانش گفت به مدّت سه‌روز مال و ناموس مردم مدينه بر شما حلال است. فاطمه زهرا(فرمودند: حالا را نگاه نكنيد كه راحت و آسوده آرميده‌ايد، وقتي حضرت علي◆ و فرهنگ معصوم حاكم نباشد، منتظر مصيبت‌هاي بعد از آن باشيد. قبل از اين‌كه بميريد، مصيبت بي‌امام بودن و بي‌توجّه‌بودن به معصوم را خواهيد ديد. از زمان سقيفه تا زمان حاكميت يزيد حدوداً پنجاه سال

فاصله است. بسياري از آن‌هايي كه نسبت به حاكميت امام معصوم بي‌توجّه شدند، در آخر عمرشان هنوز نمرده بودند كه ديدند چه فلاكتي به دنبال ناديده گرفتن حاكميت فرهنگ معصوم، بايد بكشند و بچشند. تازه اين غير از محروميت از عظمتي است كه با حاكميت اسلامِ تأثيرگذار نصيب مسلمانان مي‌شد.

هر گاه من و شما در مقابل حق كوتاه آمديم، هنوز نمرده بايد در اين دنيا مقدّمات كيفرش را پس بدهيم. و هر گاه از حق دفاع كرديم و سختي آن را تحمّل كرديم، هنوز نمرده، نتيجه‌اش را در اين دنيا مي‌بينيم. به عنوان مثال شما به زندگي امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» نگاه كنيد، ايشان وقتي از حقّ دفاع كردند، شاه ايشان را به زندان و تبعيد و تهمت گرفتار كرد. ولي امام«رحمة‌الله‌عليه» نتايج همة زحماتشان را در سن 80 سالگي ديدند. اين يك قاعده است كه اگر از حق به خوبي دفاع كردي، از پيامبر♂ و اهل‌البيت♒ به درستي دفاع كردي، بركات و نتايج آن را چندين برابر مي‌بيني. امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» در سال‌هاي 1343 و 1342 مي‌خواستند شاه كاپيتولاسيون را لغو كند و لذا به شاه نصيحت مي‌كردند. ولي اصلاً باورشان نمي‌آمد كه در سال 1357 خدا شاه را كنار بزند و ايشان را رهبر كشور اسلامي ايران نمايد و حاكميت اسلامي را به دست ايشان محقّق كند. آرزوي امام اين بود كه فقه و

فقاهت، يعني فرهنگ معصوم را حاكم كند و خدا اين آرزو را برآورده كرد. غم امام«رحمة‌الله‌عليه» در قرن اخير همان غم فاطمه زهرا(س) در صدر اسلام بود و امام‌خميني«رحمة‌الله‌عليه» تا حدّي موجب تشفّي قلب فاطمه‌زهرا(س) شد. البته كساني كه در مقابل اين انقلاب اسلامي مانع‌تراشي و ايجاد مزاحمت مي‌نمايند خودشان مي‌دانند چه بلايي بر سر خود خواهند آورد. مجازات اين كفران نعمتي كه به كمك زحمات و زندان‌ها و تبعيدهاي امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» و ياران او و خون شهدا به دست آمده، بسيار شديد خواهد بود. حتّي وضعيتشان بدتر از شاه مي‌شود، چون شاه بسياري از بركات اين انقلاب را نديده بود و مخالفت مي‌كرد. جنگي با اين همه عظمت، شهدايي به اين بزرگي فداي اين انقلاب شدند. خدا در اين انقلاب حجّت را تمام كرد.

حضرت فاطمه(س) مي‌فرمايند: اي مردم! شما داريد علي◆ را حذف مي‌كنيد، مگر مي‌شود چنين كاري كرد؟ مگر اين كار، كاري است كه بدون مجازات بتوانيد از آن بگذريد؟

خطابه‌اي به همة تاريخ

گرچه خطابة حضرت در مسجد مدينه ايراد شده است، ولي نظر حضرت به فضاهايي دورتر از ديوارهاي مسجد مدينه دوخته شده بود و به همين‌دليل در عين غرّش و اعتراض، آرامشي خاص در

آن خطبه بر حضرت حاكم بود. حضرت كه نيامده بودند صرفاً با حاكمان آن زمان درگير شوند، حضرت براي من و شما و تمام تاريخ سخن مي‌گويند. اعتراض فاطمه‌زهرا اظهار رنجي بود كه بر پشت بشريت وارد شده بود. علي◆ حذف شد و به‌تبع آن حكم خدا در جامعة جهاني حذف شد. عنايت داشته باشيد؛ جايي كه خدا حاكم نباشد، چه بخواهيم و چه نخواهيم، نفس امّاره حاكم خواهد شد.

انقلاب حضرت فاطمه مقابله با دردي است كه همة تبعات و لوازم آن را درك كرده بود و همة سنگيني آن را لمس نموده بود. فاطمه‌زهرا است كه مي‌فهمد اين خطر، موجب چه مشكل عميق و گسترده‌اي در جهان اسلام خواهد شد.

فاطمه مي‌داند اسلام چقدر بزرگ و توانمند است و اگر شرايط ظهورش با حاكميت امام معصوم بروز كند سرنوشت بشر بر روي كرة زمين و در طول تاريخ دگرگون مي‌شود و اين است علت اصلي غم فاطمه.

نامادري‌ها به جاي مادر

فاطمه‌زهرا اين بصيرت را از كجا آورد ند؟ تمام مشكلاتي را كه امروز مسلمانان در فلسطين دارند و فردا در جاهاي ديگر خواهند داشت فاطمه مي‌شناسد و مي‌داند ريشه‌اش از كجاست. او مي‌فهمد كه چطور اعتراض كند و چرا اعتراض بايد كرد. او با تمام وجودش

احساس كرد مرگي كه پيامبر اكرمﷺ را در ربود و اينك مرگ دستِ سرد خود را بر جانب محصول بزرگ آن مرد بزرگ دراز كرده است، چه خطراتي را بر جهان اسلام تحميل مي‌كند و چه بركات اساسي را از آن مي‌گيرد. حضرتفاطمه‌ؑ متوجه شدند اسلام، در حال نابودشدن است، و آيندة اين نهضت و انقلاب در اين حال كه نامادري‌ها به جاي وارثان حقيقي آن به صحنه آمدند، چه خواهد شد.

اي كاش مي‌فهميديم كه هر انقلابي هم مادرِ واقعي دارد و هم نامادري. مادر حاضر است خودش را فداي فرزند كند، امّا نامادري فرزند را فداي خود مي‌كند، از اسلام براي خودش خرج مي‌كند و نه خود را خرج اسلام نمايد. اين كه امام خميني«رحمةالله‌عليه» فرمودند: «نامحرمان را بشناسيد و نگذاريد عنان انقلاب را به دست گيرند»، از فاطمه‌زهراؑ درس و الگو گرفتند. امام خميني«رحمةالله‌عليه» خاك پاي فاطمه‌زهراؑ بود. چرا بعضي‌ها اين همه توصيه و وصيّت‌هاي بنيانگذار انقلاب را در رابطه با توجّه بر مستضعفان و ساده‌زيستي و مقابله با مستكبران ناديده مي‌گيرند؟ آيا نشنيده‌اند و يا بناي نشنيدن گذاشتند و به دنبال فرصت بودند؟ و حال به خيال خام خود آن فرصت را به دست آوردند. اين‌ها نامادري هايي هستند كه به‌جاي مادر نشسته‌اند و تلاش دارند اسلام تأثيرگذار خميني«رحمةالله‌عليه» را به اسلام لاغر و ضعيفي

تبديل كنند كه فقط نقش ضعيفي در عبادات فردي ايفا كند و بس. به عنوان نمونه شما نگاه امام‌خميني«رحمةالله‌عليه» را به اسلام و موضع آن نسبت به مستضعفان و مستكبران بنگريد تا معلوم شود چه كسي نسبت به انقلاب، مادري مي‌كند و چه كسي چون نامادري عمل مي‌كند.

چرا فدك را عمده مي‌كنيم تا پيام فاطمه‌زهراؑ را نشنويم؟!

باز عرض مي‌كنم؛ حضرت فاطمه‌زهراؑ فدك را بهانه كردند تا حرف خود را بزنند و از انحراف بزرگ خبر دهند و در برابر آن انحراف، قيام كنند. عدّه‌اي در كلمات فاطمه‌زهراؑ فدك را عمده كردند تا فاطمهؑ را ناديده بگيرند. گاهي ما شيعيان هم حواسمان نيست كه فدك مسئلة اصلي نبود. فدك نمونه و ملاكي بود براي اثبات انحرافي كه در امر خلافت رسول خدا◆ صورت گرفت. پيام فاطمهؑ را بايد گرفت كه مي‌گويند اگر معصوم و فرهنگ معصومين علاوه بر روابط فردي، بر نظام اجتماعي شما حاكم نباشد، همه‌چيزتان از دست رفته است و از بركات اصلي مكتب اسلام محروم خواهيد شد. ولي عدّه‌اي فدك را در كلمات فاطمه‌زهراؑ عمده كردند تا حرف‌هاي او را نشنوند، چون اين‌ها براي اسلام آن نقشي را كه فاطمهؑ براي اسلام قائل بود، قائل نيستند.

اي فاطمه بزرگ! رهنمود هاي تو در اين خط به همچون شب قدر، ناپيدا و پربركت است. از خدايي كه در ليلة القدر، قرآن را نازل فرمود، بخواه تا ما تو را درك كنيم تا ليلة القدر را درك كرده باشيم. تا تو را كه در بين انسان‌ها، همچون ليلة القدر بين شب‌ها هستي، درك كرده باشيم. از امام صادق◆ روايت هست كه: **«مَنْ اَدْرَكَ فاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِها فَقَدْ اَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْر»**[4]؛ يعني هر كس فاطمه‌ﻫ را چنان كه شايستة مقام اوست درك كند، شب قدر را درك كرده است.

چه شد روح حماسي مسلمانان؟!

حضرت فاطمه‌ﻫ خطاب به انصار و به يك اعتبار خطاب به همة مسلمانان تاريخ مي‌گويد: شما را چه شده است كه در راه دين‌داري و دفاع از حق، سست گشته‌ايد، مي‌فرمايند راحتي در خلوت ها شما را سست كرده است، به آن‌ها نهيب مي‌زند كه چرا روح حماسي‌تان را از دست داده‌ايد؟ مگر مي‌شود روزي مسلمانان روح حماسي و انقلابي‌شان را از دست بدهند و باز اسلام به عنوان يك دين اثرگذار در امور فردي و اجتماعي مسلمانان بماند؟

شما فكر مي‌كنيد وقتي انقلاب اسلامي پيروز شد و شاه رفت، مبارزه تمام شد؟ ديديد كه تمام نشد و همان روزهاي اوّل

---

4 - «بحارالانوار»، ج43، ص65.

پیروزي انقلاب اسلامي علاوه بر دشمني آمریکا، در داخل جبهة مقابله با انقلاب، در چهرة نهضت آزادي به صحنه آمد و به طور ظریفي با انقلاب مقابله کرد، بالاخره انقلاب آن ها را دفع کرد. سپس جبهة منافقین و بني صدر در صحنة مقابله با انقلاب ظاهر شدند، انقلاب آن‌ها را نیز دفع کرد. جنگ 8 ساله و صدام و سپس لیبرالیست‌ها و مدعیان پلورالیسم دیني جلو آمدند و در جبهة دیگر، در دل فعالیت‌هاي سازندگي پس از جنگ، غارتگران بیت‌المال آمدند. پس همواره دشمن هست و همواره باید روح مبارزه در ملّت، فعّال و سرزنده باشد. روح حماسي ملّت بود که توانست مخالفان گذشته را کنار بزند. به این قاعده همیشه توجّه داشته باشید که تا زماني که مسلمان هستید باید مبارز باشید. دشمن چهرة ضد اسلامي خود را عوض مي‌کند و هر روز میدان مبارزة جدیدي را در مقابل اصل اسلام پیش مي‌کشد، شمشیرهاي دشمن عوض مي شود ولي دشمني‌اش ثابت است. بعد از جنگ 8 ساله تهاجم فرهنگي شروع شد، دیدید که مبارزه سخت‌تر شد و تلفات آن هم بیشتر شد. ولي خوشا به حال مسلماناني که مبارزه را فراموش نکردند و هوشیارانه مقابل این توطئه‌ها نیز ایستادند. شناختن توطئه‌هاي فرهنگي، بسیار سخت‌تر از شناخت صدام متجاوز بود. شما اگر خط ولایت فقیه را دنبال کنید، به خوبي

چشمتان اين خطرات را مي‌بيند و راه مبارزه را نيز مي‌شناسيد. سرداران جبهة فرهنگي علماي بزرگي هستند كه كارشان خيلي بزرگ‌تر و حساس‌تر از كار سرداران عزيز جبهة جنگ با صدام است. عمده آن است كه روح مبارزه در همة جبهه‌ها را در خود زنده نگه‌داريم، چنان‌چه امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» در آخرين روزهاي عمر، در پيام‌شان تحت عنوان «منشور بيداري» فرمودند: «جنِگ بين «فقر» و «غنا» تا قيام قيامت ادامه دارد» و فاطمه)ء متذكر همين نكته به همة مسلمانان تاريخ مي‌باشند.

انقلاب اسلامي تا قيام قيامت ادامه دارد

خطاب فاطمه‌زهرا)ء به انصار، يعني به مبارزان انقلابي، اين است كه چه شد كه تن به حاكميت حاكماني داديد كه جهت اصلي مبارزه اسلام با كفر و نفاق را منحرف مي‌كنند؟ ياد تان رفت كه جنگ ادامه دارد، چشم‌ها را نبنديد و به خواب فرو نرويد و به خلوت و رفاه ميل نكنيد كه راه دفاع از اسلام و مقابله با دشمنان اسلام به انتها نرسيده است، بلكه جبهه جديدي در دفاع از انقلاب اسلامي به روي شما گشوده شده است.

311 - **«وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضّيقِ بِالسِّعَةِ»** و از تنگناي زندگيِ سخت به فراخناي آسايش آن رسيده‌ايد.

شما فكر كرده ايد كه از سختي‌ها درآمده ايد و به آسودگي رسيده ايد و نتيجه گرفتيد كه ديگر مبارزه تمام شد؟ پيش خود گفتيد كه اگر علي◆ حاكم شود، دوباره اوّل ماجراست، لذا او را رها كرديد و كساني را جاي او نشانديد كه ديگر راحت باشيد؟ غافل از اين‌كه اگر دست از علي◆ كشيديد، از اسلام و از عزّت و كرامت حقيقي دست كشيده ايد. بعضي‌ها همين امروز وقتي مي‌خواهند به كانديدهاي مجلس يا رياست جمهوري رأي بدهند، مي‌گويند: اگر اين حزب‌الهي ها رأي بياورند، نه خود شان نان حسابي مي‌خورند، نه اجازه مي‌دهند ما نان حسابي بخوريم، پس بايد به كسي رأي بدهيم كه هم خودش بخورد و هم چيزي به ما برسد. حالا نتيجه اين تصوّرات و خيالات چيست؟ ممكن است يك بهرة اندكي از دنيا عايد شان شود ولي خود شان و خانواده شان روسياه و بي‌آبرو مي‌شوند، زن و دخترشان كم‌كم از عفاف و پاكدامني خارج مي‌گردند و پسر شان به افتضاح ديگري كشيده مي‌شود و زندگي‌شان سراسر آلوده مي‌گردد. در حالي‌كه اين‌ها قبلاً اهل مبارزه و جنگ و جهاد و ايثار بودند ولي فراموش كردند كه سختي حكومت علوي نجات‌دهنده و آرامش‌بخش است و زندگي در زير سايه چنين حكومتي عزّت حقيقي و رفاه واقعي را به دنبال دارد و آن عين اسلام است.

313 - «**وَ دَسَعْتُمُ الَّذي تَسَوَّغْتُمْ**» و آنچه را فرو برده بوديد، استفراغ كرديد.

314 - «**فَإِنْ تَكْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَميعاً فَإِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ حَميدٌ**»[5] اگر شما و هر كس در زمين است، كافر شويد، خدا از همگان بي‌نياز و ستوده است.

شما آن ديني را كه ابتدا پذيرفتيد، هم اكنون رها كرديد. شما اسلامتان را با سكوت در مقابل انحراف و رفاه و راحتطلبي خراب نموديد، ولي اين را بدانيد كه اگر همة شما هم كافر شويد هيچ ضرري به اسلام نزده‌ايد، خودتان ضرر كرده‌ايد و از راه اسلام و راه دفاع از آن كه راه سعادت دنيا و آخرت شما بود، جدا شده‌ايد.

جبهه‌اي كه فاطمه‌ؑ گشود

315 - «**اَلا وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ عَلي مَعْرِفَةٍ مِنّي بِالْخَذْلَةِ الَّتي خامَرَتْكُمْ وَ الْغَدْرَةِ الَّتي اِسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُكُمْ**» بدانيد آنچه من گفتم با معرفت كامل بود به سستي كه در خوي شما پديد آمده و انسي كه قلب شما به بي‌وفايي و خيانت گرفته است.

من آنچه شرط بلاغت بود به شما گفتم، و سستي و بي‌وفايي موجود در شما را مورد خطاب قرار دادم، بلكه بيدار شويد و اگر هم بيدار نشديد اين سخنان، چراغ راهنماي بشريت خواهد

---

5 - سوره ابراهيم آيه 8

ماند كه مسلمانان همواره مواظب باشند در چنين ورطه هايي سقوط نكنند و روحية انقلابي خود را از دست ندهند.

حضرت فرمودند من اين ها را براي شما گفتم و مي دانستم شما به ياري من قيام نمي كنيد. امّا براي اين كه از اين طريق جبهه اي را به روي بشريت باز گشايم، اين سخنان را گفتم.

شايد اين سؤال براي شما پيش آيد كه حضرت فاطمه زهرا(س) كه به خوبي مي دانستند اين ها قيام نمي كنند، چرا اصلاً اين مطالب را در آن شرايط بيان فرمودند؟ **اوّلاً؛** حضرت مي خواهند روش نقد و بررسي را به ما ياد بدهند، مثلاً بگوييم اي آقايي كه زحمت كشيدي و لانة جاسوسي آمريكا را تسخير كردي، آفرين به اين شجاعت تو، ولي حالا كه رفته اي با همان آمريكايي هايي كه در لانة جاسوسي به اسارت گرفته اي، سر ميز مذاكره نشسته اي، مي بينم كه آن سوابق عالي خود را با اين كارهايت ضايع مي كني. روش اهل البيت روش هنرمندانه اي است. ببينيد فاطمه زهرا(س) چگونه با انصار حرف مي زنند. مي فرمايند: مي دانم ديروز مبارزه كرديد و سختي كشيديد، ولي امروز نتايج آن زحمات را داريد از دست مي دهيد؛ يعني اين طور نيست كه مبارزان ديروز، امروز در هر راهي قدم گذاشتند باز به معني ادامه دادن انقلاب باشد. **ثانياً؛** حضرت انحرافي را كه بعد از رحلت پيامبر اكرم(ص) پيش

آمد، براي هميشة تاريخ روشن مي‌كنند. اين هنر الهي است كه شما جريان تاريخ را از صدر اسلام تا ظهور امام زمان(عج) بتوانيد تحليل كنيد. اگر ما از در خانة اهل‌البيت كنار برويم و تاريخ گذشته و حال خود را درست تحليل نكنيم، چه بخواهيم و چه نخواهيم دشمنِ اسلام تحليل‌هايي را كه به نفع خودش است در ذهن ما جاي مي‌دهد. به عبارت دقيق‌تر؛ فاطمه‌زهرا(س) در اين فراز از فرمايش شان، نظام و ناموس تاريخ را براي ما بيان و تحليل مي‌نمايد، تا فريب تحليل‌هاي بيگانه از اسلام را نخوريم.

چه كسي مي‌تواند عامل وحدت باشد؟

حضرت مي‌فرمايند: گويا حق و عدالت موجود در نهضت پيامبر اكرم(ص) از ارزش‌هاي اسلامي نبودند و گويا شما در زير سايه‌اي غير از حق و عدالت زندگي را مي‌جوييد كه به مناديان مخالف با نهضت، نزديك شده‌ايد. راضي بودن منافقان از حاكميت جديد قابل پذيرش است، امّا رضايت و سكوت شما كه تا ديروز شمشير مي‌زديد و دل مي‌سوزانديد قابل قبول نيست. چراكه همه خوب مي‌دانيد اگر علي(ع) حاكم نباشد، تفرقه و بي‌ثمري شروع خواهد شد. و در حاكميت علي(ع) است كه سايهٔ وحدانيِ ذات احدي ظهور مي‌كند و جامعه قرار و آرامش حقيقي به خود مي‌گيرد و همه به مقصد

خود خواهند رسید. نگذارید وحدتي را که این جزیره به خود دیده است، ناتمام و ناقص بماند و از دست برود. تنها قدرت الهي است که مي‌تواند نور یگانگي به جامعه بدهد و تاریخ گواه است که این در پرتو شخصیت علي◆ متجلي مي‌گردد.

جنس هوس، پراکندگي است و جنس اَحد، یگانگي است. کسي که دلش به سوي اَحد نیست هر قدر هم به ظاهر آدم بي‌آزاري باشد، وقتي حاکم شود جنس کارش تفرقه است. این طور تبلیغ کردند که ابابکر آدم ظاهرالصلاحي است، آدمي که به ظاهر به کسي آزاري نمي‌رساند، عمري هم از او گذشته، چون سر کار بیاید، هیچ دعوایي به پا نمي‌شود. ولي چرا تاریخ عکس آن را ثابت کرد؟ چرا دعوا ها و اختلاف ها تا آن جا کشیده شدکه مجبور شدند خانة دختر پیامبر↗ را محاصره کنند و آتش بزنند؟ چرا خالدبن‌ولید را به جنگ طایفة سلیمان فرستادند و او همة مردان را در محلي جمع کرد و آتش زد؟ چرا قبیلة مالک‌بن‌نویره را قتل‌عام و غارت نمود؟! همه و همه به جهت آن است که جریاني حاکم شد که جهت اصلي قلب او، اَحد نبود. شما این قاعده را فراموش نکنید؛ هرکس دلش با اَحد نیست، دلش با هوس است. و دل هوس‌زده پراکنده است. با هوس که نمي‌توان در جامعه وحدت حقیقي را پایه‌ریزي کرد. ظهور وحدت با نور احدي تحقّق پیدا مي‌کند و کسي که نور احدي در دلش تابیده است

مي‌تواند براي حفظ وحدت، از همة حقّ خود چشم بپوشد، همان‌طور كه علي◆ عمل كرد. حالا اگر آن حضرت در منصب خلافت قرار گيرد با نور اَحدي جامعه را جلو مي‌برد و چه استعدادهاي نهفته‌اي كه بيدار مي‌شود.

اجازه بدهيد در قسمت آخر صحبتم در اين جلسه، صحبت‌هايي را كه امام حسن◆ در مقابل معاويه فرمودند عيناً عرض كنم تا روشن شود روح سخنان فاطمه‌زهرا(چگونه در خانواده آن حضرت تجلّي كرده و چقدر زيبا حضرت امام حسن◆ علّت مشكلات جهان اسلام را تحليل مي‌كند.

حضرت در مقابل معاويه در خطبه‌اي غرّا مي‌فرمايد:

«وَ اُقْسِمُ بِاللهِ لَوْ اَنَّ النّاسَ بَايَعُوا اَبي حِيْنَ فَارَقَهُمْ رَسُولُاللهِ ♂ لَاَعْطَتْهُمُ السَّماءُ قَطْرَهَا وَ الاَرْضُ بَرَكَتَها؛ وَ ما طَمِعْتَ فيها يا مُعاوِيَةُ ! فَلَمّا خَرَجَتْ مِنْ مَعْدِنِها تَنازَعَتْها قُرَيْشٌ بَيْنَها فَطَمِعَتْ فِيْها الطُّلَقاءُ وَ اَبْناءُ الطُّلَقاءِ اَنْتَ وَ اَصْحابُكَ وَ قَدْ قالَ رَسُولُاللهِ♂: ما وَلَّتْ اُمَّةٌ اَمْرَها رَجُلاً وَ فيهِمْ مَنْ هُوَ اَعْلَمُ مِنْهُ اِلاّ لَمْ يَزَلْ اَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفالاً حَتّي يَرْجِعُوا اِلي ما تَرَكُوا. فَقَدْ تَرَكَتْ بَنُوا اسرائيلَ هارونَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ اَنَّهُ خَليفَةُ مُوسي فيهِمْ وَ اتَّبَعُوا السّامِرِيِّ وَ قَدْ تَرَكَتْ هَذِهِ الْاُمَّةُ اَبي وَ بايَعُوا غَيْرَهُ وَ قَدْ سَمِعُوا

رَسُولَ‌اللهﷺ يَقُولُ: اَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هارونَ مِنْ مُوسي اِلاّ النُّبُوَّةَ ».[6]

«و قسم ياد مي‌كنم به خداوند كه: چون رسول خداﷺ از دنيا رحلت كرد، و از ميان مردم پنهان شد، اگر مردم با پدرم بيعت مي‌كردند، هرآينه آسمانِ رحمت، تمام قطرات باران خود را به آنها عنايت مي‌كرد؛ و زمين بركت خود را بر ايشان مي‌پاشيد؛ و ديگر اي معاويه؛ تو در آن طمعي نداشتي!

وليكن چون اِمارت و ولايت از معدن خود بيرون رفت؛ براي ربودن آن، قريش با هم به نزاع برخاستند؛ و در اين‌حال آزادشدگانِ جدّم رسول خدا در فتح مكه و پسران آزاد شدگان، در ربودن آن طمع كردند؛ كه تو هستي اي معاويه، و اصحاب تو! و در حالي كه تحقيقاً رسول‌خداﷺ گفته بود. هيچ وقت امتي امر زعامت و اِمارت خود را به دست كسي نمي سپارد كه در ميان آن امت از آن شخص داناتر و اَعْلم به امور بوده باشد؛ مگر آنكه پيوسته امر آن‌ها رو به سستي و تباهي مي‌رود؛ تا آنچه را كه ترك كرده‌اند، دوباره بدان روي آورند. بني‌اسرائيل حضرت هارون، وصيّ موسي را ترك گفتند با آن‌كه مي‌دانستند او خليفه موسي◆ در ميان آن‌ها است؛ و از سامِرِي پيروي كردند؛ و اين امّت نيز پدرم را ترك گفتند و با غير او بيعت نمودند؛ با آن‌كه از رسول‌خداﷺ شنيده

---

6 - «امالي»، شيخ طوسي، چاپ نجف، ج 2، ص 175.

بودند كه به علي مي‌گفت: نسبت تو با من همانند نسبت هارون است به موسي، بدون نبوت».

خدايا! به ما توفيق بده كه اولاً؛ رمز ضعف جهان اسلام را بشناسيم. ثانياً؛ همت احياء اسلام را با برگشتن به توصية حضرت فاطمه(ع) در خود رشد دهيم.

«والسلام عليكم و رحمة‌الله و بركاته»

فاطمه؛ بنیانگذار نهضتي
که هنوز ادامه دارد

بسم الله الرّحمن الرّحيم

(السَّلام عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ)

(وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ بِه صابِرةً...)[1]

سلام بر تو اي فاطمه‌زهرا! اي امتحان شده توسط خالقت، قبل از آن كه خلق شوي! و خداوند ديد تو در آن امتحان صابر و بردباري و از عهده آن امتحانِ عظيم برآمدي.

يا بايد خداوند آن شعور را به فاطمه‌زهرا؟ نمي‌داد، تا نفهمد چگونه اسلام عزيز با حذف علي◆ دارد از دست مي‌رود، و يا بايد صبر او را قبل از خلقتش مي‌آزمود، و اگر او را صابر نمي‌ديد، خلقش نمي‌كرد، چرا كه اين‌همه شعور در تشخيص چنين فاجعه‌اي بس بزرگ، بدون اين‌همه صبر و شكيبايي ممكن نيست. فاجعه‌اي كه اگر كسي متوجه عمق آن مي شد و صبر فاطمي نداشت منفجر مي‌گشت.

---

1 - «مفاتيح‌الجنان»، زيارت فاطمه‌زهرا؟ در روز يكشنبه.

مسؤليت جهاني شيعه

در ادامه سير شرح خطبه حضرت فاطمه زهرا در مسجد مدينه اميدوارم با دقّت در ابعاد عميق اين خطبه، خداوند به نور بصيرت آن حضرت، بصيرتي نصيب جهان اسلام كند تا ما مسلمانان بفهميم چگونه حوادث روزگار گذشته و امروزِ خود را تحليل كنيم و بهترين برخورد را با حادثه‌ها داشته باشيم. ما شيعيان در شرايطي نيستيم كه سعي كنيم كلاه خودمان را بگيريم تا باد نبرد و نسبت به سرنوشت جهان اسلام بي‌تفاوت باشيم، بلكه ما وظيفه داريم به نور فاطمه جهان اسلام را متوجه مسيري كنيم كه اسلام بتواند در آينده به درخشش لازم خود درآيد و آن مسير، مسيري است كه فاطمه پيشنهاد مي‌كند.

انقلابي‌ماندن هنر است

در آخرين فراز خطبه، پس از آن كه حضرت خطاب به انصار كه مجاهدان سينه‌چاك اسلام در زمان حيات رسول‌خدا بودند، صحبت فرمودند و يادآوري كردند كه چگونه آن‌ها تحت فرمان رسول خدا جهت پيروزي اسلام زحمت‌ها كشيدند و آتش كفر را خاموش و نظام اسلامي را برقرار كردند، مي‌گويند: چرا اين روحيه و عزم را نيمه‌كاره رها كرديد؟ و خطر چنين كاري را گوشزد مي‌كنند و به همه بشريت نهيب مي‌زنند كه، انقلابي بودن مهم نيست، انقلابي‌ماندن هنر است، در

فاطمه)، بنيانگذار نهضتي كه هنوز ادامه دارد .....
واقع حضرت مي خواهند متذكّر شوند، اگر در غرور زحمات گذشتة خود متوقف شديد، نه تنها زحمات گذشته خود را بي‌حاصل خواهيد كرد، بلكه خطر بازگشتِ شخصيت خود و جامعه را به قبل از اسلام نيز پايه‌ريزي نموده ايد.

فاطمه‌زهرا)سعي دارند زشتي حركات دينيِ نيمه‌كاره و مواضع بي‌ريشه و احساساتي را در چهره و عملِ عدّه‌اي از انصار نشان دهند، كساني كه عملاً بدون توجه، آب به آسيابِ دشمن اسلام مي‌ريزند. آن گروهي كه از اوّل مقابل اسلام وانقلاب بودند كه خطري براي اسلام نيستند و اگر مي‌توانستند اسلام و انقلاب اسلامي را از بين ببرند تا حالا از بين برده بودند. خطر از آن‌جا شروع مي شود كه بانيان برقراري اسلام حالا كار دفاع از اسلام و انقلاب را متوقف كنند، اسلام و انقلاب اسلامي از جانب چنين روحيه‌اي ضربه اصلي را خواهد خورد و بايد قبح چنين عملي همواره در فرهنگ جامعه مطرح باشد.

حضرت زهرا) خطاب به انصار مي‌فرمايند: **«تَلْبَسُكُمُ الدَّعْوَة»**؛ يعني شما در برابر مخاصمه با من كه مي‌دانيد مخاصمه با اسلام است،[2]

---

2 - چرا كه پيامبر خدا(بارها فاطمه‌زهرا) را ملاك حق و باطل معرفي كرده بود. در روايت داريم كه: **«خَرَجَ النَّبِيُّ (وَ هُوَ آخِذٌ بِيَدِ فاطِمَةَ) فَقالَ: مَنْ عَرَفَ هذِهِ فَقَدْ عَرَفَها، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْها فَهِيَ فاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ، وَ هِيَ بَضْعَةٌ مِنّي، وَ هِيَ قَلْبي وَ رُوحِي الَّتي بَيْنَ جَنْبيَّ، فَمَنْ آذاها فَقَدْ آذاني، وَ مَنْ آذاني فَقَدْ**

حيرت‌زده شده‌ايد و وظيفة خود را گم كرده‌ايد، در حالي كه شما قدرت مبارزه داريد و اسلام از طريق شما نيرو و قدرت گرفته است، شما كساني بوديد كه **«وَ خَضَعَتْ نُعْرَةُ الشِّرْكِ»**؛ نعرة شرك را فرو نشانديد و خاموش كرديد **«اَلا قَدْ اَري اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَي الْخَفْضِ»**؛ امّا بهوش باشيد كه حالا مي‌بينيم كه سست شده‌ايد و به رفاه و تن‌آسايي دل بسته‌ايد **«وَ اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ»**؛ و آن كس را كه سزاوار قبض و بسط امور مردم بود از زمامداري دور كرديد.

اي مبارزان ديروز! شمايي كه اهل جنگ و جبهه و تلاش براي حفظ اسلام بوديد، چه كسي براي اصلاح امور مردم شايسته بود. مسلّم تمام مردم حرف حضرت فاطمه زهرا‡ را تصديق مي‌كردند كه جامعه پس از رحلت رسول‌خدا↗ نياز به علي◆ دارد. مورّخان اهل سنّت مي‌گويند: «عامة مهاجران و تمامي انصار هيچ ترديدي نداشته‌اند كه پس از رحلت پيامبرخدا↗، علي◆ صاحب امر خواهد

آذَيَ‌الله»؛ يعني پيامبر خدا↗ آمدند در حالي‌كه دست فاطمه‡ در دستشان بود، پس گفتند: آن‌كس كه اين زن را مي‌شناسد كه مي‌شناسد، و آن كس كه او را نمي‌شناسد، بداند فاطمه دختر محمّد است، او پاره‌اي از جان من است، او قلب و روح موجود در سينه من است، هر كس او را آزار دهد، مرا آزار داده و هر كس مرا آزار دهد، خدا را آزار داده است. (بحار ج43 ص54).

بود»؛[3] لذا حضرت فاطمه‌زهراﷺ در ادامه مي‌فرمايد: **«وَ خَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ»**؛ و با راحتي و رفاه خلوت كرديد و گرفتار خوش‌گذراني‌هاي دنيا شديد و لذا دفاع از حق برايتان از اصالت افتاد، **«وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضَّيْقِ بِالسِّعَةِ»**؛ از سختي‌هايي كه لازمة يك زندگي ديني است، به رفاه و راحتي سقوط نموديد.

پشتپا زدن به زحمات ديروز

حالا مي‌خواهند اساسي‌ترين حرف خود را با مجاهدان ديروز كه امروز گرفتار سستي شده‌اند، بزنند، مي‌فرمايند:

312 - **«فَمَجَجْتُمْ ما وَعَيْتُمْ»**؛ يعني شما با اين شيوه‌اي كه پيشه كرديد، آنچه را كه براي خود به‌دست آورده بوديد چون آب دهان بيرون انداختيد، شما با اين سستي‌ها ديگر چه افتخاري براي خود باقي گذارديد، چه افتخاري برايتان خواهد ماند كه در صحنه امتحان امروز، با پشتكردن به اسلام و ولايت نتوانستيد

---

3 - «الموفقيات»، ص580 و «شرح ابن‌ابي‌الحديد»، ج2، ص273. به نقل از ابن‌اسحاق مي‌نويسند: عامه مهاجران و تمامي انصار هيچ ترديدي نداشته‌اند كه پس از رحلت رسول‌خداﷺ، علي◆ صاحبامر خواهد بود. آري بعدها براي توجيه كاري كه شده سعي كردند احاديثي در رابطه با فضيلت خلفا بسازند و به ظاهر چهره واقعيت را تغيير دهند. ولي در روزي كه در سقيفه بحث كمالات ابابكر به ميان آمد هيچ‌كدام از اين احاديث در ميان نبود چون سازندگانش يا هنوز به دنيا نيامده بودند و يا دست به كار نشده بودند.

آن را حفظ كنيد، گذشتهٔ شما ديگر به چه كار شما مي‌آيد.

313 - «**وَ دَسَعْتُمُ الَّذي تَسَوَّغْتُمْ**»

314 - « **فَإِن تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَميعاً فَإِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ حَميدٌ**»؛ آنچه فرو برده بوديد، بيرون ريختيد و مسير كفر پيشه كرديد در حالي‌كه اگر شما و همهٔ اهل زمين كافر شويد خودتان ضرر مي‌كنيد، كه خدا غني و حميد است. درست است كه براي اسلام زحمت كشيديد، ولي اكنون در حالي‌كه توان دفاع از اسلام و ولايت را داريد، دست از دفاع برداشته‌ايد، و لذا آن زحمات ديروزتان نيز بي‌ارزش شد، مثل كسي كه غذاي مقوّي را خورده باشد، ولي قبل از اين‌كه هضم بدنش شود آن را استفراغ كند.

حضرت زهرا‌ﷺ جامعه را متوجّهٔ چالشي بسيار ظريف مي‌كنند كه پيرمردي ظاهرالصلاح را مي‌آورند و علي◆، آن دانا به اَسرار اسلام را حذف مي‌كنند و چنين فريب ظريفي را به مردم تحميل مي‌نمايند و آن‌هايي هم كه بايد اعتراض كنند، فقط نظارت مي‌كنند، حتّي مي‌بيني اكثر شمشيرزنان ديروز، در چنين شرايطي متوقّف مي‌شوند، چراكه تا ديروز هر وقت مجاهدان دست به شمشير مي‌بردند در مقابل خود كافر و مشرك مي‌ديدند و حالا در مقابل خود شيخ كهن‌سالي را كه ادعاي اسلاميت دارد، مي‌بينند و حالا فاطمه‌ﷺ مي‌گويد بايد مثل ديروز به‌پا خيزيد و با چنين جرياني مقابله كنيد

و اين بن‌بست تاريخي را بشكنيد، وگرنه همة زحمات گذشته‌تان بر باد خواهد رفت. آري؛ در چنين جبهه‌اي قرارگرفتن كار مشكلي است، ولي در موقعي مشكل و خطرناك است كه فاطمه‌ﷺ كه خدا و رسول‌خدا متذكّر عصمت او شده‌اند جلودار چنين جبهه‌اي نباشد.

چه كسي متوجّه است كه اين فرد ظاهرالصلاح بدون آن كه خود متوجه باشد، همان نقشي را ايفا خواهد كرد كه ديروز دشمنان اسلام مي‌خواستند عملي سازند، جز فاطمه‌ﷺ ؟ و چه كسي جرأت مبارزه با چنين جرياني را به خود مي‌دهد جز فاطمه‌ﷺ ؛ اين سخن علامه طباطبايي«رحمةالله‌عليه» كه ممكن است قبلاً هم خدمتتان عرض كرده باشم را عنايت بفرماييد كه مي‌فرمايند:

« تاريخ گواه است كه منافقان در زمان حيات رسول خداﷺ بسيار حضرت را اذيت مي‌كردند و حتّي نقشة قتل پيامبر خداﷺ را كشيدند و تا آخر عمرِ آن حضرت هم از پاي ننشستند، ولي بعد از رحلت آن حضرت و با بر سر كار آمدن ابابكر، ديگر هيچ مخالفتي با حاكمان وقت از خود نشان نمي‌دهند. حالا اين مسئله چند حالت بايد داشته باشد، يا با رحلت رسول خداﷺ همه منافقان هم مردند، و يا همه‌شان مؤمن شدند و يا نظامي به صحنه آمد كه موافق نظر آن‌ها بود و

لذا مزاحمتي نبايد براي آن ايجاد كنند»[4]

و حضرت زهراؑ روي همين نكته دست مي‌گذارند كه شما نبايد به شخص ابابكر بنگريد و احساس امنيّت كنيد، بلكه بايد به جرياني بنگريد كه از آن طريق پا به صحنة تاريخ اسلام مي گذارد و اسلام را از پايه ويران مي‌كند و لذا در ادامة سخن خود به آيه 8 سوره ابراهيمﷺ اشاره مي‌كنند كه مي‌فرمايد: **«فَإِنْ تَكْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»** يعني؛ اگر همة شما و همة آن‌هايي كه روي زمين زندگي مي‌كنند، به خداوند كافر شوند، هيچ مشكلي پيش نمي‌آيد، چراكه خداوند غنيّ و حميد است. پس اي مسلمانان! شما نيازمند خداييد و اگر درست از دين خدا بهره‌گيري كنيد، به خداي غنيّ و حميد نزديك مي‌شويد و از غناي حقيقي و كمال واقعي برخوردار مي‌گرديد. حضرت فاطمه زهراؑ علاوه بر اين‌كه با طرح اين آيه اشاره‌اي به افتادن جريان حكومت در دست انحراف را به آن‌ها متذكّر مي‌شوند، در دفع اين توهّم هم مي‌كوشند كه عدّه‌اي منّت بر سر اسلام و رسول‌خداﷺ نگذارند كه ما بوديم كه اسلام پيروز شد. لذا اشاره به فراز **«فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»** مي‌فرمايند؛ يعني خداوند بي‌نياز مطلق است و براي تحقّق ارادة خود نياز

---

4 - «ترجمه الميزان»، ج29، ص232 ذيل بحث روايي در رابطه با آيه 55 سوره نور، با شرح بيشتر.

به هيچكس ندارد، بلكه شما انسان‌ها هستيد كه به خداوند نياز داريد و بايد خود را در معرض اراده هاي الهي قرار دهيد تا به **«غَنِيٌّ حَميد»** نزديك شويد. پس يك عدّه اي فكر نكنند اگر حالا ما كنار بكشيم، اسلام و انقلاب از بين مي‌رود و مغرور شوند به اين‌كه زحمت‌هاي ما بود كه اسلام را تا اين جا پيش آورد، برعكس، حضرت دارند متذكّر مي‌شوند كه با عقب‌نشيني شما در دفاع از اسلام، شما روسياه مي‌شويد و زحمت‌هاي گذشته‌تان نيز به كارتان نخواهد آمد، چون در عمل كار را تمام نكرديد، پس در باطن هم كاري براي شما نخواهد ماند. آنهايي كه دغدغة نزديكي به خدا دارند بدانند بايد تلاش كنند تا راه رسيدن به خدا را با همة ظرائف آن پيدا كنند و مسلم با حاكميت امثال علي◆ اين راه محقق مي‌شود و نه از طريق كساني كه در فهم اسلام و قرآن جزء افراد معمولي هستند.

ريشة طمع به حذف علي◆

315 - **«اَلا قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ عَلي مَعْرِفَةٍ مِنّي بِالْخَذْلَةِ الَّتي خامَرَتْكُمْ وَالْغَدْرَةِ الَّتي اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُكُمْ»** يعني؛ بدانيد آنچه من گفتم با معرفت كامل بود به سستي‌اي كه در خوي شما پديد آمده و با آشنايي كامل بود نسبت به آنچه قلب شما با بي‌وفايي و خيانت حاصل نموده است.

حضرت پديدة طمع به حذف علي◆ را در سستي مبارزان و بي‌وفايي آن‌ها نسبت به ارزش‌ها و آرمان‌هاي اصلي اسلام مي‌دانند و مي‌فرمايند تحليل من از اين حادثه چنين چيزي است. **«بِالْخُذْلَةِ الَّتي خامَرَتْكُمْ»**؛ اشكال كار را در اين سستي بايد دانست كه در شما فرورفته است، شما هوس كرده‌ايد به زندگي اشرافي برسيد و لذا **«وَالْغَدْرَةِ الَّتي اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُكُم»**؛ قلب‌هايتان نسبت به آن اهداف بزرگ معنوي بي‌وفايي پيشه كرده، از سروسامان واقعي -كه آن دفاع از اسلام است- فاصله گرفتيد و به سروسامان‌هاي اشرافي دل بستيد و لذا همه‌چيز دارد از دست مي‌رود و بي‌وفايي شما هر اميدي را تباه مي‌نمايد، ولي اين بي‌وفايي انگيزة روشن‌كردن موضوع را از من نمي‌گيرد، چراكه اين‌ها كه من مي‌گويم جوشش دل اندوهگين من است.

316-320 - **«وَ لكِنَّها فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَةُ الْغَيْظِ، وَ خَوَرُ الْقَنا، وَ بَثَّةُ الصَّدْرِ، وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ»**؛ آري آنچه گفتم جوشش دل اندوهگيني است كه نارضايتي خود را برملا مي‌سازد و آنچه را كه روحم نمي‌تواند بپذيرد، براي همگان آشكار مي‌كنم، جوشي است از سينه، و تمام كردن حجّت است تا آنچه را بايد بگويم گفته باشم و تا آنچه را در سينه دارم براي همگان درميان بگذارم. صداي نارضايتي خود را به گوش بشر برسانم تا حال كه براي جهان اسلام

فاطمه‌ﷺ، بنيانگذار نهضتي كه هنوز ادامه دارد .....

روشن است: غضب فاطمه‌ﷺ، غضب خداست، همه آگاه باشند كه شما با آن همه ظاهري كه براي خود ساختيد و با آن سابقه‌اي كه در اسلام داشتيد، نتوانستيد فاطمه را فريب دهيد، من آنچه را بايد بگويم گفتم و حجّت را تمام كردم تا آن‌كس كه مي‌خواهد گمراه نشود، راه را از بي‌راهه بازشناسد.

حضرت زهراﷺ از يك طرف با جريان امثال خليفة اول و دوم روبه‌رو هستند كه شخصيت آن‌ها از قبل براي حضرت روشن بود، ولي از يك طرف با انصار روبه‌رو هستند كه تحت تأثير جوّ موجود قرار گرفته‌اند و واقعاً در آن شرايط حيران شده‌اند و لذا بيشتر روي سخن را به آنها كرده‌اند و آنها را متوجه انحراف بزرگ مي‌كنند و از آنها انتظار دارند اقدامي مناسبِ شأن خود انجام دهند و سپس علت كوتاهي آنها را به ميان مي‌كشند كه رفاه‌زدگي شما، شما را سست كرده و لذا از اخذ تصميمي كه مي‌دانيد حق است، محروم شده‌ايد.

آيندة جهان اسلام

شما عزيزان بدانيد امروز هم جهان اسلام براي فاطمهﷺ احترام خاص قائل است و احترام جهان اسلام به فاطمهﷺ همراه با اين خطبه كه دانشمندان اهل

سنت آن را نقل كرده اند.[5] حتماً يك هوشياري و خيزشي را به همراه خواهد داشت. بالأخره ما اين خطبه را طبق متون ديني خود برادران اهل سنت جلويشان قرار مي دهيم و مي‌گوييم شما نسبت به عدم‌رضايت فاطمه ﷺ در آن زمان چه نتيجه‌اي خواهيد گرفت؟ آيا اين بدين‌معني نيست كه از همان ابتدا در مسير اسلام، انحراف پيدا شده و لذا اسلام از مسير اصلي و نتيجه بخشي‌اش آن‌طور كه بايد نتيجه بدهد، خارج گشت؟ و آيا همين‌امر موجب عدم ظهور اسلام حقيقي در كلّ جهان نشده است؟ آيا راهي جز برگشت به مسير اهل‌البيت در پيش است؟ ان‌شاءالله شرايط پذيرش مسير اهل‌البيت ﷺ در كلّ جهان آماده مي‌شود و لذا است كه بايد تلاش كنيم مشاجره و مخاصمه‌اي با اهل سنّت پيش نيايد تا در يك فضاي تفاهم و حق‌جويي بتوانيم حرف فاطمه ﷺ را بزنيم و فاجعة بزرگي را كه بر سر اسلام آمد و كمر دختر رسول خدا ﷺ را خم كرد، جبران كنيم. تعبير حضرت زهرا ﷺ را دوباره در رابطه با شرايط بعد از رحلت رسول‌خدا ﷺ توجّه بفرماييد، مي‌فرمايند: «**خَوَرُ الْقِنا**»؛ يعني خم شدن و ضعيف‌شدن نيزه؛ يعني اين فاجعة حذف ولايت علي◆ از جامعه، كمرم را خم كرد!! مگر ولايت امام معصوم چيز

---

5 - به «بلاغات النساء» از ابن‌طيفور ص 12 و شرح ابن‌ابي‌الحديد ج4 ص93 و اعلام النساء ج3 ص 1208 رجوع كنيد.

ساده‌اي است كه بشود شخص ديگري را جايگزين او كرد؟ حضرت‌ﷺ مي‌گويد تا همه بدانند بر فاطمه‌ﷺ چه گذشته و چگونه اين فاجعه، كمر دختر خانة توحيد را كه مظهر عبوديت محض خدا است، شكسته است، تا هركس كه ذرّه‌اي غيرت ديني دارد، بداند نمي‌تواند نسبت به اين انحراف بزرگ بي‌تفاوت گذشت و آن را شامل مرور زمان كرد و فكر كند واقعه‌اي بوده كه گذشته است. اگر همين امروز، جهان اسلام نسبت به حرف حضرت زهراﷺ هوشياري به خرج بدهد، به‌كلّي سرنوشت جهان اسلام متحوّل مي‌شود، پس قصّه، قصّة ديروز نيست و فاطمه‌ﷺ اين را خوب مي‌داند و لذا مي‌بينيم آن حضرت نظر خود را به فضاهايي دورتر از چهارديواري مسجد دوخته است. مي‌فرمايد: **«وَ تَقدِمَةُ الْحُجَّةِ»**؛ اتمام حجّتي بود تا هركس بداند چه بايد بكند، راهي را بر شما گشودم كه در راه نمانيد و جوّي كه به‌وجود آمد شما را مرعوب نسازد، من كه ملاك بودم، وظيفة خود را انجام دادم و انتقام كريمانة خود را از عاملان انحراف خلافت گرفتم.

حضرت در نگاه و منظري وسيع به وسعت قلب همة انسان‌هاي تاريخ سخن گفت و به آيندگان فهماند اگر رنجي بر پشت خود احساس مي‌كنيد و اگر از حاكمان خود جفاكاري مي‌بينيد، بدانيد ريشه‌اش كجاست، خداوند برنامه‌اي براي شما

ترسيم نموده است كه نه تنها شما ظلم ظالمان را تحمل نكنيد، بلكه حاكمان شما سختي‌ها را بر خود حمل كنند تا شما راه به سوي خدا را در زندگي زميني، به راحتي طي نماييد، ولي در صدر اسلام اين مسير تغيير كرد و اسلامِ تأثيرگذار به اسلام انفعالي تبديل شد. اسلامي كه مي‌توانست تمام كاخ‌هاي جهان را فتح كند و بشريت را در پرتو خود به تعالي برساند، خودش تبديل شده است به يك اسلام انفعالي كه هر روز زير چكمه‌هاي ستمِ ستگران دست و پا مي‌زند.

پشت شتر خلافت زخم دارد

حضرت زهراؑ پس از آن‌كه با بهانه‌كردن مسأله فدك، حرف‌هايشان را به گوش همگان رساندند و جهت آيندگان را روشن نمودند، فرمودند:

321 - «**فَدُونَكُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبِرَةَ الظَّهْرِ**»؛ يعني خلافت را بگيريد، ولي بدانيد كه پشت شتر خلافت زخم دارد.

ما آنچه بايد در فرهنگ جامعه پايه‌ريزي كنيم، كرديم و جايگاه اين خلافتي را كه شما به‌دست آورديد، روشن نموديم، ولي بدانيد اين خلافتي كه شما از اين طريق به‌دست آورديد آنچنان نيست كه به راحتي از آن استفاده كنيد و به اهدافتان برسيد، آري، پشت آن زخم است و به راحتي به شما سواري نمي‌دهد.

فاطمه‌ﷺ، بنيانگذار نهضتي كه هنوز ادامه دارد .....

322 - **«نَقِبَةَ الْخُفِّ»**؛ و پاي آن تاول كرده و سوراخ است.

چون حق شما نبوده كه بر آن سوار شويد و لذا بر وفق ميل شما حركت نمي‌كند، همواره متوقف مي‌شود و شما را ناكام مي گذارد و شما مردم را از نتايجي كه حاكميت حق براي آن‌ها داشت، محروم كرديد.

حكومتي كه برسركار آمد، تهديدي بود در جهت به هدر دادن حقايقي كه پيامبر خداﷺ براي آن رنج‌هاي فراوان كشيد و در راه تثبيت آن قرباني هاي فراواني داد ولي با تغيير جهت آن، حضرت زهراﷺ با خودآگاهي تاريخي مخصوص به خود، خطر فردايي را مي‌ديد كه راه‌هاي آسماني شدن انسان‌ها به بهانه‌هاي واهي بسته مي شود و بشر را تماماً زميني مي‌كنند. اكتشاف زميني جديد به بهاي فراموش‌كردن آسمان -آسماني كه آخرين دين در پيش روي بشر قرار داد- خسارتي است بسياربسيار بزرگ. و فاطمهﷺ با تمام وجود تلاش كرد تا راه معنويتي كه آخرين دين در پيش روي بشر قرار داد، بسته نشود و به واقع تنها در جبهه‌اي كه فاطمهﷺ به كمك فرزندانش گشوده است، اين راه هنوز باز است.

انسان‌هايي كه در زندگي خود ممارست طولاني با فرهنگ آسماني اسلام ندارند، به سرعت با زنده‌كردن تعصّب‌ها از مسير اصلي خارج مي شوند، و اين بود كه بايد پس از پيامبرﷺ كسي در جايگاه

پيشوايي اين امّت قرار گيرد كه از همة جبهه‌گيري‌ها و قبيله‌گرايي‌ها آزاد شده باشد وگرنه در آن شرايطي كه هنوز عهد جاهليت نمرده است، كوچك‌ترين انتخابِ انحرافي به زودي جاي خود را باز مي‌كند، همچنان‌كه با انتخاب يزيدبن‌ابوسفيان (برادرِمعاويه) در زمان خليفة اول، راه حضور بني‌اميه بر كلّ جامعه اسلامي هموار شد و فاطمه(س) قبل از به فعليت‌رسيدن چنين فاجعه‌اي از آن آگاه بود و در حاكميت ابابكر، حاكميت بني‌اميه را مي‌ديد و اين است كه حضرت زهرا(س) مي‌فرمايد: ننگ اين عملِ شما باقي خواهد ماند و اين مسير به كارهاي زشتي خواهد كشيد.

323 - **«باقِيَةَ الْعارِ»** يعني؛ ننگ اين عملِ شما باقي خواهد ماند. چيزي را شروع كرديد كه خودتان هم از نتايج آن گريزانيد، ولي متوجّة نتايج زشت آن نمي‌شويد. پس از چندي ابابكر گفت: **«اَقيلُوني فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فيكُمْ»**[6] يعني؛ مرا رها كنيد كه من بهتر از شما نيستم، در حالي كه علي در بين شماست. ولي اين حرف هرگز به معني ترك خلافت نبود، بلكه وسيله‌اي بود براي خارج شدن از مسئوليتي كه به دوش مي‌كشيد و لذا عمر در زمانِ خلافت خود گفت: **«اِنَّ بَيْعَةُ اَبي‌بَكْرٍ فَلْتَةٌ فَقَدْ كانَتْ كَذلِكَ غَيْرَ اَنَّ اللهَ وَقي شَرَّها»**[7] يعني؛ بيعت

---

6 - «تاريخ طبري»، ج2، ص442.
7 - «تاريخ طبري»، ج2، ص442.

با ابابكر يك اشتباه بود، خدا ما را از شرّ آن در امان دارد. صاحب عِقدالفريد مي‌نويسد: «چون عمر خنجر خورد، به او گفتند: اي كاش براي خود خليفه‌اي معين مي كردي. گفت: پس از آن‌كه آن سخنان را بر شما گفتم، تصميم داشتم كه سزاوارترين مردي را كه اگر بر شما حكومت كند شما را بر طريق حق حمل كند كه علي‌بن‌ابي‌طالب است، براي ولايت امر شما نصب كنم، پس ديدم كه من تاب نمي‌آورم، چه در زمان حياتم و چه در زمان مرگم كه او را رئيس بر شما ببينم»[8] سپس عثمان حاكم شد.

فاطمه‌ﷺ چنين آينده‌اي را مي‌ديد كه فرمود: پشت شتر خلافت زخم است و پاي آن تاول دارد، و لذا شما را به اهدافي كه در آن مي‌جوييد نمي‌رسانند و برايتان چيزي باقي مي‌ماند كه چون با آن روبه‌رو شويد از آن فراري هستيد، و حقيقتاً همة آنچه او گفته بود، تماماً تحقّق يافت، در حالي كه اگر خلافت در جاي خود قرار مي‌گرفت، هرگز كار به اين‌جاها كشيده نمي‌شد و در آن حال، نه پشت شتر خلافت زخم برمي داشت و نه پاي آن تاول مي‌زد و نه نتيجه، اين‌چنين ننگ‌آلود مي شد، عين همين پيشبيني را ما در سال‌هاي بعد از انقلاب مي‌توانيم تجربه كنيم كه هر وقت مسئولان ما و برنامه‌ريزان اقتصادي، فرهنگي و سياسي كشور در مسير ولايت فقيه حركت كردند،

---

8 - «عِقدالفريد»، طبع اوّل، ج3ص71.

براي خود و براي مردم مفيد بودند و هر وقت خود را از مديريت ولايي خارج كردند، هم خودشان روسياه شدند و هم مردم را به سختي و بحران دچار نمودند. به عنوان نمونه دولت شهيد رجايي و دولت بني‌صدر را مقايسه كنيد مي‌بينيد در دولت شهيد رجايي كه سخت مقيّد به ولايت فقيه بود، مردم آرمان‌هاي منطقي خود را قابل‌دسترس مي‌ديدند و محيط هم جهت يك زندگي معنوي آماده بود، ولي در دولت بني صدر همواره تشنّج بود و حادثه، به طوري كه مردم احساس مي‌كردند براي هميشه دارند اهداف منطقي خود را از دست مي‌دهند و در آخر كار خود بني‌صدر هم مجبور شد با خواري از ايران فرار كند. خداوند حاكميت را مخصوص خود مي داند و مي‌فرمايد: «**فَاللّهُ هوَ الْوَلي**»[9] يعني؛ فقط خدا وليّ است، پس هر خليفه‌اي كه مسير خلافتش، جريان ولايت حضرت پروردگار است، خلافتش حق است و كارش نتيجه مي‌دهد، و چنين كسي يا بايد خود امام معصوم باشد و يا بايد كسي باشد كه فرهنگ امام معصوم را حاكم و جاري كند، وگرنه خلافتش حق نيست و لذا به نتيجه‌اي كه بايد برساند، نمي‌رساند، چه خلافت باشد، چه غير خلافت. لذا حضرت زهرا(س) در ادامه مي‌فرمايند:

---

9 - سوره شوري، آيه 9.

فاطمه‌ﻫ، بنيانگذار نهضتي كه هنوز ادامه دارد .....

325،324- «**مَوْسُومَةً بِغَضَبِ اللهِ وَ شَنارِ الْاَبَدِ**»يعني؛ اين نوع حاكميت، نشان از غضب خدا دارد و موجب ننگ ابدي است.

حالا تا چه موقع در كشورهاي اهل سنت مي‌توان از فضاي نقد و بررسي حادثة صدر اسلام جلوگيري كرد؟ بالاخره اگر جوانان مسلمان اهل سنت روح جستجوگر خود را به‌كار ببرند، مي‌توانند نه‌تنها گرفتار اختلاف بين شيعه و سني نشوند، بلكه ماوراء اين اختلاف‌ها به احياء اسلام راستين فكر كنند و به جاي اصرار بر مشروعيت حق حاكميت خلفا، سعي در بازبيني موضوع نمايند. بعدها بسيار تلاش شد تا چهرة خليفه اوّل و دوم و سوم را بازسازي كنند و حتّي رواياتي را كه پيامبرﻫ در مورد علي◆ فرموده‌اند را جعل و براي خلفا هم مطرح كردند،[10] ولي سخنان فاطمه‌ﻫ را چه

---

10 - در مقابل حديث قرطاسي كه شيعه و سنّي نقل كرده‌اند، مبني بر اين‌كه پيامبرﻫ در روزهاي آخر عمر شريفشان در حال احتضار، كاغذ و قلمي خواستند كه علي◆ را به عنوان خليفه خود انتخاب كنند. (بخاري، كتاب العلم ج1 ص22) در مقابل اين حديث از قول عايشه حديث ساختند كه پيامبرﻫ در حال احتضار فرمودند: «كتفي بياوريد تا براي ابابكر نوشته‌اي بنويسم تا يك‌نفر درباره او اختلاف نكنند» آيا در آن جلسه در حالي‌كه پيامبر خداﻫ در حال احتضارند، فقط عايشه بود؟! و آيا اگر چنين حديثي واقعيت داشت، چرا در سقيفه كه سخت همه در جستجوي عاملي براي ارجحيت ابابكر بودند، آن حديث مطرح نشد؟

مي‌توان كرد.[11] و لذا است كه مي‌فرمايند اين كار شما ننگ و شنار ابدي را به

---

11 - ابن‌قتيبه متوفي سال 270 هجري به عنوان يك مورخ اهل سنّت در كتاب الامامة والسياسة آورده: **«قالَ عُمَرُ لِأبي‌بَكْرٍ اِنْطَلِق بِنا اِلي فاطِمَةَ فَإنّا قَدْ اَغْضَبْناها، فَانْطَلَقا جَميعاً، فَاسْتَأذَنّا عَلي فاطِمَة، فَلَمْ تَأْذَنْ لَهُما، فَأتِيا عَلِيّاً فَكَلَّماهُ فَاَدْخَلَهُما ها، فَلَمّا قَعَدا عِنْدَها حَوَّلَتْ وَجْهَها اِلَي الْحائِطِ فَسَلَّما عَلَيْها فَلَمْ تَرُدَّ عَلَيْهِمَا السَّلام»**؛ يعني عمر به ابابكر گفت: «با من بيا تا برويم به سوي فاطمه كه او را ناراحت و غضبناك كرده‌ايم. هر دو آمدند و از فاطمه اجازه ورود خواستند، حضرت اجازه ندادند، خدمت علي◆ آمدند و با او صحبت كردند و حضرت را واسطه كردند، بالأخره چون داخل شدند، نزديك فاطمه‌ زهرا نشستند، فاطمه‌زهرا صورت خود را از آن ها برگرداند و روي به سوي ديوار كرد». ابن‌قتيبه در ادامه مي‌گويد: ابابكر شروع به سخن كرد تا علّت برنگرداندن فدك را به فاطمه توجيه كند، فاطمه‌ فرمود: «آيا بخوانم براي شما سخني از رسول خدا كه بدانيد و به آن عمل كنيد؟ هر دوي آن‌ها گفتند: آري. فاطمه‌ فرمود: **«اُنْشُدُكُمَا اللهَ اَلَمْ تَسْمَعا رسولَالله يَقُول رِضا فاطِمَةَ مِنْ رِضايَ وَ سَخَطَ فاطِمَةَ مِنْ سَخَطي، فَمَنْ اَحَبَّ فاطِمَةَ اِبْنَتي فَقَدْ اَحَبَّنِي وَ مَنْ اَرْضي فاطِمَةَ اَرْضانِي وَ مَنْ اَسْخَطَ فاطِمَةَ فَقَدْ اَسْخَطَني؟»** فرمود شما را به خدا قسم مي‌دهم آيا از رسول خدا نشنيديد كه مي‌گفت رضايت فاطمه، رضايت من است و خشم فاطمه، خشم من است، و هر كس فاطمه دختر مرا دوست دارد، مرا دوست داشته و هر كس فاطمه را راضي كند، مرا راضي كرده و هر كس فاطمه را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است. آيا اين سخن رسول خدا را نشنيديد؟ گفتند: آري، اين را از رسول خدا شنيديم، فاطمه‌ فرمود: «فَإنّي اُشْهِدُ اَللهَ وَ مَلائِكَتَهُ: اِنَّكُما اَسْخَطْتُماني وَ ما اَرْضَيْتُماني وَ لَئِنْ لَقيتُ النَّبِيَ لَاَشْكُوَنَّكُما اِلَيْه»؛ يعني خدا و ملائكه را شاهد مي‌گيرم كه شما به جاي اين‌كه در رضايت من كوشا باشيد مرا به خشم آورديد و چون پيامبر را ملاقات كنم، شكايت شما را به سوي او خواهم برد.

فاطمه‌ﷺ، بنيانگذار نهضتي كه هنوز ادامه دارد .....
همراه خواهد داشت و برگ سياهي است در تاريخ اسلام و اين‌چنين موضوع را به نقد كشيدند.

راهي كه فاطمه‌ﷺ گشود

326 -«**مَوْصُولَةٌ بِنارِ اللهِ الْمُوقَدَةِ الَّتي تَطَّلِعُ عَلَي الْاَفْئِدَةِ**»؛ چيزي است كه شما را به آتش الهي وصل مي‌كند، آتشي كه از درون قلب‌ها شعله مي‌كشد.

ملاحظه مي‌كنيد كه حضرت زهراﷺ موضوع را چگونه تحليل مي‌كنند و كار انحراف خلافت از مسير عصمت و طهارت، را تا كجا مي‌كشانند. حضرت مي‌گويند: با اين كار، شما در عين به ظاهر مسلمان بودن، سرنوشت كفّار را براي خود رقم زديد، و اگر بصيرت فوق‌العاده آن حضرت نبود و اگر به افقي كه مسلمانان بايد به آن برسند نظر نداشت، مگر مي‌شود به صحابة پيامبرخداﷺ چنين نسبتي داد، آن هم از طرف فاطمه‌اي كه مجسمة تقوا و پرهيزكاري است و يك كلمه بيش از آنچه بايد بگويد بر زبان نمي‌آورد. راستي اگر آن حضرت براي انحراف خلافت سرنوشتي جز سرنوشت كفّار سراغ داشتند، چنين كلماتي را بر زبان مي‌آوردند؟!

اين جاست كه عرض مي‌كنم؛ فاطمهﷺ از طريق اين اعتراض‌ها جبهه‌اي را گشود كه امام عسگري◆ در اين رابطه مي‌فرمايند: «**نَحْنُ حُجَجُ اللهِ عَلي خَلْقِهِ وَجَدَّتُنا فاطِمَةُ**

حُجَّةٌ عَلَيْنا»[12] يعني؛ ما حجّت خداوند بر خلق هستيم و جدّة ما فاطمه حجّت است بر ما. يعني راه را به ما نشان داد و جبهه‌اي را كه بايد ما پس از رحلت رسول‌خدا ﷺ و حذف حاكميت علي ◆ در آن قرار گيريم، بر ما نمايانند و به اصطلاح فاطمه نگذاشت پس از رحلت پيامبر تاريخ اسلام به بن‌بست بيفتد، و لذا راه رسيدن به افق اصلي مورد نظر اسلام را گشود و صحيح‌ترين موضع‌گيري را نسبت به آن جريان نشان مي‌دهد، تا مردم براي هميشة تاريخ، معني حاكميت صحيح را گم نكنند و فكر نكنند اگر حاكمي حاكميتش، در مسير حاكميت حكم خدا نيست ولي ظالم هم نيست، مي‌توان او را تحمل كرد. در واقع حضرت مي‌گويد: اگر حاكميتي در مسير اجراي حكم خدا نيست و خواست به نظر خود عمل كند، جريان كفر است،[13] حال چه به نماز

---

12 - «تفسير طيب‌البيان»، ج13، ص223 (نقل از شرح «**فَمِنّ حكمةٍ عِصْمَتِيَّةٍ في كلمةٍ فاطميّه**»، از آيت‌الله‌حسن‌زاده، ص159).

13 - ابابكر اقرار داشت كه: «من دوست داشتم كه اين جايگاه را كسي جز من داشت و شما اگر با من بخواهيد چون پيامبرتان ﷺ رفتار كنيد، من تاب آن را ندارم او از دسترس شيطان دور بود و از آسمان بر او وحي مي‌آمد» (مسند احمد ج1 ص 14- كنزالعمال ج3 ص 126- الغدير ج 13 ص 245). يا مي‌گويد: « به خدا سوگند من بهترين شما نيستم و البته من نشستن بر اين جايگاه را ناخوش مي‌داشتم و مايل بودم كسي از ميان شما به جاي من براي اين كار انتخاب مي‌شد. اگر مي‌پنداريد من در ميان شما با برنامه رسول‌خدا ﷺ رفتار مي‌كنم اكنون من بر آن شيوه

ايستاده باشد و چه به شراب نشسته باشد.

ابوبصير نقل ميكند كه با حضرت باقر◆ در مسجد بوديم، عمربن‌عبدالعزيز داخل مسجد شد. پس آن حضرت فرمود: به خدا سوگند اين جوان به سلطنت مي‌رسد و دادگري مي‌كند، وليكن زندگي كوتاهي خواهد داشت، اهل زمين در مرگش اشك مي‌ريزند، ولي اهل آسمان لعنتش مي‌كنند.[14] چون بايد حاكميت را در اختيار امام معصوم قرار مي‌داد.

حضرت ابتدا آمدند خط انحراف را خوب روشن كردند و سپس جايگاه آن را تحليل نمودند و در نهايت فرمودند عملاً شما كاري كرديد كه در قيامت سرنوشت شما با سرنوشت كفّار يكي خواهد بود، بعد مي‌فرمايد:

327 - «**فَبِعَيْنِ اللهِ مَا تَفْعَلُونَ**»؛ آيا متوجّه ايد در منظر خداي عالم چه مي‌كنيد؟

آيا كاري بدتر از اين كار بود كه بخواهيد تمام زحمات رسول خدا؟ را از

نمي‌توانم عمل كنم، رسول خدا به ياري آسمان از لغزشها بر كنار مي‌ماند و با او فرشته‌اي بود، ولي من شيطاني دارم كه مرا تحت تأثير قرار مي‌دهد، پس چون به خشم آمدم از من دوري كنيد تا بر پوست و موي شما پا نگذارم، مرا بپاييد، اگر به راه راست رفتم ياري‌ام كنيد و اگر پرت افتادم مرا به راه راست آوريد» (طبقات ابن‌سعد ج 3 ص 151 - الاماة و السياسة ج 1 ص 16).

14 - «اثبات الهداه»، ص 315.

بين ببريد؟ چراكه وقتي صورت و قالب اسلام بماند ولي روح و نور اسلام برود، مردم به اميد نتايجي كه مي‌توانند از نظر مادّي و معنوي از اسلام بگيرند، به آن روي مي‌آورند، ولي نتيجه مورد انتظار نصيبشان نمي‌شود و لذا يا فكر مي‌كنند خداوند تا اين حدّ مواظب بندگانش نبوده است كه همة ابعاد وجودي آن ها را هدايت فرمايد و اسلام در همان حدّي است كه خلفاء نشان داده‌اند، و يا فكر مي‌كنند پيامبر خدا در نشان‌دادن دين خدا و راه استفاده‌كردن از آن كوتاهي كرده است و در هر دو حال چه بدانيد و چه ندانيد به جنگ خدا رفته‌ايد. **«فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَري عَلَي‌اللهِ كَذِباً...»**؛[15] چه كسي ظالم‌تر از آن است كه به خدا افتراء ببندد.

با نام اسلام، ولي غير اسلام

حضرت در ادامه مي‌فرمايد:

328 - **«وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»**[16]؛ خيلي زود ظالمان خواهند دانست كه به كدام بازگشت گاهي بازخواهند گشت. ملاحظه مي‌كنيد كه قرآن اين آيه را در رابطه با كساني مطرح مي‌كند كه شياطين بر آن‌ها نازل مي‌شوند، **«... مَنْ تَنَزَّلُ الشياطين»**[17] و در آن آيه مي‌خواهد بفرمايد اين روش

15 - سوره كهف، آيه 15.
16 - سوره شعراء، آيه 227.
17 - سوره شعراء، آيه 221.

ظالمانه پايدار نيست و به زودي از بين مي‌روند. حالا حضرت زهرا؛ اين آيه را خطاب به جريان حاكم مطرح مي‌فرمايد، تا جايگاه چنين كاري را در سنّت الهي روشن كند و آن‌ها را متذكّر فرمايد كه به صحابي بودنِ خود مغرور نشويد كه هيچ‌جاي امني در نظام الهي براي خود باقي نگذارده‌ايد.

آن فضاي خفقانِ بعد از سقيفه، گروه انصار هم كه عموماً با اهل‌البيت؛ بودند را، مرعوب كرد، حضرت اين‌گونه قداست دروغين ساخته شده را مي‌شكند و نمي‌گذارد با نام اسلام، اسلام را از حقيقت خارج كنند، تا لااقل روشن شود آن‌چه به نام اسلام به صحنه خلافت پاگذارده است، اسلام نيست و خانواده پيامبر؛ آن را به رسميت نمي‌شناسند و مردم هوشيار باشند كه روش حذف اسلام، روش پيچيده و غير علني است، درست است كه از ابابكر به عنوان صحابة پيامبر ؛ شروع شد ولي به معاويه ختم مي‌شود.[18] جريان نفاق از اوّل كه نمي‌تواند ابوسفيان و باند اموي را به صحنه حاكميت بياورد، ولي طوري برنامه‌ريزي مي‌كنند كه كار در نهايت در دست پسر ابوسفيان مي‌افتد، و واقعاً اين‌طور شد يا نشد؟ وقتي كساني برسر

---

18 - به كتاب «تاريخ تحول دولت و خلافت» از حجت‌الاسلام رسول جعفريان، ص143 رجوع فرماييد، كه مؤلف محترم نظر لامنس را مطرح مي‌كند كه سقيفه را توطئه يك گروه مي‌داند.

كار آمدند كه مددهاي غيبي را پشتوانة خود نداشتند، مجبورند به پشتوانه‌هاي دنيايي اميد پيدا كنند، به طوري كه ابابكر، صدقاتي را كه در دست ابوسفيان بود و بايد به بيت‌المال مي‌داد، به او بخشيد[19] و از همين طريق حاكميت به سوي باطل سير مي‌كند و اين‌ها چيزهايي است كه از چشم دختر رسول خدا صلى الله عليه و آله پنهان نيست هر چند بعضي‌ها علّت موضع‌گيري به ظاهر تند حضرت را نمي‌فهمند، چون آن‌ها ابتدا و ظاهر را مي‌بينند و دختر رسول خدا صلى الله عليه و آله انتها و باطن را مي‌نگرد.

فاطمه عليها السلام انتهاي كار را مي‌نگرد

فاطمه عليها السلام در همان ابتدا حيله‌ها و ظلم‌هاي معاويه را مي‌بيند، چراكه هر جا و در هر حاكميتي اگر حكم خدا جاري نباشد، به هر صورت كه حاكمان ظاهر خود را بسازند، در نهايت نتيجه همان فرهنگ ظالمانة معاويه است و در بقية نظام‌ها هم شما با چنين قاعده‌اي در طول تاريخ روبه‌رو بوده‌ايد، شما ابتداي روي كار آمدن نظام‌هايي را كه در آخر ظالم‌بودنشان براي همه مسلّم است مطالعه بفرماييد، خواهيد ديد هميشه با شعارهاي جذّاب و از طريق افراد ظاهرالصلاح شروع شده‌اند، حتّي با ظاهر شيعه علي◆ آمدند، ولي چون

---

19 - «تاريخ طبري»، ج2، ص202.

فاطمه‌ؑ، بنیانگذار نهضتي که هنوز ادامه دارد .....

قاعدة تشیّع را نپذیرفتند که باید مباني نظام و قوانین اصلي آن از طریق فقیه آگاه به فرهنگ امامان معصوم، تدوین شود، سر در ظلم و حتي هدم اسلام برآوردند و حضرت فاطمه‌ؑ با ما در این رابطه‌ها سخن دارد و به جاي نشانه‌رفتن به جبهه‌اي خاص، سعي در نشان‌دادن فاجعه‌اي دارد که بارها در تاریخ تکرار خواهد شد.

رضاخان براي حذف اسلام و روحانیت به کمك کارشناسانش، خواست فرهنگ ایران باستان را زنده کند، همچنان‌که بعد از انقلاب توسط دشمنان ولي به دست دوستان نادان چنین تلاش‌هایي مي‌شد و با طرح مجسمة کاوه‌آهنگر، آرم «الله» را از سر میادین برداشتند و مجسمة کاوة آهنگر را به جاي آن نصب کردند، و حضرت فاطمه‌ؑ از ما انتظار دارند که نگویید مگر کاوه‌آهنگر بد بود و اگر بد نبود چه اشکال دارد که مجسمة او را بر سر میادین بگذارند؟ بلکه بفهمید چه چیز را با چه چیزي حذف مي‌کنند! و در چنین وقتي است که مي‌فهمید چرا حضرت زهراؑ حاکمیت بعد از رحلت پیامبرﷺ را یك جریان ظالمانه مي‌دانند و آیه **«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»**؛ را مطرح مي‌کنند، چون این‌ها پاي نابودي اصل اسلام ایستاده‌اند، ولي زیرپوشش ایران‌باستان یا کاوه‌آهنگر و یا هر شیخ ظاهرالصلاح دیگر، و زهراي مرضیه در ادامه مي‌فرماید:

329 - «**وَ اَنَا اِبْنَةُ نَذيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذابٍ شَديدٍ**» يعني؛ من دختر آن كسي هستم كه شما را از عذاب دردناكي كه در پيش رو داريد برحذر داشت. و من از خطر كار بزرگي كه براي خود پيش آورديد خبر دادم و گفتم كه اين كارِ شما يك نحوه ظلم و كفر است و چنين بصيرت‌دادن نسبت به آينده سيرة ما خانواده است و لذا انتظار نداشته باشيد من سيرة پدرم را رها كنم و عافيت‌طلبانه ناظر برچنين انحراف بزرگي باشم.

در آن شرايطي كه اسلام تازه پاي گرفته و قلب جامعه آمادة پذيرش رهنمودهاي معنوي علي◆ است، اگر علي◆ به صحنه آيد، خدايي در قلب افراد جامعه حاضر مي‌شود كه در نهج‌البلاغه به بشريت معرفي شده و در نتيجه جامعه موفق به اُنس با خدايي مي‌شود كه چون علي◆ مي‌شود با آن خدا مناجات كرد، و سراسر وجود افراد جامعه را محبّت به آن خدا اشغال مي‌كند و عبوديتي همراه با معنويت به جامعه مي‌رسد - به جاي يك عبادت خشك و قالبي- خانوادة پيامبرﷺ فرهنگي را مي‌شناسند كه در آن فرهنگ، ظاهر قرآن به باطنش وصل است و اگر اين خانواده در صحنه باشند، ديگر قرآن در حدّ الفاظ در جامعه مطرح نمي‌شد و لذا با حاكميت علي◆ جامعه به شعوري دست مي‌يافت كه موجب توكّل و پارسايي عظيمي در روابط انسان‌ها با

خود و با دیگران مي‌شد، چرا که اگر توانستیم خداوند را درست بیابیم و درست با او ارتباط برقرار کنیم، حتماً به مرتبة یقین خواهیم رسید و در آن حال، روحي در جامعه حاکم است که انسان‌ها همواره احساس مي‌کنند در مرکز عالم وجود قرار دارند و زندگي معنيِ حقیقي خود را پیدا خواهد کرد و حضرت زهراؑ دیدند چنین شرایطي از دست مسلمانان صدر اسلام رفت.[20] و حالا که با سخنان حضرت‌زهراؑ عمق فاجعه روشن شد و معلوم شد چه چیزي از دست رفت و چه آیندة پردرد سري براي حاکمان خواهد ماند، بالأخره بشریت به خود مي‌آید و معنيِ سخنان دختر پیامبر خداﷺ را مي‌فهمد.

فاطمه‌ؑ و نجات تاریخ از بن‌بست

330 - «**فَاعْمَلُوا اِنّا عامِلُونَ، وَانْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُونَ**» یعني؛ شما هر چه مي‌خواهید انجام دهید، ما هم آنچه باید انجام دهیم، انجام خواهیم داد، شما منتظر بمانید، ما هم منتظر خواهیم ماند.

حضرت زهراؑ خواستند بگویند ما جبهة خود را مشخص کردیم و جبهه‌اي را براي نجات اسلام پایه‌ریزي نمودیم و اجازه نمي‌دهیم شما به اسم اسلام هر کاري

---

20 - براي فهم زندگي در «مرکز عالم وجود» مي‌توانید به بحث «معني و عوامل ورود به عالم **بقیة**اللهؑ» رجوع بفرمایید.

خواستيد بكنيد. اشاره مي‌كنند به آيه‌اي كه خداوند مي‌فرمايد: **«وَ قُلْ لِلَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلي مَكانَتِكُمْ، اِنّا عامِلُون وَانْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُون»**[21] يعني؛ اي پيامبر! به آن‌هايي كه ايمان نياوردند بگو: آنچه مي‌توانيد بر اساس توانتان انجام دهيد، ما هم آنچه مي‌توانيم انجام مي‌دهيم، شما منتظر نتايج اعمالتان باشيد، ما هم منتظر نتايج اعمالمان هستيم. چنانچه ملاحظه مي‌كنيد در اين آيه خداوند به پيامبرش مي‌فرمايد: بر مواضع خود پايدار باش! حالا حضرت زهراؑ خود را در چنين شرايطي احساس مي‌كنند و همان سخنان را بر زبان مي‌آورند كه پيامبر خداﷺ به امر خدا مطرح مي‌فرمايد و عملاً با اين سخنِ حضرت‌زهراؑ، جريان پايداري و مقاومت در مقابل انحراف صدر اسلام شروع شد و نه تنها نهضت فاطمهؑ پس از اظهار اين خطبه تمام نشد، بلكه تازه شروع گشت، و خليفه اول به‌خوبي متوجّه شد كه با مسئلة ساده‌اي روبه‌رو نيست، متوجّه شد پاية نهضتي گذارده شد كه مبارزان را مي‌توانند نسبت به آينده دلگرم كنند و براي خود برنامه‌ريزي نمايند و احتمال اين برنامه‌ريزي در بين انصار بيشتر بود، لذا پس از اتمام خطبة حضرت زهراؑ او سريعاً بالاي منبر رفت و گفت: «مردم! چرا به هر سخني گوش مي‌دهيد؟ چرا در روزگار پيامبر چنين خواست‌هايي

21 - سوره هود، آيات121و122.

نبود؟ هر كس از اين مقوله چيزي شنيده بگويد. هر كس ديده گواهي دهد. روباهي را مانَد كه گواه او دُم اوست. مي‌خواهد فتنة خفته را بيدار كند. از درماندگان ياري مي‌خواهد. از زنان كمك مي‌گيرد. امّ‌طحال[22] را مانَد كه بدكاري را از همه‌چيز بيشتر دوست داشت. من اگر بخواهم مي‌گويم و اگر بگويم آشكار مي‌گويم! ليكن چندان كه مرا واگذارند خاموش خواهم بود.

اي گروه انصار! سخن نابخردان شما را شنيدم! شما بيشتر از ديگران بايد رعايتِ فرمودة پيامبر را بكنيد! چون شما بوديد كه او را پناه داديد و ياري كرديد. من دست‌و زبانم را از كسي كه سزاوار مجازات نباشد كوتاه خواهم داشت.»[23]

---

22 - زن روسپي كه در عصر جاهليت بوده است.

23 - گويا ابن‌ابي‌الحديد هم باور نمي‌كرده كه ابابكر بعد از خطبة حضرت زهراﷺ اين‌چنين علي◆ را به باد انتقاد گرفته باشد لذا در «شرح ابن‌ابي‌الحديد»، ج16، ص215 داريم كه ابن‌ابي‌الحديد مي‌گويد اين سخنان را براي نقيب‌ابويحيي، يعني يحيي‌بن‌ابوزيدبصري خواندم و گفتم ابوبكر به چه كسي كنايه مي‌زند؟ گفت كنايه نمي‌زند به صراحت مي‌گويد. گفتم اگر سخن او صريح بود از تو نمي‌پرسيدم. خنديد و گفت: مقصودش علي است. گفتم يعني روي همه اين سخنان تند به علي است؟ گفت بله! پسركم! حكومت است! انصار چه گفتند؟ از علي طرفداري كردند، اما ابابكر ترسيد فتنه برخيزد و آنان را نهي كرد.

حاكميت خط فاطمهؑ به كلّ جهان

از جملات ابابكر به خوبي برمي‌آيد كه خليفه پس از سخنان فاطمهؑ خطري احساس كرده است كه بايد به نظر خود آن خطر را در نطفه خفه كند، غافل از اين‌كه آنچه فاطمهؑ پايه‌گذاري كرد، وسعتش بيشتر از وسعت يك جبهة محدود نظامي است كه با تهديد سركوب شود. ايجاد اميدي است براي پايه‌ريزي مبارزه‌اي عميق و همه‌جانبه تا فعلاً اساس اسلام معنوي خود را گم نكنند و آرام‌آرام جاي خود را بيابد و همچنان‌كه عرض شد اين‌ها حساب همه‌چيز را كرده بودند مگر حساب فاطمه زهراؑ را،[24] آن‌هم حساب چنين زهرايي را نكرده بودند، كه آمده است و مي‌گويد: **«فَاعْمَلُوا اِنّا عامِلُونَ وَانْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُونَ»** يعني: بدانيد شما كار خود را كرديد، ما هم آنچه بايد بكنيم، مي‌كنيم، شما منتظر باشيد، ما هم منتظر خواهيم ماند. حضرت زهراؑ آمده است تا فرهنگ مبارزه با خليفه را اعلام كند و به همين‌جهت هم رقيبان حضرت زهراؑ به نظر خودشان با آن ضرباتي كه به حضرت زدند، از

---

24 - پس از جريان غدير گروهي هم عهد شدند كه پس از رحلت رسول خداﷺ مانع حاكميت علي◆ شوند. در اين راستا، پيمان‌نامه‌اي با امضاي 34 نفر تهيه و آن را به ابوعبيده‌جراح دادند، در آن پيمان نامه همه‌چيز را پيش‌بيني و برنامه‌ريزي كردند. براي اطلاع از مفاد آن به بحار ج8ص33، و شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد ج4 ص454 رجوع بفرماييد.

فاطمه‌ﷺ، بنيانگذار نهضتي كه هنوز ادامه دارد .....

حضرت زهراﷺ انتقام گرفتند، چون با موضع‌گيري حضرت زهراﷺ همة برنامه‌هايشان آن طور كه فكر مي‌كردند، به بن‌بست رسيد. آن‌ها اين وضعيت را نمي‌خواستند كه يك طرف، خط علي◆ باشد و يك طرف ديگر خط خلفاء، آن‌ها همه اسلام را براي خود مي‌خواستند و حالا با چيز ديگري روبه‌رو شدند و شيعه به‌عنوان يك جريانِ اصيل فكري كه رهنمودهاي فاطمهﷺ را پيگيري مي‌كند، شكل گرفت. به طوري كه از جهتي حاصل اين جريان، امام صادق◆ است با آن همه مباني فكري و فرهنگي، كه هر چهار امام اهل سنّت اعم از مالك‌انس، ابوحنيفه، احمدحنبل و شافعي اقرار دارند كه مستقيم يا غيرمستقيم از امام صادق◆ استفاده كرده‌اند. و از جهت ديگر حاصل اين جريان حسين◆ است و فرهنگ عاشورايي پيروزي خون بر شمشير.

ظهور حكومت شيعه

جبهه‌اي كه فاطمهﷺ آن را بنيانگذاري كرد، همواره در طول تاريخ در حال پيشروي است، ديدند با منطق كه نمي‌توان شيعيان علي◆ را از صحنه بيرون كرد، دست به كار تهمت شدند. معاويه رسماً اعلام كرد كه هيچ‌كس حق ندارد از مناقب علي بگويد و شروع كردند به جرم شيعة علي◆ بودن، افراد را كشتن. اگر شيعه جريان زنده و فعّال

نبود كه نبايد تا اين حدّ براي نابودي‌اش جلو مي‌آمدند، آري بني‌اميه و بني‌عباس، زندان‌ها را از شيعيان پركردند، سقف زندان را برسر عدّة زيادي از آن‌ها خراب كردند و در همان جا آن ها را زنده به‌گور نمود ند، ولي باز شيعه با تمام نشاط جلو مي‌آمد به طوري‌كه مأمون عباسي براي استحكام خلافتش حيله‌گرانه امام رضا◆ را وليعهد خود قرار داد تا بلكه از طريق نزديك كردن امامان به خود، مسير ائمة شيعه را عوض كنند و جريان شيعه را به زعم خود از بين ببرند، باز نشد. از اين‌مرتبه به بعد، يعني پس از جوابندادن طرح وليعهدي امام رضا◆، امامان شيعه را در پادگان ها زير نظر گرفتند و در جواني آن‌ها را شهيد كردند، ولي يك‌مرتبه مي‌بينند در عمق امپراطوري عثماني، حكومت شيعه اعلان وجود مي‌كند و دولت صفويه به ميدان تاريخ پا مي‌گذارد و باز فرهنگ شيعه با ظهوري بهتر از ظهوري كه در صفويه نمايان شد، لايه‌هاي تاريخ را شكافت و در انقلاب مشروطه خود را نشان مي‌دهد و در اين حال بايد هر قانوني كه در مجلس شوراي ملي تصويب مي‌شود مجتهدان فقه آل‌محمدﷺ تأييد نمايند، و مژده «كوثر» بودن فرهنگ فاطمي، كمي محقّق شد، و در انتها، شيعه در انقلاب اسلامي به رهبري امام‌خميني«رحمةالله‌عليه» آرايش سياسي كشور خود را به گونه‌اي شكل مي‌دهد كه

فاطمه)، بنيانگذار نهضتي كه هنوز ادامه دارد .....
ديگر فرهنگ تشيّع در كنار شاه نيست، بلكه فقه آل محمّدﷺ حاكم مي‌شود و حكم رياست جمهور را هم بايد وليّ فقيه تنفيذ كند و معلوم است كه شيعه باز هم جلو مي‌آيد تا در نهايت، خود امام معصوم◆ يعني حضرت بقية‌الله اعظمع حكومت را به دست بگيرند و اين مژده‌اي بود كه پيامبر خداﷺ به فاطمه) دادند و فرمودند: «مهدي اين امّت، از فرزند تو است»؛ يعني جرياني كه تو شروع مي‌كني، آرام آرام جاي خود را در تاريخ آيندة جهان باز مي‌كند تا در نهايت، اسلامي كه تو مي‌خواهي بر فرهنگ جهان حاكم شود و لذا همچنان‌كه قبلاً عرض شد، وقتي حضرت مهدي◆ قيام خود را شروع مي‌كنند، در ابتداي قيام مي‌فرمايند: «وَ فِي اِبْنَةِ رَسُولِ‌اللّه لِي اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»[25] يعني؛ الگو و اسوة من در برنامه‌اي است كه دختر رسول خداﷺ پايه‌ريزي كرد.

ريشة عدم بصيرت روشنفكران ما نسبت به دشمن

در نظام انقلاب اسلامي معلوم شد وقتي با فرهنگ حضرت فاطمه) جامعه اداره شود، جامعه توان فوق‌العاده پيدا خواهد كرد؛ شما نمونه‌اش را در دفاع مقدّس هشت‌ساله ملاحظه كرديد، در حالي‌كه در آن جنگ تقريباً تمام جهان به كمك صدام آمد، از دو ابرقدرت آن‌روز

25 - «بحار الانوار»، ج53، ص180

بگيريد تا همة كشورهاي اروپايي و عربي به غير از سوريه، همه و همه مي‌خواستند ايران را شكست دهند ولي نتوانستند، همچنان‌كه اين‌همه توطئه از اوّل انقلاب تا حالا موفق نشد، اين در حالي است كه هنوز ما با تحقّق كامل فرهنگ حضرت زهرا خيلي فاصله داريم، حالا حساب كنيد وقتي وجود مقدّس مهدي ظهور مي‌كنند و شرايط تحقّق كامل فرهنگ فاطمي فراهم مي‌شود، چقدر سريع كار امام زمان جلو مي‌رود، چون فرهنگ فاطمي در هيچ حالي هضم شرايطي كه ظالمان فراهم مي‌كنند نمي‌شود، ابتدا پس از رحلت رسول‌خدا در مقابل فرهنگ سقيفه قد عَلَم كرد و كار خود را شروع نمود و همچنان جلو مي‌رود و هرگز يأس به خود راه نمي‌دهد، آن هم با بصيرتي كه فاطمه در ريشه‌يابي حادثه‌ها به شيعيانش مي‌دهد.

همچنان‌كه قبلاً نيز عرض شد، شما به عنوان نمونه ملاحظه كنيد؛ نظام شاهنشاهي در سال 1341 لايحه «انجمن‌هاي ايالتي و ولايتي» را تصويب كرد، در ظاهر خلاف شرعي در آن به چشم نمي‌خورد و نظام شاه هم تلاش كرده بود تا در عين تحقّق اهداف فاسد خود، طوري لايحه را بنويسد كه كسي متوجّة اصل قضيه نشود، ولي در يكي از بندهاي آن به جاي اين‌كه نمايندگان به قرآن قسم بخورند، نوشته بودند: «قسم به كتاب مقدّسي كه اعتقاد دارم»؛ در ظاهرِ قضيه

فاطمه‌ؑ، بنيانگذار نهضتي كه هنوز ادامه دارد .....

ممكن است كسي بگويد «كتاب مقدّس» براي جامعه اسلامي همان قرآن است، ولي امام‌خميني«رحمة‌الله‌عليه» متوجّه شدند از اين طريق هر غيرمسلماني هم مي‌تواند به عنوان نمايندة ملّت ايران وارد مجلس شود و لذا روي آن حساسيت نشان دادند، بقيه علماء هم كه شاگرد بصيرت فاطمه‌ؑ بودند همراهي كردند. مرحوم آقاي فلسفي«رحمة‌الله‌عليه» در تهران منبر رفت و فرمود: مردم! مي‌دانيد معني و هدف اين لايحه چيست؟ معني آن كشتن امام حسين◆ است!!.

ممكن است انساني كه بينش عميق فاطمي نداشته باشد، تعجب كند كه مگر چه شده است؟! چه فرقي مي‌كند كه نمايندگان بگويند: «قسم به كتاب مقدّسي كه اعتقاد دارم»، يا بگويند: «قسم به قرآني كه اعتقاد دارم»؟. وقتي شاگردان مكتب فاطمه‌ؑ از ظاهر تا عمق مسئله سير مي‌كنند، به خوبي متوجّه مي شوند چه حيله‌اي پشت اين جمله خوابيده است و لذا امام‌خميني«رحمة‌الله‌عليه» با روشنگري خود، رژيم شاه را مجبور كردند كه لايحه را پس بگيرد. اين يك مثال بود تا ببينيد فاطمه‌ؑ به شيعيان واقعي خود چگونه بصيرت و دقّت مي‌دهد. بايد ببينيم چه مي‌شود كه بعضاً مردم ما از اين‌گونه بصيرت‌ها محروم مي شوند؟ اصلاً چرا روشنفكرانِ تحصيلكردة غرب، از رضاخانِ مزدورِ انگلستانِ استعمارگر استقبال كردند و وابسته

بودن رضاخان را نتوانستند ببينند، حتّي شخصي مثل دكتر مصدّق شش‌سال مشاور رضاخان است و تا آخر هم به سلطنت سلسلة پهلوي وفادار بود، ولي مرحوم مدرس«رحمة‌الله‌عليه» به خوبي از همان اوّل مي‌بينند كه رضاخان مأمور مشخص انگليس است كه به كمك آيرُن ساید - مأمور مخفي انگلستان- به ايران و انقلاب مشروطه تحميل شده است. شهيد مدرس«رحمة‌الله‌عليه» اين بصيرت را با نزديكي به فرهنگ حضرت زهرا به راحتي به دست آورده است؛ و برعكس، تحصيل‌كرده‌هاي ما كه همه‌جا رفته‌اند، ولي از فرهنگ حضرت زهرا فاصله گرفته‌اند، همواره چه خودشان بخواهند، و چه نخواهند از طريق دشمن بازي خورده‌اند و همواره از خودآگاهي تاريخي زمانة خود محروم بوده‌اند. باز نمونة خودآگاهي تاريخي را در امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» مي‌بينيد و در مهندس بازرگان نمي‌بينيد، چون اسلام مهندس بازرگان، اسلامي نيست كه از فرهنگ فاطمه نور گرفته باشد، سراسر كتاب‌هاي ايشان را ملاحظه كنيد، گويا اصلاً فاطمه و موضع‌گيري آن حضرت وجود خارجي نداشته است، نتيجه‌اش هم اين مي‌شود كه وقتي دانشجويان خط امام«رحمة‌الله‌عليه» به سفارتخانة آمريكا در زمان دولت موقتِ آقاي بازرگان حمله مي‌كنند، آقاي بازرگان استعفا مي‌دهد كه چرا به سفارتخانه آمريكا حمله كرده‌ايد، چون او آمريكا را يك دولت مي‌داند، كنار

بقيه دولت‌هاي دنيا، در حالي‌كه دانشجويان ما متوجّه توطئه‌هاي آمريكا زير پوشش سفارتخانه مي‌شوند. چرا دانشجويان خط امامي مي‌فهمند اين سفارتخانه يك جاسوسخانه است و امثال بازرگان و بني‌صدر و قطب‌زاده نمي‌فهمند؟ ريشة مسئله را در نزديكي و دوري به بصيرت فاطمه‌ﷺ بايد جستجو كرد و هوشياري خاص آن حضرت كه جايگاه هر حادثه‌اي را در متن تاريخ مي‌بينند و نه در شعارها و شخصيت‌هاي آن حادثه.

حضرت زهراﷺ خطر فردايي را در خلافت ابابكر ديدند كه وقتي يزيدبن‌معاويه بر سر كار آمد، در حالي كه سر حضرت اباعبدالله◆ جلويش بود، گفت:

لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْكِ خَبَرٌ جاءَ وَ لا وَحْيٌ نَزَلْ

بني‌هاشم با مُلك و حاكميت بازي كردند، وگرنه نه خبري از غيب در كار بود و نه وحياي از آسمان نازل شد.

آيا وقتي خليفة اول با نظر خود حكم صريح خدا را در مورد خالدبن‌وليد كه با همسر مالك‌بن‌نويره همبستر شده است، اجراء نمي‌كند؟[26] و آيا وقتي خليفة دوم به صراحت مي‌گويد: «دو متعه در عهد رسول خدا جاري بود كه من آن را نهي مي‌كنم و هركس بدان عمل كرد شكنجه خواهد شد»[27] و از اين طريق در مقابل

---

26 - «تاريخ الخميس»، ج 2، ص 233 - «ترجمه الغدير»، ج13، ص230.

27 - «سنن بيهقي»، ج7، ص206 - «ترجمه الغدير»، ج12، ص17، - قوشجي در شرح تجريد.

حكم خدا و حكم رسول خدا براي خود حق نظر قائل مي‌شود، كار به اين‌جا نمي‌كشد كه يزيد منكر كلّ وَحي شود؟

ريشة حاكميت يزيد

ملاحظه كنيد با حضور يزيد بر حاكميت مسلمين، مسير خلافت پيامبر خدا به كجا كشيد، وقتي بناست بدون هيچ امتياز معنوي، ابابكر خليفة رسول خدا باشد، يزيدِ كافرِ فاسق هم به خود اجازه مي‌دهد اين پُست را اشغال كند، و بر ضدّ دين پيامبري سخن بگويد كه به اسم همان پيامبر بر سركار آمده است، چرا چنين شد؟ چون وقتي غير امام معصوم حاكم بر جامعه شود، يعني راه هاي ارتباط زمين با آسمان بسته شود ديگر جهت قلب انسان‌هاي جامعه از طريق حاكمانشان به سوي آسمان معنويت دوخته نمي‌شود، بلكه با تأسّي به حاكمان، هر چه بيشتر زميني خواهند شد و نهايتاً متديّنين در فضاي چنين اسلامي، كساني خواهند بود كه قالب اسلام را حفظ مي كنند، بدون اين كه اسلام آن‌ها قلب و روح داشته باشد، تا حدّي كه هر كسي خواست از طريق عبادات خود سير معنوي انجام دهد، كارش بي‌معني خواهد شد، و لذا مورخين مي‌نويسند: «عمر نمازگزاري را كه با خشوع نماز مي گزارد، به اتهام نفاق

فاطمه‌ؑ، بنيانگذار نهضتي كه هنوز ادامه دارد .....

كتك زد»[28] چون خود خليفه هم اسلام را در حدّ يك صورت مي‌شناسد و هيچ راهي به باطن آن ندارد و آن‌هايي هم كه باطن اسلام را مي شناسند، منزوي مي شوند، آن‌هايي كه قرآن در معرفي آن‌ها فرموده: **«اِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَريمٌ، في كِتابٍ مَكْنُونٍ، لا يَمَسُّهُ اِلّا الْمُطَهَّرُون»**[29] يعني؛ آن قرآن بلندمرتبه‌اي كه در كتابي پنهان قرار داده شده است، نمي‌توانند آن را لمس كنند مگر مطّهرون، آري؛ آن‌هايي هم كه راه به باطن قرآن دارند، از مسير حاكميت بر جامعه اسلامي به كلّي حذف شدند و از اين طريق راه‌هاي آسمانِ معنويت به سوي بشر بسته شد و در واقع با خلافت ابابكر براي فراموش كردن آسمان، يك زمين جديدي مقابل انسان‌ها گذاشتند و خواستند مردمِ تازه مسلمان، آسمان را فراموش كنند و به‌همين زمين مشغول شوند. كشورگشايي زمان خليفه دوم نه از آن جهت بود كه چشم مردم بقية كشورها را نيز به سوي آسمان معنويتِ اسلام بگشايد، بلكه كشف‌كردن زمين ديگر بود، در مقابل مردم جزيرة العرب، تا آسماني را كه اهل‌البيتؑ متذكّر آن بودند، طلب نكنند و اگر حضرت زهراؑ پا به ميدان نگذارده بودند و معني **«فاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّي»** را به اثبات نرسانده بود و

---

28 - «راه دشوار هدايت»، دكتر ادريس‌حسيني- ترجمه الغدير، ج 12، ص 185 به بعد.

29 - سوره واقعه، آيات 76 تا 79.

روشن نشده بود فاطمه پاره‌اي از رسالت محمّدي است، گويا دين محمّد براي هميشه در گرد و غبار سقيفه دفن مي‌شد.

وقتي حاكمان از باطن قرآن آگاهي ندارند

اجتماعي كه از طريق مكتب انبياء ممارست طولاني با آسمان معنويت ندارد، به راحتي با زنده‌كردن تعصّبات و عادات گذشته، از مسير ديندارى خارج مي‌شود و اين است كه بايد پس از پيامبر خدا كسي پيشوايي امّت را به‌عهده گيرد كه دستي بر زمين و دستي نيز در آسمان داشته باشد و خودش از همه قبيله‌گرايي‌ها و عادات من‌درآوري انسان‌ها، آزاد بوده و معنى و حقيقت دين را بشناسد، تا بتواند در هر شرايطي ظاهر و باطن دين را حاكم كند و مقهور و منفعل شرايط نگردد، وگرنه اهل دنيا با آداب و رسوم من‌درآوري، چهرة جامعه اسلامي را محجوب و نور خدا را در زير آداب و رسوم جاهليت پنهان مي‌دارند و خليفه‌اي كه دين خدا را صرفاً مجموعه‌اي از آداب و رسوم مي‌داند، در جايگزيني آداب و رسومي، به جاي آداب و رسوم ديگر مقاومتي نخواهد كرد و مي‌بينيد خليفة سوم در اجراي حدّ الهي بر وليدبن‌عقبه حاكم بصره كه در حالت مستي آمده بود در محراب مسجد و نماز صبح را هم چهار ركعت خوانده بود، طفره مي‌رود تا

اين‌كه علي◆ در يكي از كوچه‌هاي مدينه حدّ خدا را بر او اجرا مي‌كنند و مي‌فرمايند: به خدا قسم! تا زنده‌ام نمي‌گذارم حدود الهي تعطيل شود.[30]

شيخ مفيد در ارشاد آورده است كه: عده‌اي نزد خليفه دوم آمدند و گفتند اين خانم ششماه بعد از ازدواجش فرزند به دنيا آورده است. خليفه دوم دستور داد او را به حكم زنا سنگسار كنند. خبر را به علي◆ رساندند، حضرت به عمر فرمودند: اين چه دستوري است كه داده‌اي، مگر در قرآن نداريم؛ «...وَ **حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلثُونَ شَهْراً**»[31] يعني؛ شروع حملِ فرزند تا از شير برداشتنش سي‌ماه خواهد بود؟! و باز مگر نداريم: «**وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنَ لِمَنْ اَرادَ اَنْ يُتِمَّ الرِّضاعَةَ**»[32] يعني؛ بر مادران است كه اگر خواستند شير دادن به فرزند خود را به انتها برسانند، دو سال او را شير دهند؟! حال اگر دوسال شير دادن را از مجموع سي‌ماه حمل و شيردادن كم كنيم، ششماه مي‌ماند، پس چه اشكالي دارد كه مادري پس از ششماه بارداري، فرزند به دنيا آورد؟ خليفه دوم متقاعد شد و گفت: خدا روزي را نياورد كه اي علي! من

---

30 - «مروج الذهب»، مسعودي، ج2، ص 345.
31 - سوره احقاف، آيه 15.
32 - سوره بقره، آيه 233.

باشم و تو نباشي.[33] آري؛ وقتي خليفه آن طور كه بايد و شايد از باطن قرآن آگاهي نداشت، ظاهر قرآن را هم درست متوجه نبود، به اسم خليفة جامعة اسلامي حكم قتل بيگناهي را صادر مي‌كند. همچنان كه در زمان عثمان چنين اتفاقي افتاد و قبلاً عرض شد كه عثمان دستور سنگباران آن زن را صادر كرد. وقتي خبر اين قضيه را براي علي◆ آوردند، علي◆ به نزد عثمان آمد و احتجاج خود را گفت. عثمان گفت: سوگند به خدا كه من به فهم اين مطلب نرسيده بودم، اينك برويد و زن را نزد من بازگردانيد، چون رفتند، ديدند كارش تمام شده و زير سنگها جان داده است. و آن زن در حالي كه به سوي محل سنگسار برده مي‌شد به خواهرش گفت: اي مهربان‌خواهر! مطمئن باش من كاملاً عفت خود را حفظ كرده‌ام و هيچ‌كس جز شوهرم با من آميزش ننموده است، ولي او را سنگسار كردند و بعداً كه آن كودك بزرگ شد، همه اقرار داشتند كه كاملاً شبيه پدرش است و مرد هم اقرار كرد آن فرزند من است. آن مرد كه نسبت ناروا به زن خود داد، تمام اعضاي بدنش پاره‌پاره بر رختخواب ريخت.[34] و خليفه

---

33 - «ارشاد»، طبع سنگي، ص112- «بحارالانوار»، طبع كمپاني، ص483.

34 - مُوَطَّأ مالك، با تصحيح محمّد فؤاد عبدالباقي ج2 ص825 (نقل از امام‌شناسي ج11 ص203) الميزان في

زن عفيفه‌اي را سنگسار كرد. اين ها نمونه‌هايي است از ظلمي كه وقتي امام معصوم حاكم نشود، بر مردم مي‌رود و عذر خود را عدم علم به كتاب و سنّت مي‌دانند، ولي آنچه بيش از همه موجب نگراني است اين‌كه به اسم اسلام و به اسم اجراي احكام اسلام، چنين ظلمي جاري مي‌شود.

وقتي حاكمان نتوانستند از دين خدا كمك بگيرند، مجبور مي‌شوند چيزهايي را به جاي ارزش‌هاي اسلامي جايگزين كنند، چه آن چيزها عربيت باشد، چه ايرانيت؛ نمي‌آيند مستقيم اسلام را حذف كنند، بلكه با جايگزيني‌هاي ظريف، ذهن ها را از اصل اسلام دور مي‌كنند و در نتيجه بعد از مدتي مردم نسبت به دستورات اسلام آنچنان بيگانه مي‌شوند كه اگر بخواهي دستورات اسلام را مطرح كني، مي‌گويند: اين حرف ها عملي نيست!! يك‌نفر هم نيست از آن ها بپرسد: اين خرافات من‌درآوري كه به نظر شما عملي است، اوّلاً: چه شد كه عملي شد؟! ثانياً: چه نتايج حقيقي تا حال براي شما داشته است؟! و همة اين‌ها خسارتي است كه ملّت از جانب حاكماني مي‌بينند كه نه معصومند و نه فرهنگ معصوم را مي‌شناسند و نه اراده‌اي جهت حاكميت حكم خدا در جامعه دارند، و حساسيت حضرت زهراؑ به همين‌جهت بود كه حاكمان

تفسيرالقرآن ج18 ص224، سنن كبري ج 7 ص 447، ترجمه الغدير ج 11 ص 183.

غيرمعصوم چگونه جامعه را به ورطة هلاكت و پوچي مي‌كشانند و بر حاكميت افكار پراكندة خودشان اصرار مي‌ورزند، در حالي‌كه قرآن به پيامبرش مي‌فرمايد: «حق و دين خدا به سوي مردم آمد، ولي اكثر آن‌ها از پذيرفتن آن كراهت داشتند، ولي نمي‌شود حق را رها كرد و از هوس هاي مردم پيروي نمود، بلكه برعكس ما به ياد آن‌ها بوديم كه حق را برايشان آورديم و با تأكيد بر حق، آن كراهتشان نسبت به حق، از بين مي‌رود»؛[35] يعني حاكمان بايد حق را بشناسند و بر آن تأكيد نمايند تا آرام‌آرام روح جامعه به سوي آن متمايل شود.

حاكماني كه روح و قلب يگانة علي◆ را ندارند، جامعه را با روح متشنّج خود، به اضطراب و پراكندگي مي‌كشانند، چون خودشان با خداي اَحد يگانه نشده‌اند تا در استحكام اجراي حكم خدا و توكّل بر او باشند و همان استحكام و توكّل را در جامعه حاكم كنند و لذا از قدرت ابوسفيان كه به شيخ قريش مشهور است، مي‌ترسند و براي حفظ حكومت، ابابكر يزيدبن‌ابوسفيان را حاكم شام مي‌كنند و چون او مُرد، برادرش معاويه را به جاي او گذاردند، با اين‌كه خليفه دوم بارها نظر به معاويه مي‌كرد و مي‌گفت: **«هذا كِسْرَي الْعَرَب»** يعني؛ اين پادشاه عرب خواهد بود و خلافت را به

35 - سوره مؤمنون، آيات 70 و 71.

سلطنت تبديل مي‌كند،[36] ولي همين خليفه دوم نيز او را ابقاء كرد و پس از معاويه، پسرش يزيدِ شرابخوارِ ميمون‌باز، حاكم جهان اسلام شد و بدين شكل جهان اسلام هزارماه گرفتار بني‌اميه گرديد، به جهت يك انحراف كه در صدر اسلام پديد آمد و معلوم است كه حضرت زهراﷺ همة اين انحراف‌ها را در جريانِ پديدآمده توسط سقيفه مي‌ديد، اشك‌هاي آن حضرت خبر از فاجعة بزرگي مي‌داد كه سال‌هاي متمادي طول مي‌كشد تا جبران گردد.

فكر مي‌كنم اين‌كه امامان معصوم‌ﷺ در زيارت حضرت زهراﷺ، در سلام به فاطمهﷺ روي صفت «صبر» او دست مي‌گذارند، نكته دقيقي به همراه دارد، چون فهميدن چنين فاجعة بزرگي اگر همراه با صبر خاصي نباشد، معلوم نيست چه خطراتي را براي فاطمهﷺ به همراه خواهد داشت. در سلام به حضرتﷺ به ما آموخته‌اند كه بگوييم:

«اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مَمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرَةً» سلام بر تو اي بانويي كه خالق تو قبل از اين‌كه تو را خلق كند، تو را امتحان كرد و تو را نسبت به آن امتحان، صابر و بردبار ديد. لذا يا بايد خداوند آن شعور را به حضرت زهراﷺ نمي‌داد تا نفهمد اسلام بزرگ

---

36 - «العقد الفريد»، ج3، ص365 - «نثرالدر»، ج2، ص61.

چگونه با حذف علي◆ به چنين خطر بزرگي گرفتار مي‌شود و يا بايد صبر او را قبل از خلقت مي‌آزمود، چون چنين شعوري، بدون صبري بزرگ، فاطمه ﷺ را از پا درمي‌آورد.

فاطمه ﷺ در گذرگاه تاريخ

سوز فاطمه ﷺ از آن بود كه چگونه اين‌همه خوبي را ناديده مي‌گيرند و عملاً به اسلام پشت مي‌كنند، ولي شكيبايي او نيز بدان جهت بود كه مي‌دانست آن‌ها به هدفي كه دارند نمي‌رسند. اگر ديروز خليفه سخنان فاطمه ﷺ را به هيچ گرفت، فاطمه ﷺ خوب مي‌دانست كه با ايراد اين خطبه، عملاً در آيندة تاريخ ايستاده است و به ملّت‌ها نهيب مي‌زند كه مواظب باشيد ميل‌هايتان آنچنان سرگردان نگردد كه به حكومتي غير از حكومت حق و عدل قانع شويد.

فاطمه ﷺ بذر مبارزه‌اي را در فرهنگ بشري پاشيد كه هدفش قراردادن حاكميت بر محور حق و عدل است و نه سود و ظلم. اگر سخنان فاطمه ﷺ پذيرفته شده بود، امروز جهان اسلام با اين‌همه تفرقه و دوگانگي روبه‌رو نبود كه هر قطعه از آن را حاكمي خودفروخته تصاحب كرده و تمام تلاش و مأموريتش آن است كه ملّت اسلام كمر راست نكند.

آيا اين‌همه مشكلات جهان اسلام از اسلام عزيز است و يا از دوري از اسلام؟! آيا دوري از اسلام نتيجة همان

فاطمه‌ﷺ، بنيانگذار نهضتي كه هنوز ادامه دارد .....

انحراف اوّليه نيست كه فاطمه‌ﷺنسبت به آن هشدارباش داد؟! آيا اگر جامعة ديروز پس از رحلت رسول‌خداﷺو نيز امروز، با حساسيتي كه حضرت زهراﷺبه يادگار گذارد، از خود حساسيت نشان مي‌داد، امروز سرنوشت ملّت اسلام چنين بود كه هست؟! و اگر در انقلاب اسلامي حساسيت فاطمه‌ﷺخاموش شود، فردا چه خواهد شد؟!

مرور زمان نمي‌تواند با سخنان حضرت زهراﷺمقابله كند و آن‌ها را در خود دفن نمايد، بلكه برعكس؛ هر روز بيشتر و بهتر از ديروز، نطق فاطمه‌ﷺبه گونه‌اي عميق به گوش‌ها خواهد رسيد و بدين‌گونه او در همة تاريخ قدم گذارد و بيم‌دهنده‌اي شد تا خفتگان همواره بعد از هر انقلابي نسبت به انحراف انقلاب و بي‌ثمر شدن آن، بيدار بمانند.

اگر حضرت‌زهراﷺدر آخرين جمله از خطبه‌شان با تأسّي به همة پيامبران تاريخ نفرموده بود: «شما هرچه مي‌توانيد انجام دهيد، ما هم آنچه مي‌توانيم انجام خواهيم داد، و شما منتظر نتايج كار خود باشيد، ما هم منتظر نتايج كار خود خواهيم بود». **«فَاعْمَلُوا اِنّا عامِلُونَ، وَانْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُونَ»**؛ آري اگر چنين جمله‌اي نفرموده بود، ما هم در مقابل جريان حاكميت بعد از رحلت رسول‌خداﷺاين سخنان را بر زبان نمي‌آورديم و جرأت چنين تحليلي را به خود نمي‌داديم.

و اگر در جواب اُمّ سلمه كه در عيادت و احوالپرسي از حضرت نفرموده بود: **«اَصْبَحْتُ بَيْنَ كَمَدٍ وَ كَرْبٍ، فَقْدِ النَّبِي وَ ظُلْمِ الْوَصِي»**؛[37] اي اُمّ سلمه! در حالي صبح كردم كه بين دو غم قرار دارم؛ حزنِ رحلت نبيّ و ظلم به وصيّ او!! ما نيز نبايد سخني ميگفتيم، و لي وقتي از كلمات فاطمه فهميديم؛ آنهايي كه خواهان مقام خلافت رسول خدا بودند، خلافت را ضايع و تباه ساختند و مسير بشر را از عالَم معنا به سوي عالم خاك تغيير دادند، علّت سياه‌روزي امروز جهان اسلام را فهميديم و راه نجات از آن را نيز از فاطمه آموختيم و معني فدك‌خواستن آن حضرت را نيز شناختيم و از اين طريق با جوانان جهان اسلام - اعم از سني و شيعه - به درد و دل نشستيم، تا هم مشكل ديروز جهان اسلام را بشناسيم و هم راه نجات فرداي جهان اسلام را پيدا كنيم.

مهدي عباسي از حضرت امام موسي‌كاظم خواست كه حدّ فدك را معيّن بفرماييد تا آن را به فرزندان فاطمه برگردانند. حضرت هم حدّ فدك را همة جهان اسلام تعيين كردند كه حدّ اوّل آن عَدَن، و حدّ دوم آن سمرقند، و حدّ سوم آن ساحل دريا تا ارمنستان بود.[38] يعني؛ فدك، اسلام است و آن‌هايي كه فدك را از دست اهل‌البيت خارج كردند، عملاً اسلام را از

---

37 - «بحارالانوار»، ج43، ص156.
38 - «بحارالانوار»، ج 48، ص 156.

فاطمه‌ؑ، بنيانگذار نهضتي كه هنوز ادامه دارد .....

دست آن‌ها خارج نمودند و فهميديم تأكيد فاطمه‌ؑ بر برگرداندن فدك، تأكيد بر برگرداندن اسلام است از دست كساني كه نبايد خليفة رسول خداﷺ باشند وگرنه آن كه نظر به آسمان‌هاي غيب دارد، كلّ زمين را مي‌خواهد چه كند، چه رسد به قطعه‌اي از آن را.[39]

معني انتظار فاطمه‌ؑ

دختر پيامبرﷺ خطر را گوشزد كرد و راه حل را نشان داد و رفت- سلام و صلوات خدا بر او باد- و درنهايت فرمود: **«وَانْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُونَ»**؛ يعني هم شما منتظر باشيد و بدانيد با سقوط برنامه‌هايتان روبه‌رو مي‌شويد و هم ما منتظر خواهيم بود تا صبح طلوع كند.

حال اگر ما خود را در جبهة فاطمه‌ؑ قرار دهيم، خود را وارد «عالَم انتظار» كرده‌ايم و چشم‌هايمان را بر افق معنويتي دوخته‌ايم كه حتي امروز تصوّر كاملي از آن نخواهيم داشت، ولي

---

39 - در مورد موضوع فدك و اين‌كه حضرت زهراؑ با طرح موضوع فدك چه برنامه‌اي را در پيش داشتند، ابن‌ابي‌الحديد معتزلي نكته ظريفي را مطرح مي‌كند. مي‌گويد: از علي‌بن‌فارقي مدرس مدرسه غربي بغداد پرسيدم؛ آيا فاطمه راست مي‌گفت كه فدك مربوط به اوست؟ گفت: آري. گفتم: اگر راست مي‌گفت چرا فدك را به او برنگرداندند؟ وي با لبخندي پاسخ داد: اگر آن روز فدك را به او مي‌داد، فردا خلافت شوهر خود را ادعا مي‌كرد و ابابكر هم نمي‌توانست سخن وي را نپذيرد، چون قبول كرده بود كه دختر پيامبر هر چه مي‌گويد راست است(شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد ج 16 ص 284).

اگر با قرار گرفتن در ساحت ديانت و معنويت، به شكوفايي آزادي راستين و عدالت اجتماعي و تحقّق حاكميت حكم خدا در تمام ابعاد زندگي، بينديشيم، مي‌توانيم امروز به شكل‌گيري صورت ناقص و نسبي جامعة معنوي دست يابيم و همچنان در انتظار كه «افضلِ اعمال امّت» است، باقي بمانيم.

جملة **«اِنّا مُنْتَظِرُونَ»**؛ كه حضرت زهراؑ مطرح مي‌كنند، به اين معني است كه حاكميت سياه دنيا مداران، تمام افق آينده زندگي را پر نكرده است و آينده آبستن شرايطي است، غير از آنچه حاكميت‌هاي غيرالهي براي آينده ترسيم مي‌كنند.

بايد چشم در افق معنويت دوخت تا سياه‌كاري امروزين سياه‌كاران، همة ساحات روح ما را اشغال نكند و همراه با فاطمهؑ ببينيم كه **«وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»**؛ حاكميت ظلم، آينده ندارد، و طبق همين سنّت بود كه پس از چندي به علي◆ رجوع شد و جمعيت دور او را پوشاند ولي باز او را شهيد كردند و حجاب ظلماني معاويه فكر كرد ديگر همه‌چيز به كام او خواهد بود، ولي پس از چندي به امام صادق◆ رجوع شد و چهارهزار دانشمند از جهان اسلام - اعم از شيعه و سنّي- از سرتاسر عالم به سوي آن حضرت آمدند و اين بار سخنان علي◆ را از زبان امام صادق◆ شنيدند و جهان اسلام، خواسته يا

ناخواسته از طريق نور اهل‌البيت، به يك نحو از حيات معنوي دست يافت، ولي باز ظلمات بني‌عباس خواست اين نور را خاموش كند، اما همين سلسله بني‌عباس مجبور مي‌شود امام رضا◆ را به‌عنوان وليعهدِ جهان اسلام مطرح كند، درست است كه آن‌ها حيله كردند، ولي متوجّه باش چرا نمي‌توانند اين نور را خاموش كنند!! و بالأخره در دل حاكميت عثمانيان، حكومت شيعه با ظهور سلسلة صفويه پاگرفت. درست است كه حاكمان صفوي آنچنان كه بايد و شايد مطلوب نبودند، ولي متوجّه باش كه نور غدير از دل همين حادثه‌ها همچنان به جلو آمد و لايه‌هاي تاريخ را درنورديد و در نهايت به انقلاب اسلامي رسيد!! آري؛ اگر در زمان صفويه، اين پادشاه است كه بايد به امثال «كَركي‌ها» و «شيخ‌بهايي‌ها» اجازه دهد تا فقه شيعه را حاكم كنند، ولي در انقلاب اسلامي اين فقيه است كه حكم رياست جمهور را تنفيذ مي‌كند و به او اجازه مي‌دهد تا كشور را اداره نمايد، و بدين شكل آن نور، لايه‌هاي تاريخ را درمي‌نوردد و جلو مي‌آيد، تا به ظهور نهايي خود برسد و حضرت مهدي؛ ندا سردهد كه **«وَ فِي اِبْنَةِ رَسُولِ‌اللهِ لِي اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»**[40] يعني؛ من خط خود را در روش دختر رسول خدا؛ مي‌جويم كه بهترين روش است و اين است معني **«وَانْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُونَ»**؛ و معني

40 - «بحارالانوار»، ج53، ص180.

قرار گرفتن در مسيري كه آن مسير، كوثر و ماندني است و نتيجة نهايي اش حتماً ظهور حضرت بقيّة الله الاعظم خواهد بود. «إن شاء الله»

سخني با برادران اهل سنت

در آخر شرح اين خطبه بنده سخني با برادران اهل سنت دارم و آن اين كه: در جوامع روايي اهل سنت به تواتر داريم كه پيامبر خدا فرمود: «هركس بدون اين كه امامي بالاي سرش باشد بميرد، به حال جاهليت مرده است».[41]

پس لازمة مسلماني، داشتنِ امام است؛ با توجه به اين كه حضرت فاطمه - كه به حكم قرآن از هر گناهي منزه است و به فرمايش رسول خدا، خداوند و پيامبر از خشمش به خشم مي‌آيند و با رضايتش، خوشنود مي‌شوند- در حالي از دنيا رفت كه بيعت ابابكر را بر عهده نداشت و علي نيز به مدت شش ماه تا وقتي فاطمه زنده بود[42] از بيعت با خليفه خودداري نمود و در صحيح مسلم و صحيح بخاري هست كه: «مردم تا فاطمه زنده بود براي علي احترام قائل بودند، اما چون فاطمه

41 - «مجمع الزوائد»، ج5، ص224 و 225 (در ترجمه جلد 20 الغدير ص244 به بعد روايات آمده).
42 - بنا به تاريخ مورد قبول اهل سنت

فاطمه‌ﷺ، بنيانگذار نهضتي كه هنوز ادامه دارد .....
درگذشت رابطة مردم با علي تيره گشت».[43]

قرطبي در «اَلْمُفَهَّم» مي‌نويسد: «مردم در دورة زندگي فاطمه به احترام او به علي احترام مي‌گذاردند، چون فاطمه پاره‌اي از جان رسولخدا بود و علي همسر و عهده‌دار زندگي فاطمه. اما وقتي فاطمه رحلت كرد، تا آن وقت علي با ابابكر بيعت نكرده بود، مردم آن احترام را فرو گذاشتند و مانعي نديدند كه او را وادار به قبول تصميم عمومي سازند و نگذارند وحدتشان به هم بخورد».

در اين‌جا سه احتمال بيش نيست؛ يا اين‌كه فاطمه‌ﷺ به وظيفة خود عمل نكرده و بايد با خليفة وقت بيعت مي‌كرد و نكرد. يا اين‌كه آن احاديث كه مي‌گويد فاطمه‌ﷺ با ابابكر بيعت نكرد، صحيح نيست، در حالي‌كه شيعه و سني در صحت آن اتفاق نظر دارند. و يا اين‌كه حضرت صديقه طاهره‌ﷺ خلافت ابابكر را به رسميت نمي‌شناخته و با علي◆ هم عقيده بوده است. حال كه دو فرض قبلي نمي‌تواند درست باشد، پس نتيجه مي‌گيريم فاطمه‌ﷺ كه ملاك رضايت خدا و رسولخدا↗ است، خلافت ابابكر برايش پذيرفته نيست و هر مسلماني كه قائل به جايگاه فاطمه‌ﷺ است كه رضايت او

---

43 - «صحيح بخاري»، كتاب مغازي، ج6، ص197 و «صحيح مسلم»، كتاب جهاد، ج5، ص154، نقل از «ترجمه الغدير» ج20، ص264

رضایت خدا است باید در موضع آن حضرت باشد، آیا باز هم براي شیعیان ملامتي هست و یا آن برادران عزیز باید در موضع خود تجدید نظر کنند؟

به لطف خدا جهان آینده از آن فاطمه(س) است و شیعه تنها مکتب آینده‌دار جهان است.

«والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته»

شرح خطبة حضرت فاطمه؛ با زنان مهاجر و انصار

فاطمه، عامل شکستن جوّ خفقان سقیفه‌سازان

بسم الله الرّحمن الرّحيم

"اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ اللهُ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ"

"فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرَة"[1]

سلام بر تو اي فاطمه زهرا(س)! اي امتحان شده توسط خالقت، قبل از آن كه خلق شوي! و خداوند ديد تو در آن امتحان شكيبا خواهي بود.

حضرت زهرا(س) در خطبه تاريخي‌شان در مسجد مدينه در مقابل بعضي از سران مدينه، مسائلي را مطرح فرمودند كه مي‌توان گفت تا قيام قيامت ما مي‌توانيم از مطالب آن، در راستاي تحليل مسائل اجتماعي خود، بهره بگيريم كه بحمدلله تا حدّي مسائلي در شرح آن خطبه مطرح شد.

حال حضرت در جبهه‌اي ديگر و با مخاطباني ديگر فرصت را غنيمت شمرده‌اند و نكات ماندني ديگري را مطرح مي‌كنند كه بسيار روشنگر و بيداركننده است و ما اميدواريم با طرح سخنان آن حضرت در اين خطبه كوتاه، جوانان كشورهاي اسلامي- اعم از

---

1 - «مفاتيح‌الجنان»، زيارت روز يكشنبه.

شيعه و سنّي- بتوانند نسبت به وقايع صدر اسلام يك بازخواني جديدي انجام دهند تا به لطف الهي شاهد به صحنه آمدن اسلام تأثير گذار در جهان اهل سنت - بهجاي اسلام منفعل امروزي- باشيم، اسلامي كه فاطمه‌ء ميشناسد و تلاش مي كند مورد فراموشي قرار نگيرد تا مسلمانان را به اوج كمال معنوي و عزّت اجتماعي سوق دهد.

آنچه در ابتدا بايد مورد توجّه قرار گيرد و همين موجب اميدواري ما نسبت به آينده جهان اسلام است، شخصيت و قداست پذيرفته‌شدة حضرت‌زهرا‌ء در جهان اسلام است. جهت روشن‌شدن اين امر به عنوان نمونه چند روايت از متون مورد قبول اهل سنّت دربارة حضرت فاطمه‌ء به شرح زير مي‌آوريم:

1- از عايشه نقل است كه مي‌گفت: راستگوتر از فاطمه كسي را نديدم.[2]

2- شيخ‌سليمان‌حنفي‌قندوزي روايت كرده كه رسول‌خدا‌ء فرمود: **«خَيْرُ رِجالِكُمْ عَلِيُّبْنُ اَبيطالِبٍ، وَ خَيْرُ شَبَابِكُم اَلْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ خَيْرُ نِسائِكُمْ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد»**[3] يعني؛ بهترين مردان شما عليبن ابيطالب و بهترين جوانان شما حسن و حسين و بهترين زنان شما فاطمه دختر محمّد‌ء است.

---

2 - «**حلية الاولياء**»، ج 2، ص42 - «الاستيعاب»، ج2، ص751.

3 - «**مودة القربي**».

3- از بسياري صحابه نقل است كه؛ رسول‌اللهﷺ فرمودند: «**يا فاطِمةُ اِنَّ‌اللهَ يَغْضِبُ لِغَضَبِكِ وَ يَرْضَي لِرِضاكِ**»[4] يعني؛ اي فاطمه! خداوند با غضب تو غضبناك و با رضايت تو راضي مي‌شود.

4- قال رسول‌اللهﷺ: «فاطمه پاره‌اي از من است، هركس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده».[5] ابن‌حجر بر اساس اين حديث گفته: از اين حديث بايد استدلال كرد كه اگر آزار كسي آزار پيامبرﷺ باشد، آزار او حرام است، پس هركس رفتاري از او سر زند كه فاطمهؑ را آزار رساند به گواهي اين حديث، پيامبرﷺ را آزار داده و چيزي سهمناك‌تر از اين نيست كه با آزار فرزندان زهراؑ خود وي را آزار دهند و مكافات اين اعمال هرچه زودتر در دنيا داده خواهد شد و البته كيفر آخرت سخت‌تر است.

پس ملاحظه مي‌فرماييد كه سخنان فاطمهؑ جهت بازبيني وقايع صدر اسلام براي كلية مسلمانان يك حجت بي‌انكار و قابل پذيرش است و اين است كه مي‌توان از طريق آن حضرت جهان اسلام را از ضعف‌ها و گرفتاري هايي كه نصيبش شده

---

4 - ابونعيم اصفهاني در فضائل‌الصحابه و بسياري از صحابه آن را نقل كرده‌اند، به ترجمه الغدير ج5 ص302 رجوع فرماييد.

5 - مرحوم اميني«رحمةالله‌عليه» در ترجمه الغدير جلد 14 ص 106 تا 111 سند اين حديث را در 59 مرجع از اهل سنت بر مي‌شمارد.

نجات داد و در راستاي همين شخصيت انكار ناپذير صديقة طاهره(س) بود كه علي(ع) آن حضرت را پس از جريان سقيفه بر در خانة اهل مدينه برد تا آن حضرت حجت را در اثبات حقانيت علي(ع) تمام كند.

شرايط تاريخي ايراد خطبه

تاريخ مي‌گويد بعد از اقداماتي كه حضرت صديقه‌كبري(س) جهت روشن شدن انحراف توسط جريان سقيفه انجام دادند و توهين هايي كه از خليفه اوّل شنيدند و ضربه‌اي كه با برنامه‌ريزي خليفه دوم به ايشان رسيد، بيمار شدند[6] و فضاي

---

6 - ما در شرايط تاريخي سخت آن زمان انتظار نداريم مورخينِ اهل سنت آنچه را كه نسبت به فاطمه(س) واقع شده بالصراحه بنويسند، ولي به همان اندازة ناقص هم كه اشاره كرده‌اند خوانندة را متوجه اصل قضيه مي‌نمايد. به عنوان مثال: ابن‌ابي‌الحديد در ج1 ص134 و ج2 ص 19 شرح نهج‌البلاغه پس از ذكر سند مي‌گويد: ابابكر به دنبال علي فرستاد و از او بيعت خواست و علي بيعت نكرد، و با عمر شعله‌اي از آتش بود، فاطمه عمر را در درب خانة خود ديد و گفت: **«يَابْنَ‌الْخَطّاب! اَتُرَاكَ مُحَرِّقاً عَلَي بابي؟ قالَ نعم، و ذلك اَقوي فيما جاءَ بِهِ اَبُوكَ وَ جاءَ عَلِيٌّ فَبايَعَ»** يعني؛ اي پسر خطّاب! مي‌بينم كه مي‌خواهي خانة مرا آتش بزني؟ گفت: و اين آتش‌زدن در آنچه پدر تو آورده استوارتر است، و علي آمد و بيعت كرد.

و نيز ابراهيم‌بن سعيدثقفي با طرح سند روايت مي‌گويد: **«واللهِ مَا بايعَ عَلِيٌّ حَتّي رَآي الدُّخانَ قَدْ دَخَلَ بَيْتَه»** يعني؛ به خدا سوگند علي بيعت نكرد مگر اين‌كه ديد دود داخل خانه شد(امام‌شناسي از آيت‌اللّه‌حسيني‌تهراني ج10 ص395).

مدينه در جريان موقعيت دختر پيامبر قرار گرفت، مردم مدينه متوجّه شدند فاطمه‌ عدم رضايت خود را از ابابكر و عمر اعلام كرده و نيز به جهت برخوردي كه با او كرده‌اند، بيمار شده است، لذا زنان سران حاكم كه در آن حال حكومت را به دست گرفته‌اند و يا به نحوي در حاكميت شريك شده‌اند - اعم از مهاجرين و انصار- تصميم گرفتند براي شكستن اين جوّ به عيادت حضرت زهرا‌ بروند، حضرت كه بنا داشتند كسي را نپذيرند و بهانه‌اي به دست كسي ندهند،[7] شرايط را مغتنم شمردند و چون متوجّه بودند گروهي كه به ملاقات آمده‌اند مي‌توانند خود شان صدايي جهت

و نيز عبدالفتّاح عبدالمقصود در ج1 كتاب امام علي◆ ص 343 مي‌نويسد: فاطمه به سلمي گفت: «بستر مرا در وسط خانه بگستران» و در ادامه گفت: «در اين ساعت روح از بدنم مفارقت مي‌كند، شستشو كرده‌ام، ديگر كسي بازوي مرا برهنه نسازد».

7 - در اين‌كه حضرت زهرا‌ به جهت اعتراض به وضع موجود به صِرف عيادت، كسي را نمي‌پذيرفتند مگر براي اين‌كه هدف خود را دنبال كنند در كتاب استيعاب ج2ص772 و در ترجمه الغدير ج14ص100 داريم: فاطمه‌ اجازه نداد عايشه دختر ابابكر به او درآيد و چون خواست وارد شود، اسماء جلو او را گرفت، او به ابابكر شكايت كرد و گفت: اين زن خثعمي ميان ما و دختر رسول خدا مانع مي‌شود، پس ابابكر بر در خانه ايستاد و گفت: اسماء! چه چيز تو را بر آن داشت كه نگذاري زنان پيامبر در خانه رسول خدا وارد شوند و براي فاطمه‌ هودج عروسان را درست كرده‌اي؟ اسماء گفت: او خودش به من دستور داده هيچ كس را به خانه او راه ندهم و چنين چيزي براي او بسازم.

خبر اعتراض حضرت فاطمه(س) در بين جامعه و تاريخ باشند، آن ها را پذيرفتند و با اوّلين سخني كه آن ها شروع كردند، صداي اعتراض خود را نمايانند، به اين قرار كه آن ها عرض كردند: اي دختر رسول خدا! حالتان چطور است؟ حضرت پس از حمد خدا و صلوات بر پدر بزرگوارشان، در جواب فرمودند: «**أَصْبَحْتُ وَ اللهِ عائفةً لِدُنياكُنَّ، قالِيَةً لِرِجالِكُنَّ**» يعني؛ طوري صبح كردم كه به خدا سوگند نسبت به دنياي شما خيلي بي‌ميل و نسبت به مردان شما بسيار غضبناكم. سپس شروع كردند به كالبد شكافي جريان انحرافيِ پيش آمده و پيشبيني نتايج شومي كه در پي آن به جامعة اسلامي مي‌رسد.

كالبدشكافي حادثه

به بيان ديگر حضرت مي‌خواهند بفرمايند پس از رحلت رسول‌خدا(ص) شرايطي فراهم نشده كه يك انسان متدين كه رضايتش نشانة رضايت خدا است، بتواند آن را بپذيرد و شرايط موجود آن‌چنان نيست كه انسان‌ها بتوانند به مقصد خلقت خود، يعني بندگي خدا دست يابند.

عزيزان بايد عنايت داشته باشند كه سخنان دختر رسول‌خدا(ص) داراي پيام تاريخي است. بعضي از گويندگان محترم در فضايي اين جملات را مطرح مي‌كنند كه نتيجة سوء به‌بار مي‌آورد، گويا حضرت‌زهرا(س) در حين ايراد سخنان، يك

انسان دل‌مرده و شكستخورده‌اي است كه دارد در مقابل زنان مهاجر و انصار كه به عيادتشان آمده‌اند، ناله و افغان سر مي‌دهند، در حالي‌كه فضاي سخن، فضاي اعتراض و روشنگري و احساس مسؤليت نسبت به آيندة اسلام است. ايشان پس از رحلت رسولخداﷺ احساس مي‌كند بايد اسلام را از بحراني كه پيش آمده به سلامت حفظ كند و به جلو ببرد. حضرت زهراﷺ مي‌خواهند بفرمايند آن شرايطي كه با حضور مقدّس پيامبر خداﷺ پايه‌ريزي شد كه مي‌توانند انسان خاكي را تا اوج افلاك بالا ببرد و با روي كار آمدن علي◆ ادامه مي‌يافت با عدول از علي◆ از ميان رفت، تا آيندگان بفهمند به خودي‌خود اسلام كارآيي لازم را براي رشد انسان و اصلاح اجتماع انسان‌ها دارد، منتها اگر از مسير اصلي خود منحرف نشود. اگر فردا در جامعة اسلامي با انسان‌هاي سطحي و جامعه بحران‌زده روبه‌رو شديد، ريشة آن را درست بشناسيد و آن را به ذات اسلام نسبت ندهيد. و چه كسي غير از حضرت زهراﷺ با آن شخصيت مورد احترام جامعة اسلامي مي‌تواند اين نكته را گوشزد كند؟

پس از آن كه حضرت فرمود: **«قالِيَةً لِرِجالِكُنَّ»** يعني؛ نسبت به عملي كه مردان شما به بار آوردند غضبناكم، فرمود: **«لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ»** يعني؛ بعد از آن‌كه آن‌ها را بررسي و

مزمزه‌شان كردم، از دهان بيرونشان انداختم.

ملاحظه كنيد حضرت در بستر بيماري چگونه سخن مي‌گويد و چگونه وضع موجود را براي آيندگان تحليل و ترسيم مي‌نمايد. مي‌فرمايد: از مردان شما انتظاراتي داشتم، امكان انجام كاري بزرگ را در آن‌ها مي‌ديدم، ولي در عمل امتحان بدي دادند و آنچه را خداوند بر عهده‌شان گذارده بود و آن‌ها هم مي‌توانستند انجام دهند و با دفاع از حقِ من در مقابل غصب حاكميت ايستادگي كنند، رها كردند.

«وَ شَنَأْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ»؛ و چون در حالاتشان تعمّق ورزيدم و آن‌ها را بررسي كردم، آن‌ها را نامناسب و بد ديدم.

چون آن‌ها در پايه‌ريزي دين اسلام به پيامبر خداﷺ كمك كردند، ولي حالا كه او رحلت فرموده، در نگهداري آن مكتب كوتاهي مي‌كنند و عملاً در موقعيتي هستند كه به نابودي زحمات پيامبر خداﷺ و تلاش‌هاي خودشان دامن مي‌زنند. حالا كه وقت حفظ اسلام توسط مبارزان است و خط حفظ اسلام هم كاملاً روشن است، بازيچة سياستبازان شده‌اند. به عنوان مثال؛ شما مي‌بينيد بعضي از رزمندگان دفاع مقدس هشت‌ساله بعد از آن همه تلاش و ايثار، عملاً خودشان كارگزاران شبيخون فرهنگي شده‌اند، درست از آن هايي كه انتظار مي رفت در مقابل اين تهاجم فرهنگي غرب بايستند،

مي‌بينيد عامل تهاجم فرهنگي شدند و اين جاي نگراني بسيار زيادي دارد.

با رحلت پيامبراكرم يك كودتاي سياسي در سقيفه توسط يك جريان قليل پيش آمد، و نيروهاي اسلامي كه بايد آن را مي‌شناختند و با آن مقابله مي‌كردند خودشان طعمه كودتا شدند. حضرت زهرا مي‌فرمايد: اين كار آن‌ها مورد تنفر من شد، تا ديروز براي حفظ اسلام ايستادگي كردند، سختي‌هاي شعب‌ابي‌طالب در مكه و فشارهاي كندن خندق و مشكلات جنگ بدر و اُحد را به خوبي پشت سر گذاشتند، حالا كه وقت هوشياري و بصيرت و دفاع از اسلام است و شمشيرهايشان بايد در چنين موقعيتي، نتيجه نهايي را به صحنه بياورد، مات و حيران بازيچه سياستبازان شده‌اند، گويا اصلاً شمشيرزدن و مبارزه‌كردن در راه اسلام را فراموش كرده‌اند، چون بصيرتي كه بايد مي‌داشتند را از دست داده‌اند.

زشتي كندي شمشيرها

در ادامه مي‌فرمايند: **«فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ»**؛ يعني چه زشت است كندي شمشيرها.

چون حالا جاي كوتاه‌آمدن نيست، چرا روحيه انقلابي و مبارزبودن را فرو نشاندند؟! اين‌ها كه به خوبي مي‌دانند مسير صحيح اسلام كدام است، چرا در دفاع از آن كوتاه مي‌آيند؟! اين‌جا وقت كندي شمشيرها نيست، اين‌جا وقت دفاع

جانانه است، دشمن مدّتها منتظر رحلت رسول خدا بود تا نقشه هايش را عملي كند و اگر شما همچنان شمشيرهاي خود را بزّان و آماده داشتيد، آن نقشه ها عملي نمي شد. اگر آن ها مي ديدند ياران اسلام، شمشير به دست پشت علي هستند، خيلي ها عقبنشيني مي كردند و كار به اين جا نمي كشيد كه حاكميتي به نام اسلام به صحنه بيايد كه هدف اصلي اش اسلام نيست. هميشه دشمن اميدش به بيرون رفتن نيروهاي انقلاب از مواضع انقلابي شان است، همين كه شعارها و شمشيرها كُند شد، تهاجم سياسي، فرهنگي شروع مي شود. آن هايي كه در ابتدا به ياري اسلام و انقلاب آمدند، انتظار بود و هست مواظب باشند در دامي كه دشمن براي آن ها گسترانده فرو نيفتند و در دفاع از انقلاب، حيران و سرگردان گردند. يك روز انقلابي بودن و يك روز طعمة بازي دشمن انقلاب و اسلام شدن، پديدة خطرناكي است و چنين موضع گيري هايي خبر از آن مي دهد كه اين نوع مسلمانان نه بصيرت لازم جهت فهم انحراف را دارند و نه از كساني كه ملاك هاي تشخيص حق از باطل اند، درست پيروي مي كنند، به عبارتي؛ نه خود بصيرند و نه بصير شناس.

مي گويند: شخصي سه پسر داشت؛ يكي تماماً انسان راستگويي بود و ديگري تماماً دروغ مي گفت و سومي گاهي راست مي گفت و گاهي دروغ، به اوّلي دعا مي كرد و براي دومي هم از خدا طلب

هدايت مي‌نمود، ولي به سومي نفرين مي‌كرد، چون معلوم نبود چه موقع راست مي‌گويد و چه موقع دروغ. حالا قصّه بعضي از مسلمانان و انقلابيون از دسته سوم است، گاهي با دشمن‌اند و به راحتي دشمن از آن‌ها نردبان صعود براي خودش مي‌سازد و گاهي هم انقلابي هستند. فاطمه‌ از دشمنان انتظار نداشت، ولي از اين‌هايي كه سوابق انقلابي داشتند نگران و گله‌مند است، چون كسي كه ضدّ انقلاب است، از ابتدا جايگاهش مشخص است، ولي كساني كه مدّعي طرفداري از اسلام و انقلاب هستند، چرا با مواضعي كه مي‌گيرند وسيلة اميدواري و حاكميت دشمن مي‌شوند.

فرداي روزي كه با آن وضع فجيع حضرت علي◆ را به مسجد بردند و از او بيعت گرفتند، گروهي از مهاجر و انصار به سوي امام آمدند و گفتند: به خدا سوگند تو امير مؤمنان و براي خلافت از همه شايسته‌تري، ما آمادة جانفشاني براي تو هستيم. امام فرمودند: فردا صبح همگان با سرهاي تراشيده در بيرون مدينه حاضر شويد. آن‌ها پذيرفتند و متفرق شدند و فردا كه امام به ميعاد رفت، جز سلمان و ابوذر و مقداد كه با سرهاي تراشيده آمده بودند، كسي را نيافت. آن سه نفر پس از بدرقة امام بازگشتند.[8] از اين حادثه به اين نكته

8 - «تاريخ يعقوبي»، ج2، ص 116، نقل از كتاب «اسرار و آثار سقيفه بني‌ساعده»، حشمت‌الله‌قنبري.

پي مي‌بريم كه طرفداراني كه فقط ادعا مي‌كردند و در وقت عمل به ميدان نمي‌آمدند، زياد بوده‌اند.

و فاطمه ادامه دادند: **«وَ اللَّعْبَ بَعْدَ الْجِدِّ»**؛ يعني چه زشت است سستي مردان شما پس از تلاش و كوشش كه داشتند.

ابتدا به ميدان آمدند و مبارزه را شروع كردند و اسلام را به جاهايي رساندند ولي يك مرتبه در چنين بحران بزرگي، پشت اسلام را خالي كرده و رهبر اصلي اسلام را در ميدان حوادث رها نموده و نظاره‌گر توطئه سقيفه سازان شده‌اند و در نتيجه به خانه‌نشيني علي◆ راضي گشته‌اند، آري؛ چه زشت است كندي شمشيرها و سستي‌ها بعد از تلاش‌هاي اوّليه، چون موجب بي‌پناه‌شدن اسلام توسط كساني مي‌شود كه زماني پناه اسلام بودند و اسلام روي آن‌ها حساب كرده بود. در ادامه مي‌فرمايند:

«وَ قَرْعِ الصَفاةِ وَ صَدْعِ القَناةِ» يعني؛ چه زشت است سر بر سنگ خارا زدن و چه زشت است شكاف برداشتن نيزه‌ها.

مي‌فرمايد شما با اين سستي‌ها سر خود را بر سنگ كوبيديد و تمام هويت خود را خرد كرديد، چون مجاهد راه خدا بودن خصوصيات مخصوص به خود را دارد و بايد در عهدي كه در اين راه با خدا بسته است تا آخر پايدار بماند. چرا كه آنچه كار را نتيجه‌بخش مي‌كند، صبر و پايداري در مبارزه است، وگرنه هر آدم احساساتي ممكن است بر اساس تحريك

احساساتش چند روزي به ميدان بيايد، ولي كسي را مجاهد في‌سبيل‌الله مي‌گويند كه خود را تا غلطيدن در خون خود براي دفاع از اسلام، آماده كرده است و چنين شخصي تمام ابعاد اين راه را مي‌شناسد و سختي‌ها و فشارهاي اين راه را، قبل از روبه‌رو شدن با آن‌ها، بر جان خود خريده است. به اصطلاح فيلسوفان «علت مُحدِثه، همان علت مُبقيه است»؛ يعني همان انگيزه‌اي كه اسلام را به ميدان آورد، مي‌توانند آن را پايدار و باقي بگردانند و با نيزه هاي شكاف‌برداشته نمي‌توان اسلام را ادامه داد و با سرهاي به سنگ خورده و پشيمان از مبارزه نمي‌توان سابقة درخشان دفاع از اسلام و انقلاب را براي خود حفظ كرد، آنچنان سستي مي‌كنند كه در اثر آن، شرايطي فراهم مي‌آيد تا دشمنان كانديداهاي خود را بر جامعه تحميل كنند.

عوامل اضمحلال جامعه

«وَ خَطَلِ الْآراءِ، وَ زَلَلِ الْأَهْواءِ»؛ يعني چه زشت است فساد آراء و انحراف انگيزه‌ها.

مي‌فرمايد: دو چيز است كه جامعه اسلامي را مضمحل مي‌كند؛ يكي عقايد و انديشه‌هاي فاسد و ديگري ميل‌هاي منحرف. عقيدة سالم، انسان را متوجّة واقعيات در تمام مراتب هستي مي‌كند. عقيدة سالم نه از زمين غافل است و نه

از آسمان، مي‌فهمد در عالم وجود چه امكاناتي هست، نه به امكانات زمين بيش از حدّ اميدوار است و نه از مددهاي آسمان غافل و لذا اگر از امكانات زمين هم استفاده كند -كه بايد بكند- بيشتر به مددهاي معنوي اميدوار است. عقيدة سالم، انسان را اميدوار و پايدار نگه مي‌دارد و لذا با كمترين امكانات، اميد ادامه حيات دارد. يك وقت شما متوجّه‌ايد كه براي احياء اقتصاد جامعه به اميد خدا بايد خودتان همّت كنيد و حاضريد نان خالي بخوريد ولي به غير مسلمانان اميد نداشته باشيد، اين فكر و فرهنگي است كه شهيد رجايي را پروراند و اين شرايطي است كه مردم حاضرند حتي با دست خود و بدون داس، گندم درو كنند و به اميد خدا آينده كشور را بسازند، و انصافاً در دوران شهيد رجايي بسياري از مشكلات مردم مرتفع شد و اميد به آينده، سراسر كشور را گرفت. فرهنگ ديگري هم هست كه مي‌گويد: چرا به خودمان سختي بدهيم، ما از بانك جهاني وام مي‌گيريم و با اين وام چندين كمباين مي خريم و گندم‌هايمان را درو مي‌كنيم. آري؛ از نظر اقتصاد روز، اين تئوري بد نيست، بنده هم مخالف آن نيستم، ولي با روحيه‌اي كه به دنبال آن وارد اذهان مي‌شود چه بايد كرد. آن روحيه‌اي كه مي‌خواست به اميد خدا از خود شروع كند، كشور را به جاهايي مي‌رساند، در حالي كه تئوري دوم مردم

را از آن روحيه محروم و به بانك جهاني اميدوار و به نظام جهان وابسته مي‌كنند - همان‌طور كه كرد- مسئله، مسئلة ظريفي است. يك وقت مي‌گوييم مردم را در امور شركت دهيم تا مردم با سرمايه‌هاي خود شان كار هاي خود شان را انجام دهند، يك وقت با همين بهانه سرنوشت مردم و كشور را در اختيار چند نفر سرمايه‌دار بي‌رحم قرار مي‌دهيم كه مردم را بچاپند. نمونه‌اش مدارس غيرانتفاعي است كه بنا بود عده‌اي به صورت «غيرانتفاعي» آري؛ غيرانتفاعي، آموزش جوانان را به عهده بگيرند، ولي ديديد كه در بسياري از موارد خود اين كار يك دكان سودجويي، آن هم طلب سودهاي كلان شد، چون عقايد باطلي پشت قضيه قرار داشت، چون فرهنگي كه كنار آن آمد آنچنان اميد به زمين داشت كه اصلاً از مددهاي آسمان غافل شد، وگرنه بايد همه مدارس غيرانتفاعي ما شبيه مدارسي باشد كه بنيان‌گذارانش جهت احياء فرهنگ ديني آن را تأسيس كردند.

حضرت مي‌فرمايند: دو چيز عامل همه مشكلات است؛ يكي عقيدة فاسد و ديگري انگيزه هاي انحرافي. وقتي ما با توجّه به معاد و معنويت، ميل‌هاي خود را جهت ندهيم، ميل‌ها و انگيزه ها جهت انحرافي به خود مي‌گيرند و در اين حالت تمايل به خوبي ها در قلب انسان نمي‌ماند تا در جهت دفاع از خوبي‌ها بخواهد جانبازي كند، اين‌جاست كه به علت آن عقيدة فاسد و اين انگيزه انحرافي،

دفاع از علي◆ متوقف مي‌شود و مسلمانان به وعده‌هاي خليفه و اطرافيانش دل مي‌بندند، در حالي‌كه شايسته بود در مسير دفاع از حق، اميدوار مددهاي بيدكران و همه‌جانبة الهي بودند.

وقتي عقيده فاسد شد و انگيزه ها منحرف گشت، تحليل هاي غلطِ دشمن اسلام براي نفس انسان زيبا جلوه مي‌كند، به عنوان مثال بعضي از سياسيون در كشاكش دفاع مقدس هشت ساله، براي جوانان ما چنين تحليل مي‌كردند كه آمريكا خودش جنگ را درست كرد، خودش هم بايد آن را تمام كند، ما با جنگيدن خود كاري از پيش نمي‌بريم. در حالي‌كه درست است كه آمريكا جنگ را خودش درست كرد، ولي ما بايد آن را با شكست صدام تمام كنيم نه اين كه ما هيچ كاري انجام ندهيم و دشمن اسلام را به اهدافش برسانيم. عملاً با امثال اين تحليل‌ها يك عده‌اي نسبت به دفاع مقدس هشت‌ساله بي‌تفاوت شدند، چون اين تحليل با گرايش منحرف آن ها هم‌خواني داشت.

ملاحظه مي‌كنيد؛ اگر كسي عقيدة فاسد و انگيزة فرار از جنگ داشته باشد، چقدر سريع امثال تحليل فوق در او نفوذ مي‌كند و اگر مردم گرفتار اين تحليل ها شده بودند، امروز ما چنين عزّتي نداشتيم و حضرت زهرا(ما را متذكر همين نكته مي‌كنند كه چقدر زشت است فساد آراء و انحراف انگيزه ها كه

سبب شد جريان جانشيني پيامبر خدا به سوي ديگر سوق داده شود، كسي كه سوابق ديندار او هرگز در حدّ سوابق مؤمنان متدين نبود،[9] و در چنين شرايطي هرگز بشر به آرمان هاي بلند الهي‌اش نخواهد رسيد، بلكه آنچنان گرفتار مشكلات مي‌گردد كه اهداف بلند آسماني‌اش به فراموشي سپرده مي‌شود.

حضرت سپس فرمود: **«وَ بِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ»**؛ مردان شما چه ذخيره هاي بدي براي خود پيش فرستادند.

چون با اين كندي شمشيرها و سستي بعد از تلاش، و فساد آراء و انحراف انگيزه ها، جهتگيري اسلام به سوي هدايت و رستگاري انسان‌ها متوقف شد و نقشه دشمنان عملي گشت، و از طرفي با حذف علي◆ ديگر شخصيت حماسي و ايماني آن حضرت به عنوان يك نيروي ارزش‌گرا، مانع اعمال و اميال منحرفين نبود و لذا هزاران مشكل جهان اسلام را فرا گرفت، چون كساني در صدر حكومت اسلامي

---

9 - مرحوم علامه اميني«رحمةالله‌عليه» در ترجمه الغدير، ج 13 از صفحه 204 به بعد مي‌فرمايند: در صحيح‌مسلم بخش اَشربه از زبان انس‌بن‌مالك هست كه جمع زيادي گسارش مي‌كردند و⇦ ⇨انس‌بن‌مالك پياله‌گردان آن‌ها بود، كه عبارت بودند از 1- ابابكر پسر ابوقحافه كه در آن روز 58 ساله بوده. 2- عمر پسر خطاب كه 45 ساله بوده. 3- ابوعبيده‌جراح كه 48 ساله بوده... كه جمعاً يازده نفر بودند. اين باده‌گساري در سال فتح مكه است كه هشت سال از هجرت ابابكر به مدينه مي‌گذشته تا بالاخره آيه 91 سوره مائده نازل شد و عمر گفت: دست برداشتيم، دست برداشتيم! «اِنْتَهَيْنا، اِنْتَهَيْنا».

تكيه زدند كه از حقيقت اسلام اطلاع كافي نداشتند و لذا مي‌خواستند يك اسلام قالبي و بي‌روح را حاكم كنند و چون راه تحقّق اسلام را نمي‌دانستند، دست به ديكتاتوري زدند و از اسلام چهره‌اي خشن و غيرقابل پذيرش ارائه دادند و مردم را مجبور به پذيرش آن كردند.[10]

وقتي حقيقت در صحنه است و همة زيبايي‌هاي خود را به نمايش گذارده، اگر كسي در مقابل آن ايستاد، مسلّم بايد با او برخورد كرد و به همين جهت از پيامبر خدا(ص) نقل شده است: هركس از دين خدا خارج شد بايد كشته شود و هر كس مرا سَب كرد بايد كشته شود و...؛ ولي حاكمان وقت اين سخن پيامبر خدا(ص) را بهانه كردند و عدم بيعت علي(ع) با خليفه را نشانة شورش آن حضرت بر جامعه اسلامي و خليفة مسلمين قلمداد نمودند و تصميم بر كشتن علي(ع) گرفتند، در حالي كه جاي موضوع كاملاً عوض شده بود.

---

10 - سقيفه با حذف امام معصوم، زمينة گسترش انديشه‌هاي التقاطي را در ميان مسلمانان فراهم كرد و چون مشروعيتي نداشت سه جريان دوش به دوش، عامل تقويت سقيفه شد كه عبارت باشند از: 1- جريان ضرب و شتم مخالفان دستگاه خلافت(به ترجمه الغدير ج 12 ص185 به بعد مراجعه شود). 2- جريان تبليغاتي 3- جريان جعل حديث با پنهان‌داشتن احاديث نبوي و جلوگيري از نشر آن و در مقابل، نشر احاديث مشكوك و ساختگي (به ترجمه الغدير ج 10 رجوع فرماييد).

آري؛ اگر امام معصومي بر مسند خلافت قرار داشته باشد و همة زيبايي هاي اسلام و عدالت اسلامي را به نمايش گذارد، شايد بتوان چنين حكمي را اعمال نمود، در حالي كه پس از قتل عثمان كه حضرت‌علي◆ به خلافت رسيدند و عدّه‌اي با ايشان بيعت نكردند - از جمله عبداللّه‌بن عمر- آن‌ها را آزاد گذاردند. حالا مي‌خواهند علي◆ را به جهت عدم بيعت با ابابكر به قتل برسانند! حساب همة كارها را هم كرده بودند كه اگر علي◆ مخالفت كرد، به عنوان شورشي بر خليفة مسلمين، به قتلش مي‌رسانيم و ديگر براي هميشه قائله مي‌خوابد ولي حساب اعتراض‌ها و موضع‌گيري هاي حضرت زهراي مرضيهﷺ را نكرده بودند، چراكه قداست فاطمهﷺ آنچنان بود كه نه مي‌توانستند با او برخورد كنند و نه مي‌شد حرف‌هايش را نشنيده و از كنارش رد شد، به همين جهت هم حرف‌هاي فاطمهﷺ در تاريخ ماند و مورد توجّه مورخين قرار گرفت، لذا چنين خانمي جريان حاكميت را به چالش كشيد و نقشه‌هايي را كه مي‌خواستند به اسم قداست خليفه، همه چيز را به نفع خود تمام كنند، به هم ريخت و در نتيجه جوّ مصنوعي قداست خليفه شكست و از اين به بعد است كه خليفه به عنوان يك انسان معمولي خلافت را ادامه مي‌دهد.

با انتقادهاي حضرت زهراﷺ اوّلاً؛ براي هميشه مشخص مي شود ريشه انحراف هاي

جوامع را در کجا باید پیدا نمود. ثانیاً؛ برای آیندگان روشن می شود در صدر اسلام انحراف از کجا پیدا شد، تا اگر بعدی‌ها از خود پرسیدند چرا اسلام آنچنان که باید و شاید توانایی های خود را نمی‌نمایاند، جواب را در سخنان فاطمهؑ پیدا کنند در سخنان فاطمه‌ای که ملاك حقیقت بود.[11] لذا متوجّه باشید که اعتراض‌های حضرت زهراؑ را در فضای تاریخی مخصوص به خودش ارزیابی کنید و نه آن‌که آن را یك ناله و گلایه ساده و زودگذر بپنداریم.

راستی اگر خلفا با لعاب قداستِ خلیفه رسول خداﷺ بودن، حکومت می‌کردند، چه چهره‌ای از اسلام باقی می‌ماند؟ آیا امکان اعتراض های بعدی پیدا می‌گشت؟ و اگر خلیفه رسول‌خداﷺ با لعاب قداست پیامبرﷺ در صحنه می‌آمد، در اعتراض‌هایِ به او، به جای این‌که آن اعتراض ها به شخص خلیفه باشد، به عنوان اعتراض به اسلام تلقی می شد، کاری که تا حدّی با مسیحیت انجام گرفت.

---

11 - بنا به قول صحیح بخاری ج7 ص37 رسول‌خداﷺ فرمود: **«فاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّي يُريبُني ما اَرابُها وَ يُؤْذيني ما اَذاها»** یعنی، «فاطمه پاره‌ای از جان من است، هرکس او را رعایت کند، مرا رعایت کرده و هرکس او را آزار دهد، مرا آزار داده است» و حال آن که آزار رسول‌خدا عامل غضب الهی است. و عدم رضایت فاطمهؑ از آن وضعی که پیدا شد برای آینده جهان اسلام راهنمای خوبی است.

اين ها مي‌خواستند كار را تا آن‌جايي جلو ببرند كه هركس با خليفه برخورد كند متهم شود كه با پيامبرخدا♂ برخورد كرده است، ولي آيا در مورد اعتراض فاطمه♀ مي‌توانستند چنين اتهامي را مطرح كنند؟ بعدها سعي كردند چنين جوّي را حاكم كنند تا روحيه سؤال و اعتراض را در جامعة اسلامي متوقف نمايند و بيشتر يك نحوه جبرگرايي را تبليغ نمودند. ولي در صدر تاريخ خلافت، با موضع‌گيري‌هاي حضرت زهرا♀ بنيانِ كاري گذاشته شد كه آيندة تاريخ اسلام را تغذيه كرد و بازار خفقان‌هاي در پوشش قداست خليفه را بر باد داد. اين‌كه مانع هرگونه سؤالي از خليفه مي‌شدند چون مي‌دانستند اگر زمينه سؤال‌كردن فراهم شود نه آن‌ها از نظر علمي جواب‌گو هستند و نه از نظر اجتماعي مي‌توانند مشروعيت حاكميت خود را اثبات كنند، لذا سعي مي‌كردند هرگونه سؤالي را تقبيح نمايند.

عبدالله‌بن‌عمر مي‌گويد: مردي به نزد ابوبكر آمد و پرسيد: تو بر آني كه زناكاري سرنوشت من بوده است؟ پاسخ داد: آري! گفت: آيا خداوند اين كار را سرنوشت من گردانيده و آنگاه مرا به كيفر آن شكنجه مي‌كند؟ گفت: «آري! اي پسر زن گنديده...! به خدا اگر كسي

نزد من بود فرمان مي‌دادم تا دماغت را بكوبد و آن را بشكند».[12]

انس‌بن‌مالك مي‌گويد: در زمان خلافت ابابكر، يك يهودي از ابابكر سؤالاتي كرد، ابابكر نتوانست جواب دهد، مسلمانان خواستند به او آسيبي برسانند كه ابن‌عباس گفت: با اين مرد به عدالت رفتار نكرديد، اگر پاسخ او را داريد به او بدهيد وگرنه ببريدش به نزد علي◆ تا پاسخ او را بدهد و علي◆ پرسش‌هاي او را جواب داد.[13]

و نيز از انس‌بن‌مالك روايت شده كه: عمربن‌خطاب، صبيغ كوفي را به جهت سؤال از مشكله‌هاي قرآن، آن‌قدر شلاق زد تا خون در پشتش جاري شد و از زُهري رسيده كه عمر به جهت پرسيدن صبيغ كوفي از حروف قرآن او را زد تا خون از پشتش جاري شد.[14]

از ابي‌العديس روايت شده: ما نزد عمر بوديم كه مردي آمد و گفت: اي اميرمؤمنان! **«اَلْجَوارِ الْكُنَّس»** چيست؟ پس عمر شلاق بر عمامه او زد تا عمامه از سرش افتاد و گفت: آيا حَروري هستي.[15]

---

12 - «تاريخ الخلفاء»، سيوطي، ص65 - «ترجمه الغدير»، ج13، ص305.

13 - «المجتني»، ابن‌دريه، ص35 - «ترجمه الغدير»، ج14، ص18.

14 - «سنن دارمي»، ج1، ص54 - «الفتوحات السلاميه»، ج2، ص445.

15 - «كنزالعمال»، ج1، ص229 - «ترجمه الغدير»، ج12، ص185 به بعد.

حال شما در نظر بگيريد در چنين شرايطي شعور جامعه و طرح معارف اسلامي تا چه اندازه سطحي مي‌شود. چنين فضايي را مقايسه كنيد با جامعه شيعه كه در آن به راحتي امكان سؤال و نقادي وجود دارد، چون چيزي پنهان نيست كه با اعتراض و نقد بر ملا گردد، آري؛ نقد كردن غير از تهمت و توهين است، يك معلم بي‌سواد امكان سؤال و نقادي را به دانش‌آموزش نمي‌دهد، برعكسِ يك معلم باسواد كه اجازه نمي‌دهد فضاي علمي كلاس به فضاي توهين و تهمت تبديل شود. عرض بنده اين است كه وقتي حاكميت نه توان علمي دارد و نه مشروعيت ديني، جلو هر سؤالي را مي‌گيرد و در اين راستا سعي بر ايجاد خفقان دارد. حال با اين مقدمات جايگاه تاريخي اعتراض حضرت زهراؑ فراموش نشود و از بركات اين اعتراض براي جهان اسلام در حال و آينده غافل نگرديم.

حضرت در ادامه فرمودند: **«وَ بِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ»**؛ يعني چه بد ذخيره هايي مردان شما براي خود پيش فرستادند، آينده اسلام را تيره و تار كردند، چون از خط اصيل تداوم اسلام يعني علي◆ دفاع نكردند.

در ادامه مي‌فرمايند: **«أَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ»**؛ يعني خداوند به جهت اين كارشان بر آن ها خشم گرفت و در عذابي جاودانه خواهند ماند.

چون اين كار يك گناه عادي نيست، بلكه به خطر انداختن اصل اسلام است، و به همين جهت در ادامه فرمودند: **«لاجَرَمَ لَقَدْ قَلَّدَتْهُمْ رِبْقَتَها»**؛ يعني بدون شك قلّادة اين مسئوليت بر گردنشان خواهد بود.

«وَ حَمَّلْتُهُم أَوْقَتَها»؛ و از نظر من سنگيني و مسئوليت آن به دوش آنان است.

«وَ شَنَنْتُ عَلَيْهِم عارَها»؛ و من ننگ و زشتي آن را به پاي آنان مي‌گذارم.

رازِ خواري مسلمانان

«فَجَدْعاً وَ عَقْراً وَ سُحْقاً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ پس بيني آن‌ها بريده باد و ستمكاران دور از رحمت حق باشند!

چرا نهضتي بدين عظمت را حفظ نكردند! مگر رهبري اسلام چيز ساده‌اي بود كه بتوان آن را به دست هر كسي داد؟ و مگر سستي عدم حفظ آن گناه ساده‌اي است تا بگوييم اگر مقداري از آن رفت اشكالي ندارد، و فكر كنيم حالا همين كه حاكمان افرادي مسلمان‌اند، كافي است، همه اسلام را هم ندانند عيب ندارد؟ اين طور گفته‌ها همه به جهت نشناختن اسلام است و عدم اطلاع از كمالاتي كه در پيرو تحقّق كامل اسلام محقّق مي‌شود. تصوّر كردند مي‌شود با انجام بعضي از قسمت‌هاي اسلام از بركات آن بهره برد، در حالي كه قرآن قبلاً گوشزد كرده بود يهود به جهت همين فكر

به ذلّت و خواري افتادند، مي‌فرمايد: **«أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاء مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ»**؛[16] يعني اي قوم يهود! آيا به بعضي از كتاب ايمان مي‌آوريد و به بعضي از آن كافر مي‌گرديد؟ پس چيست جزاي كسي از شما كه چنين كند غير از خواري در زندگي دنيايي، و در قيامت وارد شدن به شديدترين عذاب.

عرض بنده همين است كه زيبايي اسلام و بركات آن وقتي ظاهر مي‌شود كه همة ابعاد اسلام در جامعه و در زندگي فردي انسان‌ها پياده شود و اين كار در حدّ علي◆بود و مردم از اين مسئله غفلت كردند و تصور نمودند با پياده شدن بعضي از قسمت‌هاي اسلام باز تا حدّي مسلمان‌اند و از اسلام بهره مي‌گيرند، در حالي‌كه قرآن مي‌فرمايد اين كار در دنيا موجب خواري و ذلّت و در آخرت موجب عذاب سخت الهي مي‌شود، يعني چنين اسلامي هيچ بهره‌اي براي شما ندارد، نه در دنيا و نه در آخرت، آري؛ يك وقت تمام اسلام را با تمام ابعادش پذيرفته‌ايم و به آن ايمان آورده‌ايم و واجبات آن را عمل مي‌كنيم و مستحبات را هم در حدّ وُسع خود عمل مي‌كنيم، اين عيبي ندارد، ولي يك وقت پذيرفته‌ايم كه ابعادي از اسلام حذف شود، اين است حرف آيه فوق و اعتراض حضرت زهراؑ، و

16- سوره بقره، آيه85.

در راستاي همان تذكري است كه آيه مي‌فرمايد و لذا ما هرگز نبايد به چنين چيزي راضي شويم كه قسمتي از اسلام تعطيل شود.

در تاريخ داريم كه سخنگوي قبيلة بني‌عامربن‌صعصعه به رسول خدا گفت: آيا حاضري اگر به دين تو درآييم و خداوند تو را بر مخالفانت پيروز گرداند، رياست و خلافت را بعد از خودت به ما برگرداني؟ رسول‌خدا فرمود: «خلافت در دست خداست، به هر كس بخواهد مي‌دهد.»[17] ملاحظه مي‌فرماييد كه رسول خدا چگونه دين را به عنوان يك حقيقت در همه ابعادش حفظ مي‌كنند و براي مسلمان‌شدن عدّه‌اي از بُعدي از ابعاد آن صرف‌نظر نمي‌كنند.

عدّه‌اي در انقلاب اسلامي مايل بودند ما از بعضي از اهداف انقلاب دست برداريم تا مرفهين و سرمايه‌داران هم به انقلاب بپيوندند. امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» فرمودند: «آن‌هايي هم كه تصوّر مي‌كنند سرمايه‌داران و مرفهان بي‌درد با نصيحت و پند و اندرز متنبه مي‌شوند و به مبارزان راه آزادي پيوسته و يا به آنان كمك مي‌كنند، آب در هاون مي‌كوبند...» يعني نهضت اسلامي با كوتاه آمدن از بعضي قسمت‌هايش به ثمر نمي‌رسد و اگر هم كوتاه بياييد باز مرفهين بي‌درد به نهضت نمي‌پيوندند و

---

17 - «سيره ابن‌هشام»، ج2، ص33 - «ترجمه الغدير»، ج10، ص275.

اگر از اهداف انقلاب و اسلام كوتاه بياييم، به همان ذلّتي دچار مي‌شويم كه متأسفانه امروزه عده‌اي از حاكمان جهان اسلام در مقابل آمريكا به آن دچار شده‌اند. فاطمه‌ؑ براي امروز ما حرف دارد كه اگر روحيه سلحشوري و حماسي خود را از دست بدهيد، ديگر اسلام شما اسلامي نيست كه لرزه بر اندام دشمنانتان بيندازد و لذا يك روز هم شما را راحت نمي‌گذارند، چون آن‌طور كه بايد و شايد از اسلام استفاده نكرديد.

حضرت زهراؑ در ادامه مي‌فرمايند: **«وَيْحَهُم! أَنّى زَحْزَحُوها عَنْ رَواسِي الرِّسالَة؟ وَ قَواعِدِ النُّبُوَّة وَ الدِّلالَة»** واي بر شما! چه چيز مردان شما را از پايه‌هاي استوار رسالت و بنيان‌هاي نبوّت و هدايتگري دور ساخت؟

آن‌ها جريان حاكميت اسلام بر جامعه را چگونه از كوه استوار رسالت و نبوّت جدا كردند؟

«وَ مَهْبِطَ الرُّوحِ الْأَمِينِ»؛ از محلّ فرود و نزول روح‌الامين، خانه‌اي كه فرهنگ معنويت آسمان بر آن حاكم بود.

«وَ الطِبين بِأُمُورِ الدُّنْيا وَ الدّين»؛ با افرادي كه به امور دين و دنيا آشنا بودند و مي‌دانستند چگونه جامعه را رهبري كنند كه بركات دين و دنياي آن‌ها تأمين شود.

«أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ»؛ حال بدانيد آن ضرر آشكار كه نبايد بدان مي‌رسيديد، همان است كه بدان دست

زديد، همان خسراني است كه تمام حيات شما را گرفتار بي‌ثمري و عذاب مي كند.
«خُسْران مُبين» آن ضرري است كه همه چيز انسان را بر باد دهد، و جدايي از اسلام‌شناسان واقعي چنين ضرري را به همراه دارد، چون قالب اسلام مي‌ماند ولي قلب و حيات آن مي‌رود، به طوري‌كه انسان احساس نمي‌كند از اسلام بي‌بهره است در حالي‌كه هيچ بهره‌اي از آن ندارد، چون به حجّت الهي كه خداوند براي چنين روزي براي نجات بشر پرورانده است پشت كرديد. ملّتي كه براي شناخت حق از باطل حجّتي نداشته باشد، چگونه مي‌تواند حق را بشناسد و با اطمينان خاطر به آن عمل كند و از بركات تبعيت از حق بهره گيرد؟
درست است كه در زمان خلفا بارها مجبور شدند به علي◆ رجوع كنند و خليفه دوم كارش تا آن جا كشيد كه گفت: **«لَوْلا عَلِيٌّ لَضَلَّ عُمَر»**؛[18] يعني اگر علي◆ نبود عمر گمراه مي‌شد، ولي چقدر فرق است بين اين‌كه حجّت خداوند ميدان‌دار نظام اجتماع مسلمين باشد تا اين كه كساني حاكم باشند كه بعضي موارد كه كارشان جلو نمي‌رود به حجّت خدا رجوع كنند، آن هم نه به عنوان حجّت الهي، بلكه به عنوان يكي از صحابه دانشمند پيامبر خدا ﷺ. فاطمه ﷺ مي‌خواهد بفرمايد: شما با حذف علي◆

---

18 - «تمهيد باقلاني»، ص199 - «ترجمه الغدير»، ج12، ص255.

از يك جهت خدا را نيز متّهم كرده‌ايد كه براي ادامة راه مسلمانان حجّت قابل اطمينانی قرار نداده است و مردم را نيز از معرفت بزرگي محروم كرديد و آن اين كه متوجّه نباشند خداوند همواره امام معصومي را در عالَم قرار داده است تا يك روز بشريت بي‌حجّت نباشد.

ابي‌الطفيل مي‌گويد: «پس از چند روز كه تازه عمر خليفه شده بود، يك يهودي از يهوديان مدينه پيش او آمد كه يهوديان مدينه آن يهودي را از فرزندان هارون برادر موسي«عليهماالسلام» مي‌دانستند، گفت: كدام يك از شما داناتر به پيامبرتان و كتاب پيامبر هستيد تا از او سؤال كنم؟ عمر به علي◆ اشاره كرد و گفت: اين اعلم به پيامبر ما و قرآن پيامبر ما است و آن يهودي پرسيد آنچه پرسيد.»[19]

حال جا دارد از خود بپرسيم چرا نبايد كسي خليفه پيامبر خداﷺباشد كه اَعلم به سنت پيامبرﷺ و اَعلم به قرآن است و آيا اين همان خسران مبين نيست كه فاطمهﷺ به آن اشاره كرد؟! آيا چنين انحرافي موجب نشد كه يزيد فاسقِ فاسد نيز به خود حق بدهد كه خود را خليفه پيامبر خداﷺبداند؟! چون وقتي لازم نيست خليفه پيامبر خداﷺ اَعلم به سنّت پيامبر و قرآن باشد، هركس براي خود حقّ حاكميت قائل است و در راستاي

---

19 - «زين‌الفتي»، حافظ عاصمي، در شرح سوره هل اتي.

چنين انحرافي بود كه امام حسن◆ در مقابل معاويه فرمود: «به خدا سوگند اگر آن هنگام كه رسولخدا↗ رحلت كرد، مردم با پدرم بيعت كرده بودند هم بركات طبيعت نصيب آن ها مي‌شد و هم تو و امثال تو در حاكميت مسلمين طمع نمي‌كرديد...»[20] به همين جهت حضرت زهرا‡ پس از آن‌كه فرمودند: **«أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ»**؛ مي‌فرمايند: **«وَ مَا الَّذي نَقِمُوا مِنْ أَبي الْحَسَنِ؟»** يعني؛ چه چيز باعث شد كه از ابي‌الحسن‌علي◆ روي بگردانيد؟!

اجازه دهيد ادامة بحث به جلسة بعد موكول گردد.

«والسلام عليكم و رحمة‌الله و بركاته»

---

20 - «امالي»، شيخ مفيد، چاپ نجف، ج2، ص175.

فاطمه؛ مقام شعور و صبر

بسم الله الرّحمن الرّحيم

(اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مَمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ اللهُ الَّذي خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ)
(فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرَة)

سلام بر تو اي فاطمه زهرا(س)! اي امتحان شده توسط خالقت، قبل از آن كه خلق شوي! و خداوند ديد تو در آن امتحان شكيبا خواهي بود.

اصل و اساس شعور فاطمه(س) همان اسلام و سيرة محمّدي(ص) است، لذا اگر فاطمه(س) خلق نمي شد، اسلام به عنوان بهترين هديه خدا به بشريت، طوري به دست نااهلان مي افتاد كه اصلاً معلوم نبود از مسير خود خارج شده است و لذا از مسير تأثيرگذاري و هدايتگري اش در آيندة تاريخ به كلي خارج مي‌گشت. فاطمه(س) در همان صدر اسلام و پس از رحلت رسول‌خدا(ص) با تمام تيزبيني متوجّه اوضاع شدند كه چه مي‌شود. آن‌قدر فاجعه بزرگ بود كه بقيه مسلمانان متوجّة آن نبودند و اگر هم متوجّه مي شدند طاقت تحمل چنين فاجعه‌اي را نداشتند و نه تنها كاري از پيش نمي‌بردند، بلكه نمي‌توانستند آن را تحمل كنند و خودشان از بين مي‌رفتند، لذا است كه خداوند از قبل،

فاطمه‌ء را در يك شعور فوق‌العاده و يك صبر مطلق پرورانده است؛ شعوري براي فهم اسلام و تشخيص اسلام حقيقي از اسلامي كه در سقيفه پايه‌گذاري شد، و فاطمه‌ء هم نشان داد شايستگي چنين پرورشي را دارد. حضرت از يك طرف در مقابل ربودن اسلام حقيقي، از خود صبر و شكيبايي نشان داد، و از طرف ديگر به فكر راه‌كار و چاره افتاد. اين دو خصوصيت از فاطمه‌ء انسان فوق‌العاده‌اي ساخته كه شيعه در زيارتي كه در مقدمه عرض شد بدان اشاره مي‌كند، و شما با توجّه به همين صفات به او سلام مي‌دهيد كه خداوند براي چنين مأموريتي به دنبال انسان بزرگي بود و اي فاطمه! تو را امتحان كرد و ديد براي اين كار صابر و شكيبا هستي و از عهده انجام آن برمي‌آيي. و معلوم شد در مقابل مصيبت بزرگ حذفِ اسلام از مسير ولايت، مي‌تواني خود را نبازي، بلكه نقش‌آفريني كني - درست همان كاري كه دختر فاطمه‌ء يعني حضرت زينب‌ء در كربلا انجام داد كه در مقابل شهادت حضرت سيدالشّهداء◆ و يارانش، نه تنها خود را نباخت، بلكه فهميد چه بايد بكند- فاطمه‌ء نيز يا بايد شعور فهم اسلام را نداشته باشد كه ديگر فاطمه‌ء نيست، و اگر مي‌تواند اسلام حقيقي را از اسلام غيرحقيقي بازشناسد، بايد بتواند در مقابل نقشه حذف اسلام حقيقي خود را نبازد همان‌طور كه زينب شاگرد مكتب فاطمه‌ء با كشتن حسين◆ ،

آن هم حسيني كه زينب؛ مي‌شناسد، خود را نباخت، تازه حسين◆ حاصل اسلام عزيز است و حالا در زمان فاطمه؛ اصل اسلام در خطر است و دارند اسلام را به قتلگاه مي‌برند. آري؛ بايد فاطمه؛ قبل از خلقت، امتحان مي‌شد تا معلوم شود آيا از عهدة چنين كاري برمي‌آيد يا نه. و معلوم شد او مجسمة صبر و شكيبايي است و چنين تعبيري در متون ديني مربوط به فاطمه؛ است و در مورد آن حضرت آورده‌اند: **«وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرَة»**؛ و لذا مي‌فهميم كه فلسفة خلقت فاطمه؛ براي نجات اسلام در آن برهه خاص بوده است.

جايگاه تاريخي اشك‌هاي فاطمه؛

حالا كه روشن شد فاطمه؛ نمايش صبر و شكيبايي و برنامه‌ريزي براي نجات اسلام حقيقي در مقابل اسلام انحرافي است، پس آن همه حزن و بي‌تابي و اشك را نبايد نشان از بي‌صبري آن حضرت دانست،[1] بلكه بايد متوجّه بود كه اوّلاً؛ فاجعه آن‌قدر بزرگ است و آن‌قدر مصيبت سوزناك است كه اين‌چنين برخوردي كه حضرت انجام دادند، كم‌ترين عكس‌العمل در مقابل آن فاجعه است. ثانياً؛ اين اشك‌ها قسمتي از آن مأموريت است كه خداوند به عهدة

---

1 - امام باقر◆ مي‌فرمايند: «مَا رُئِيَتْ فاطمة؛ ضاحِكَةً قَطُّ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ‌اللهﷺ حَتَّي قُبِضَت» (بحارالانوار ج43 ص155) يعني؛ هرگز فاطمه؛ بعد از رحلت رسول‌اللهﷺ خندان ديده نشد تا اين‌كه رحلت فرمود.

او گذارده، تا اگر فردا مردم به سراغ تاريخ رفتند از عكس‌العمل فاطمه درس‌ها بياموزند، و كساني كه در بين برادران اهل سنت از وضع فكري و عقيدتي امروز جهان اسلام نگرانند و از طرفي توجّه شديدي به خلفاي سه‌گانه دارند بنشينند بررسي كنند چرا فاطمه از آن جرياني كه منجر به روي كار آمدن آن سه خليفه شد ناراضي است؟ و از اين طريق نسبت به آن‌چه بعد از رحلت رسول‌خدا ﷺ انجام شد بازنگري كنند، و در اين راستا ست كه ما معتقديم در آينده اشك‌هاي فاطمه نه تنها اختلاف بين شيعه و سني را مرتفع مي‌كند، بلكه موجب يگانگي جهان اسلام خواهد شد و لذا او عامل نجات جهان اسلام خواهد بود.

اشك انسان‌هاي بزرگ پيام بزرگ به همراه دارد، آري؛ درست است كه دوست نادان و دشمن دانا سعي كرد اشك‌هاي فاطمه را به معني ظهور ناتواني آن حضرت قلمداد كند، ولي كسي كه سخن پيامبر خدا ﷺ را مي‌شناسد كه فرمود: «فاطمه پاره‌اي از رسالت من است و هركس او را بيازارد مرا آزار داده و هركس مرا آزار داده، خدا را آزار داده است»؛ مي‌فهمد فاطمه در مقام فناي في‌الله است، از خود چيزي ندارد جز هر چه خدا اراده كند. در اين حال اشك‌هاي فاطمه يك حرف ديگر است و در يك فرهنگ ديگر بايد ارزيابي شود و اين اشك، اشك خردمندانه‌اي است تا كسي

كه از كم ترين انديشه برخوردار است، به تأمّل بنشيند و با خود بگويد مگر چه حادثه‌اي رخ داده كه بايد فاطمه زهرا؛ به جهت آن اشك بريزد؟ به همين جهت ما در دعاي ندبه در راستاي معني اشك حضرت زهرا؛ ندا سر مي‌دهيم «**فَعَلَي الْاَطائِبِ مِنْ اَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ**«صَلَّي‌اللهُ‌عَلَيْهِماوَآلِهِما» **فَلْيَبْكِ الْباكُون وَ اِيّاهُمْ فَلْيَنْدُبِ النّادِبُون وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْتُذْرَفِ الدُّمُوع وَ لْيَصْرُخِ الصّارِخُون....**»[2] يعني؛ هركس كه مي‌تواند اشك بريزد براي حذف حاكميت انسان‌هاي معصومي از اهل‌بيت محمد و علي؛ بايد اشك بريزد، و هركس كه مي‌تواند ناله سر دهد، ناله سر دهد، پس براي مانند چنين فاجعه‌اي بايد اشك‌ها روان گردد و شيون‌ها به پا گردد. چون با وقوع آن انحراف، خطر اين‌كه همة اسلام از صحنة زمين برود بود. پس اشك فاطمه؛ اشك معني‌داري است و پيام بزرگي را در پي دارد. آن اشك و اعتراض، پايه نهضتي شد كه تا انتهاي تاريخ، جهان را به حركت وامي‌دارد و همچنان كه عرض كردم حضرت مهدي؛ در شعار انقلاب خود مي‌فرمايد: «**وَ في اِبْنَةِ رَسُولِ اللهِ لِي اُسْوَةٌ حَسَنَة**»[3] يعني؛ الگوي مورد پذيرش من دختر رسول خدا؛ است. پس فاطمه؛ بنيانگذار جبهه‌اي است كه حاكميت حق را در كلّ زمين محقّق

---

2 - فرازي از دعاي شريف ندبه.

3 - «بحارالانوار»، ج53، ص180 و «**الغيبة الطوسي**»، ص173.

مي‌كند چيزي كه آرزوي همة انبياء و اولياء بوده و هست.

نه تنها فاطمه در آن شرايط بايد اشك بريزد، بلكه هر كس هم كه مي‌فهمد چه بر سر اسلام آمد، بايد همراه او اشك بريزد، اين اشك نشانة شعور و بيداري از وقوع فاجعه‌اي بزرگ در فرهنگ بشريت است. اگر انسان‌هاي بزرگ در مقابل حادثه‌هاي كوچك اشك نمي‌ريزند، چون حادثه كوچك است، اشك خود را در جايي جاري مي‌كنند كه مصيبت بزرگ اتفاق بيفتد، و حالا حذف امام معصوم از صدر حاكميت، همان مصيبت بزرگ است، اين اشك، پرچم بزرگ شيعه است كه نمي‌گذارد مردم مسلمان از انحراف بزرگي كه در مسير اسلام به وجود آمد غافل شوند. چقدر خوب بود اگر مردم جهان از عمق جانشان معني اشك‌هاي فاطمه را مي‌فهميدند. فاطمه همچنان كه اشك مي‌ريخت رو به‌روي قبر رسول‌خدا مي‌گفت:

اي پدر! سر از خاك بر آر و بنگر قرآنِ تو را فاني كردند، محل نزول آيات الهي و مهبط جبرائيل و محل ميكائيل را مخروبه ساختند، اوضاع دگرگون شد.....

اي پدر! منبر تو بعد از تو به وحشت مبتلا شد و محراب از مناجات‌هاي تو تهي گشت.... ابوالحسن، آن شخص مورد اعتمادت را بنگر چگونه مصيبت‌زده و خانه‌نشين شده، آن كه برادر تو و دوست و حبيب تو بود..... عزا و

مصيبت خانه‌دانت را در خود گرفته.... اسلام گريان است، زيرا پس از تو در ميان مردم غريب شده، چشم بگشا و مدبرت را بنگر كه بعد از نور، تيرگي و ظلمت از آن بالا رفته است.[4]

در اين حال مردم همراه فاطمه‌ﷺ اشك مي‌ريختند.

از رسول خداﷺ داريم: روز قيامت چون فاطمه‌ﷺ خواست از صحراي محشر بگذرد، منادي از پشت پرده ندا مي‌كند: اي اهل محشر! چشمان خود را از دخت محمّدﷺ بپوشانيد تا عبور كند؛ **«يا مَعْشَرَ الْخَلائِق! غُضُّوا اَبْصارَكُمْ حَتّي تَجُوزَ فاطِمَة».**[5] اين روايت مي‌رساند كه هيچ‌كس از مردم معمولي، در دنيا قدرت ديدن حقيقت فاطمه‌ﷺ را نداشته و مردم نتوانسته‌اند در دنيا مقام آن حضرت را درك كنند كه در فرداي قيامت كه با چشم دل، مقام انسان‌ها ديده مي‌شود، بتوانند فاطمه‌ﷺ را ببينند، چون لازمة درك مقام و پيام حضرت، داشتن يك شعور ناب است. فاطمه‌ﷺ به خوبي فهميد آنچه پس از رحلت رسول‌خداﷺ بر سر كار آمده است، اسلام واقعي نيست و عملاً به هر نحوِ ممكن پيام خود را به گوش مسلمانان رساند، ولي بسيار اندك

---

4 - «بحارالانوار»، ج43، ص174 قسمتي از گزارش طولاني فضّه نسبت به جريان‌هايي كه بر حضرت فاطمه‌ﷺ گذشت.

5 - «بحارالانوار»، ج43، ص220.

بودند كساني‌كه پيام فاطمه را بفهمند، اين‌ها در صحراي محشر هم از رؤيت فاطمه محرومند و واقعاً اگر فاطمه نبود پاره‌اي از رسالت پيامبر خدا كه روشن‌كردن اسلام انحرافي از اسلام حقيقي است، زمين مي‌ماند.

فاطمه جوّ خفقان را مي‌شكند

شرايط را طوري آراسته بودند كه هيچ كس قدرت انتخاب نداشت، همه را جوّ گرفته بود، به عنوان نمونه؛ ابن قتيبَه‌دينوَري مي‌گويد:

چون علي را به مسجد براي بيعت بردند و او را به بيعت امر كردند، آن حضرت گفت: **«الله الله يا مَعشَرالْمهاجرين! لا تَخْرِجُوا سلطانَ محمدٍ في‌الْعرب عن داره و قَعْرِ بَيْتِهِ اِلي دُورِكُم و قُعُورِ بيوتِكُمْ وَ لا تَدْفَعُوا اَهْلَه عَنْ مَقامِه في‌النّاس وَ حَقِّه.....»**

خدا را در نظر بگيريد! خدا را در نظر بگيريد! اي جماعت مهاجرين! قدرت و سلطه و اقتدار محمد را از خانة او و از بيخ و بُن اطاق و مسكن او، به خانه‌ها و در بيخ و بن اطاق‌هاي خود نبريد! و اهل او را از مقام و منزلت او در ميان مردم و از حق او بركنار مكنيد و دور نيندازيد و ممانعت به‌عمل نياوريد. سوگند به خدا اي جماعت مهاجرين! ما از همة مردم به پيامبر سزاوارتريم، چون ما اهل‌بيت او هستيم و ما در امر امامت و حكومت از شما

اَوْلي و اَحَق هستيم. آن‌كس كه در ميان امت، قاري كتاب خدا و فقيه و بصير در دين خدا و عالم به سنت‌هاي رسول خدا و قوي و استوار در امر رعيت، و مدافع گزندها و آسيب‌هاي ناگوار از آنان، و قسمت‌كنندة حقوق مسلمين بين آنها به‌طور عدل و مساوي است، سوگند به خدا در ميان ما اهل‌بيت است، پس شما از هواي نفس خويشتن پيروي منماييد كه از راه خدا گمراه خواهيد شد.

بشيربن‌سعد انصاري گفت: اي علي اگر اين سخنان را طايفة انصار قبل از بيعت با ابوبكر شنيده بودند همگي با تو بيعت به امامت مي‌كردند به‌طوري كه دو نفر كه با هم اختلاف داشته باشند يافت نمي‌شد.[6]

چنانچه ملاحظه مي‌كنيد: با توجه به جملة بشيربن‌سعد انصاري؛ معلوم مي‌شود در آن شرايط، امكان ارتباط علي◆ با مردم و ارتباط مردم با حضرت را از بين برده بودند. ابتدا بايد بفهميم چه جوّ خفقاني حاكم بوده است، تا بفهميم نقش فاطمه‡ در شكستن آن جوّ چقدر ارزشمند و كارساز است. ابن‌ابي‌الحديد راجع به اين‌كه اميرالمؤمنين◆ با طوع و رغبت بيعت نكرد، مي‌گويد: بلاذري از مدائني از مَسْلمةبن‌محارب از سليمان تصيمي از ابوعون روايت كرده است كه: ابوبكر به

---

6 - **«الامامة و السياسة»**، ابن‌قتيبه متولد 213 و متوفي 276، طبع مصر، سنة 1328 هجري، ص 12 و 13.

دنبال علي◆ فرستاد و از او بيعت خواست، و علي◆ بيعت نكرد - و همراه عمر شعله‌اي از آتش بود- فاطمه عمر را در خانة خود ديد و گفت: يابن‌الخطاب؛ **«أتُراك مُحرقاً عَلَي بابي؟ قال نعم، و ذلك أقوي فيما جاءَ به ابوكَ، و جاء علي◆ فبايعَ»**.[7] يعني؛ اي عمر! مي‌خواهي درِ خانة مرا آتش بزني؟ گفت: آري، و اين كار به ديني كه پدرت آورده است نزديك‌تر است. و علي را آوردند و او بيعت كرد.

درست است مورخان در شرايط حاكميت بني‌اميه جرأت صريح نوشتن واقعه را نداشتند، ولي همين اندازه هم كه نوشتند خبر از رفتار عجيبي مي‌دهد كه با علي◆ شده است.

در چگونگي برخورد با علي◆ نوشته‌اند: ريسمان به گردن علي◆ انداختند **«كَالْجَمَلِ الْمَخْشُوش»**؛ مانند شتري كه استخوان بيني او را از عرض سوراخ كرده‌اند و در آن خشاش كه چوبي مخصوص است، قرار داده‌اند، تا كاملاً در كنترل باشد. حالا شما حساب كنيد؛ در چنين فضايي چه كسي جرأت نفس‌كشيدن دارد؟! حالا حضرت زهرا عملاً و قولاً صداي اعتراض خود را بلند مي‌كند.

---

7 - «شرح ابن‌ابي‌الحديد»، ج1، ص 134 و ج2، ص 19 و «تلخيص‌الشافي»، سيدمرتضي، ج3، ص 76.

خطر حذف کارشناسان اسلام

چنانچه ملاحظه کردید؛ علي◆ خطاب به جمع مهاجر مي‌فرمايند: اي جمعيت مهاجر! اقتدار محمد♂ يعني دين اسلام را، از خانه او خارج نکنيد. حضرت اين جا اشاره به آيه قرآن دارد که مي‌فرمايد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛[8] خداوند در اين آيه از طهارت خاصي براي اهل‌البيت پيامبرﷺ خبر مي‌دهد و در اثر همين طهارت است که هدايت واقعيِ جامعه عملي مي‌شود و مزة اسلام به قلب و جان مردم مي‌رسد، اين که مي‌فرمايند: ما از همة مردم به پيامبر خدا♂ سزاوارتريم و در امر امامت و حکومت از شما اَوْلي و اَحَق هستيم، مي‌خواهند مردم را از اسلام انحرافي نجات دهند.

اين غم، غم دوري از اسلام است و نه نگراني براي خودشان، خانواده‌اي که از هر آلودگي مبرّا است که خودي ندارد تا خود خواهي داشته باشد، حضرت نگران قرائت هاي انحرافي بودند که به اسم اسلام مطرح مي‌شد و مي‌شود، قرائت هايي که به اسم اسلام است ولي حجاب اسلام است. يعني اي مردم! اگر به واقع مي‌خواهيد از اسلام استفاده کنيد بايد به طرف ما بياييد و از طريق ما اسلام را بگيريد تا بتوانيد از آن استفاده

---

8 - سوره احزاب، آيه33.

ببريد. اين حساسيت بزرگ اهل‌البيت از اين كه اسلام انحرافي به جاي اسلام واقعي خود را جا نزند، تمام ارزش فاطمه و همسر فاطمه و فرزندان فاطمه است، تا امروز هم، غربزده‌ها براي ما مفسّر اسلام نشوند و بگويند: «هم شيعه حق است و هم سنّي حق است.»! و تحت عنوان «صراطهاي مستقيم» بخواهند حق و باطل را درهم آميزند، كه در آن صورت، باطل است كه ميدان‌دار مي‌شود. آري؛ هميشه اسلام عزيز بوده، ولي هميشه اسلام درست مطرح نشده است و اهل‌البيت جبهة حساسيت نسبت به اسلام انحرافي را گشودند تا هر فرنگبرگشته‌اي ادعاي اسلام‌شناسي نكند و اسلام را در حجاب نبرد و از حقيقت خود خارج ننمايد. وقتي كه خداوند مي‌فرمايد: «اهل‌بيت پيامبر را از هر آلودگي پاك كردم». يعني؛ هر چه اهل‌البيت مي‌گويند حق است و نه هر چه هر كس بگويد. وقتي قرآن مي‌فرمايد: «مطهّرون به حقيقت قرآن آگاهند»،[9] و فقط اهل‌البيت در مقام طهارت خاص هستند؛[10] پس هر چه اهل‌البيت مي‌گويند حق است و نه هر چه هركس از قرآن بگويد. آري؛ علماء ما به راهنمايي فرهنگ اهل‌البيت در قرآن تدبّر مي‌كنند و گوهرهاي گرانقدري را ارائه

---

9 - اشاره به آيه 79 سوره واقعه.

10 - چون در آيه 33 سوره احزاب مي‌فرمايد: «انّما»؛ يعني حصر در كار است.

مي‌دهند، چون خود ائمه معصومين؟ فرمودند: «**عَلَيْنا بِالْقاءِ الْأُصُول وَ عَلَيْكُمْ بِالتَّفْريع**»؛ يعني بر ماست كه اصول را بگوييم و بر شماست كه حول آن اصول، مسائل را مطرح كنيد. ولي خطر از آن‌جا شروع شد كه پس از رحلت رسول خدا؟ در مقابل نظر اهل‌البيت؟ عصمت و طهارت فكري پيدا شد، و حتّي آن خانواده را حذف نمود. آري؛ هميشه اسلام عزيز بوده ولي هميشه اسلام درست مطرح نشده است و فاطمه؟ حساسيت جامعه مؤمنين نسبت به اسلام انحرافي را پديد آورد تا خليفه اوّل بالاي منبر نگويد: «من به نظر خودم عمل كردم»![11] كه در اين‌صورت حاكميتِ به ميدان آمده به اسم اسلام خواهد بود، ولي نمايش اسلام نيست و لذا نتيجه‌اش دوري و دلسردي مردم از اسلام خواهد شد و اين تصور پيدا مي‌شود كه اسلام كارآيي لازم را براي ادارة امور جامعه ندارد.

اين ضربه‌اي بود به اسلام، كه فاطمه؟ خوب فهميد و در صدد خنثي‌كردن آن بر آمد، و امروز هم وقتي شما متوجّه اين مسئله شديد نمي‌گوييد كسي حق نظر دادن ندارد، بلكه مي گوييد كارشناسانه نظر بدهيد. آري؛ همان‌طور كه فقهاي ما پس از سال‌ها تلاش و مطالعه بر روي آيات و روايات نظر مي‌دهند و مردم مسلمان هم از جان و دل آن نظرات را مي‌پذيرند،

---

11 - «طبقات ابن‌سعد»، ج3، ص151 - «ترجمه الغدير»، ج13، ص245.

شما هم كه مي‌خواهيد در مورد اسلام نظر بدهيد، بفرماييد، در متون آيات و روايات تعمق كنيد و بعد نظر دهيد تا ملت مسلمان از جان و دل نظرات شما را هم بپذيرند. ولي افسوس و صد افسوس كه جامعه روشنفكري ما از كسي كه در مورد زمين نظر بدهد، بدون آن‌كه زمين‌شناس باشد، سخني نمي‌پذيرند، ولي اگر كسي در مورد اسلام نظر بدهد، بدون آن‌كه در آن مسئله تحقيق لازم را انجام داده باشد، به راحتي مي‌پذيرند، و اين همان فاجعه‌اي است كه فاطمه نسبت به آن حساسيت نشان داد. قرآن ما را راهنمايي كرده است كه اوّل مسير خود را به سوي اهل‌البيت عصمت و طهارت بكشانيد و اهل‌البيت هم اصل را در اختيار ما مي‌گذارند و سپس «**عَلَيْكُمْ بِالتَّفْرِيع**» يعني؛ پس از آن، حول آن اصل، تدبر كنيد و سخن خود را بگوييد. همين طور كه يك ليسانس فيزيك، اصول را از دكتراي فيزيك مي‌گيرد و مي‌داند تا كسي در رشته‌اي دكترا نداشته باشد، اصل مطلب آن رشته در اختيارش نيست، در دين هم تا كسي در موضوعات اسلامي، اعم از فقه و تفسير و كلام و فلسفه و عرفان مجتهد نباشد به اصل مطلب تسلط ندارد و اگر كسي بدون ارتباط با صاحب‌نظران اصلي، نظر بدهد، افراد را به انحراف مي‌كشاند. مضافاً اين‌كه صاحب‌نظر و مجتهد شدن در مسائل اسلامي علاوه بر تحقيق و تلاش و مطالعه، يك ملكة خاص به نام اجتهاد هم نياز دارد

که خداوند به همه کس نمي‌دهد، به همين جهت هم بعضي‌ها سال‌ها مدرس حوزه هستند ولي مجتهد نشده‌اند، با اين‌که بعضي از مجتهدان نزد اين ها درس خوانده‌اند، چون اجتهاد پس از تلاش و مطالعه، پديدآمدن يك جمع‌بندي خاص فكري است كه خداوند به بعضي‌ها مي‌دهد و خود فرد و نيز بقية افراد در برخورد با او متوجّه مي‌شوند كه اين آقا ديگر داراي ملكة اجتهاد شده است.

علت اصرار علي◆ بر حاكميت خود

عنايت كرديد؛ چرا علي◆ در آن شرايطي كه به زور ايشان را آورده‌اند تا از او براي ابابكر بيعت بگيرند، باز اصرار دارد كه مردم بايد اسلام را از ما بگيرند؟ چون وقتي مبنا را از كسي گرفتيد كه با حقايق عالم بالا ارتباط دارد و به واقع سبب متصل بين ارض و سماء است، ديگر افق تحقيق روشن شده و جهتِ سير به سوي حقايق تعيين گشته است، حالا هر چه جلوتر برويم، به نتيجه بهتري مي‌رسيم. مثلاً امام معصوم◆ مي‌گويند: هر كس سؤال قبر را انكار كند از ما نيست. با اين جمله ما را متوجّه وجود عالم برزخ و حيات برزخي مي‌كنند؛ لذا بر عكس خيلي مسلمانان مي‌فهميم كه نفس ما با مرگ نابود نمي شود و پس از آن در قيامت زنده شود، بلكه همواره زنده است، منتها از اين دنيا به برزخ منتقل

مي شود و سپس از برزخ به سوي قيامت سير مي‌كند. حالا شما حساب كنيد چقدر نكات ظريف از اين سخن امام معصوم حاصل مي‌شود! تفكر در بقية نكات حاشية اين سخن را به عهدة ما گذارده‌اند، اين‌جاست كه حضرت‌علي◆ اصرار دارند - حتّي در آن وقتي كه ريسمان به گردن مبارك حضرت انداخته‌اند- كه مردم بايد اسلام را از ما بگيرند، چون در آن صورت همه جامعه به سوي حق رفته است و امروز ما با جهان اسلامِ پاره‌پاره روبه‌رو نبوديم. اقرار به حقّانيت علي◆ اقراري نيست كه منحصر به شيعه باشد. ابن‌ابي‌الحديد معتزلي مي‌گويد: رسول‌خدا↗ در ملأ عام و در حضور مردم در مورد همسر فاطمه) فرمود: «**يا ايها النّاس! او صيكم بـ حبّ ذي قُربَيـ ها، اخي وابنء مي عليبن‌ابيطالب، فانّه لا يحبّه الاّ مؤمن و لا يبغضه الاّ منافق، من احبّه فقد احبّني وَ مَنْ ابغَضَه فقد ابغضني**»[12] يعني؛ اي مردم! توصيه مي‌كنم شما را به دوستي همسر فاطمه كه عبارت باشد از برادرم و پسرعم‌ام علي‌بن‌ابي‌طالب، و به درستي كه او را دوست نخواهد داشت مگر مؤمن و بر او كينه نخواهد ورزيد مگر منافق، هركس بر او محبت ورزد بر من محبت ورزيده و

---

12 - «الرياض‌النضره»، ج2، ص 214 - «**تذكرة السيط**»، ص 17 - «شرح ابن‌ابي‌لحديد»، ج2، ص 451 - «الغدير»، ج 12، ص 230.

هركس بر او دشمني كند بر من دشمني كرده است.

عمر مي‌گويد: هيچ‌كس داراي فضائلي همانند فضائل علي نيست كه صاحبش را به سوي هدايت رهنمون باشد و از پستي و ضلالت بازش دارد.

يا مي‌گويد: اگر آسمان‌هاي هفتگانه در كفه‌اي گذارده شود و ايمان علي در كفة ديگر، قطعاً ايمان علي فزوني خواهد گرفت.

حال چگونه است كه با اين حرف‌ها، عمر هنگامي كه ضربت مي‌خورد مي‌گويد: «اگر سالم، غلامِ بني‌حذيفه زنده بود خلافت را به شورا نمي‌گذاشتم.[13] يا آرزو مي‌كند اي‌كاش ابوعبيده زنده بود تا او را خليفه قرار مي‌دادم.[14] آيا علي◆ در حدّ ابوعبيده، گوركن مدينه هم كارآيي نداشت؟

عمر به ابن‌عباس گفت: خودم شنيدم رسول‌خدا↗ به علي‌بن‌ابيطالب گفت: **«مَن احبّك احبني و من احبّني احبّالله و من احبّالله ادخله الجنة مُدِلاّ».**[15] يعني؛ هركس ترا دوست دارد مرا دوست داشته و هركس مرا دوست دارد خدا را دوست داشته و هركس كه خدا را دوست دارد با احترام داخل بهشتش كنند.

---

13 - «التهميد باقلاني»، ص 204 - «طبقات ابن‌سعد»، ج3، ص248.

14 - «اعلام النساء»، ج 2، ص 876.

15 - «كنزالعمال»، ج6، ص391 - «شرح ابن ابي الحديد»، ج3، ص105 - الغدير، ج12، ص291.

با توجه به اين سخن اگر اين علي، حاكم مسلمين بود، امروز ما در عين اين كه يك جامعه يك پارچه مسلمان داشتيم، از اسلامي برخوردار بوديم كه علي◆ معلم آن بود. ابن‌قتيبه مي‌گويد: عمر در بستر بيماري‌اش در مورد شش‌نفري كه براي خلافت بعد از خود معرفي نمود، گفت: سعد؛ داراي غلظت و شدت است، و عبدالرحمن؛ فرعون اين امت است، و زبير؛ در هنگام رضا زود نرم و ملايم و در وقت غضب بسيار سخت است، و در مورد طلحه گفت: داراي نخوت و تكبر است، و عثمان داراي عصبيت و محبت نسبت به اقوامش است، و بعد رو به علي كرد (چون همه جز طلحه در جلسه بودند) و گفت: **«وَ ما يَمْنَعُنِي مِنكَ يا علي اِلاّ حِرْصُكَ عليها، و اِنَّكَ اَحْرَي‌الْقَوْمِ اِنْ وَلِيَّتَهَا اَنْ تُقيمَ عَلَي‌الْحَقِّ الْمُبينِ وَ الصِّراطِ الْمُسْتَقيم»** (اي علي! آنچه مانع من براي تعيين جانشيني تو بود، حريص‌بودن تو براي امامت است و حقاً تو از همة اين‌ها سزاوارتر و لايق‌تري، كه در صورت حائزشدن امارت، امت اسلام را بر صراط مستقيم و بر حق مبين و آشكارا رهبري نمايي و بر اين نهج قيام نمايي).[16]

عمر نمي‌تواند بفهمد اصرار و پافشاري علي◆ بر خلافت به چه معني است، ولي اقرار او به صلاحيت علي◆ در هدايت جامعه گواه بر آن است كه فاطمه‌ در مقابل جريان حذف علي◆

16 - **«الامامة و السياسة»**، ابن قتيبه، ص 23.

نبايد بي‌كار مي‌نشست و اصرار ما نيز در تبيين اين مطالب براي توجّه به آينده‌اي است كه آبستن تمدن اسلامي است، تا معلوم شود چه تفكري بايد در جهان اسلام، مسلمانان را هدايت نمايد.

وقتي كار به انحراف كشيد و امثال خليفة اول و دوم براي خود حق حاكميت قائل شدند ديگر نمي‌توانند علي◆ را به مردم به‌عنوان حاكم جامعه مسلمين معرفي كنند، هر چند به فضائل علي◆ اقرار هم داشته باشند. صاحب عِقدالفريد مي‌نويسد: چون عمر خنجر خورد به او گفتند: اي كاش براي خود خليفه‌اي معين مي كردي. گفت: پس از آن‌كه آن سخنان را بر شما گفتم تصميم داشتم كه سزاوارترين مردي را كه بر شما حكومت كند و اميدوار باشم كه شما را بر طريق حق حمل كند كه علي‌بن‌ابيطالب است، براي ولايت امر شما نصب كنم ولي سپس ديدم كه من تاب نمي‌آورم، چه در زمان حياتم و چه در زمان مرگم كه او را آمر و رئيس بر شما ببينم.[17]

چون با نقشه بر سر كار آمدند حالا خودشان هم همان نقشه را بايد ادامه دهند. آقاي رسول‌جعفريان مي‌گويد: قرايني وجود دارد كه انتخاب خليفه اوّل، حكايت از نوعي توطئه قبلي و يا حداقل تفاهم و هماهنگيِ حزب مخالف بني‌هاشم پيش از بيعت دارد و مي‌گويد:

17 - «عِقدالفريد»، طبع اول، ج 3، ص 71.

عبدالعزيز الدوري عقيده لامنس را كه سقيفه را توطئه سه نفره، عمر و ابوبكر و ابوعبيده مي‌داند، رد مي‌كند، امّا اصل تفاهم قبلي حزب مخالف بني‌هاشم را مي‌پذيرد.[18]

آيندة جهان از آن فاطمهؑ است

حدود هزار و چهارصد سال است كه جهان اسلام گرفتار نقشه‌اي است كه فاطمهؑ همان روز اوّل متوجّه شد و حتّي علي◆ بدان اشاره كرد[19] و كتاب شريف الغدير مرحوم علامه اميني در واقع گفتگوي دلسوزانه‌اي است با اهل سنّت كه نسبت به آن توطئه آگاه شوند و در روايات و متون تاريخي خود به آن چيزي كه فاطمهؑ نسبت به آن حساسيت نشان داد آگاه گردند، و در انتخاب اسلامِ خود بازخواني نمايند. و بحمدالله آرام آرام آثار كار تاريخي علامه اميني«رحمة الله عليه» در الغدير در محافل علمي اهل سنّت دارد خود را نشان مي‌دهد و واقعاً ديگر آن دوره سپري شده است كه بشود جامعه اهل سنّت را از حقايق صدر اسلام دور نگه

---

18 - «تاريخ تحول دولت و خلافت»، رسول‌جعفريان، ص 143 به مقدمه «في‌تاريخ‌صدر الاسلام» ص 56 رجوع كنيد.

19 - در مورد پيمان‌نامه‌اي كه در آن عده‌اي تعهد كردند مانع حاكميت علي◆ شوند به بحارالانوار ج8 ص33، و طبقات كبري ابن‌سعد ج3 ص61 ، و شرح ابن‌ابي‌الحديد ج4 ص 454 رجوع فرماييد (نقل از كتاب اسرار و آثار سقيفه بني‌ساعده تأليف آقاي حشمت‌الله قنبري).

داشت و تصوّر كنيم آينده جهان اسلام بايد ادامه گذشته آن باشد كه شيعه و رهروان فاطمه‌ به عنوان مجوسِ ضد اسلام معرفي شوند و ضرغاوي افتخار كند 132 شيعه را در عراق به دست خودش سر بريده است، چراكه به نظر او شيعيان از آمريكا خطرناك‌تر و منحرف‌ترند.

اينك نوبت فاطمه‌ است كه با جهان اسلام سخن بگويد و إن‌شاءالله همه چيز به نفع اسلام فاطمي‌ ورق بخورد و جوانان مسلمان اهل سنّت اسلام گم‌شده خود را از دست فاطمه‌ بگيرند و آرام‌آرام اشك‌هاي فاطمه‌ نقش خود را بنمايانند، چراكه از همان اوّل معلوم بود آينده از آنِ فاطمه‌ است. اين‌همه كشتن فرزندان فاطمه‌ در طول تاريخ توسط امويان و عباسيان براي جلوگيري از ظهور آينده‌اي است كه فاطمه‌ صاحب آن خواهد بود.

انقلاب اسلامي اوّلين آرزوي فاطمه‌ است كه بر اساس آن، جامعه در سياست‌گذاري‌هايش به جاي نظر اشخاص، نظر امامان معصوم را از طريق وليّ فقيه، حاكم كند، اين انقلاب بنا دارد نه تنها جهان تشيع، بلكه جهان اسلام را نجات دهد، به طوري كه در اوّلين طليعه‌هاي تأثير آن، فلسطيني كه در حال محو شدن از روي نقشه جهان بود، احياء شد و نهضت فلسطين قدرت گرفت و تا ايجاد دولت مردمي حماس - با همه كارشكني‌هاي اسرائيل- جلو آمد و مي‌رود كه

جوانان جهان اسلام كشورهاي خود را از چنگال حاكمان غيراسلامي و به ظاهر مسلمان برهانند و گام‌هاي بعدي را شروع كنند.

هنر ما آن است كه بفهميم در كجاي تاريخ قرار داريم و در اين صورت است كه مي‌توانيم جايگاه نقشه‌هاي دشمن اسلام را بشناسيم و نيز از عامل پيروزي خود بر آن نقشه‌ها آگاه باشيم و هنر حضرت زهرا(س) فهم همين دو موضوع بود. قبلاً عرض شد نقشه اين بود كه مي‌خواستند اسلام را به يك مرام عربي تبديل كنند، آن هم در حدّي كه هر اندازه از آن را كه خواستند عمل كنند و هر اندازه از آن را هم كه صلاح ندانستند تغيير دهند، به طوري كه مالك در موطاء مي‌نويسد: «عمر خودداري مي‌كرد از اين‌كه يكي از عجم‌ها را ميراث دهد مگر آن كه در عرب به دنيا آمده باشد.»[20] حالا شما حساب كنيد اگر اسلام در آن حدّ كه يك دين عربي است و با نظر خليفه هر قسمت از آن قابل تغيير است، معرفي مي‌شد، امروز ديگر اثري از اسلام باقي بود؟ فضايي كه فاطمه(س) ايجاد كرد امكان چنين جسارت‌ها به شدت گرفته شد و حساسيت‌ها در توده مسلمين در رابطه با اجتهاد در مقابل نص، روز به روز بيشتر شد و ائمه

20 - «موطاء مالك»، ج2، ص12.

معصومين♒ بدون حضور مستقيم در امور، مانع بسياري از انحرافها بودند.[21]

اميرالمؤمنين◆ قبل از واقعه صفين در رابطه با واقعه بعد از رحلت رسول خدا♂ سخناني فرمودند كه حادثه را به خوبي تحليل مي‌كنند؛ مي‌فرمايند: «**اِنَّ الْعَجَبَ كُلُّ الْعَجَبْ مِنْ جُهّالِ هذِهِ الْاُمَّةِ وَ ضُلالِها وَ قادَتِها وَ ساقِيها اِلَي النّار...**»[22] يعني؛ تعجب و شگفت به تمام معناي كلمه از جاهلان اين امت است، از گمراهانشان و سردمداران، كه اين امّت را به سوي آتش سوق دادند، اين‌ها از پيامبر خدا♂ به طور مكرّر شنيدند كه مي‌فرمود: هيچ امّتي زمام امور خود را به مردمي نسپرده است كه در ميان آن امّت مرد داناتر و فهيم‌تر و عالم‌تر وجود داشته باشد، مگر آن‌كه آن امت رو به پستي و تباهي و خرابي گرائيده شده باشد، الاّ اين‌كه بر گردند به همان داناي قبلي، و اين امت قبل از من امور خود را به سه نفر سپردند كه هيچ يك از آن‌ها كسي نبود كه قرآن

---

21 - امام باقر◆ به ابوحمزه مي‌فرمايند: اي اباحمزه! در زمين همواره عالمي از ما وجود دارد كه اگر مردم چيزي بيفزايند، بگويد افزودند، و اگر بكاهند بگويد: كاستند و خداوند آن⇦ ⇨عالِم را از دنيا نبرد تا آن‌كه در فرزندانش كسي را ببينند كه مانند او بدانند (كمال‌الدين و تمام‌النعمه ج1 باب 22 حديث 21).

22 - «تاريخ سليم‌بن قيس»، ص148.

جمع كرده باشد[23] و يا اين‌كه ادعا كند به كتاب خدا و سنّت پيامبر او عالم‌تر است، آن‌ها مي‌دانستند من عالم‌ترين امّت به كتاب خدا و سنّت پيامبر او هستم، و بصيرترين آن‌ها به قرائت قرآن و عارفترين آن ها به قضاوت به حكم خدا من بودم...».

به چند نكته در حديث فوق عنايت فرماييد: اوّلاً؛ ريشة تباهي امور مسلمين به خوبي روشن است و علت مشكلات را بايد در حذف انسان شايسته‌اي به نام علي◆ از صدر امور دانست. ثانياً؛ حضرت‌علي◆ به حكم وظيفه مجبورند نظرهاي جامعه و تاريخ را متوجّة خود كنند تا لااقل راه آيندگان مشخص باشد كه بايد براي سر و سامان دادن جامعه به چه طرز تفكري رجوع كنند و راه اهل‌البيت‌ﷺ را رها نكنند. ثالثاً؛ مي‌فرمايند از آن سه نفري كه قبل از من بودند كسي نبود كه قرآن را جمع‌آوري كرده باشد، چون به واقع لازمة جمع‌آوري قرآن اين است كه اوّلاً: ارتباط دائم با رسول خدا↗ داشته باشد تا

---

23 - با اين‌كه علماء اهل سنت در اين‌كه چه كسي قرآن را جمع‌آوري كرده است، با هم اختلاف دارند، ولي نام چهارتن را به عنوان مُدوِّن قرآن نام مي‌برند كه عبارتند از: علي، ابوبكر، عمر و سالم غلام حذيفه، ولي باز در رأس اين چهارتن بر طبق گواهي مدارك اهل سنت، علي◆ قرار دارد و با توجه به مسؤليت‌ها و دلمشغولي‌هايي كه آن سه‌تن دارند بيشتر براي آن كه از اصحاب سقيفه هستند فضيلت تراشي شده است.

تمام قرآن را بدون هيچ كم و كاستي بگيرد. ثانياً: به خوبي قرآن را بشناسد و لذا نقش علي◆ در حفظ و نگهداري قرآن، نقش اساسي است. و در نهايت بر اين نكته تأكيد مي‌كنند كه داناترين و فقيه‌ترين ايشان به قرائت قرآن و عارفترين آن ها در قضاوت به حكم خدا من بودم. اعلان اين مطالب تكليف انسان‌هاي محقق را در هميشة تاريخ روشن مي‌كند كه بتوانند سؤالات زيادي را كه از حادثه بعد از رحلت رسول‌خدا؛ برايشان پيش مي‌آيد، جواب دهند. راستي؛ چرا اين سه خليفه با اين‌كه از پيامبر خدا؛ بارها فضائل علي◆ را شنيده بودند كار را به علي◆ واگذار نكردند؟! و اين اساسي‌ترين سؤالي است كه اگر روشن شود برگشت اساسي جهان اسلام به سوي مكتب تشيع شروع خواهد شد.

آنگاه كه نظام ارزشي جامعه فرو مي‌ريزد

شما از سخن رسول خدا؛ در حديث فوق ساده نگذريد. حضرت با بيان اين نكته كه «بايد داناترين و فهيم‌ترين افراد، زمام امور مسلمين را در دست بگيرد» مي‌خواهند نظام ارزشي جامعه در شرايط و بستر صحيح به سير خود ادامه دهد. حالا اگر جامعه‌اي حتّي يك قدم از اين موضع كوتاه بيايد، تمام نظام ارزشي صحيح آن جامعه فرو مي‌ريزد، چون وقتي

كسي كه در درجة دوم فهم و دانايي است، بر بالاترين رتبه از مراتب جامعه قرار گيرد، معنايش اين است كه ملاك برتري ها فهم و دانايي نيست و با اين عمل تمام ديوار ارزش‌دادن به دانايي و فهم فرو ريخته است و از اين به بعد هيچ‌كس نمي‌تواند بر ارزش‌ها تأكيد كند و چنين فكري چون خوره در تمام ابعاد جامعه رخنه خواهد كرد و در نظام ارزشي جامعه هرج و مرج حاكم خواهد شد تا حدّي كه كار به جايي مي‌كشد كه امام‌الحرمين جويني براي توجيه اين مشكل مي‌گويد: از شرايط امام نيست كه اهل اجتهاد و استنباط باشد...!![24]

حال مشكل اين است كه از يك طرف مي‌گويند لازم نيست امام يا خليفه اَعلم باشد و لذا از اين طريق جواب اشكالي كه مي‌گويد خلفاي سه‌گانه كه اَعلم امّت نبودند، چرا حاكم بر امور مسلمين شدند، را مي‌دهند و از طرف ديگر سراسر كتب اهل سنّت پر است از فتاواي عمر و سخنان او كه به عنوان حجّت در امور فقهي مبناي احكام است. حالا شما حساب كنيد ريشه اين هرج‌ومرج از كجا پيدا شد و با توجّه به اين سخن پيامبر خدا صلي الله عليه و آله كه بر آن تأكيد فرمودند، بسياري از مشكلات آينده تفاوت فقهي بين شيعه و سنّي مرتفع خواهد گشت. چون وقتي معلوم شود عمر اَعلَم امت نيست،

---

24 - «الارشاد الي قواطع الادله في اصول الاعتقاد»، ص426.

پس باید سخنان او مبناي فقه برادران اهل سنت نباشد و همین کافي است تا فقه شیعه و سني به هم نزدیك شود.

باز بر مبناي همین انحراف سخن ابن‌ابي‌الحدید است که در عین اقرار به فضیلت علي◆ مي‌گوید این کار خدا است که مفضول را از افضل مقدّم داشت و لذا اوّل آن سه خلیفه را بر مسند امور مسلمین قرار داد سپس علي«◆ را که افضل آن‌ها بود. در حالي‌که این حرف، متهم‌کردن خدا است و ایشان متوجّه نیست که با صحه‌گذاردن بر این عمل، چه بلاي بزرگي بر سر جامعه مي‌آید، وقتي حکم کسي در جامعه جاري شود که آن حکم عالي‌ترین حکم نیست که خدا براي آن جامعه قرار داده است باید انتظار چنین هرج و مرج فرهنگي را نیز در جوامع اهل سنت داشته باشیم. علت این‌گونه قضاوت‌هاي جاهلانه به جهت نفهمیدن عمق اعتراض حضرت‌زهراﷺ است و این‌که چنین واقعه‌اي چه تخریب بزرگي در نظام ارزشي جامعه پدید مي‌آورد.

این زهراي مرضیهﷺ است که مي‌فهمد حادثة فوق یعني گُم شدن حقیقت، چون وقتي ناقص به جاي کامل نشست، دیگر نقصِ ناقص به عنوان نقص تلقي نمي‌شود و همان شخصِ ناقص به عنوان ملاك و ارزش براي افراد جامعه تلقي مي‌گردد و از طرفي در نظام هستي آنچه به سوي راه نجات سیر مي‌کند، غیر ناقص است و لذا چنین جامعه‌اي هرگز به راه نجات واقعي

دست نمي‌يابد، مثل صورتي كه همة اعضايش - اعم از چشم وابرو و دهان- زيبا باشد ولي بيني او زيبا نباشد، در اين حالت همة صورت نازيباست. اگر ملاك و الگوي جامعه‌اي كه بايد جامعه به سوي آن سير كند، مظهر همة كمالات انساني نباشد ولي جاي الگويي بنشيند كه مظهر همة كمالات انساني است، چنين جامعه‌اي به نجات و رستگاري دست نمي‌يابد، همچنان كه زشتي يك عضوِ صورت، موجب مي‌شود كه همه صورت زشت تلقي شود، همچنان انساني هم كه همة خصوصياتش خوب بود، ولي فقط يك صفت رذيله داشت، اگر در صدد اصلاح آن نبود و آن را به رسميت شناخت، همان يك صفت رذيله تمام شخصيت او را غيراخلاقي مي‌كند و عملاً بقيه صفات اخلاقي هم او را به نتيجه نمي‌رساند.

اعتراض حضرت زهرا‌ﻫ بر مبناي چنين مسائلي است ولي جامعه متوجّه عمق فاجعه نبود. حضرت در ادامه سخن خود به زنان مهاجر و انصار مي‌فرمايند: **«أنّي زَحْزَحُوها عَنْ رَواسِي الرِّسالَة وَ قَواعِدَ النُّبُوَّة وَ الدِّلالَة وَ مَهْبِطَ الرُّوحُ الْأَمين»** يعني؛ مردان شما چگونه خلافت رسول خدا‌ﷺ را از موضع ثابت و بنيان هاي نبوّت دور ساختند؟ و آن را از خانه‌اي كه جبرائيل◆ در آن فرود مي‌آمد به خانه ديگري بردند؟

ريشة سرگرداني بشر

خليفه رسول خداﷺ بايد مجسمة ديندار و حامل علمي باشد تا مقصد نبوّت را درك كند و با فرهنگ نزول حضرت جبرائيل◆ آشنا باشد. درست است كه پس از رحلت وجود مقدس رسول خداﷺ ديگر وحي الهي قطع شد، ولي ارتباط با ملائكه قطع نشد و رابطه جبرائيل◆ با اين خانه قطع نگشت، چنانچه مصحف فاطمهﷺ از ارتباط جبرائيل◆ با حضرت‌زهراﷺ تهيه شده و يا اين‌كه حضرت‌صادق◆ مي‌فرمايند: «پس از رحلت رسول‌خداﷺ، جبرائيل با حضرت زهراﷺ مراوده داشته است».[25] و در همين راستا امام‌خميني«رحمة‌الله‌عليه» مي‌فرمايند: «سابقه نداشته است كه جبرائيل جز با طبقه اوّل انبياء عظام اين‌چنين آمد و شدهاي مكرر با كسي داشته باشد.»[26] حالا حضرت زهراﷺ اشاره به همين مسئله دارند كه چرا خلافت رسول خداﷺ را از خانه‌اي حذف كرديد كه **«مَهْبِطَ الرُّوحُ الْأَمين»** بود، به طوري كه حضرت صادق◆ مي‌فرمايند: ملكي

---

25 - امام صادق◆ فرمودند: فاطمهﷺ بعد از رسول‌خداﷺ هفتاد و پنج روز در دنيا ماند و حزن و اندوه شديدي به خاطر دوري پدر بزرگوار به او روي آورده بود. جبرئيل خدمتش مي‌رسيد و او را تسكين مي‌داد و از پدرش و جايگاه وي در بهشت خبر مي‌داد و از آن‌چه بعد از او براي ذريّه‌اش پيش مي‌آيد آگاه كرد و علي◆ آن را مي‌نوشت(بحارالانوار ج43 ص156).

26 - «صحيفه نور»، ج19، ص279، و به «بحارالانوار»، ج43، ص79 و 80 رجوع شود.

که با ما ارتباط دارد فوق جبرائيل و ميكائيل است، و مگر مي‌شود براي هدايت مسلمين، انسان‌هايي نباشند كه با اسرار وَحي ارتباط داشته باشند؟ اين خطاي بزرگي است كه بشريت گرفتار آن شده است كه گمان مي‌كند خودش به خودي خود مي‌تواند مبناي هدايت خود باشد و يا خودشان به خودي خود مي‌توانند از قرآن، خطوط اصلي را بگيرند. همين فكر بود كه علي◆ را حذف كرد و گفت: **«حَسْبُنَا كِتابَ اللهِ»**؛ يعني ما را كتاب خدا بس است.

آري؛ من و شما مي‌توانيم به كمك جهت كلّي كه امام معصوم◆ در فهم قرآن روشن مي‌كند، با قرآن به نحو صحيح تماس بگيريم، يا به كمك آيات و روايات ائمه معصومينؑ نظام سياسي جامعه را در زمان غيبت، به كمك كارشناس فهم آيات و روايات، يعني وليّ‌فقيه، اداره كنيم. وليّ‌فقيه هم هيچ‌وقت ادعا ندارد كه خودش به خودي خود چنين توانی را دارد، و جهان اسلام و به تبع آن، جهان بشري هرچه ضربه خورد، در غفلت از اين موضوع نهفته بود، و لذا شما ملاحظه مي‌كنيد كه تمام بشريت در تمام قاره‌ها، در سرگرداني به سر مي‌برند، چون آن‌ها در حاكميت اجتماعي از كسي كه قلبش در ارتباط با عالم غيب و ملائكه است محروم شده‌اند. كسي را از صدر جامعه خارج كردند كه به تعبير حضرت‌زهراﷺ: **«وَ الطِبين بِأُمُورِ**

الدُّنْيا وَ الدّين»؛ به امور دين و دنيا آگاه بود. و مي‌فرمايد: حذف چنين كسي **«أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ»** همان زيانِ بسيار روشن است، همانى كه امروز هم بشريت به آن گرفتار است. مي‌فرمايد: **«وَ مَا الَّذي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ؟»؛** يعني چه باعث شد كه از علي◆ روي برگردانيد و بر او عيب بگيريد. **«نَقِمُوا مِنْهُ وَ اللهِ نَكيرَ سَيْفِه»؛** از او عيب گرفتند، ولي به خدا سوگند عيب او اين بود كه شمشير او در مقابله با باطل، آشنا و غريبه نمي‌شناخت و رعايت رئيس قبيله و غير آن را نمي‌كرد.

بازگشت از ايمان به كفر

ابن‌ابي‌الحديد مي‌نويسد: «قريش، علي◆ را قاتل عزيزان خود مي‌داند. اين خون‌ها گرچه براي اسلام ريخته شده بود، امّا از شمشير علي◆ چكيده بود.»[27] و شما در دعاي ندبه در رابطه با حضرت‌علي◆ همين نكته را متذكرمي‌شويد و عرضه مي‌داريد: **«وَ لاتَأْخُذُهُ فِي اللهِ لَوْمَةُ لائِم، قَدْ وَتَرَ صَنادِيدَ الْعَرَب وَ قَتَلَ اَبْطالَهُمْ وَ ناوَشَ ذُؤْبانَهُم فَاَوْدَعُ قُلُوبَهُمْ اَحْقاداً بَدْرِيَّةً وَ حُنَيْنِيَّةً وَ غَيْرَهُنَّ...»؛** يعني علي◆ آنچنان بود كه در راه خدا نگران سرزنش

27 - «شرح نهج‌البلاغه»، ابن‌ابي‌الحديد، ج13، ص300.

سرزنش‌كننده‌اي نبود، راه را بر دلاوران عرب تنگ نموده و قهرمانانشان را كشت و گرگانشان را دستگير كرد و در نتيجه بر دل‌هايشان كينه‌هاي بدر و خيبر و حنين و غيره ماند... .

در تاريخ داريم: عثمان در عهد خلافت خود، به علي◆ مي‌گفت: «اگر قريش تو را دوست نمي‌دارند گناه من چيست؟ تو كسان زيادي از آنان را به قتل رسانده‌اي كه چهره‌شان چون طلا مي درخشيد.»[28] در حالي كه غضب آن حضرت غضب الهي بود، و نه غضب حفظ منافع شخصي.

حضرت فاطمه‌ء در ادامه در وصف علي◆ مي‌فرمايد: **«وَ قِلَّةِ مُبالاتِهِ بِحَتْفِه»** نسبت به مرگ بي‌اعتنا بود؛ **«وَ شِدَّةَ وَطْأتِهِ وَ نَكالَ وَقْعَتِهِ»** و با دشمنان با تمام قدرت برخورد مي‌كرد و به آن‌ها امان نمي‌داد و **«وَ تَنَمُّرَهُ فِي ذاتِ اللهِ☥»**؛ و غضب او در راه رضاي خدا بود.

بعد كه حضرت زهراء‌ء علي◆ را توصيف مي‌كند و همه را متوجّه ريشه كينه‌اي كه حاكمان و سران با علي◆ داشتند، مي‌نمايد اين موضوع روشن مي‌شود كه حذف علي◆ يك نوع بازگشت از ايمان به كفر است و جرم علي◆ آن است كه هيچ نقطه اميدي براي كفر نگذاشته كه بتوانند

---

28 - «نثر الدرج»، ج2، ص68 - **معافة الصحابه**، ابونعيم اصفهاني، ج1، ص301 - نقل از تاريخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفريان، ص69.

با حاکمیت او به برگشت به کفر قبلي امید داشته باشند.

میفرمایند: «**وَاللهِ لَوْ تَکافُّوا عَنْ زِمامٍ نَبَذَهُ رَسُولُ اللهِ اِلَیْهِ لَاعْتَلَقَهُ**» یعني؛ سوگند به خدا اگر مردان شما مانع میشدند که زمام امور از دست علي◆ خارج شود و زمام امور خود را که پیامبرخدا♂ به او واگذارده بود، به دست او سپرده بودند «**وَ لَسارَ بِهِمْ سَیْراً سُجُحاً**»؛ آن را به ملایمت و سهولت راه میبرد «**لا یَکْلَمُ خَشاشُهُ**»؛ و این شتر را سالم به مقصد میرسانید «**وَ لا یُتَعْتِعُ راکِبُهُ**»؛ و حرکتي آن، حرکتي رنجآور و سراسر داراي بحران نمي شد «**وَ لَأَوْرَدَهُمْ مَنْهَلاً صافِیاً رَوِیا فَضْفاضاً تَطْفَحُ ضِفَّتاهُ وَ لا یَتَرَنَّقَ جانِباه**»؛ و آنان را به آبشخوري رهبري میکرد که سراسر داراي آب صاف و فراوان بود، و آنچنان پُر و وسیع میبود که سرریز میگشت و هرگز رنگ کدورت و ماندگي به خود نمیگرفت «**وَ لَأَصْدَرَهُم بِطاناً**»؛ و آنان را از آن آبشخور سیراب میکرد.

چون وقتي جامعه بر اساس حکم خدا اداره شود، تشریع و تکوین هماهنگ خواهد شد و به حکم آیه: «**وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَیْهِم بَرَکَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ وَلَکِن کَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا کَانُواْ یَکْسِبُونَ**»[29] یعني؛ اگر مردم شهرها ایمان میآوردند و متّقي میشدند، هر آینه برکات آسمانها

29 - سوره اعراف، آیه96.

و زمين را براي آن‌ها مي گشاديم، ولكن آيات الهي را تكذيب كردند و در نتيجه خداوند آن‌ها را به جهت اعمالشان به سختي و عذاب دنيايي و آخرتي گرفتار كرد. اگر حضرت علي◆ بر مسند حكومت جامعه قرار مي‌گرفت، چنين نقشي را كه آيه از آن خبر مي‌دهد، در ايجاد بركات زميني و آسماني در جامعه ايجاد مي‌كرد. و حضرت زهراﷺ متوجّة همين قاعده قرآني است، چون نظام حكومتي امام معصوم، متذكر ايمان و تقوي است و در چنين شرايطي بركات آسمان‌ها و زمين بر جامعه سرازير مي شود و همه، هم از طبيعت، بيشترين بهره را مي گيرند و هم از آسمان عالي‌ترين معنويات را مي‌يابند.

حضرت زهراﷺ در ادامه؛ در رابطه با بركات حاكميت امام معصوم مي‌فرمايند: **«وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرًّا وَ إِعْلاناً»**؛ يعني اگر علي◆ حاكم بود، خير و نيكي را در نهان و آشكار براي آن‌ها دوست مي‌داشت.

حاكمان عموماً به فكر خود شان‌اند و اگر هم مدعي دلسوزي براي مردم‌اند، چون مي‌خواهند رأي آن ها را غارت كنند، نه اين‌كه نسبت به آن ادعا صادق باشند، ولي مؤمنين واقعي كه در رأس آن‌ها پيامبر خدا♂ و ائمه‌معصومين♒ هستند، دوستدار مردم‌اند و غم مردم را مي‌خورند، چون اين كار جزئي از ايمان است و هر كس ايمانش بيشتر است، غم خلق خدا را بيشتر دارد، چراكه دل

آن ها محلّ تجلّي محبت خدا به مردم است و لذا مؤمن واقعي مظهر محبت خدا به مردم مي شود، چون بيش از همه خالق انسان‌ها به فكر انسان‌ها است و لذا ولي‌ّفقيه، وكيل مردم نيست، بلكه محلّ حاكميت دين خدا است، ديني كه بر اساس عشق به مردم نازل شده، به طوري كه خداوند مي‌فرمايد: **«لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»**[30] يعني؛ ما كتاب را به سوي شما نازل كرديم، ما در آن به فكر و به ياد سعادت شما بوديم، آيا در آن تعقّل نمي‌كنيد تا راه سعادت خود را بجويد؟ حالا قلب علي◆ محلّ تجلّي چنين محبّتي است.

حضرت زهرا‡ در وصف علي◆ ادامه مي‌دهند كه **«وَ لَمْ يَكُنْ يَتَحَلّي مِنَ الْغِنى بِطائِلٍ»**؛ اگر علي◆ در محلّ زمامداري مي‌نشست، هيچگاه از بيت‌المال براي خود ثروت نمي‌اندوزيد. **«وَ لا يَحْظي مِنَ الدُّنْيا بِنائِلٍ»**؛ و از ثروت دنيا جز به اندازه نياز برنمي‌داشت**«غَيْرَ ريِّ النّاهِلِ»**؛ مگر به اندازه آبي كه عطش را فرونشاند **«وَ شَبْعَةِ الْكافِلِ»**؛ و به اندازه طعامي كه رفع گرسنگي نمايد. چون مؤمن واقعي مي‌داند براي چه هدفي در اين دنيا آمده است. او نيامده است كه صاحب دنيا شود، آمده است كه رابطه خود را با خدا هر چه بيشتر اصلاح كند و به لطف الهي به مقام قرب حق، نائل گردد و حاكميت اسلام بر جامعه را جزيي

30 - سوره انبياء، آيه10.

از ايمان مي‌شناسد، نه اين‌كه صِرف حاكميت خود را بر جامعه اراده كند كه جزيي از پيروي نفس امّاره است. و لذا در آن شرايط كه حاكم به فكر خود نباشد، سير منافع موجود در كشور به سوي مردم سرازير مي‌شود و اصرار علي◆ بر حاكميت خود اين بودكه مي‌خواست تا قبل از آن‌كه روش‌هاي انحرافي در مديريت نظام اسلامي ريشه كنند، حاكميت صحيح را بنمايانند و آن را نهادينه كند و به علت همين اصرار بود كه متأسفانه از طريق دشمنانش متّهم به حرصِ بر حكومت شد.[31]

يكي از مشكلات سياسي جهان آن است كه حاكمان جهان امكانات كشور را كه متعلّق به مردم است، از آنِ خود مي‌دانند و شيعه بايد پرچم برگشت به سيرة علي◆ را به دوش گيرد و نه تنها كشور شيعه و جهان اسلام، بلكه همه جهان را از اين معضل نجات دهد و از اين طريق تمدن آينده بشر را پايه‌ريزي كند و عزاداري براي حضرت زهرا‡ يعني شناخت غمِ همراه با بصيرتي كه آن حضرت داشت، شناخت اين غم موجب مي‌شود كه

---

31 - مولوي در دفاع از علي◆ در اين رابطه مي‌گويد:

آن كه او تن را حرص ميري و خلافت كي
زان به ظاهر كوشد تا اميري را نمايد
تا اميري را دهد تا دهد نخل خلافت را

اولاً؛ با تلاش براي حاكميت حكم خدا در جامعه، نسبت به رفع آن حساس باشيم، ثانياً؛ با تذكردادن اين موضوع در جلسات، پسنديده‌ترين عزاداري را براي صديقه كبري؛ انجام دهيم، و اشكي كه پس از اين شناخت از چشم جاري مي‌شود نه تنها به دنيا، كه به دنيا و آخرت مي‌ارزد، و اين همان محبتي است كه انسان‌ها را از آتش نجات مي‌دهد و رسول خدا؛ در آن رابطه فرمودند: **«اِنّي سَمَّيْتُ اِبْنَتِي فاطِمَةَ لِاَنَّ‌اللهَ - عزّوَ جلّ - فَطَمَها وَ مَن اَحَبَّهَا مِنَ النّار»** [32] يعني؛ بدين سبب نام دخترم را فاطمه نهادم، زيرا خداوند عزّ وَ جلّ او را و دوستداران او را از آتش باز مي‌دارد.

پروردگارا! ما را از محبّين واقعي فاطمه؛ بگردان.

خدايا! به حقيقت سرّ فاطمه؛ -كه اولياء و انبياء از آن بهره مي‌گيرند- ما را از فهم پيام فاطمه؛ محروم نگردان.

پروردگارا! جهان اسلام را در فهم پيام فاطمه؛ موفق بگردان.

خداوندا! اين انقلاب را كه براي تحقّق آرزوهاي فاطمه؛ پايه‌ريزي شده، در پناه خودت محفوظ بدار.

«والسلام عليكم و رحمة‌الله و بركاته»

---

32 - «كنزالعمال»، ج6، ص219.

فاطمه؛ تجسم شعور و صبر

بسم الله الرّحمن الرّحيم

(اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ‌الله الَّذي
خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ‌يَخْلُقَكِ)
(فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرَة)

سلام بر تو اي فاطمه! اي امتحان شده توسط خالقت قبل از آن كه خلق شوي! و خداوند ديد تو در آن امتحان صابر و شكيبايي و از عهدة آن امتحانِ عظيم بر خواهي آمد.

آري؛ سلام بر فاطمه(ع) كه گوهر صبر و شكيبايي‌اش انگيزة خلقتش بود، اين مظهر شعور و شكيبايي، هم از همه بهتر فهميد كه خطري بزرگ، آخرين دين خدا را تهديد مي‌كند و هم در مقابل اين خطر خود را نباخت و دست و پاي خود را گم نكرد، بلكه با آگاهي به عمق فاجعه، براي خنثي كردن آن، برنامه‌اي عميق و درازمدت را تدارك ديد و نگذاشت اسلام پس از رحلت رسول‌خدا(ص) در بن‌بست قرار گيرد.

اگر جريان حاكم با چنين شدتي با علي(ع) برخورد مي‌كند و آشكارا با شمشيرِ كشيده او را تهديد به قتل

مي‌كند،[1] در واقع با شخصيتي برخورد مي‌كند كه مجسمه وفاداري به اسلام است و اين جريان پيام عجيبي در بر دارد، و لذا فاطمه عمق فاجعه را مي‌بينند. راستي چه كسي است كه با تمام وجود نلرزد وقتي مي‌بيند با رحلت رسول خدا جريانِ - با نقشه‌هاي از قبل تعيين شده- [2] حاكميت را قبضه كرده است كه نه‌تنها از اسلام هيچ اطلاعي ندارد بلكه با اهل‌البيت پيامبر كه عالمان واقعي به اسلام هستند؛ با يك نحوه خصومت برخورد مي‌كند. فاطمه فهميد اسلام دارد حذف مي‌شود و آن اسلامي كه خداوند وعدة پيروزي آن را داده بود از دست بشر بيرون مي‌رود، و در اين شرايط، اگر نقشة آن‌ها خنثي نمي‌شد، افق آيندة بشر سياه مي‌شد، لذا فاطمه با همان صبري

---

1 - به كتاب الاماة و السياسة ج1، ص13 و امام شناسي، ج2، ص199 رجوع شود.

2 - قبلاً عرض شد كه شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد ج4 ص454 و بحارالانوار ج8 ص33 از پيمان‌نامه‌اي خبر مي‌دهند كه پس از جريان غدير بين 34 نفر از مخالفان علي امضاء شد اين‌ها پيمان بستند كه اين‌طور اعلام كنند: محمّد رسالت خود را انجام داد و كسي را جانشين خود قرار نداده است. مرحوم مجلسي متن پيمان‌نامه را در بحار آورده است، آقاي رسول جعفريان در كتاب «تاريخ دولت و خلافت» در صفحه 143 مي‌گويد: «قرائني وجود دارد كه انتخاب خليفه اول حكايت از نوعي توطئه قبلي و يا حداقل تفاهم و هماهنگي حزب مخالف بني‌هاشم پيش از بيعت دارد و مي‌گويد: عمر العزيز الدوري عقيده لامنس را كه در سقيفه توطئه سه‌نفره، ابابكر و عمر و ابوعبيده مي‌داند، رد مي‌كند، اما تفاهم قبليِ حزب مخالف بني‌هاشم را مي‌پذيرد.

که شاخصة ايشان است براي خنثي كردن اين جريان برنامه‌ريزي كرد. موقعيت بسيار حساسي بود و بايد با حساسيت تمام با آن مقابله مي‌شد، چراكه اگر كوچك‌ترين سهل‌انگاري صورت مي‌گرفت همه چيز از دست مي‌رفت، خداوند فاطمه‌ؑ را براي اين صحنه خلق كرده كه هم عمق فاجعه را مي‌شناسد و هم با نهايت دقت و هنرنمايي نمي‌گذارد حاكمان، اسلام حقيقي را دفن كنند و در نتيجه آيندگان نتوانند به اسلام حقيقي دست يابند. آن حضرت كاري كرد كه آيندگان بتوانند ريشة ناتواني جهان اسلام را در سقيفه جستجو كنند نه در اصل اسلام. با دقت در سخنان فاطمه‌ؑ؛ - چه در مسجد مدينه و چه با زنان مهاجر و انصار - عزمِ نشان‌دادن آن انحراف به‌خوبي به چشم مي‌خورد و نشان مي‌دهد بنا دارد عمق فاجعه را بنمايانند و روشن كند نمي‌شود علي◆ را به بهانة كسي كه بر خليفه طغيان كرده، به قتل رسانند و او را از صحنه حذف نمود.

در تاريخ هست كه وقتي درِ خانه فاطمه‌ؑ را آتش زدند و حضرت زهراؑ ضربه ديدند و محسن‌شان سقط شد و بي‌هوش گشتند و به گفتة اِبْن‌ابي‌الحديد: **«ثُمَّ دَخَلَ عُمَر، فَقالَ لِعَلِيٍّ قُمْ فَبايِعْ! فَتَلَكَّأَ وَاحْتَبَسَ فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَقالَ قُمْ، فَأَبَي اَنْ يَقُوم، فَحَمَلَهُ وَ دَفَعَهُ...»**؛[3] يعني سپس

3 - «شرح نهج‌البلاغه»، ابن‌ابي‌الحديد، ج2، ص19 و ج1، ص134.

عمر داخل خانه شد و به علي◆ گفت: برخيز و بيعت كن! و علي◆كندي كرد و توقف نمود، پس عمر دست او را گرفت و گفت: برخيز! پس حضرت ابا كرد از اين كه بلند شود، پس او را بلند كردند و او را باغلظتي تمام به مسجد بردند تا به جرم عدم بيعت با خليفه، او را به قتل برسانند.

پس چون فاطمه‌ء به هوش آمد و متوجّه شد علي◆ را برده اند، در حاليكه ناله مي‌كرد و ولوله مي‌زد و زنان بني‌هاشم و غيرها شمي زيادي همراه او بودند، به سوي مسجد به راه افتاد و آمد تا نزديك درِ حجرة خود در مسجد ايستاد و ندا سر داد: اي ابابكر! چه زود بر اهل‌بيت رسول‌الله يورش بردي. عمر به ابابكر گفت: چرا معطلي؟! اگر علي بيعت نمي‌كند او را به قتل برسان و ابابكر اشاره به حضرت زهرا‌ء كرد - بدين معني كه تا آن حضرت اين‌جاست چنين كاري ممكن نيست- از اين طريق به كمك فاطمه‌ء نقشه از ميان برداشتن علي◆ خنثي شد.

اگر زهرا‌ء سكوت كرده بود!

حضرت زهرا‌ء در سخنانشان با زنان مهاجر و انصار، به توطئه‌اي اشاره مي‌كنند كه براي حذف علي◆ در كار بود. حضرت با اعتراض خود، نقشة آن‌ها را رسوا مي‌كنند و عملاً حكومت ساختگي را از مشروعيت مي‌اندازند. راستي؛ اگر در آن شرايط بحراني فاطمه‌ء زانوي غم

بغل مي‌گرفت و خود خوري مي‌كرد چه مي‌شد؟ در حالي‌كه اگر علي‌ﷺ كوچك‌ترين اعتراضي مي‌نمود، مي‌گفتند حرص بر حكومت دارد،[4] آيا اگر فاطمه‌ﷺ سكوت مي‌كرد، جز اين بود كه حاكميت سقيفه با تمام قداست، خود را صاحب جان و مال مردم مي‌دانست و به اسم جانشين پيامبر خداﷺ تمام قداست‌ها و اختيارات پيامبر خداﷺ را براي خود قائل مي‌شد؟ پس اين‌جا بود كه بايد فاطمه‌ﷺ وظيفة سنگين و حساسي را به عهده مي‌گرفت، گويا همة كارها در آن شرايط به او واگذار شده كه حداقل اگر نمي‌تواند جريان حاكميت را تغيير دهد، آن را از مشروعيت و قداست كاذب بيندازد، و فاطمه‌ﷺ در مقابل فاجعه بزرگي كه همه صبرها و طاقت‌ها را به يأس بدل مي‌كند، ثابت كرد در آن شرايط نيز كسي هست كه پايداري كند و حضرت‌ﷺ فرهنگي را پايه‌گذاري مي‌كند كه نمونه‌اي از آن را در كربلا توسط حسين‌ﷺ در مقابله با لشكر عمر سعد، يا در شام توسط حضرت زينب‌ﷺ در مقابله با يزيد مي‌بينيد. واي اگر فاطمه‌ﷺ در مقابل حاكميت بعد از

---

4 - اميرالمؤمنين‌ﷺ بعدها در رابطه با شرايط بعد از رحلت پيامبرﷺ در خطبه پنجم نهج‌البلاغه مي‌فرمايند: «**اِنْ اَقُلْ، يَقُولُوا حَرَصَ عَلَي‌الْمُلك وَ اِنْ اَسْكُتْ، يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ‌الْموت**». يعني؛ اگر چيزي در دفاع از حقّ حاكميت خود مي‌گفتم، متهم مي‌شدم كه بر حكومت حريص است و اگر سكوت مي‌كردم مي‌گفتند: از مرگ فرار مي‌كند.

رسول‌خدا اعتراض نمي‌كرد. نظر بنده اين است كه اين موضوع آن طور كه بايد و شايد تحليل نشده است و عزيزان بايد با عنايت بيشتر مسئله را بررسي نمايند كه اگر فاطمه اعتراض نمي‌كرد، آيندة تاريخ چگونه بود؟

فاطمه حافظ پيام غدير

در واقع ما با سلامي كه به فاطمه مي‌دهيم، و با توجه به محتواي مخصوص آن سلام، داريم مي گوييم: اي فاطمه! هدف از خلقت تو صبر و پايداري در مقابل انحراف بزرگي بود كه در صدر اسلام به وقوع پيوست و اگر تو نبودي اسلام يك نقص بزرگ داشت، همچنان كه اگر اسلام سيدالشّهداء، حضرت حسين را نداشت از فكر و فرهنگ بزرگي خالي بود. همان خدايي كه اسلام را به بشريت داد، عوامل حفاظت و تكميل آن را نيز از قبل آماده كرد تا به وقتش نقش خود را ايفاء كنند.

در روايت داريم قبل از اين‌كه امام‌حسين به دنيا بيايد و حتّي اسلام در **جزيرة** العرب ظاهر شود، پيامبران به سرزمين كربلا مي‌آمدند و مي‌گفتند: تو گوهر بزرگي را در خود دفن خواهي كرد![5] پس معلوم است در كشف و نگاه آيندة‌نگر پيامبران، حادثه كربلا به عنوان يكي از حلقه‌هاي حفظ اسلام مشهود

---

5 - «كامل الزيارت»، قسمت ثواب زيارت امام‌حسين.

بوده است و خداوند نقش بزرگي را به عهده حسين◆ مي‌گذارد و لذا است كه آن حضرت مورد توجّه خدا و پيامبر خداﷺ است.

اسلام براي ماندنش فاطمه‌ﷺ را مي‌خواهد و فاطمه‌ﷺ نيز بايد خصوصياتي خاص داشته باشد تا بتواند در آن شرايط خاص اسلام را درست حفظ كند. فاطمه‌ﷺ از روز اوّل نزول قرآن با قرآن است و همين كه وَحي به اتمام رسيد و رسول خداﷺ رحلت فرمودند، چيزي نمي‌گذرد كه فاطمه‌ﷺ نيز از دنيا مي‌رود، اين زن، آخرين قسمت‌هاي حياتش، حافظ پيام آخرين قسمت‌هاي قرآن است، چون وقتي خداوند در آخرين جمله‌هاي وحي فرمودند: **«يا اَيُّهَا الرَّسُول بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَه...»**[6] يعني اي پيامبر! ولايت علي◆ را به گوش مردم برسان و اگر چنين نكني در واقع رسالت خود را انجام نداده‌اي، و پيامبر خداﷺ نگران بود كه مردم اين حكم را نپذيرند و در مقابل آن ايستادگي كنند، و آن را براي هميشه دفن نمايند و آيندة اسلام و مسلمين تماماً تيرة و تار گردد. و اين فاطمه‌ﷺ بود كه عملاً نگراني پيامبر خداﷺ را برطرف كرد و با اعتراض‌هاي خود نگذاشت پيام غدير دفن شود و در واقع فاطمه‌ﷺ همان مژده‌اي بود كه

---

6 - سوره مائده، آيه 67.

خداوند به پيامبرش داد و فرمود: **«وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاس»**؛ يعني خداوند پيام تو را از خطري كه نگران آن هستي حفظ مي‌كند، و عملاً از طريق حضرت زهرا ﷺ اصل نقشه خنثي شد و مي‌رود كه از طريق فرزندان فاطمه ﷺ پيام غدير در دل تاريخ بيش از پيش جاي اصلي خود را باز كند. پس اين‌كه خداوند به پيامبر خدا ﷺ تسلّي داد كه نگران آيندة پيامت در غدير مباش، چشم بر فاطمه ﷺ دوخته است، چون فاطمه ﷺ، قبل از خلقتش براي انجام رسالتي خاص امتحان‌شده و معلوم گشته از عهده چنين كار بزرگي برمي‌آيد، پس جا داشت كه خداوند وعده حفظ پيام غدير را به پيامبرش بدهد.

اي فاطمه! هدف خلقت تو، صبر و اعتراض در مقابل آن انحراف بزرگ بود. تو در اين عمر كوتاه چقدر خوب راه اصلي ادامة اسلام را گشودي. اگر اباذر در مقابل انحراف عثمان به او اعتراض كرد و او را به چيزي نگرفت، آموزش تو بود، و نه تنها اباذر، اگر راه اعتراض بر خلافت تا قيام قيامت گشوده ماند، همه و همه از آموزش تو بود، و اگر تو قدسي نبودي، جرئت در هم ريختن قداست‌هاي واهي را نداشتي. آنچنان اعتراض به جريان حاكميت توسعه يافت كه وقتي پدر ابابكر در طائف شنيد كه ابابكر خليفه شده است، پرسيد چرا او را براي اين كار برگزيدند؟ گفتند:

چون از همه پيرتر بود. گفت: من كه پيرتر بودم، چرا مرا خليفه نكردند؟[7]
از اين به بعد مجبور شدند به زبان راويان براي خليفه، قداست بسازند و آن را به مردم تحميل كنند. پيامبري كه مردم اجازه نمي‌دادند آب وضويش بر زمين بريزد و اين‌چنين او را مقدس مي شمردند، حالا براي خليفه از زبان راويان ساختند كه پيامبر خدا فرمود: «مرا كه به آسمان‌ها بالا بردند، بر هيچ آسماني نگذشتم مگر يافتم كه در آن نوشته بودند محمد برانگيخته خدا است و ابابكر جانشين من».[8] درست است كه محدثين اهل سنّت مثل نسايي، حاكم، محب طبري،... بر ساختگي بودن اين حديث و امثال آن گواهي دادند، ولي ملاحظه كنيد كار به جايي كشيده مي‌شود كه بايد چنين عناويني را براي خليفه دست و پا كنند.[9] با ساختن چنين احاديثي فضايي ساختند كه هيچ كس جرأت كوچك‌ترين اعتراضي را به خليفه نداشته باشد. حالا شما حساب كنيد اگر اعتراض‌هاي دختر پيامبرخدا كه در قداست و عظمت زبانزد دوست و دشمن

---

7 -« احتجاج طبرسي»، ج1، ص 115 (نقل از كتاب امام‌شناسي، ج8، قسمت دوم)

8 - «**سفرالسعادة**»، فيروزآبادي - ترجمه الغدير، ج12، ص193.

9 - راستي اگر چنين احاديثي در زمان نصب ابابكر در سقيفه وجود داشت، چرا مطرح نشد و چرا تلاش كردند فقط با عنوان يار غار پيامبر براي ابابكر برتري دست و پا كنند؟!

بود، انجام نمي‌شد، و هيچ جريان اعتراضي در صحنه نبود، كار به كجا مي‌كشيد، آن‌قدر اسلام خشن و دوست‌ناداشتني مي‌شد كه ديگر امروز هيچ اثري از اسلام در صحنه نمانده بود، بالأخره اعتراض‌هاي حضرت زهرا(س) با همة تلاشي كه حاكمان براي پنهان نمودن آن كردند، در جهان اهل سنت كار خود را كرد و آن جوّ شكسته شد و به همين جهت محدثين اهل سنّت جرأت كردند در مقابل مقداري از اين احاديث ساختگي بايستند. اگر فاطمه(س) بستر اعتراض به خليفه‌اي را كه جاي پيامبر خدا(ص) نشسته است و انتظار دارد همچون پيامبر خدا(ص) با او برخورد كنند، فراهم نكرده بود، ديگر هر اعتراضي حكم گناه كبيره را پيدا مي‌كرد.

اعتراض حكيمانه

جريان حاكم با برنامه‌هايي كه به صحنه آورد، اميد داشت صبر فاطمه(س) را بربايد، حال يا فاطمه(س) در مقابل جريان واقع‌شده زانوي غم در بغل بگيرد كه براي آن ها نِعْمَ الْمطلوب، و يا مثل زنان معمولي، با جيغ و فرياد، اعتراضي خارج از صبر و شكيبايي پيشه كند، در آن صورت با رگبار انتقادهايي كه نثار آن حضرت مي‌كردند، عملاً از فاطمه(س) قداستي باقي نمي‌گذاردند كه بخواهد براي مردم حجّت باشد و سخنانش ملاك ارزيابي مردم قرار گيرد. ولي

آن‌ها فاطمه را نشناخته بودند، همان‌طور كه اسلام را نمي‌شناختند، آن‌ها اوج پيروزي را در قبضه‌كردن قدرت سياسي مي‌ديدند و به افق‌هاي دوري كه فاطمه همواره در آن‌ها حاضر خواهد بود، نمي‌توانستند بنگرند.

برخوردهاي اهل‌البيت در مقابل انحراف‌ها، فرهنگ خاصي را همراه خود دارد، نه اعتراضي است خشن، كه به طرف مقابل بهانة تندروي داده شود و نه انزوا و گوشه‌نشيني است كه ميدان براي رقيب باز باشد و هر طور خواست اسب بتازاند، واقعاً روش مبارزة معصومين با دشمنانشان رقيب را مستأصل مي‌كند به طوري كه نمي‌داند چه كار كند.[10]

اعتراض بلند ولي خاموش

ابن قتيبة دينوري مي‌گويد: مورّخين و اهل تحقيق چنين گفته‌اند كه: جماعتي از اصحاب پيغمبر با هم جمع شدند و نامه‌اي نوشتند كه در آن، آنچه عثمان بر خلاف سنّت رسول‌خدا و سنت دوخليفة قبل از خودش عمل كرده بود، ذكر كرده بودند. اين‌ها پس از نوشتن آن نامه با همديگر هم‌پيمان شدند كه آن را به دست عثمان بدهند و ايشان ده نفر بودند. و از جمله كساني كه در جريان اين نامه

---

10 - متوكّل در باره امام هادي بارها مي‌گفت: واي بر شما! كار ابن‌الرضا مرا از پا انداخته، **«وَيْحَكُمْ قد اعياني امر ابن‌الرّضا...»** (الارشاد، شيخ مفيد، ص312).

حضور داشت عَمّارِبن‌یاسر و مِقدادبن‌اَسْوَد‌اند. و چون خارج شدند که نامه را به دست عثمان بدهند یکی‌یکی شروع به پنهان‌شدن نمودند و نامه به دست عمّار بود. همگي رفتند و عمار تنها ماند و به راه خود ادامه داد تا به خانة عثمان رسید.

عمار از عثمان إذن دخول خواست، و او اجازة دخول داد، در روزي که هوا سرد بود. او داخل شد و در نزد عثمان، مروان‌بن‌حَکَم و اهل او از بني‌اُمیّه نیز حاضر بودند؛ نامه را به عثمان داد.

عثمان نامه را خواند و گفت: تو این نامه را نوشتي؟ عمار گفت: آري! عثمان گفت: غیر از تو، چه کسي با تو همراه بوده؟ عمار گفت: با من چندین نفر بودند که در راه از ترسِ سطوت تو جدا شدند! عثمان گفت: ایشان چه کساني هستند؟! عمار گفت: من نام آنها را نمي‌برم. عثمان گفت: پس تو چگونه در میان آنها چنین جرأتي داشتي؟! مروان گفت: اي امیرمؤمنان: این غلام سیاه‌چهره (یعني عمار) مردم را بر علیه تو متجرّي کرده است؛ و اگر تو او را بکشي درس عبرت براي دیگران خواهد بود، که چون او را به یاد آورند عمل او را تکرار نکنند.

عثمان گفت: او را بزنید. او را زدند و عثمان هم خودش با آنها عمار را مي‌زد تا شکمش را پاره کردند و او بي‌هوش شد. جسد او را روي زمین کشیدند و به درِ خانه انداختند.

اُمّ‌سَلمه؛ زوجة پيغمبر دستور داد تا او را در منزل خود آوردند، و چون عمار هم‌پيمان با قبيلة بنومُغيره بود، بنومُغيره بر عثمان خشمناك شدند. همين‌كه عثمان براي نماز ظهر از منزل بيرون رفت، هِشام‌بن‌وليدبن‌مغيره، سر راه او را گرفت و گفت: سوگند به خدا اگر از اين ضربت، عمار بميرد، من مرد بزرگي از بني‌اُميّه را خواهم كشت. عثمان گفت: تو آنجا نيستي!

سپس عثمان به مسجد آمد. ديد علي در مسجد است؛ سرش به شدّت درد مي‌كند و بر سر خود دستمال بسته است. عثمان گفت: سوگند به خدا اي ابوالحسن نمي‌دانم آيا آرزوي مرگ تو را داشته باشم يا آرزوي زندگي تو را؟! سوگند به خدا اگر تو بميري من دوست ندارم پس از تو براي غير تو زنده باشم! چون همانند تو كسي را نمي‌يابم، و اگر زنده باشي پيوسته يك طاغي را مي‌يابم كه تو را نردبان و بازوي خود گرفته و كهف و ملجأ و پناه خود قرار داده است؛ هيچ مانعي براي من نسبت به از بين بردن او نيست مگر موقعيتي كه او در نزد تو دارد و موقعيتي كه تو در نزد او داري! و بنابراين مثال من با تو، مثل پسر عاقّ است با پدر خود. اگر پسر بميرد، او را به فراق خود مصيبت زده و دردناك مي‌كند، و اگر زنده باشد مخالفت و عصيان او را مي‌نمايد. آخر يا راه سلامت پيش‌گير تا ما نيز راه مسالمت را بپيماييم! و يا راه جنگ و

ستيز را، تا ما به جنگ و ستيز در آئيم! مرا بين آسمان و زمين بلاتكليف مگذار! سوگند به خدا اگر مرا بكشي همانند من كسي را نمي‌يابي كه به جاي من بنشيند! و اگر من تو را بكشم همانند تو كسي را نمي‌يابم كه مقام و موقعيت تو را داشته باشد! و آن كس كه فتنه را ابتدا كرده است هيچگاه به ولايت امر امت نمي‌رسد!

علي گفت: در اين سخناني كه داشتي هريك را پاسخي است، وليكن اينك من گرفتار سردرد خودم هستم، از پاسخ گفتن به گفتار تو! من همان جمله‌اي را مي‌گويم كه عبد صالح گفت: « **فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللهُ الْمُسْتَعانُ عَلَي ما تَصِفُونَ**»[11]

با دقت در اين جملة عثمان خطاب به علي◆: «آخر يا راه سلامت پيش گير تا ما نيز راه مسالمت را بپيماييم، و يا راه جنگ را پيشه كن تا ما به جنگ و ستيز درآييم، مرا بين آسمان و زمين بلاتكليف مگذار!»؛ مي‌توان فهميد كه روش اهل‌البيت‌ﷺ چقدر دقيق است، به طوري كه نه عثمان مي‌تواند با علي◆ بجنگد و نه مي‌تواند او را ناديده بگيرد و از همين طريقِ نامرئي، اهل‌البيت‌ﷺ هميشه در صحنه‌هاي تاريخ اسلام حضور داشته‌اند و همه حرف ما در مورد روش فاطمه ﷺ همين نكته است و اين روش عجيبي است كه حتماً دشمن خود را

---

11 - «**الامامة و السياسة**»، ص 30 و 31.

از پاي درمي‌آورد ولي خود از پاي درنمي‌آيد.

ابو سفيان فكر مي‌كرد مي‌تواند با پشتيباني از علي◆ در مقابل ابابكر جبهه‌اي مانند جبهه‌هاي سياسي نظامي طول تاريخ درست كند و لذا به علي◆ گفت: اي علي! دست خود را بده تا با تو بيعت كنم و سپس اين صحرا را در دفاع از تو پر از لشكر نمايم. و علي◆ در جواب او فرمودند: «**اَيُّهَا النّاس، شُقُّوا اَمْواجَ الْفِتَن بِسُفُنِ النَّجاة...**»[12] اي مردم! امواج فتنه‌ها را با كشتي‌هاي نجات بشكافيد، و در واقع حضرت◆ نگذاشتند نقشه ابوسفيان عملي شود، چون در آن صورت دو لشكر بودند كه در مقابل هم ايستاده بودند، در حالي‌كه جبهه علي و فاطمه‌ﷺ جبهه‌اي است كه بايد تاريخ را تغذيه كند و بايد آداب و رسوم خاصي داشته باشد، همان آداب و رسومي كه عمر را با آن همه خشونتي كه نسبت به فاطمه‌ﷺ اعمال كرد، مجبور نمود به ابابكر بگويد: «بيا به سوي فاطمه برويم كه او از ما غضبناك است...»[13] و باز در همان جلسه، حضرت فاطمه‌ﷺ طوري با آن‌ها برخورد كرد كه بهترين تعبير براي آن برخورد، «انتقام كريمانه» است. به طوري كه آن‌ها از خانه حضرت طوري بيرون آمدند كه گويا از اوّل هم برايشان بدتر شد و

---

12 - نهج‌البلاغه، خطبه 5.

13 - «**تاريخ الامامة و السياسة**»، ابن‌قتيبه.

از طرفي هم حضرت هيچ بهانه‌اي به دست آن‌ها ندادند كه بحث آن ملاقات، درجلسات گذشته عرض شد.

نظام جمهوري اسلامي هم در مقابله با كفر جهاني وقتي موفق بوده كه به روش فاطمه عمل كرده است. تحليل‌گر راديو اسرائيل گفته بود: «علي‌رغم همه نقشه‌هايي كه ما براي سرنگوني جمهوري اسلامي مي‌كشيم، جمهوري اسلامي به حيات خود ادامه مي‌دهد و مردم بقيه كشورها را هم تحت‌تأثير خودش قرار مي‌دهد.»؛ البته آن‌ها به عنوان خطر جمهوري اسلامي اين‌طور حرف مي‌زنند كه گروه خود را مجهز كنند و كار برخورد با ما را يكسره كنند، ولي تا روش ما روش اهل‌البيت عليهم‌السلام است، همچنان به لطف الهي جلو مي‌رويم، چون ولايت‌فقيه، يعني حاكميت فقهي كه از سيره و سخن معصومين گرفته شده است كه نه روش آن انفعال است و نه آنارشيست‌بازي. مسلّم اعتراض‌هايي كه بيشتر شبيه خودكشي است تا اعتراض، ربطي به روش اهل‌البيت عليهم‌السلام ندارد، همان‌طور كه سكوت‌هايي كه بيشتر تأييد ظلم است، ربطي به روش اهل‌البيت عليهم‌السلام ندارد، در بحث «كربلا، مبارزه با پوچي‌ها» عرض شد، راه بين اين دو راه، بسيار دقيق و حساب شده است و ما نام آن را «حكمت حسيني» مي‌گذاريم.

آري اي فاطمه! اگر اعتراض تو همراه با طمأنينه و معنويتي مملوّ از

خداخواهي نبود، آن اعتراض نيز سرنوشتي به مانند همه شورشهاي كور تاريخ داشت و ديگر امروز تو نبودي كه بتواني تاريخ امروز و فرداي ما را تغذيه كني، تو جبههاي را گشودي كه به جهت مشخصات خاص خودش تا رسيدن به نتيجه نهايي باز است، و آن جبههاي است كه حقخواهي را در پوششي از متانت و حقنمايي و قداست پوشاند، و بيخود نيست كه آن دانشمند مسيحي وقتي ميخواهد تو را وصف كند ميگويد: «فاطمه زهرا، زهي در نيام»[14] است، يعني همچون تيري كه زهي در نيام و شكاف آن قرار دادهاند تا آن را رها كنند، فاطمه♀ آن تيري است كه ميرود تا در طول تاريخ رقيبان خود را يكي پس از ديگري از پاي درآورد و اسلام حقيقي را در تاريخ حاكم كند، ولي با فرهنگي خاص، مثل همان مقابله و برخوردي كه از طريق قبر پنهان خود با رقيبان خود انجام داد، اعتراضي بلند ولي خاموش.

خوشا به حال آنهايي كه قبر گمشده فاطمه♀ را در ماوراء زمين و خاك ميجويند، خوشا به حال آنهايي كه پس از رحلت رسول خدا♂ فهميدند اسلام حقيقي چون قبر فاطمه♀ گم شد و به جاي آنكه در زمين به دنبال قبر بگردند، تاريخ را بكاوند و در تحقق فرهنگ غدير، قبر فاطمه♀ را پيدا كنند، چراكه

---

14 - عنوان فوق، نام كتابي است كه آقاي سليمان كتاني در مورد حضرت فاطمه♀ نوشتهاند.

قبر فاطمهؑ در سقيفه گم شده است و چه نادان بودند آن هايي كه گمان كردند اسلام منهاي اهل البيتؑ باز اسلام است و همه مصيبت از اين جا شروع شد. راستي اسلامي كه در قلب ها جاي ندارد، چگونه به قلب هاي ديگر سرايت مي‌كند؟! اسلامِ كتاب و درس و مدرسه اگر مقدمه براي ايمان قلبي نباشد، چنين مورد خطاب قرار مي‌گيرد كه: «...**قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...**»؛[15] **يعني** شما ايمان نياورده ايد بلكه به آداب ظاهري اسلام خود را بسته ايد و هنوز ايمان در قلب‌هاي شما وارد نشده است. آري؛ اهل البيتؑ هستند كه بدون درس و مدرسه به علم لدنّي كه علمِ قلبي به قرآن و باطن آن است، عالم اند و تا پاي قلب وسط نيايد، پاي ايمان به وسط نيامده است و لذا راه و رسم ايمان‌دار شدن، در اين خانواده قرار دارد وگرنه اسلام عبارت از اعمال قالبيِ خشكي خواهد بود كه بيش از آن‌كه جذاب باشد، آزاردهنده است.

فاطمهؑ راه هدايت آيندة جهان اسلام

وقتي رسول خداﷺ فرمود: «فاطمه پاره‌اي از من است، هر كس او را به

15 - سوره حجرات، آيه14.

خشم درآورد مرا به خشم آورده»[16] خبر از آن مي‌دهد كه فاطمه‌ﷺدر مقام فناي في‌الله است و همة خودیت‌ها را نفي كرده و انساني خدايي شده و چنين راهي، راه قلب است و نه راه فكر، و چنين فكر و فرهنگي، فرهنگ اهل‌البيت‌ﷺ است و نتيجه اين راه «ايمان» است - و نه يك مجموعة آداب قالبي صِرف - روايت در واقع مي‌گويد: فاطمه‌ﷺبه جايي رسيده كه اذيّتش، اذيّت رسول خداﷺ و به تبع آن، اذيّت خدا است، يعني فاطمه‌ﷺنماد عصمت است و ميزان نمايش حق و باطل، پس نمي‌شود اسلامِ غير از اسلام فاطمه‌ﷺرا اسلام دانست و در همين راستا وقتي فاطمه‌ﷺ به حاكميت پس از رسول خداﷺ اعتراض مي‌كند، و آن را انحرافي به سوي كفر معرفي مي‌كند، نبايد آن را ساده گرفت. كسي اين اعتراض‌ها را مي‌كند كه ميزان نمايش حق و باطل است، ديگر نبايد گفت آن‌ها هم نماز مي‌خوانند و روزه مي‌گرفتند، به من بگو آيا به اشاره فاطمه‌ﷺكه اشاره به غدير بود، توجّه كردند؟ آيا به حاكميت ارزش‌ها كه علي◆ مجسمه آن بود، توجّه نمودند؟ راستي اگر به غدير توجّه مي‌شد كار به جايي مي‌كشيد كه ملاكِ دادن مسئوليت، حَسب و نَسب باشد، به طوري كه جانشيني رسول‌خداﷺ در زمان عثمان به

16 - در ترجمه الغدير، ج14، ص106 تا 111، سند حديث را به 59 مرجع از متون معتبر اهل سنت رسانده است.

جايي بكشد تا يك نفر مسئولي كه اموي نباشد بر رأس كار هاي جامعة مسلمين قرار نداشته باشد؟

محمدبن ابي‌بكر وقتي به معاويه و برخوردهاي تندي كه با علي◆ دارد، اعتراض مي‌كند، معاويه در جواب او مي‌نويسد: « زماني كه پدر تو در ميان ما بود، ما به فضل و برتري فرزند ابوطالب آگاه بوديم و بر خود لازم مي‌دانستيم كه حق او را رعايت كنيم، ولي بدان كه پدر تو و عمر نخستين كساني بودند كه حق علي را پايمال كردند و با او به مخالفت برخاستند، بنابراين اگر راهي را كه درپيش گرفته‌ايم باطل است، پدرت بنيانگذار آن بود و ما آن را ادامه داديم، اگر پدرت در گذشته آن‌گونه عمل نمي كرد، ما نه تنها با فرزند ابوطالب مخالفت نمي كرديم بلكه دستورات وي را اطاعت مي‌نموديم ولي چون برخورد پدرت را در آن زمان با ايشان ملاحظه كرديم ما نيز به همان شيوه رفتار نموديم.»[17]

پس ملاحظه مي‌فرماييد كه دوست و دشمن اعتراف دارند كه انحراف از كجا شروع شد و حضرت زهرا‌ﷺ در همان ابتداي كار، باطل‌بودن آن را گوشزد فرمود و معلوم شد انصراف از علي◆ به كس ديگر، انصراف از مسلماني به مسلمان ديگر

---

17 - مراجه شود به «مروج‌الذهب مسعودي» و كتاب «بنات‌النبي» از بنت شاطي (نقل از «راه دشوار هدايت»، ادريس حسيني، ص189).

نيست، بلكه انصراف از علي◆ كار را به حاكميت يزيد مي‌كشاند و لذا است كه بايد فهميد هركس فكر كند مي‌تواند منهاي غدير، اسلام را ادامه دهد، او بين اسلام علي◆ و اسلام يزيد فرقي قائل نيست و پيام فاطمه‌ﷺ درست همين نكته است.

امروز حاكميت ولايتفقيه مقدمه‌اي است تا غدير احياء شود و زمينة ظهور امام معصوم◆ فراهم گردد و اسلام چهرة واقعي خود را بنمايانند و ايمان به صحنه بيايد و در ايمان، قلب و قالب با همديگر متّحد گردند و تمدن اسلامي شروع گردد و سراسر جهان را شور معنويت فرا گيرد. درست است كه ولايتفقيه مقدمه مباركي براي ظهور حاكميت امام معصوم◆ است، ولي اين مقدمه با خود موضوع بسيار متفاوت است و به همين جهت امام خميني«رحمة‌الله‌عليه» مي‌فرمودند: ان شاءالله صاحب اين انقلاب مي‌آيد و آن را به صاحبش تقديم مي‌كنيم. چون در حاكميت امام معصوم◆ عالَم و آدم در شرايط ديگري قرار مي‌گيرند، شرايطي كه قابل‌وصف نيست. نگو مگر در زمان پيامبرﷺ و در چهارسال حكومت علي◆ معصوم حاكم نبود، پس چرا آثار خاصي كه مي‌گوييد ظاهر نشد؟! چرا كه در زمان رسول خداﷺ نهايتاً ارائه وَحي الهي محقّق شد و اصلاً فرصت پياده‌كردن آن در روح جامعه آن‌طور كه بايد و شايد به دست نيامد و

در زمان حاكميت علي(ع) نيز آن حضرت را تماماً مشغول سه جنگ بزرگ كردند، ولي با اين‌همه مي‌رفت بستر بسياري از كمالات فراهم شود كه آن حضرت را شهيد كردند. گويا بشر بايد براي آسماني‌كردن زندگي‌اش، بيش از آنچه آماده بود، آماده گردد و در عطش آن شرايط به واقع بسوزد تا آنگاه كه آن شرايط با حضور و ظهور امام معصوم(عج) محقّق شد، به خوبي قدر آن را بشناسد. كسي كه فهميد حاكميت امام معصوم يعني چه، در راستاي تحقّق آن، علاوه بر آمادگي شخصي، با تمام وجود اشك مي‌ريزد و ضجّه مي‌زند و لذا در دعاي عزيز ندبه مي‌خواني: **«فَلْيَبْكِ الْباكُون وَ اِيّاهُم، فَلْيَنْدُبِ النّادِبُون وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْتَذْرَفِ الدُّمُوع وَ لْيَصْرُخِ الصّارِخُون وَ يَضِجَّ الضّاجُّون وَ يَعِجَّ الْعاجُّون»**؛ يعني؛ آن‌هايي كه - همچون فاطمه(س)- جايگاه اشك را مي‌شناسند، بايد اشك بريزند و با آنان كه اهل ناله‌اند بايد ناله كنند، و براي مانند آنان بايد اشك‌ها روان گردد و آن‌هايي كه مي‌توانند ياري طلب نمايند، بايد طلبِ ياري كنند.

چنين اشكي جهت زندگي را فراموش نكرده است و پايداري شيعه در چنين اعتراض كريمانه‌اي است كه به افق‌هاي بزرگ نظر دوخته است و عواطف و حق‌خواهي را درهم آميخته است تا بتواند با آن مقصد بزرگ روبه‌رو شود.

اگر نظر عزيزان باشد در سخنان فاطمه؆ با زنان مهاجر و انصار، حضرت بركات حاكميت علي◆ را گوشزد نمودند، كه در حاكميت آن حضرت بركات دنيايي و آخرتي نهفته است، چون علي◆ نمي‌خواست قدرت را تسخير كند، بلكه قدرت را براي خدمت مي‌خواست و اساساً پيامبر خدا♂ و اهل‌البيت♒ دين‌داري را در خدمت راستين به مردم مي‌دانند و لذا شيعه ناب، شيعه‌اي است كه تحملِ در رنج‌بودن مردم را ندارد و ذوب در خدمت به مردم مي‌شود. مقام معظم رهبري فرمودند: «معني ذوب در ولايت يعني ذوب در اسلام و خدمت به مردم» و رقيبِ حاكميت علي◆ عكس آن‌را عمل مي‌كند. فاطمه؆ گوشزد نمود اگر علي◆ حاكم مي‌شد: **«وَ لَبانَ لَهُمُ الزّاهِدُ مِنَ الرّاغِبِ»**؛ زاهدان واقعي از حريصان شناخته مي‌شدند و معلوم مي‌شد چه كسي اهل خدمت است و چه كسي اهل خودخواهي. **«وَ الصّادِقُ مِنَ الْكاذِبِ»**؛ و مؤمنين صادق از مدعيان ايمان باز شناخته مي‌شدند و فضايي به وجود مي‌آمد كه كسي به راحتي نمي‌توانست به اسم اسلام مردم را چپاول كند.

تاريخ مي‌گويد در آن مختصر زماني كه علي◆ پس از عثمان حكومت را در دست گرفتند، با وجود آن همه موانعي كه براي عملي شدن برنامه‌هاي حضرت پيش آوردند، فضايي از معنويت و سادگي و محبّت به وجود آمده بود كه خودبه‌خود هركس به روش علي◆ عمل نمي‌كرد، طرد

مي‌شد. اين مسئله هميشه بايد مدّنظر ما باشد كه اگر خواستيم جامعه به طور طبيعي به سوي سلامت سير كنند، بايد همه و همه بر روي ارزش‌هاي اسلامي تأكيد كنند و به اسم جذب انسان‌ها، نفس امّاره آن ها را رشد ندهند و بيش از همه اين وظيفه مهم به عهده راديو و تلويزيون و نظام آموزشي كشور است و در اين حالت است كه همچون فاطمه(س) بر غدير، يعني بر حاكميت ارزش ها و به ميدان‌آوردن فرزندان حقيقي انقلاب تأكيد كرده ايم.

حضرت زهرا(س) در ادامة صحبت‌شان با زنان مهاجر و انصار به عنوان شاهد سخن خود، به قرآن اشاره كردند كه مي‌فرمايد: **«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ»**؛[18] يعني اگر مردم ايمان مي‌آوردند و تقوي پيشه مي‌كردند، بركات آسمان‌ها و زمين را بر آن ها مي‌گشاديم، ولي راهنمايي‌هاي انبياء را تكذيب نمودند، پس ما هم آن ها را به اعمال زشتي كه انجام دادند، گرفتيم. سپس حضرت آية ديگري را قرائت فرمودند كه مي‌فرمايد: **«فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاء سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ»**؛[19] يعني اين هايي كه ظلم كردند و به دين خدا

---

18 - سوره اعراف، آيه96.
19 - سوره زمر، آيه51.

پشت نمودند آثار زشت کارهایشان به زودي به آن‌ها خواهد رسید و آن‌ها نمي‌توانند ما را در این کار ناتوان کنند.

ملاحظه کنید که حضرت زهراؑ در جریان انحراف از حاکمیت امام معصوم، چه مي‌بینند که آن را برابر مقابله با دین مي‌داند و خبر از عذاب الهي به میان مي‌کشد، حال این نگاه را مقایسه کنید با نگاه بعضي از متدیّنین که حاکمیت شاه و ولایت‌فقیه، برایشان یکسان است! آیا این‌ها از مکتب فاطمه‌ؑ بهره‌اي برده‌اند؟! آیا در معیارهاي فاطمي مي‌توان نام این‌ها را متدیّن گذاشت؟ آخر وقتي فرهنگ امام معصوم در جامعه جاري نیست، چگونه مي‌توان مرز حق را از باطل شناخت؟

حضرت در ادامه صحبت با زنان مهاجر و انصار فرمودند: **«أَلا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ»**؛ پس اکنون بیایید و بشنوید و سنگیني آنچه را بر دوش گرفته‌اید خودتان حمل کنید. **«وَ ما عِشْتَ أَراكَ الدَّهْرَ عَجَباً»**؛ یعني در طول زندگي با چه چیزهاي عجیبي روبه‌رو خواهي شد. **«وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ»**؛ اگر مي‌تواني تعجب کني، گفتة آن‌ها در حذف علي◆ تعجب‌آور است. **«لَيْتَ شِعْري إِلى أَيِّ سِنادٍ اسْتَنَدُوا؟ وَ عَلى أَيِّ عِمادٍ أَعْتَمِدُوا؟ وَ بِأَيَّة عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا؟ وَ عَلى أَيَّة ذَريَّة أَقْدَمُوا وَ احْتَنَكُوا؟»**؛ یعني اي کاش مي‌دانستم چه چیزي را در حذف علي◆ بهانه کردند و به چه منطقي

اطمينان نمودند و به كدام ريسمان تمسك جستند و بر كدام نسلي پيشقدم شدند! بر هيچ و هيچ.

«لَبِئْسَ الْمَوْلى وَ لَبِئْسَ الْعَشِير» يعني؛ چه بد كساني را به ولايت و چه بد كساني را به همراهي براي خود برگزيدند. **«و بِئْسَ لِلظّالِمِينَ بَدَلًا»** يعني؛ براي ظالمين چه جايگزيني بدي است كه بهترين را رها و بدترين را انتخاب مي‌كنند. در واقع حضرت دارند به زنان مهاجر و انصار پيام مي‌دهند كه شوهران شما باطل را آوردند و حق را رها كردند. **«اِسْتَبْدِلُوا وَ اللهِ الدُّنابا بِالقَوادِمِ»**؛ به خدا سوگند به جاي پرهاي قابل‌پرواز، پرهاي ضعيف و ناتوان را انتخاب نمودند و جلوداران و ياوران مردم در مشكلات را كنار گذاشتد و ضعيفان را جلو انداختند. **«وَ الْعَجُزَ بِالْكاهِلِ»**؛ و به جاي سواري بر پشت اسب، دم اسب را انتخاب نمودند. **«فَرَغْماً لِمُعاطِسِ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً»**؛ به خاك ماليده شد بيني قومي كه چنان كرد، كه خيال كرد با اين كار، كار خوبي انجام داده است. **«أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لكِنْ لا يَشْعُرُونَ»**؛ بدانيد كه چنين افرادي دست به فساد زده‌اند بدون آن‌كه بدانند و بدون آن‌كه قدرت فهم عمق چنين فاجعه‌اي را داشته باشند. **«وَيْحَهُم!»**؛ واي بر آن‌ها و ارتكاب چنين ظلم بزرگي. **«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى، فَما لَكُمْ كَيْفَ**

تَحْكُمُونَ»؛[20] آيا آن كس كه به سوي حق هدايت مي‌كند شايسته است كه پيروي شود، يا آن كس كه هدايت نمي‌كند مگر آن‌كه خودش هدايت شود. شما را چه شده است، چگونه داريد حكم مي‌كنيد؟! اين آيه از آيات مهم قرآن است در رابطه با اين‌كه كسي بايد رهبري جامعه را به عهده داشته باشد كه داراي علم لدنّي باشد، چون خداوند در اين آيه دو شخص را روبه‌روي هم گذارده است يكي آن كس كه به سوي حق هدايت مي‌كند و ديگر آن‌كسي كه پس از هدايت‌شدن توسط استاد، مي‌تواند هدايت كند. يعني نفرمود آيا كسي كه به سوي حق هدايت مي‌كند شايسته پيروي است يا آن كس كه به سوي باطل هدايت مي‌كند؟ تا شما به راحتي جواب دهيد، معلوم است آن كس كه به سوي حق هدايت مي‌كند، بلكه مي‌گويد كسي كه به سوي حق هدايت مي‌كند شايسته پيروي است يا آن كس كه هدايت نمي‌تواند بكند مگر اين‌كه خودش هدايت شده باشد و در واقع مي‌خواهد بفرمايد شما بايد در مقابل اين دو نوع فرد بگوييد كدام را انتخاب مي‌كنيد، حال معلوم است كه طرف اوّلِ آيه اطمينان‌بخش است، چون به سوي حق هدايت مي‌كند، فرمود: **«يَهْدي الي الْحَقّ»** ولي مقابل آن، طرف دوم آيه است كه «نمي‌تواند هدايت كند مگر اين‌كه هدايت شود» در بارة اين دومي‌ها نفرمود: **« يَهْدي اِلَي الْحَقّ»** يعني تازه

---

20 - سوره يونس، آيه 35.

معلوم هم نيست اين علم آموخته ها به سوي حق هدايت كنند، منتها طبق قسمت اول آيه گروهي هستند كه بدون آموزش، عالِم به حقيقت مي شوند. پس طبق اين آيه عدّه اي هستند كه علم لدنّي دارند و به سوي حق هدايت مي‌كنند و عده اي هم هستند كه اين ها با آموزش‌گرفتن از بقيه مي‌توانند نكات هدايت‌آميز را ارئه دهند. حال اين آيه مسلمانان را دعوت مي‌كند كه متوجّه باشيد هدايت خود را از چه كساني بگيريد و حضرت زهراء جامعه را متذكّر اين آيه كردند و علت انحراف جامعه را در انحراف از پيام اين آيه اعلام فرمودند.[21]

حضرت زهراء پس از اين‌كه روشن نمودند بسيار فرق است بين هدايتي كه در دامن حاكميت علي◆ صورت مي‌گيرد، با هدايتي كه جداي از اين خاندان است، فرمودند: **«أما لَعَمْري! لَقَدْ لَقَحَتْ»**؛ امّا به جانم سوگند! نطفه اين فساد تازه بسته شد. **«فَنَظِرَةٌ رَيْثَ ما تُنْتِجُ»**؛ مهلت دهيد و منتظر بمانيد تا آثار بدماري‌اش در تمام پيكر اجتماع منتشر شود. و آثار چنين انحرافي جهت كلّي جامعه مسلمين

---

21 - البته عزيزان متوجّه هستند كه علماي شيعه سخناني را كه جهت هدايت جامعه ارائه مي‌دهند مربوط به اماماني است كه علم لدنّي دارند و به سوي حق هدايت مي‌كنند. ولي آيا مي‌توان همين قاعده را دربارة عالماني كه سخنانشان به معصوم استناد ندارد، سرايت داد و يا كار آن‌ها همان كاري است كه قسمت دوم آيه فوق مطرح مي‌كند و آن را مقابل روشي قرار مي‌دهد كه به سوي حق هدايت مي‌نمايد؟

را ويران نمايد. به طوري كه پس از مدّتي ما با جامعه‌اي به نام جامعه اسلامي روبه‌روييم كه هيچ رجحاني با جامعه غيراسلامي ندارد و اين‌جاست كه اسلام متوقف مي‌شود و ديگر نمي‌توان هيچ ملّتي را به اسلام دعوت كرد.

بعد فرمود: **«ثُمَّ اخْتَلِبُوا مِلْءَ الْقَعْبِ دَماً عَبيطاً»**؛ سپس از پستان آن شتر - به جاي شير- خون خواهيد دوشيد. **«وَ ذُعافاً مُبيداً»**؛ و زهري كه به سرعت هلاك مي‌كند. **«هُنالِكَ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ»**؛ و در اين‌جاست كه گروندگانِ به باطل با ضرر و زياني همه‌جانبه روبه‌رو خواهند شد. حضرت از ظاهر اين سوار شدن بر شتر خلافت، به سقوطي دردناك خبر مي‌دهد و مي‌فرمايد حتّي نتيجه‌اي كه به دنبال آن هستيد نخواهيد گرفت، همچنان‌كه بعدها ابابكر در بستر بيماري پشيماني‌هاي شش‌گانه خود را مطرح كرد.[22]

فاطمه‌ؑ در ادامه مي‌فرمايد: **«وَ يُعْرِفُ التالُونَ غِبَّ ما أسَّسَ الْأَوَّلُون»**؛ و مسلمانان بعدي آثار گرد و غباري را كه اوّلي‌ها انجام دادند خواهند شناخت. **«ثُمَّ طيبُوا عَنْ دُنْياكُمْ أنْفُساً وَ اطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جأشاً»**؛ اكنون كه به مراد خود رسيديد، از دنياي خود خوش باشيد و قلبتان آمادة فتنه‌هايي باشد كه خواهد

---

22 - «تاريخ طبري»، ج4، ص52، ترجمه الغدير، ج14، ص2. گفته بود: اي كاش سه كار را نمي‌كردم و سه كار را مي‌كردم، از جمله گفته بود: اي كاش خانه فاطمه را براي هيچ چيز بازرسي نمي‌كردم.

آمد. «**وَ أَبْشِرُوا بِسَيْفٍ صارِمٍ وَ سَطْوَةِ مُعْتَدٍ غاشِمٍ**»؛ بشارت باد شما را به شمشيرهاي برنده و قدرت متجاوزي كه نهايت ظلم و تجاوز را به روي شما روا مي‌دارد.

راستي اگر ما از برادران اهل سنّت بپرسيم چنانچه اسلام اهل‌البيت(ع) در جهان اسلام جاري مي‌شد جهان اسلام امروزه در مقابل ظلم اسرائيل شبيه جبهه مقاوت حزب‌الله لبنان بود با اين‌همه عزت، يا شبيه آنچه فعلاً ساير كشورهاي اسلامي، در آن هستند؟! چه جوابي خواهند داد؟ اسلامي كه عين عزّت و سربلندي است در كدام‌يك از اين دو اسلام بيشتر جاري است؟ اگر اسلام اهل‌البيت(ع) حاكم بود، آيا اين‌همه ظلمي كه جهان اسلام از حاكمان بني‌اميه و بني‌عباس كشيدند واقع مي شد؟! آيا شأن جهان اسلام همين سستي و خواري است كه فعلاً هست؟! ريشه اين عقب‌ماندگي را فاطمه(س) در صدر اسلام مي‌شناسد و ما هم معتقديم جهان اسلام با بازنگري تاريخي مي‌تواند به شكوه و عزّت و حياتي كه شايستة آن است دست يابد. شما امروزه ملاحظه مي‌كنيد مسلمانان گرفتار حاكماني هستند كه بويي از اسلام نبرده‌اند، ريشه اين عدم حساسيت نسبت به عدم تقواي حاكمان در كجاست؟ اگر بر اساس فرهنگ غدير جامعه اسلامي شروع مي‌شد، مسلّم امروز افراد غير متديني

که بدون هیچ ابائي گناه مي‌کنند، بر جوامع اسلامي حکومت نمي‌کردند.

حضرت فرمودند: منتظر شمشيرهاي برّان و تجاوز تجاوزگران **«و هَرَجَ شامِلٍ»**؛ و هرج و مرج امور باشيد. **«وَ اِسْتِبْدادٍ مِنَ الظّالِمين»**؛ شرايطي که ستمگران مستبدانه بر شما حکومت کنند. **«يَدَعُ فَيْئَكُمْ زَهيداً»**؛ آنچه از حقوق شما رعايت مي‌کنند بسيار اندك و غير قابل توجّه است. **«وَ جَمْعَكُمْ حَصيداً»**؛ و حاصل زحمات شما را درو مي‌کنند.

فکر کردند اين انحراف در همين حدّ مي‌ماند که به جاي علي◆ ابابکر حاکم شود؟ غافل از اين‌که نظام ارزشي جهان اسلام درهم ريخت و با اين کار ستون فقرات اسلام شکست. **«فَيا حَسْرَةً لَكُمْ»**؛ پس حسرت و اندوه بر شما **«وَ أَنّى بِكُمْ؟»**؛ به کدام سو هستيد، کارتان به کجا خواهد انجاميد. **«وَ قَدْ عُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ»**؛ در حالي‌که حقايق امور بر شما پنهان است. و فکر کرديد خسارتِ پشت‌کردن به غدير در حدّي است که حالا به جاي علي◆ ابابکر بر سر کار مي‌آيد، غافل از اين‌که پشت‌کردن به غدير، يعني جايگزيني فرهنگي به جاي فرهنگ ديگر؛ حذف نقش غدير در جامعه به معني اين است که خداوند نسبت به آيندة جهانِ اسلام بي‌تفاوت است و براي هدايت جهان اسلام مردم را به خودشان واگذار کرده، و اين فکر ريشه همة مصيبت‌هاي جهان بشري است، چون در فرهنگ جدا شده از غدير، اقتصاد و سياست و فرهنگ جامعه

در ارتباط با آسمان نیست و بشر در عالَم کثرت است، بدون آن‌که عالَم کثرت به عالَم وحدت متصل گردد و حضرت در آخرین جمله، همهٔ حرف خود را زدند و فرمودند: **«أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»**؛ آیا ما شما را ملزم کنیم بر حاکمیت امام معصوم، در حالی که شما نسبت به آن کراهت دارید؟!

جمله فوق جمله عجیبی است، خبر از زمانه‌ای می‌دهد که حقیقت به راحتی قربانی می‌شد و نخبه‌گان با بی‌تفاوتی ناظر بر این فاجعه بزرگ بودند، فاجعه‌ای که سخت سرنوشت مردم را درهم می‌پیچد و زیبایی‌های زندگی زمینی را به زشتی تبدیل می‌کند و شخصی مثل فاطمه به روشنی همه‌چیز را می‌بینند ولی هیچ کاری نمی‌توانند بکنند، مگر این‌که در آخرین جمله خود به ما بفرماید: ما هر کاری توانستیم کردیم ولی نمی‌شود کسانی را که نمی‌خواهند بیدار شوند و به راه بیفتند، بیدار کرد و به راه انداخت، ما هدف و مقصد دیگری را برای جهان اسلام در پیش داشتیم که در راستای آن مقصد، برکات آسمان‌ها و زمین نصیب ملّت مسلمان می‌شد، ولی **«أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»**؛ آیا ما می‌توانیم شما را ملزم به کاری کنیم که خودتان نمی‌خواهید؟ هر چند آن کار در حدّ اتصال زندگی زمینی انسان‌ها به آسمان باشد؟!!

اي دختر خانة توحيد! اي فاطمه بزرگ! هر آنچه بايد مي‌گفتي، گفتي. در سخنانت در اين دو خطبه يك دائرة المعارف شعور و بصيرت بر جاي گذاشتي.

به اميد آن كه سياستمداران ما با فهم هرچه بيشتر اين سخنان طرح نهايي تمدن اسلامي را كه تو اميدوار تحقق آن بودي و هستي، پايه‌ريزي كنند و در آن حال با نور فاطمه‌ﷺ با جهان اسلام يك‌پارچه و متحد و فاطمي روبه‌رو باشيم. إن‌شاءالله

«والسلام عليكم و رحمةالله و بركاته»

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقيح اسفار جلد 8 و 9)
- گزينشتكنولوژي از دريچه بينش توحيدي
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتي با خدا ازطريق آشتي باخود راستين
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دريچهاي به عالم معنا
- ده نكته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه يگانه شدن با خدا
- كربلا، مبارزه با پوچيها (جلد 1و2)
- زيارت عاشورا، اتحادي روحاني با امام حسين◆
- فرزندم اينچنين بايد بود (شرح نامة حضرت علي به امام حسن«عليهماالسلام»، نهج البلاغه، نامة 31)
- فلسفه حضور تاريخي حضرت حجتﷺ
- مباني معرفتي مهدويت
- مقام ليلة القدري فاطمه؈
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صديقين و حركت جوهري)
- جايگاه رزق انسان در هستي
- زيارت آل يس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنيته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردايي نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدّيترين زندگي
- جايگاه و معني واسطه فيض